



در گذرگاه تاریخ

تحقیق و تالیف : اشرف آقا حریری

<p>حریری، اشرف، ۱۳۰۲ -          آستارا در گذرگاه تاریخ / تحقیق و تألیف اشرف آقا حریری . - رشت : مؤسسه فرهنگی انتشاراتی          دهسرا ، ۱۳۸۵ .          ۳۲۲ ص .</p> <p>ISBN : 964-8575-38-X</p> <p>فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا .          کتابخانه : ص . ۲۰۹-۲۱۳ ، همچنین به صورت زیر نویس .</p> <p>۱. آستارا - تاریخ . الف . عنوان .          ج ۴۷ / س ۷۱ / DSHT۰۷۱</p> <p>۹۵۵/۲۳۶۶</p> <p>کتابخانه ملی ایران</p> <p>۴۸۵/۸۲۱۳</p>
---

◀ نام کتاب : آستارا در گذرگاه تاریخ
◀ نویسنده : اشرف آقا حریری
◀ ناشر : مؤسسه فرهنگی انتشاراتی دهسرا
◀ تلفن : ۰۱۳۱-۲۲۳۰۹۷۱
◀ تلفکس : ۰۱۳۱-۲۲۴۱۹۷۱
◀ همراه : ۰۹۱۱-۱۳۱-۵۰۱۱
◀ نمونه خوانی و صفحه آرای : فرشاد حریری
◀ تصاویر روی جلد : بام های سفالی آستارا - فتح الله نوری ، ساحل دریا : فرشاد حریری
◀ حروفچینی : سمیه خجسته - اکرم لایقیان - خدمات کامپیوتری فرهاد ، آستارا
◀ طرح جلد : کانون آگهی و تبلیغات حریری - بندر عباس ۰۷۶۱-۲۲۴۰۵۳۹
◀ لیتوگرافی - چاپ جلد : سپاهان اصفهان
◀ لیتوگرافی متن : همراهان رشت ۰۱۳۱-۳۲۲۹۰۰۳
◀ چاپ و صحافی : چاپ توکل ۰۱۸۲۳۲-۲۲۸۱۰
◀ چاپ اول : سال ۱۳۸۵
◀ شمارگان : ۵۰۰۰ جلد
◀ تعداد صفحات : ۳۴۴ صفحه
◀ قطع : وزیری
◀ شماره استاندارد بین المللی کتاب : ۹۶۴-۸۵۷۵-۳۸-X
▶ ISBN : 964-8575-38-X
◀ قیمت سراسر کشور : ۳۰۰۰ تومان

کلیه حقوق قانونی و شرعی برای مؤلف و ناشر محفوظ است. هیچ شخص حقیقی یا حقوقی حق تکثیر تمام یا قسمتی از این اثر را به صورت حرفه‌چینی و چاپ مجدد، چاپ افست، پلی کپی، فتوکپی و انواع دیگر چاپ را ندارد و متخلفان به موجب بند ۵ از ماده ۲ قانون حمایت از مؤلفان و هنرمندان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

بِسْمِ الْحَمْدِ



برای ارتباط با نویسنده و اطلاع از دیگر آثار آقای  
اشرف حریری می توانید به این آدرس مراجعه کنید:

[www.ashrafagha-hariri.blogfa.com](http://www.ashrafagha-hariri.blogfa.com)

## فهرست مطالب

عنوان	صفحه
۱- پیشگفتار.....	۱
۲- پژوهشی درباره ریشه واژه باستانی و اسطوره ای آستارا(وجه تسمیه).....	۲
۳- پرستش توتّم در آستارا.....	۱۰
۴- بقعه سیدابراهیم و سید قاسم از اولاد امام موسی کاظم (ع) در آستارا.....	۱۰
۵- پرستش آناهیتا ( زهره ) در ایران باستان.....	۱۲
۶- بخشی از اشعار کهن ترین شاعره جهان ، انهدوانا.....	۱۴
۷- خدایان متعدّد آریائی ها.....	۱۹
۸- استناد دیگری درباره اسطوره ای بودن واژه آستارا.....	۲۱
۹- پرستش آفتاب در مصر قدیم.....	۲۴
۱۰- پژوهشی درباره واژه های باستانی: کادوس- کاسپی- ووروکشا- کرگری.....	۲۵
۱۱- سابقه باستانی محال آستارا.....	۳۲
۱۲- اقوام باستانی ساکن در کناره های دریای کاسپی.....	۳۴
۱۳- نام های گوناگون دریای خزر در طول تاریخ.....	۳۴
۱۴- کاسپی ها.....	۳۵
۱۵- مغ ها یا مغان.....	۳۶
۱۶- سکاها یا سیت ها.....	۳۸
۱۷- گپکوه ( قفقاز ).....	۴۰
۱۸- قفقاز و دژ دربند و سد آن.....	۴۱
۱۹- کُوست گپکوه.....	۴۳
۲۰- سرزمین ارّان ( جمهوری آذربایجان فعلی ).....	۴۴
۲۱- آریا و نجه یا بهشت گمشده آریایی ها.....	۴۷

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵۱	۲۲- آئین مهرپرستی آریائی ها قبل از آئین زردشتی .....
۵۴	۲۳- ظهور زرتشت یا زرتشترا.....
۶۱	۲۴- گشتاسپی .....
۶۳	۲۵- اران .....
۶۵	۲۶- مهاجرت آریائی ها.....
۶۵	۲۷- تالش ها در دوره اقتدار اورارتوها .....
۶۸	۲۸- قوم اورارتو و سرانجام آن ها .....
۶۹	۲۹- کاوش در بزرگترین گورستان عصر آهن تالش ها.....
۷۰	۳۰- فتح اران و آذربایجان بدست اعراب مسلمان .....
۷۲	۳۱- سیسگان و آتشکده آذر گشنسب .....
۷۲	۳۲- آتشکده آذر گشنسب (اسب نر) .....
۷۳	۳۳- آتشگاه سوراخانی باکو .....
۷۸	۳۴- آخرین نبردها بین اعراب و ایرانیان.....
۷۸	۳۵- پس از دوپست سال سلطه اعراب بر ایران .....
۸۰	۳۶- نتیجه.....
۸۲	۳۷- سرنوشت اران ، بعد از حمله اعراب.....
۸۳	۳۸- قیام های ملی در ایران .....
۸۸	۳۹- قیام بابک خرم دین .....
۸۹	۴۰- سامانیان و آل بویه .....
۹۱	۴۱- استقرار حکومت های ملی در ایران.....
۹۲	۴۲- عرفان عاشقانه ایرانی .....

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹۵	۴۳- سلسله های تصوّف شیعه.....
۹۷	۴۴- تیموریان و تشیع.....
۹۸	۴۵- تشیع و عرفان.....
۹۹	۴۶- تسنن دوازده امامی.....
۱۰۰	۴۷- تصوّف در بلاد عثمانی.....
۱۰۱	۴۸- سلسله صفویه.....
۱۰۳	۴۹- ریشه ها و عوامل ظهور صفویه.....
۱۰۴	۵۰- نقش فقهای شیعه در ظهور حکومت صفویه.....
۱۰۵	۵۱- اسلام شیعی.....
۱۰۶	۵۲- ورود نخستین دسته ترکان به ایران.....
۱۰۷	۵۳- حمله ترکان در زمان سلجوقیان.....
۱۰۸	۵۴- اوزون حسن آق قویونلو.....
۱۱۳	۵۵- هجوم تورانیان.....
۱۱۴	۵۶- تشکیل شاهنشاهی صفوی - توکد دوباره.....
۱۱۵	۵۷- شاه اسماعیل صفوی در گیلان.....
۱۱۶	۵۸- استخلاص شاهزادگان صفوی از قلعه اصطخر فارس.....
۱۱۷	۵۹- شهادت سلطانعلی میرزا و پناه بردن شاه اسماعیل به گیلان.....
۱۲۰	۶۰- حرکت شاهزادگان صفوی به جانب گیلان.....
۱۲۴	۶۱- کشته شدن رستم پادشاه و جلوس احمد بیگ بر سریر سلطنت ایران.....
۱۲۵	۶۲- قیام شاه اسماعیل صفوی از گیلان.....
۱۲۶	۶۳- نقش مهمّ و اساسی آستارا در روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی.....

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۲۸	۶۴- شاه اسماعیل در آستارا
۱۳۰	۶۵- توجه شاه اسماعیل از قشلاق آستارا به جانب اردبیل
۱۳۲	۶۶- پیوستن صوفیان به اردوی شاه اسماعیل
۱۳۲	۶۷- وقایع سال ۹۰۶ هجری قمری
۱۳۴	۶۸- نبرد شاه اسماعیل با سلطان فرخ یسار شیروانشاه
۱۳۷	۶۹- فتح بادکوبه توسط شاه اسماعیل
۱۳۸	۷۰- عزیمت شاه اسماعیل به سوی تبریز
۱۴۳	۷۱- جنگ امیر الوند با شاه اسماعیل
۱۴۵	۷۲- شرح توجه خاقان سلیمان شأن به جانب تبریز
۱۴۶	۷۳- حمله سلطان سلیم عثمانی به ایران و جنگ چالدران
۱۴۹	۷۴- شرح جنگ چالدران
۱۵۳	۷۵- رستم تالش در جنگ چالدران
۱۵۸	۷۶- تقویت هویت ایرانی با ظهور صفویان
۱۶۰	۷۷- نسب سلسله صفویه
۱۶۱	۷۸- شیخ زاهد گیلانی
۱۶۴	۷۹- نمونه ای از اشعار تالشی شیخ صفی الدین
۱۶۵	۸۰- اسپهبدان آستارا
۱۶۶	۸۱- تصرف گیلان توسط الجایتو مغول
۱۶۷	۸۲- گیلان و شهرهای آن در قرن چهارم هجری قمری
۱۶۸	۸۳- لشکرکشی شاه عباس به آستارا در سال ۱۰۰۱ هجری قمری
۱۷۰	۸۴- فتح مملکت گیلان در زمان پادشاهی شاه عباس اول صفوی



## فهرست مطالب

عنوان	صفحه
۸۵- تحلیلی از اوضاع آستارا در زمان حکومت صفویان.....	۱۷۰
۸۶- آستارا در زمان شاه صفی صفوی.....	۱۷۲
۸۷- سفرنامه آدام آلتاریوس و گذر از آستارا.....	۱۷۳
۸۸- خان های ایران و چگونگی حکومت آنها.....	۱۷۳
۸۹- رژیم ایران و پادشاهان ایران.....	۱۷۶
۹۰- جنگ و ستیز بین وراث شاه.....	۱۷۷
۹۱- بازگشت آلتاریوس از ایران.....	۱۷۸
۹۲- گیلان و ماجرای غریبشاه.....	۱۸۲
۹۳- زنان در گیلان.....	۱۸۴
۹۴- ایالت اران.....	۱۸۴
۹۵- ایالت آذربایجان.....	۱۸۵
۹۶- آستارا در سال های آخر سلطنت سلسله صفویه از قول حزین لاهیجی.....	۱۸۵
۹۷- جدایی اران از ایران و تشکیل دولت جمهوری آذربایجان.....	۱۸۸
۹۸- مرزبان اران و دودمان مهرانی.....	۱۸۹
۹۹- هجوم ترکان سلجوقی به اران.....	۱۹۲
۱۰۰- سابقه تاریخی آستارا.....	۱۹۳
۱۰۱- موضوع زبان قدیم اران و آذربایجان.....	۱۹۶
۱۰۲- زبان آذری.....	۱۹۷
۱۰۳- نسب خانات تالش.....	۱۹۸
۱۰۴- درگذشت میرمصطفی خان تالش.....	۲۰۵
۱۰۵- میرحسن خان تالش.....	۲۰۶

## فهرست مطالب

### عنوان

### صفحه

- ۱۰۶- نبرد میرحسن خان با قوای روسیه تزاری و تصرف سالیان ..... ۲۰۹
- ۱۰۷- شکست عباس میرزا در قراباغ و پیشروی روسها تا تبریز ..... ۲۱۴
- ۱۰۸- موضوع قرار داد ننگین ترکمان چای ..... ۲۱۷
- ۱۰۹- تخلیه تالش شمالی در اجرای قرار داد ..... ۲۲۱
- ۱۱۰- جنگ نیروهای دولتی با میرحسن خان تالش ..... ۲۲۴
- ۱۱۱- زندانی شدن میرحسن خان و فرار او از زندان ..... ۲۲۶
- ۱۱۲- نبرد میرحسن خان با قوای اعزامی دولت ..... ۲۲۷
- ۱۱۳- جنگ میرحسن خان با روس ها ..... ۲۲۸
- ۱۱۴- آخرین نبرد میرحسن خان با روس ها ..... ۲۳۰
- ۱۱۵- تحلیلی از نبردهای حماسه آمیز میرحسن خان تالش ..... ۲۳۱
- ۱۱۶- تشکیل آستارای ایران ..... ۲۳۲
- ۱۱۷- انقلاب مشروطیت آستارا ..... ۲۴۱
- ۱۱۸- جنبش مشروطه خواهی ..... ۲۴۳
- ۱۱۹- نهضت مشروطه خواهی در ایران ..... ۲۴۴
- ۱۲۰- قرارداد ۱۹۰۷ میلادی روس و انگلیس ..... ۲۴۶
- ۱۲۱- مشروطه و مشروعه ..... ۲۴۷
- ۱۲۲- انقلاب مشروطه و عصر روشنگری ..... ۲۴۹
- ۱۲۳- اوضاع ایران همزمان با نهضت جنگل ..... ۲۵۰
- ۱۲۴- جنبش جنگل ۱۳۰۰-۱۲۹۳ ه. ش ..... ۲۵۱
- ۱۲۵- سردار جنگل ..... ۲۵۲
- ۱۲۶- تأثیر انقلاب سرخ روسیه در جنبش جنگل ..... ۲۵۴

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۲۵۴	۱۲۷- مذاکرات روسها و انگلیس ها با میرزا کوچک خان
۲۵۸	۱۲۸- نامه میرزا کوچکخان سردار جنگل به لنین
۲۶۱	۱۲۹- اعلامیه سردار جنگل و تشکیل حکومت جمهوری در گیلان
۲۶۲	۱۳۰- مرامنامه نهضت جنگل
۲۶۳	۱۳۱- فتح آستارای شمالی توسط قوای نهضت جنگل
۲۶۶	۱۳۲- جنگ در ویرمونی با روسها
۲۶۷	۱۳۳- جنگ بین مستبدین و مجاهدین مشروطه در تالش
۲۶۹	۱۳۴- جنگ آریاتپه
۲۷۱	۱۳۵- جنگ در کرگانرود
۲۷۲	۱۳۶- لغو قراردادهای استعماری روسیه تزاری توسط دولت جدید اتحاد شوروی
۲۷۴	۱۳۷- موضوع صید و صیادی در رودخانه های گیلان
۲۷۵	۱۳۸- وقایع آستارا در سال های ۱۳۰۱-۱۳۰۰ شمسی
۲۷۸	۱۳۹- موضوع پنجاه و سه نفر کمونیست های ایران
۲۸۰	۱۴۰- اشاعه سوسیالیسم بعد از جنگ جهانی دوم
۲۸۱	۱۴۱- جاذبه کمونیسم در چه بود؟
۲۸۲	۱۴۲- تحلیلی از موضوع دستگیری روشنفکران آستارایی
۲۸۴	۱۴۳- گزارش مأمورین اطلاعات رضا شاه از افراد مظنون در آستارا
۲۹۳	۱۴۴- موضوع نفت شمال و امتیاز آن
۲۹۷	۱۴۵- موضوع تشکیل فرقه دموکرات و اعلام خودمختاری آذربایجان
۳۰۰	۱۴۶- موافقتنامه قوام - سادچیکف
۳۰۲	۱۴۷- وقایع مهم سال ۱۳۲۵ شمسی

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳۰۳	۱۴۸- تخلیه ایران از قوای نظامی روسها.....
۳۰۴	۱۴۹- تحلیلی از موافقتنامه قوام - سادچیکف.....
۳۰۶	۱۵۰- آستارا در غائله یکساله فرقه دموکرات.....
۳۱۳	۱۵۱- ماجرای ورود قوای اعزامی ارتش به آستارا.....
۳۱۶	۱۵۲- وضع فراریان فرقه در شوروی.....
۳۱۷	۱۵۳- تلگراف وزیر جنگ به نخست وزیر درباره وضعیت آستارا.....
۳۱۹	۱۵۴- ترکیب جمعیتی آستارا.....
۳۲۱	۱۵۵- زندگی نامه مولف.....
۳۲۳	۱۵۶- منابع و مآخذ.....

## پیشگفتار

نگارنده در این کتاب، سعی کرده است، در دنیای امروز که بی هویتی چالش بزرگ بشریت است؛ نسل های امروزی و آینده را با پیشینه ارزشمند تاریخی خود آشنا سازد. خوانندگان ارجمند، با مطالعه کتاب، به نقشی که منطقه آستارا، در طول تاریخ ایران عهده دار بوده، کاملاً آگاهی می یابند.

برای اینکه تاریخ آستارا، به طور کامل و مستند، برای خوانندگان گرامی روشن شود، نگارنده طی نیم قرن تلاش و کوشش و پژوهش در منابع تاریخی و کتب مرجع معتبر، هر جا مطلبی قابل توجه توسط مورخین و پژوهشگران درباره منطقه آستارا، نوشته شده، در این کتاب آورده است.

آستارا، باستناد اسناد متقن، سالهای سال مرکز تالش بوده است. روی این اصل بدو تاریخ تالش را از زمان باستان، باستناد نوشته های مورخین معتبر باستان، نوشته سپس در هر عصری، نقشی را که آستارا در تاریخ داشته است، با توجه به منابع موثق، به طور مشروح شرح داده است.

بویژه، چون آستارا و مردم آن در روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی، نقش مهمی ایفا نموده است، آن بخش را مفصلاً شرح داده است. بدین ترتیب، تاریخ مستند آستارا، از زمان باستان تا عصر پهلوی را خوانندگان ارجمند، در این کتاب مطالعه خواهند فرمود. در واقع کتاب در بردارنده بخشی از هویت ملی مردم ایران است.

مؤلف

اشرف آقا حریری

آستارا - ۱۳۸۵

## پژوهشی درباره ریشه واژه باستانی و اسطوره ای آستارا

بنا به نوشته مورخین و آثار باستانی بدست آمده از حفاری های باستان شناسان ، هزاران سال قبل از مهاجرت آریائی ها به فلات ایران ، ساکنین کناره های شمال و شمال غرب دریای مازندران ، همانند اقوام باستانی ساکن در میانرودان ، یعنی بابلی ها و سومری ها و اکدی ها و آشوری ها ، خدایان متعددی را می پرستیدند. همه این خدایان هم مربوط به اجرام آسمانی ، مانند آفتاب - ماه و ستارگان بودند. زیرا که انسان های آن دوره ، سرنوشت تمام ساکنین روی زمین را به اجرام آسمانی وابسته می دانستند. از این جهت ، ستاره ای را خدای عشق و باروری و ستاره دیگری را خدای جنگ و یا صلح و یا خدای آب و باران می پنداشتند. این گونه اعتقادات اساطیری ، درباره خدایان و دنیای ارواح ، ناشی از عدم آگاهی انسان ها ، نسبت به واقعیات رویدادهای طبیعت بوده است. روی این اصل وقتی که فردی سخت بیمار می شد و یا توفانی در می گرفت و یا سیلی جاری می شد و یا زلزله ای بوقوع می پیوست ، آن را به خشم خدایان نسبت می دادند و برای فرو نشانیدن این خشم ، قربانی ها می کردند.

اصولاً ، تاریخ تمام اقوام و ملتها ، با اسطوره ها آغاز می شود. این اسطوره ها هم راجع به خدایان و هم پهلوانان کهن می باشند. در دوره ای که انسان هنوز خط و نوشتن را اختراع نکرده بود ، ناچار رویدادهای مهم را به حافظه می سپرد. که بعدها دهان به دهان و از نسلی به نسلی دیگر انتقال می یافت. در این نوع انتقال شفاهی که با تخیلات قصه سرایان توأم می شد ، تغییرات و مبالغه ها و گزافه گوئی هایی هم صورت می گرفت. در نتیجه ، اسطوره ها بوجود می آمد.

اساطیر در واقع یک سلسله روایات کهن هستند که به عنوان سنن حفظ و نقل می شوند.<sup>۱</sup>

در یونان باستان هم، یک رشته اساطیر در باب خدایان نقل می شد، یوهروس، مورخ یونانی اهل سیسیل که در قرن سوم قبل از میلاد می زیست، کتابی بنام تاریخ مقدس نوشت و مدعی شد که این خدایان یونان باستان، در اصل فرمانروایان و پهلوانان واقعی بزرگی بوده اند که چون کارهای شگرفی انجام داده اند در افکار و اذهان عامه مردم، جنبه خدایی یافته اند. شباهت اساطیر اقوام مختلف در دنیا به حدی است که انسان را به حیرت و ا می دارد. این شباهت ناشی از وحدت در طرز معیشت و طرز تفکر در آن دوران می باشد. به طوری که همانند یونان در ایران و میانرودان هم خدایان متعددی را می پرستیدند. اسطوره، جهان وهم و پندار است. آریائی های اولیه، مکان های خاص و اشخاص خاص و قهرمانان- درختان کهن و بعضی اعداد مانند ۷ و ۱۲ و حتی روزها را مقدس می شمردند. قهرمان اسطوره ابرمردی بود که همه از او اطاعت می کردند.

اسطوره کامل کننده تاریخ است. زیرا تاریخ مجموعه اعمال انسان هایی است که به زمان و مکان و غرایز و ضعف هایشان محدودند. اما انسان نیاز به تاریخی دارد که دلخواه اوست. اما چنین نیست. چون تاریخ واقعی او را سیراب نمی سازد پس اسطوره می سازد. وقتی می بیند که درختی همیشه بر گهای سبز دارد و مانند سایر درختان در فصل پائیز برگهایش زرد نمی شوند، آن درخت را مقدس می شمارد و همیشه جوان نام می نهد. به طوری که یکی از مراسم نوروزی در منطقه آستارا - تالش قرار دادن شاخه ای از درخت همیشه جوان در کنار سفره نوروزی است.

---

<sup>۱</sup> از اسطوره تا تاریخ. مهرداد بهار، نشر چشمه ۱۳۷۹ - تهران

تمام اسطوره ها در کشورهای مختلف ، به قصه های مربوط به خدایان مربوط می شوند. در بابل قدیم ، سومری ها و اکدی ها ، خدایان زیادی را می پرستیدند. از جمله خدایان مورد پرستش آنان ایشثار یا ایستار بود. اسطوره ایشثار، خدای عشق و باروری و جنگ بوده است. ایشثار خدای عشق عاشق تموز می شود. تموز هم خدای بهار بود. سنگ نوشته ها و لوح های سفالین کشف شده در میان رودان ( دجله و فرات ) توسط باستان شناسان ، که حدود پنج هزار سال پیش توسط سومری ها و اکدی ها نوشته و پرداخته شده اند و به وسیله دانشمندان باستان شناس مانند دایانا والکستین ( Wolk Stein ) خوانده و معرفی شده اند نشان می دهند که ایشثار ایزد بانوی عشق و جنگ بوده است ، موضوع اصلی اسطوره این ایزد بانو ستاره زهره است که با همتای ایرانی اش « آناهیتا » و یا آفرودیت یونانی برابر است. نماد او ستاره پنج پر است. این ستاره بسیار درخشان و قابل دیدن با چشم، ویژگیهایی دارد ، که موجب پدید آمدن یکی از مهمترین اسطوره های نجومی شده است. این ستاره با زاویه ۴۸ درجه از خورشید، همیشه قبل از طلوع آفتاب و یا پس از غروب آفتاب ، در آسمان پدیدار می شود. این ستاره ۲۴۷ روز از سال در غرب و پس از غروب آفتاب در آسمان دیده می شود ؛ که در این حالت ، در ادبیات فارسی شباهنگ نامیده می شود. و نماد عشق و شادمانی است . فردوسی در شاهنامه ، در داستان رستم و سهراب و صحنه رفتن تهمینه به اتاق رستم را با توصیف این ستاره آغاز می کند :

چویک بهره ، از تیره شب ، در گذشت      شباهنگ بر چرخ گردان بگشت  
اما این ستاره پس از چهارده روز غیبت دوباره و این بار در سمت مشرق و درست پیش از طلوع خورشید پدیدار می شود. و در این حالت نماد جنگ است . حکیم نظامی گنجوی در این باره چنین سروده است:

فرورفت شب ، روز روشن ، رسید      شباهنگ را ، صبح صادق دمید



بنا به عقیده ابوریحان بیرونی<sup>۱</sup>، ستاره زهره، که در اصل سومری آن ایزد بانو اینانا در تمدن اکدی ایشتار و در ایران آناهیتا یا ناهید بود، خدای حافظ مردم و عشق و باروری و جنگ است.

در معنای جنگ، این ستاره پنج پر، روی پرچم ارتش عثمانی ها (دارالخلافه مسلمین) نقش می شد. بعداً اروپایی ها هم برای اینکه این خدای جنگ را به خدمت بگیرند مانند عثمانی ها، ستاره پنج پر را روی پرچم های خود نقش کردند. اینکار مشابه همان کاری بود که رومیان، دو هزار و اندی سال پیش در دوره مهرپرستی با میترا خدای عشق و مهر ایرانیان کردند و میترا خدای مهر ایرانیان را مورد پرستش قرار دادند.

تا آنجا که میترا به یکی از مهمترین خدایان مورد پرستش اروپائیان تبدیل شد. امروزه، ستاره پنج پر، نماد ستاره زهره در امریکا هم روی همه وسایل و ابزار جنگی نقش می شود. پنتاگون هم معنایش پنج پر است و به عنوان جایگاه جنگ دولت های کمونیست هم این ستاره درخشان را نماد مبارزه با طبقه بورژوا و دنیای سرمایه داری قرار دادند. و روی پرچم های سرخ شوروی سابق و چین کمونیست و کره شمالی، این ستاره را نقش کرده اند. این ستاره روی شانه افسران ارتش ما هم جای دارد.<sup>۲</sup>

هرودوت مورخ یونانی می نویسد: ایرانیان ستایش اورانیا را از سومری ها و آشوری ها آموختند. اورانیا - اینانا - نانا و ایشتار، همه به مفهوم الهه عشق اند. واژه ننه که امروز بعنوان نماد مادر بین مردم ایران رواج دارد از همان اسطوره الهه نانای زمان باستان باقی مانده است. ایشتار هم با تغییراتی در گذر زمان به ایستار و استارا،

<sup>۱</sup> ابوریحان بیرونی، التفهیم، تصحیح جلال الدین همایی ۱۳۶۷ - نشر هما و آثار الباقیه ص ۴۵۷

<sup>۲</sup> مجله نگاه نو شماره ۱۵ دوره جدید آبان ۱۳۸۲ - ترجمه سعید هنرمند

آستاره تبدیل شده است. تبدیل (ش) به (س) در زبان‌ها معمول است به طوری که آشور هم بعدها به آسور تبدیل شد.

در زمان اردشیر دوم هخامنشی، نگهداری و ستایش تندیس آناهیتا در بابل، شوش - اکباتان - سارا - دمشق رواج یافت. اردشیر شاه، مقدس شمردن این ستاره را به مردم ایران آموخت.<sup>۱</sup> تأثیر این ستاره نه فقط در اسطوره‌ها بلکه در تفسیرهای اسطوره‌ای رویدادهای مهم تاریخی هم دیده می‌شود. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه<sup>۲</sup>، پنج واقعه مهم تاریخ ایران را در اثر حرکت این ستاره در خانه‌های دایره البروج نجومی می‌بیند. مانند غلبه اسکندر مقدونی بر ایران و یا حمله اعراب به ایران که هر دو واقعه بزرگ هنگامی بوده است که ستاره زهره به برج حوت (اسفند) رسیده بود.

سومری‌ها دارای نخستین تمدن هستند که خط را هم اختراع کردند. این تمدن در میان جلگه‌های رودهای دجله و فرات و میانکوه‌های زاگرس ایجاد شده بود. بابل پایتخت ثروتمند دنیای باستانی، در محلی نزدیک به شهر کنونی خُله در عراق فعلی قرار داشت. تاریخ این شهر، تاریخ اختلاط اقوام و فرهنگها بود. دو رود، دجله و فرات، دائم این شهر و محصولات کشاورزی فراوان آن را مشروب می‌ساختند. رونق تجارتي و توليدات کشاورزی بابل، در زمان باستان، سرآمد تمام شهرهای دیگر بود. این شهر از عهد حمورابی (۲۰۲۳-۲۰۶۷) قبل از میلاد یک دوران طلائی و شکوفائی را پشت سر گذاشته بود. بعدها این پایتخت کهنسال به دست سارگون دوم (۷۰۵-۷۲۲ ق م) پادشاه آشور افتاد. زمانی که مادها در ایران با آشوری‌ها به نبرد پرداختند، حاکم کلدانی بابل به کمک شاه مادها آمد. مادها و بابلیها با اتحاد همدیگر، دولت مقتدر آشور را شکست سختی دادند. و قلمرو آشور

<sup>۱</sup> نقل از یشت‌ها - لوردادوج ۱

<sup>۲</sup> ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر دانا سرشت - تهران - نشر امیرکبیر ۱۳۶۳ ص ۱۴

را بین خود تقسیم کردند (۶۰۶ قبل از میلاد) بعداً بخت النصر شاه بابل آمی تیس (Amitisse) دختر شاه ماد را به زنی گرفت و با خویشاوندی و تحکیم اتحاد بین ماد و بابل توانست عظمت عهد حمورابی را تا اندازه ای تجدید کند.

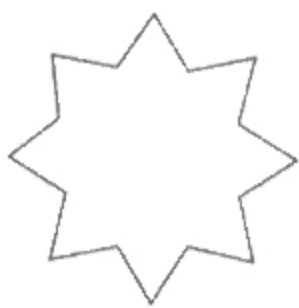
بنا به روایات تاریخی، باغ های معلق که از عجایب هفتگانه جهان به شمار می رفت، بنائی هرمی شکل و مسطح، شامل پنج طبقه با ایوان (تراس) بوده است که هر طبقه آن به پنجاه فوت فاصله بر روی طبقه زیرین بنا شده بود. در هر طبقه بر روی مهتابی های آن، گلهای و درختان کمیاب و زیبایی کاشته بودند. چون شاخه های گلهای آن به طرف پائین آویزان بوده است، این باغ ها را معلق نامیده اند. بخت النصر دوم آن را برای ملکه خویش آمی تیس، دختر شاه ماد ساخته بود. تا با تماشای مناظر زیبای آن جا، دلنگی های غربت را فراموش کند. بسیاری از مورخین اکثر تمدن های قدیم را بر گرفته از تمدن بابل می پندارند. بابلی ها بر این عقیده بودند که هر چه در این جهان روی می دهد، جز تصویری از آنچه در آسمان است نمی باشد. ژاپنی ها هم الهه خورشید و روشنائی داشتند. از نظر مذهب اصلی ژاپن (شین توئیسم) این الهه در اصل از خاندان امپراتوری ژاپن است که با فرود مستقیمش از آسمان، امپراتوری را عرضه داشته است. او برای کاشتن برنج و پنبه ظاهر شده است. اولین پادشاهانی که از الهه روشنائی بوجود آمدند، همان جنگاوران دوره های قدیم ژاپن بوده اند. علاوه بر پرستش آفتاب و ماه و ستارگان نزد تمام اقوام جهان، اساطیر مربوط به پرستش زمین (خاک) و پرستش نیاکان یا توتیم (totem) هم وجود داشته است. خدای زمین نزد ایرانیان - هندوان - یونانیان - سلت ها و بومیان امریکای شمالی، به عنوان مادر خوبی که همه چیز از اوست، مورد پرستش بود. قوم آزتک (Azteks) زمین را مادری تصور می کرد

با پستان های متعدد. اساطیر قدیم سامی ها هم اصل انسان را از خاک می دانند. بنابراین زمین نزد بعضی از اقوام یک توت<sup>۱</sup>م تلقی می شده است.

اندیشه قهرمان پرستی ، که تاریخ اقوام جهان را رنگ حماسه می دهد و امروز هم نزد تمام ملتها رواج دارد و از قهرمانان ملی در تمام کشورها بسیار تجلیل می شود، از اساطیر مایه می گیرد. تأثیر اساطیر به حدی است که حتی شکست ملتها هم می تواند از آن عقیده ای بسازد تا برای آنها مایه تسلی و حتی غرور باشد. به طوری که گاهی فاتحان بیگانه نزد قوم مغلوب رنگ خودی می گیرند. و گاهی رنگ اسطوره ای و خدائی. بقول هرودوت مورخ یونان باستان ، وقتی که کمبوجیه پادشاه هخامنشی ایران، مصر را فتح کرد ، مصریان او را نواده یک فرعون مصر خواندند. ایرانیان هم بعد از غلبه اسکندر بر ایران ، برای او نسب کیانی ساختند. یونانی ها هم بعد از تسلط ایرانیان بر یونان ، قوم پارس را به پرسی فرزند زئوس منسوب کردند. بدین گونه فکر قهرمان پرستی که هنوز هم در آنچه مربوط به دین و اعتقادات و یا قومیت می باشد ، از ابزارهای عمده تحریک احساسات انسانی است که اصل خود را به دنیای اساطیر و پرستش ارواح و اجداد مدیون است.

در گورستان بقعه پیر قطب ، روستای باغچه سرا و گورستان بقعه شیخ محمود روستای عنبران آستارا ، نگارنده در سال ۱۳۳۴ شمسی در گردش های علمی به اتفاق دانش آموزان دبیرستان حکیم نظامی ، سنگ قبرهایی را دیده است که دارای نقش های برجسته ستاره پنج پر ( نماد زهره ) و ستاره هشت پر ( نماد آفتاب ) مربوط به دوره مهرپرستی ( پرستش خورشید ) بودند. که متأسفانه این آثار باستانی امروزه در جای خود نیستند و توسط سودجویان و قاچاقچیان آثار باستانی به یغما رفته اند.

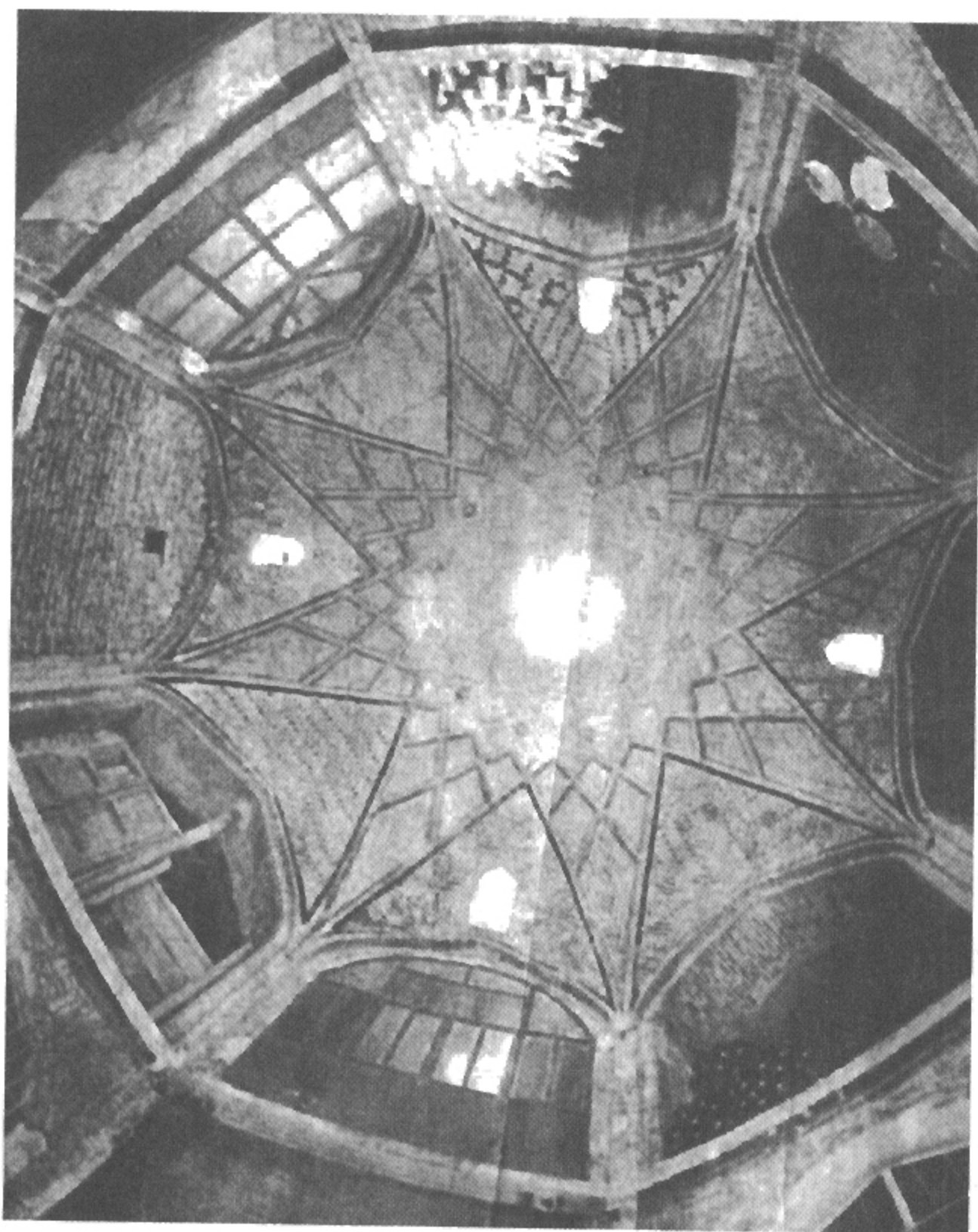
آستارا در گذرگاه تاریخ ۹/



ستاره هشت پر



ستاره پنج پر



### پرستش توتم در آستارا

در روستای باغچه سرای آستارا، در بقعه<sup>۱</sup> پیر قطب، تا سال ۱۳۳۰ شمسی، درخت بلوط کهنسالی وجود داشت که مقدس شمرده می شد. تنه این درخت تناور به مرور زمان از قسمت پائین آن شکافی بزرگ برداشته بود. مردم این منطقه ضمن زیارت مقبره پیر قطب از عرفای ذہبی در پای این درخت گرد می آمدند و از شکاف آن عبور می کردند و معتقد بودند هر کس نتواند از آن شکاف بگذرد گنهکار است و باید توبه کند. یک درخت چنار کهنسالی هم در قسمت شرقی روستای بیجاربین، در فاصله اندکی از درخت پیر قطب، وجود داشت که به عقیده مردم آن هم مقدس بود عده ای از اهالی بخصوص بانوان روسری های ابریشمی رنگارنگ و یا پارچه های قیمتی را به شاخه های گسترده آن درخت بعنوان نذری می بستند و اعتقاد داشتند که: شب های جمعه، نوری به صورت چراغی روشن از بالای آن درخت به سوی درخت پیر قطب می رود و آن درخت را تریبه به معنای مقدس می نامیدند.

### بقعه سید ابراهیم و سید قاسم از اولاد امام موسی کاظم (ع) در آستارا

در طرف راست (غرب) جاده آستارا - تالش در ۹ کیلومتری آستارای شصت سال پیش و ورودی آستارای فعلی، بنائی نوساز است که دارای چهار پایه اصلی بوده و گنبدی مدور بر سر آنهاست. بنای اولیه آن چوبی و گالی پوش بود که بعداً سفال سر شد. این بقعه قبلاً از دو اتاق کوچک ساده تشکیل می شد که بعدها آن را خراب کرده بنای تازه ای به جای آن ساختند. نگارنده اولین بار در سال ۱۳۱۴

<sup>۱</sup> پیر قطب الدین از عرفای ذہبی (وفات ۹۰۰ هـ. ق)

شمسی آن اتاقهای اولیه را دیده است. زمانی که ده ساله بودم باتفاق مادر بزرگم برای زیارت، با گاری دو اسبه به آنجا رفته بودم. در آن زمان بنایی ساده و کاه گلی و گالیپوش بود مثل اکثر خانه های روستائی آن زمان. در بیرون در یکی از اتاق ها، در ایوان کاه گلی، قطعه سنگ سیاه رنگی به وزن حدود ۳ کیلو قرار داشت که فرورفتگی در آن مانند جای پای اسبی وجود داشت. یک نفر سید روضه خوان بنام میر سلیم ذاکری در آنجا بود که برای زوار که اکثراً پیر زنها بودند روضه می خواند. در آن موقع می گفتند که فرو رفتگی سنگ سیاه اثر پای اسب امیر مومنان حضرت علی (ع) است و زوار موقع ورود به اتاق زیارتگاه در واقع آن سنگ سیاه علامتدار را زیارت می کردند. در محوطه این زیارتگاه هم درختان بلوط کهنسالی وجود داشت که زوار در زیر سایه شاخسارهای آن ها می نشستند. بعدها در سال ۱۳۴۰ شمسی این بنای ساده قدیمی را تخریب کرده به جای آن بنای جدید فعلی را از طرف اداره اوقاف و کمک مردم خیر آستارا، احداث نمودند که امروزه یکی از زیارتگاههای مهم و مورد مراجعه مردم می باشد که به علت موقعیت مناسبی که دارد و متروک شدن زیارتگاههای دیگر ( پیرقطب و شیخ محمود<sup>۱</sup> ) این زیارتگاه از رونق خاصی برخوردار شده است. نیاز طبیعی انسان آسیب پذیر و فانی به مکان های مقدس برای تقویت روحی و پناهگاهی در مواقع بحرانی زندگی، موجب احداث و ایجاد چنین زیارتگاههایی شده است که همواره با نقل و روایت داستانهای درباره این مکان های مقدس همراه بوده است. درباره این امامزاده هم چنین داستانی را نقل کرده اند:

گویا دو نفر جوان سید ( که بعداً معلوم شده از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام بوده اند ) در روستای کازرود به کشاورزی که در حال درو کردن و برداشت محصول از شالیزارش بوده، مراجعه می کنند. آن کشاورز به آن جوانان،

<sup>۱</sup> شیخ محمود خیوی ( وفات ۷۳۲ هـ. ق )

قطعه ای ( کرتی ) از شالیزار را نشان داده می گوید : اینجا را درو کنید و آخر سر مزدتان را بگیرید. پس از گذشت ساعاتی وقتی کشاورز پیش آن دو سید می آید می بیند که آن دو جوان به جای درو کردن ساقه های رسیده برنج ، قسمتی از شالی های نارس را هم درو کرده اند و خساراتی به او وارد ساخته اند. در نتیجه به خشم آمده با داسی که در دست داشته ، آن دو جوان را می کشد و در کنار شالیزار در محل فعلی امامزده دفن می کند. البته این داستان را میرسلیم ذاکری روضه خوان آن زیارتگاه در خواب می بیند و با تعریف کردن آن در واقع زیارتگاه قبلی را شناسنامه دار و معروف می سازد و بدین ترتیب زمینه توسعه آن را فراهم می کند و خود نیز تا آخر عمرش متولی آنجا می شود. جوان بودن و مظلوم بودن این دو سید موجب شده است که این زیارتگاه هر سال زوار بیشتر و در نتیجه نذورات بیشتری داشته باشد.

### پرستش آناهیتا در ایران باستان

پژوهشگری به نام جان هینلر ، درباره این الهه می نویسد : آناهیتا منبع همه باروری هاست. او شیر را در پستان مادران ، پاک می سازد. او نیرومند - درخشان - بلند بالا - زیبا و پاک و آزاده توصیف شده است. او تاج زرینی هشت پره بر سر دارد. جامه ای زرین بر تن و گردنبندی طلائی بر گردن زیبای خود دارد و اضافه می کند : که در ایران باستان الهه ناهید یا آناهیتا از احترام عمیقی برخوردار بوده و سرچشمه ادامه زندگی به شمار می آمده است.<sup>۱</sup> با وجود گذشت قرون متمادی ، در عصر و زمان ما هم ، انسان ها همچنان بر عقاید دینی خود سخت پای بند مانده اند. تجمع افراد بسیاری در مراسم دینی زیارتگاهها، چه در دنیای مسیحیت و چه در دنیای یهودیت و چه در کشورهای اسلامی ، نشان می دهد، هنوز هم شور و شوق



مردم به پرستش مقدّسین در تمام نقاط جهان تداوم دارد. آناهیتا یا ناهید و یا زهره، الهه عشق و شادمانی در نزد ایرانیان باستان بود. این ستاره درخشان، یکی از سیارات و نزدیکترین ستاره به زمین می باشد. در زمان باستان منجمین، زهره را سعد می دانستند و آن را خنیاگر آسمان و بَغْدُخت هم گفته اند. زیرا به محض غروب آفتاب، این ستاره در آسمان ظاهر می شود و نورافشانی می کند. حافظ شاعر بزرگ ایران درباره این ستاره اشعار جالبی دارد، او می گوید:

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می گفت      غلام حافظ، خوش لهجه خوش آواز

\*\*\*

غزل سرانی ناهید صرفه ای نبرد      در آن مقام که حافظ بر آورد آواز

\*\*\*

در آسمان نه عجب، گر بگفته حافظ      سماع زهره به رقص آورد مسیحا را  
در این اشعار حافظ می گوید که ستاره زهره یا ناهید با نواختن آهنگهای طرب انگیز و یارقص عرفانی، همه را به شادمانی و طرب فرا می خواند.

### پرستش آناهیتا ( زهره )

حافظ در مُغنی نامه خود هم از ستاره زهره یاد می کند و خطاب به او

می گوید:

مغنی<sup>۱</sup>، نوایی به گلبانگِ رود<sup>۲</sup>      بگوی و بزَن خسروانی سرود  
روان بزرگان ز خود شاد کن      ز پرویز<sup>۳</sup> و از باربد<sup>۴</sup> یاد کن

<sup>۱</sup>مغنی = نوازنده و نغمه خوان

<sup>۲</sup>رود = نوعی ساز

<sup>۳</sup>پرویز = خسرو پرویز شاه ساسانی

<sup>۴</sup>باربد = آهنگساز و موسیقیدان معروف دربار خسرو پرویز

چنان بر کش ، آهنگ این داوری      که ناهید چنگی به زیر آوری  
که حافظ چو مستانه سازد سرود      ز چرخش دهد رود زهره سرود  
در این اشعار حافظ ، ناهید و زهره ، در مفهوم الهه عشق و شادی آمده است.  
در شاهنامه هم فردوسی ، در داستان افراسیاب می گوید : فرنگیس دختر افراسیاب به  
پدرش گفت :  
سَرِ تاجداری- مَثَرِ بی گناه      که نفرین کند بر تو ، خورشید و ماه  
ز خونِ کیان شرم دارد نهنگ      و گر کشته بیند نَدرد پلنگ  
اینکه خورشید و ماه بر کسی نفرین می کند دلالت بر اعتقاد به پرستش آفتاب و ماه  
دارد.

### بخشی از اشعار کهن ترین شاعره جهان

کتیبه ها و لوح هایی که در آن ها سومری ها و اکدی ها در باب جنگها و فتوحات خویش نقش کرده اند ، قدیم ترین تاریخ نگاری های بابل و آشور را نشان می دهند. این الواح غالباً با سرودی خطاب به یکی از خدایان آغاز و در پایان با دعا و نیایش تمام می شود. حدود چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح ، بانوی کاهنی که در شهر اور ( UR ) می زیست ، اشعاری سروده است که بر لوح های سفالین کشف شده در بین النهرین از دوره سومری ها نقش بسته است. در این اشعار که کهن ترین اشعار دنیاست ، اینهدوانا ( ENHEDUENA ) کاهن بانوی سومری ، اینانا و سارا ، را عاشقانه می ستاید. اینهدوانا یقیناً کهن ترین شاعره جهانست که عاشقانه اینانا ( خواهر بزرگتر ایزد ( خورشید ) را می ستاید و در ستایش او شعری

---

زیبا می سراید. اینانا بخاطر باروری اش مورد ستایش واقع می شود. با کشف و ترجمه لوح های انهدوانا در دو دهه اخیر در می یابیم که این شاعره، اینانا - نانا - سارا - ماه خدا و یا خداماه را می ستاید. اینک ترجمه بخشی از اشعار او را در اینجا می آوریم تا موضوع اسطوره و اعتقاد مردم باستان به خدایان مختلف کاملاً روشن شود.

### به قلم کاهن بانوی شهر اور ( سومر ) انهدوانا

#### نیایش

بزرگ بانو، اینانا

افروزنده جنگ

کشنده دشمن

بارنده تیرهای بی امان بر دشمن

بر آورنده زور و نیرو در برابر بیگانگان

غزنده شیر باغ بهشت

کوبنده تن ها و بُرنده پی ها

بر روی زمین

ستایش بر تو، بانوی من

پرورده بهشت، اینانا

دوشیزه زرین، بالیده بر روی زمین

یا، بازوانی باز گشوده

از دو سو، همچون

سنان های خورشید شاه

آنگاه که جوشن ترس در بر می کنی در بهشت

درخشنده بلوری می شوی بر روی زمین  
آنگاه که به آب می زنی در زلال جویبارها  
تو زاده می شوی ، در کوهساران  
در بلورین سرائی ، سارا<sup>۱</sup>  
آنگاه ، سومریان ، می خوانند ، همنا  
هر کس با رودی خوشنوا ، هماوا می شود  
بانوی نبرد ، نخستین فرزند ماه خدا  
دوشیزه اینانا ، ستایشت می کنم  
اینست سرود من ، و رود من  
اینانا ، فرزند خدای ماه  
زیبا گلی بر بالیده  
با ردای زنانه اش ، که بر نازک ساق پایش  
در افتاده است  
و بر پیشانی نرمش ، ز رنگ  
پرتوی از آتش و درخشی از سهم کشیده است  
بسته به گردن عقیقی تابنده  
و خونین رنگ را<sup>۲</sup>

دهخدا در لغتنامه خود زیر واژه تموز چنین می آورد: تموز در زبان بابلی خدای بهار بود و او یار و یا شوهر نانا الهه توالد و تناسل محسوب می شده و همین نام است که جزو ماه های سریانی آمده است. تموز نام ماه اول تابستان و ماه دهم از سال های رومیان و سریانی است.

<sup>۱</sup> سارا واژه ای قدیمی به معنای خدای آتش است

<sup>۲</sup> مجله نگاه نو شماره ۱۵ دوره جدید آبان ۱۳۸۲ ترجمه سعید هنرمند صفحات ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ تا ۶۸



اینهدوانا، گاهنه بانوی سومری

## خدایان متعدد آریانی ها

میتانی ها قومی بودند آریانی نژاد که با هوری ها در حوالی ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، به تأسیس دولتی بزرگ که از دریای مدیترانه تا کوههای زاگرس امتداد داشت، توفیق یافته و در سال ۱۲۰۰ قبل از میلاد به شمال بین النهرین آمده در آنجا دولتی تشکیل دادند. میتانی ها را از قبایل اشرافی آریانی دانسته اند. نام اصلی و آریائی میتانی ها، ماریان نی بوده که از نام ودائی، ماریا به معنی جوانمرد و پهلوان گرفته شده است. در تورات به زبان عبری میدان آمده و در قرآن مجید مدین شده است.<sup>۱</sup> در کتیبه ای که در بغازکوی آناتولی ( ترکیه ) پیدا شده است نام خدایان آنها آمده است. در این کتیبه که پیمانی بین میتانی ها و هیتی هاست و در سال ۱۳۷۰ قبل از میلاد بسته شده است، نام خدایانی که به آنان سوگند خورده اند چنین آمده است: میترا ( خدای عهد و پیمان و مهرورزی ) - ایندرا ( خدای قدرت ) - وارونا ( خدای جنگ ) . میترا خدای عهد و پیمان و مهرورزی بوده است. این نوشته به خط و زبان اکدی است که در آن عصر، زبان رسمی میتانی ها بوده است. دولت میتانی سرانجام به دست پادشاهان آشور منقرض شده ضمیمه دولت آشور گشت. بعدها که دولت آشور هم توسط مادها منقرض شد میتانی ها هم جزو دولت ماد شدند. در بین خدایانی که در طی زندگی بیابانگردی و برخی در دوره کشاورزی و ده نشینی و تحت تأثیر عقاید اقوام بومی، مورد نیایش طوایف ایرانی بوده اند، آناهیتا ( ایزد بانوی آب و خدای باران) و زروان ( خدای زمان ) - وایو ( خدای بادهای ) - زم ( خدای خاک ) بوده اند این تعداد متعدد خدایان هر یک با اسطوره ای خاص خویش با زندگی طوایف آریائی در زمان باستان مربوط بوده اند. این گونه اعتقادات اساطیری درباره خدایان متعدد، شامل دنیای ارواح هم می شد. اعتقاد به

<sup>۱</sup> هر وزنی، تاریخ آسیای باستانی، پاریس ۱۹۵۷

فره وشی یعنی روح باقی هم وجود داشت که این ارواح مردگان در زمان های خاصی ، از حوزه زندگی بازماندگانش بازدید می کردند. از جمله این اعتقادات که هنوز هم در بین مردم ایران از جمله مردم منطقه آستارا هم رواج دارد ، این است که آخر هر هفته ( پنجشنبه ها ) فروهرها ( ارواح مردگان ) به این دنیا باز می گردند. و از خانه و زندگی بازماندگان بازدید می کنند. روی این اصل رسم بر این بوده و هست که در شبهای جمعه ، خانه ها را چراغانی کرده بهترین غذاها را می پزند و سفره های رنگین می گسترند و سعی می کنند خودشان را شادمان و مرفه نشان دهند تا ارواح با دیدن خوشحالی آنها با رضایت خاطر باز گردند. و یا اینکه شبهای جمعه به گورستان رفته سر قبر خویشان در گذشته خود دعا می خوانند ، زیرا معتقدند که ارواح مردگان در این شبها منتظر دیدار خانواده شان می شوند. و یا در آخرین هفته سال و آخرین شب چهارشنبه هم ( چهارشنبه سوری ) خانه ها را تمیز کرده ، بهترین لباس ها را پوشیده و با تهیه انواع آجیل و خوراکی خوب ابراز شادمانی می کنند. و اینها همه به خاطر جلب رضایت ارواح نیاکان است. این رسم هنوز هم در منطقه آستارا - تالش - اردبیل باقی و معمول است.

با ظهور زرتشت ، از میانخدایان گوناگون آریائی ها ، یک خدا با عنوان آهورا مزدا ، در رأس خدایان قرار گرفت. اما دین زرتشت قدرت سایر خدایان را نفی نکرد ، بلکه خدایان دیگر را زیر دست آهورا مزدا قرار داد. به طوری که در کتیبه هخامنشی هم از او بعنوان خدای خدایان یاد می شود که در کنارش ایزدها و بیغ های دیگر وجود دارند و هر کدام مأموریتی خاص دارند. طبقات جامعه به اقتضای حرفه و نیاز خویش با تعدادی از خدایان سر و کار داشتند. از جمله کشاورزان هنگام برداشت محصول و پایان کار کشت و زرع با ایزد مهر ( میتراگان = مهرگان ) سر و کار داشتند. و یا جشن سده در زمستان با پرستش آتش ارتباط داشت. سارا وستا ( vesta ) الهه آتش نزد ملل آریائی مقدس بود. آتش هسته مرکزی خانواده به شمار می رفت. اصولاً اجاق و کانون خانواده از آتش به وجود آمده است از جمله

دود و دودمان که مربوط به خروج دود از خانه است یعنی اینکه آنجا محل و مسکن افرادی است که برای گرم شدن و یا پختن غذا، آتش روشن کرده اند. در واقع سازمان موجود در روی زمین، یعنی تمرکز قدرت در دست یکنفر بنام شاهنشاه و وجود شاهان کوچک (شاهک ها) تابع شاهنشاه در کشور، در اعتقادات مردم هم تغییراتی داد و خدای خدایان بنام آهورامزدا فوق همه و خدایان دیگر بنام ایزدان در زبردست و تابع او قرار گرفتند.

### استناد دیگری درباره اسطوره ای بودن واژه آستارا

حدود شش هزار سال پیش از میلاد مسیح، در زمانی که آریائی ها هنوز مهاجرت نکرده بودند، دودمان های شمالی، قرن ها خدای خود را «را» می نامیدند. در همان عصر مردم مصر (مذرا) هم خدای خود را (رَع) یا (را) می خوانده اند. در کتیبه های یافت شده در مصر نام خدا (را) آورده شده است. بر حسب نقل پروفیسور مهرین از هسپنجر آمده است که: «داریوش اول شاهنشاه هخامنشی در کتیبه تل المشخته مصر در زیر مجسمه خود (که به گونه فراعنه بی ریش حجاری شده است)، این جمله را نوشته است: «داریوش مظهر خداوندگار» را همیشه پایدار، شاه شاهان پسر ویشاسب کیانی، توانا دارنده کشورهای وسیع، ایزد ناهید دشمنان داریوش را نابود کرد همچنان که «را» دشمنانش را نابود کرد.» از این کتیبه چنین مفهوم می شود که داریوش به جهات سیاسی خود را مظهر «را» نامیده است که نام خدای آریایی ها در قدیم و خدای مصری ها در آن عصر بوده است. زیرا که داریوش به دین زرتشت بود و نام خدا به دین زرتشت آهورا می باشد نه «را». برای دانستن واژه آهورا باید بدانیم که اصل این واژه همان «را» می باشد که قرن های متمادی با زبان آریائی ها نام خدا بوده است و کلمه آهورا نفی «را» می باشد. آریایی ها قرن ها قبل از مهرپرستی خدای خود را «را» می نامیدند و چون



مهرپرستی پدید آمد یعنی آفتاب مظهر الوهیت پنداشته شد لفظ هو که همان خور و خورشید است به «را» افزوده شد و معبود خود را هورا نامیدند یعنی (خورشید خدا). واژه هورا که بهنگام شادی به کار می رود و یا موقع سان دیدن شاهان و فرماندهان نظامی، سربازان فریاد می زنند (هورا) از همین دوره آفتاب پرستی باقی مانده است، آفتاب پرستان، بهنگام طلوع خورشید، زمانی که تازه انوار آفتاب در شرق نمودار می شد، رو به شرق ایستاده و با شادمانی فریاد می زدند (هورا).

مدتها بعد از مهر پرستی واژه «را» یا «رای» را بر روی پادشاهان و بزرگان خود گذاشتند. هندوها قرن‌ها پادشاه خود را «رای» و شاهان کوچک را راجه می نامیدند. چنانکه این نام در کلیله و دمنه هم آمده است: رای گفت برهن را ... کلمه روا (Roi) که در زبان فرانسه و گروهی دیگر از ملل لاتین هم نام پادشاه است از همین دوره بیاد مانده است. بعدها واژه «را» با افزودن پیشوندهایی نام سرزمین شد مثل مذرا (مصر) یا آستارا و قرن‌ها بعد رای به معنای عقل و اندیشه شد. بعد از ظهور زرتشت «را» و «هورا» تبدیل به اهورا شد یعنی «نه هورا» (نفی هورا، آفتاب خدا). همانطور که به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران کلمه الله نزد مسلمانان هم به معنای (نه لاه) می باشد. لات خدای دوره بت پرستی بود و پرستش می شد که با ظهور اسلام لاه خدای قبلی نفی شد.<sup>۱</sup>

بعد از گذشت سالیان زیاد، نام خدایان باستان، بصورت نام اشخاص در آمده و باقی مانده است. بعضی از نامهای خدایان هم به نام شهرها و کشورها تبدیل شده و تا امروز باقی مانده است. مانند ناهید، زهره، سارا، میترا، مهر، نانا، آنا، ستاره که در زمان باستان نام خدایان بود و امروزه نام بانوان می باشد. و یا واژه آستارا که امروزه نام چند بندر در کناره دریای خزر می باشد. مانند آستارا خان در شمال دریای خزر و کنار شط ولگا. نام این بندر ابتدا آستارا بوده تا اینکه در قرن

<sup>۱</sup> سالنامه کشور ایران سال ۱۳۵۶ - مقاله ای از دانشمند ایرانی حبیب اله نوبخت رئیس کتابخانه سلطنتی ایران

چهاردهم میلادی مغولها و اقوام ترک به آنجا حمله ور شده و حکومت خانان آستارا را تشکیل دادند و نام این بندر هم که در کنار شهر قدیمی سارای (خدای آتش) واقع شده است به آستاراخان تبدیل شد. نام دریای سارایی نخستین بار در اسناد اروپایی بازمانده از قرون وسطی دیده شد که به دریای خزر در منطقه شمال این دریا گفته می شد. بعدها با هجوم قبایل بیابانگرد، عده ای از این بندر مهاجرت کرده و در مناطق دیگری در کناره دریا سکنی گزیدند و نام زادگاه قبلی خود را بر اقامتگاه جدید خود نهادند بدین ترتیب بنادر دیگری در شمال غرب دریا بنام آستارا بوجود آمدند. مانند آستارا پل در شمال دربند در داغستان در ماوراء قفقاز که محل سکونت طوایف چرکس می باشد. و بندر آستارا در جنوب غربی این دریا بنام آستارا و یک بندر دیگر در جنوب این دریا بنام آستاراآباد شکل گرفتند. در لغتنامه دهخدا درباره واژه آستارا آباد نوشته شده است آستارا ابتدا به معنای ستاره و بعدها نام یکی از شاهزادگان ساسانی بوده است. بدین ترتیب صحت نظریه ها و پژوهش های مربوط به واژه آستارا کاملاً ثابت می شود که این واژه ابتدا نام الهه عشق و شادی (ایستار) بوده و سپس نام شاهزادگان و در نهایت نام شهرها و بنادر شده است. استاد پور داود هم واژه آستارا را یک واژه اوستایی می داند به معنای گستره آب. اصل واژه استر نام زن زیبای یهودی، همسر اردشیر اول پادشاه هخامنشی هم از همان واژه استارا ایزد بانوی زهره گرفته شده است. چون شخصی هامان نام از درباریان شاه توطئه ای برای قتل عام یهودیان ترتیب داد، استر، شاه را با خبر ساخت و او را وادار به قتل هامان کرد و با این کار همکیشان خود را از مهلکه ای بزرگ نجات داد. بدین جهت یهودیان روزی را بنام روز استرگرامی می دارند. وجه تسمیه آستارا آباد، ولایت قدیمی هیرکانی (گرگان) در فرهنگ ناصری هدایت به معنای شهر ستاره آمده است.

از این توضیحات پژوهشی ثابت می شود که واژه ستارا یا آستارا همان نام

ستاره درخشان زهره یا الهه آناهیتا خدای عشق و شادی باستان می باشد که به مرور

زمان نام شاهزاده ها و بانوان و شهرهای مختلف شده است. در ایران باستان ستاره شناسان ( منجمین ) را آستارا شناسان می گفتند یعنی بجای واژه ستاره ، آستارا بکار می بردند . و این خود مبین این است که واژه های ستاره ، ستارا ، آستارا - آستارا آباد همه به یک معنا می باشند . بطوری که در کتاب صفوه الصفا ، هم آمده است شیخ زاهد کسی را به آستارا آباد فرستاد . یعنی به آبادی آستارا فرستاد .

### پرستش آفتاب در مصر قدیم

مجموعه کتیبه های هروگلیف یافت شده در وادی (حمامات) مصر منسوب به « اتی وهی » ( Ethi Vahi ) که در سال ۴۷۶-۴۷۳ قبل از میلاد نوشته شده است، اسناد معتبری از تعامل و تفاهم ایران و مصر باستانی است . متن کتیبه مصر که تا کنون خوانده شده به شرح زیر است. داریوش که زاده الهه نیت Nit ( مادر خدایان مصر ) همسر سائیس است تمام آنچه که خدا شروع کرد به انجام رساند سرور همه چیز که قرص آفتاب را احاطه کرده وقتی که در رحم مادر قرار داشت و هنوز به زمین پای ننهاده بود « نیت » وی را پسر خود دانست و امر کرد به او تا دشمنان خود را بر افکند چنانکه از برای پسر خود ( رع ) زاده نیت خدای آفتاب درخشان کرد . او دشمنانش را در تمام ممالک نابود کرد . شاه مصر علیا و مصر سفلی ، داریوش که همواره تا ابد پاینده است شاهنشاه بزرگ پسر ویشتاب هخامنشی او پسر نیت است. با قدرت و جهانگشا ، تمام بیگانگان با هدایای خود رو به او می آوردند و برای او کار می کنند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> رویدادهای مهم تاریخی ، گروه پژوهشهای تاریخی ، زیر نظر محسن میرزایی ، از دانشمندان باستان شناسی محمود

## پژوهشی درباره واژه های باستانی «کادوس، کاسپی، ووروکشا، کرگری»

از موارد مبهم و گاه مناقشه آمیز تاریخ منطقه تالش، مفهوم واژه های باستانی: کادوس، کاسپی، ووروکشا، کرگری، می باشد. محققین و مورخین درباره این واژه ها نظرات متفاوتی ابراز داشته اند. نگارنده پس از پژوهش های بسیار و پرس و جو از تکاکین تالش، به مفهوم و معنای این واژه ها دست یافته است. به نظر اینجانب این یافته های پژوهشی، بسیاری از سوالات و ابهام موجود، درباره کادوس ها و کاسپی ها و ووروکشا را که در طول تاریخ بی پاسخ مانده بودند، جواب گفته و رفع ابهام می نماید.

### ۱- واژه کادوس:

با کمی غور و تفحص درباره این واژه، درمی یابیم که، کادوس واژه ای تالشی است که از دو بخش ۱- کَ ۲- دوس، تشکیل شده است. کَ مخفف کَخ به معنای خانه و مسکن است و معادل فارسی دری آن کاخ می باشد. دوس هم مخفف، دوست است. چون در زبان تالشی، اغلب واژه ها در گفتار و محاورات شکسته و مخفف می شوند لذا کَخ با حذف حرف آخر (خ) به کَ و دوست هم با حذف حرف آخرش به دوس تبدیل شده است. بنابراین کَدوس یا کادوس به معنای دوستدار خانه می باشد. چون که در زمان باستان، قوم تالش، برخلاف اقوام همسایه شمالی اش، که چادرنشین و بیابانگرد و کوچ نشین بودند، قومی یکجانشین و دوستدار خانه و مسکن دائمی بودند لذا بنام کَدوس یا کادوس خوانده می شدند. چنانکه فردوسی هم در شاهنامه می گوید:

به سنگ و به گچ دیو، دیوار کرد	نخست از بُرش هندسی کار کرد
چو گرما به و کاخ های بلند	چو ایوان که باشد پناه از گزند

یافته های باستان شناسی ، ژاک دو مَرگان در حفاری های ناحیه لریک<sup>۱</sup> آستارای جمهوری آذربایجان و باستان شناسان ایران در حفاریهای آق اولر<sup>۲</sup> تالش ، نشان می دهد که تالش ها قبل از ورود آریایی ها به این منطقه ، دارای تمدن بوده اند و خانه هایی از سنگ برای خود می ساخته اند .

آریایی ها قوم تالش را مانند گیل ها دیو می نامیدند . زیرا که در مقابل تهاجم آنها ، در برابرشان سخت پایداری نموده و به نبرد پرداخته اند ، در نتیجه آنها را با عنوان نیروی دشمن ، دیو نامیدند .

بنابراین، اشاره فردوسی به اینکه ، دیوها باسنگ و گچ ، کاخ می ساختند ، کاملاً با تمدن تالش و واقعیت مطابقت دارد . تالش ها ، امروز هم به جای بکار بردن واژه گنج (خانه) مخفف آن ، ک را بکار می برند. از آنجا که در کوهها و میانکوههای این منطقه، معادن آهک و گچ فراوان بوده، بطوری که امروزه هم در روستای کهن رود (کانرود) آستارا از معادن آهک همچنان بهره برداری می شود، در زمان باستان هم تالش ها با بهره گیری از ماسه بادی کنار دریا و آهک ملاتی ساخته و با قطعات سنگ و چوب فراوانی که در دسترس داشتند ، خانه های دائمی برای خود می ساخته اند. درحالی که کمی آن طرف تر ، در استپ های شمال قفقاز، اقوام مختلف باگله داری و چادرنشینی و جابه جا شدن دائمی ، صحرانوردی می کردند . زیرا که برای دسترسی به مراتع و علفزارها مجبور به این کار بودند. اما قوم تالش که در کرانه سرسبز و کوههای جنگلی غرب دریا می زیستند، برای تغذیه دام هایشان علفزارهای کافی ، همواره در دسترس داشتند. از این جهت ، در خانه های دائمی یکجانشین بودند و روی این اصل هم گدوس نامیده می شدند.

<sup>۱</sup> لریک روستایی در غرب آستارای جمهوری آذربایجان

<sup>۲</sup> آق اولر، ییلاق کوهستانی تالش نزدیک روستای مریان

## ۲- واژه کسپی یا کاسپی :

واژه کاسپی یا کسپی که هم به قوم تالش و هم به دریای مجاور مسکن این قوم اتلاق می شده است ، در واقع واژه ای تالشی است که از دو بخش : ۱- کف ، ۲- اسپ تشکیل شده است و در گفتار مخفف آن دو بصورت کسپی درآمده است . بدین ترتیب که در بخش اول حرف « ف » در آخر آن حذف شده است .

وقتی که تالش ها از کوهپایه ها و یا جلگه به این دریا می نگریسته اند ، کف های سفیدی را می دیده اند که زنجیر وار در تمام سطح دریا ، در حرکتند . چون در این دریا ، امواج آب در جهت وزش باد حرکت کرده شکسته شده و تولید کف سفیدی را می کنند . از این رو ، این دریا را کف اسپ یعنی دریای دارای کف سپید نامیده اند که مشخصه خاص این دریا است . بنابراین کسپی یا کاسپی برخلاف تصور بعضی ها که آن را با قزوین تطبیق داده و یا واژه ای یونانی دانسته اند ، هیچ ربطی به قزوین و یا یونان ندارد ، بلکه واژه ای اصیل و خالص تالشی یا پهلوی باستانی است . که وجه تسمیه ای بامسما و کاملاً مناسب و مطابق با وضع طبیعی این دریا می باشد .

این موضوع را یک پیرمرد دامدار تالشی ، برای نگارنده چنین تعریف کرد :

دریا را نگاه کنید ، به بیند چه می بیند ؟

جز اینست که کف های سفید متحرکی را می بیند ؟ نیاکان ما هم آن را بصورت واقعی اش دیده اند و با زبان رایج در آن زمان ( و این زمان ) کف اسپ نامیده اند . یعنی کف سفید که به تدریج و به مرور زمان به کسپی و کاسپی تبدیل شده است . این واژه بعد ها علاوه بر نام دریا ، به خود قوم تالش ساکن در کناره آن هم اتلاق شده است ( اسپ - اسپید - سفید است ) .

استرابون جغرافیادان یونانی می نویسد : مسکن کاسپی ها از خاور به دریای هیرکانی و از باختر به ایبری ( گرجستان ) و از شمال به دربند و از جنوب غربی به

شط ارس محدود می شده است. محل تلاقی رود ارس با رود کورا در ناحیه بیلگان کاسپیان نامیده می شد.

پروفسور اقرارعلی اف مورخ معاصر جمهوری آذربایجان، در کتاب خود (تاریخ آذربایجان، دوره قبل از هخامنشیان)، در چند جا کادوسان و کاسپی ها را، نام مشترک اقوام جنوب غربی سواحل دریای خزر ذکر نموده است. او همچنین از سرزمین کادوس ها و کاسپی ها بطور هم ردیف استفاده کرده است. (تاریخ مادها ۴۰۱).

بطوریکه او می نویسد: در زمان باستان، کادوس ها با نام کاسپین ها شناخته می شدند و این نام برای معین کردن طایفه های جنوب غربی دریای کاسپی بوده است و بعدها سرزمین کادوس ها و کاسپی ها با هم یک معنی داشته اند.

اکثر مولفان تاریخ باستان از آلبانی ها و آمردها (گیلک ها) ... بعنوان همسایه های کادوس ها یاد کرده اند، از این رو بطور یقین کادوس ها همان کاسپی ها و نیاکان تالش های امروزی هستند و سرزمینشان هم مابین آلبان ها در شمال و آمردها در جنوب، امروز هم مسکن تالش ها می باشد. استرابون می نویسد: گیل ها هم مانند کاسپی ها از چندین قرن قبل از تاریخ، در کناره غربی دریای کاسپی می زیسته اند، این دریا در سواحل محل سکونت کاسپی ها در شمال غرب به نام دریای کاسپی و در سواحل محل سکونت گیل ها بنام گیلان و در سواحل محل سکونت دیلمی ها بنام دریای دیلم و در سواحل هورکانی (گرگان) دریای هرکانی نامیده می شد.

### واژه گرگری و سابقه تاریخی آن

این واژه که متأسفانه در زمان پهلوی اول، کارمندان ناآگاه اداری، بدون توجه به اصالت آن، که تالشی و پهلوی باستان می باشد به نادرست آن را به

کرگانرود برگرداندند، نام بندری بود ، در کنار دریای مازندران و در شرق هشپهر کنونی ، که تا قبل از سال ۱۳۲۰ هجری شمسی ، مرکز تالش جنوبی بود. تا اینکه بعد از ورود قوای متفقین به ایران در شهریور ماه سال ۱۳۲۰ هـ. ش برای عبور کامیون های حامل کمکهای جنسی و تسلیحاتی امریکا به روسیه شوروی در حال جنگ با آلمان ها ، جاده فعلی انزلی - آستارا ( جاده قدیم شاه عباسی ) تعمیر و توسعه یافت و در بعضی جاها از جمله در تالش مسیر آن کمی تغییر یافت . در نتیجه بندر کرگری دوراز جاده اصلی قرار گرفت وساکنین آنجا به تدریج به آبادی کنار جاده و محل فعلی هشپهر کوچ کردند .

بطوری که از سال ۱۳۲۰ هـ. ش آبادی کوچک هشپهر بصورت شهری در آمد و کرگری بکلی متروک شد . اما واژه کرگری : این واژه هم واژه ای باستانی و تالشی است که از دو بخش : ۱- کرگر ، ۲- ری تشکیل شده است . کرگر به معنای خدا و آفریننده است و ری به معنای رود می باشد . بنابراین کرگری یعنی خدای رود یا رود بزرگ . موسی خورنی جغرافیا دان ارمنی می نویسد : کرگر چیک در شمال اران نام امیرنشینی بوده است. او معتقد است که کرگرها قومی بودند که در دشتهای پرتو ( مرکز سابق اران ) می زیستند. در فرهنگ فرس اسدی و مجمع الفرس ، کرگر به معنای خدا آمده است . این واژه بعدها به معنای تخت شاهی و یا جایگاه بزرگان هم آمده است . تنوفان متیلن مورخ یونانی ( فوت در ۳۶ ق. م ) می نویسد : در دشتهای پرتو مرکز اران یا امیر نشین کرگرچیک ، زبان ویژه ای معمول بوده که زبان ارانی نامیده می شده است و زبانی نرم بود. این واژه کرگر را امروزه در نقاط مختلف ایران می بینیم. از جمله آبادی کرگر در شهرستان مرند آذربایجان شرقی و نام روستایی در استان ارومیه (آذربایجان غربی) و همچنین روستایی در بلوچستان . جای خوشوقتی است که این واژه و نام آبادی مرکز تالش اینک به شهرستانی در منطقه لیسار و اسالم داده شده است منتهی با عنوان اشتباهی کرگانرود ! که باید آن را به همان اصل و ریشه تاریخی خود کرگری تبدیل کرد. تا



این واژه اصیل و نام تاریخی، قومی از تالش از بین نرود و در بخشی از تالش به عنوان نمایانندن هویت مردم این منطقه باقی بماند. کرگری را می توان به مفهوم منطقه مربوط به قوم کرگر هم معنا کرد. یعنی ( ی ) بعد از کرگر را بای نسبی دانست که معنایش در اینصورت، منطقه ی منسوب به کرگرها، خواهد بود. به هر حال چه این مفهوم و چه به مفهوم رود بزرگ بمناسبت قرار گرفتن کرگری سابق در کنار این رود، هر دو مبین هویت واژه باستانی کرگر می باشد و نشان می دهد این قوم که در زمان های کهن در شمال غرب ایران و در دشت پرتو ( مرکز اران قدیم ) می زیستند، بعد ها به جنوب آمده و در منطقه تالش جنوبی مسکن گزیده اند.

### واژه ووروکش

دریای مازندران در طول تاریخ، نام های مختلفی داشته است. گوشه های آن بر حسب تبار اقوام ساکن در آنجا نام های محلی گوناگونی را به خود گرفته اند. در اوستا آن را ووروکش ( فراخکرت ) نامیده اند. استاد پورداود، در فرهنگ ایران باستان ( ص ۳۳ ) می نویسد: ووروکش اوستا همان فراخکرت است در بند ۱۵ رام یشت اوستا، جمشید را در مجاورت کوه هرا ( هرا برزئیتی ) جایی که رود اردوسورا ( ارس ) از بالای آن به دریای فراخکرات می ریزد، ذکر می کند که کاملاً با منطقه اران و تالش گشتاسبی مطابقت دارد. واژه ووروکش که در اوستا آمده است واژه ای تالشی است. این واژه از سه بخش: ۱- وو ۲- ا ۳- کش تشکیل شده است. وو به معنای سرما و توفان - ا به معنای آب و کش به معنای کشیده شده یا پهناور و فراخ می باشد بنابراین ووروکش یعنی آب سرد پهناور که از سوی تالش ها علاوه بر کاسپی به این دریا اتلاق می شده است. به علاوه این واژه اوستایی نشان می دهد که زبان تالشی همان زبان پهلوی باستانی است. ویلیام

جکسون Wiliam Jackson مورخ معتقد است که در عهد زرتشت دریای خزر (زرایه و وروکشا) نامیده می شد که معنای آن دریای وسیع می باشد.

نظیر همین نام در مورد کوه ساوالان (سبلان) هم صدق می کند. زیرا که واژه ساوالان هم از سه بخش: ۱- س ۲- وو ۳- لان تشکیل شده است. س مخفف سر، وو به معنای سرما و یخبندان و لان مخفف لانه است یعنی قله ای که سر آن لانه سرما و برف است این واژه هم مانند واژه های ووروکش - کاسپی و کادوس واژه ای تالشی است و این نام تالشی و صدها نام دیگر دهات اطراف اردبیل که همگی واژه های تالشی هستند مبین این است که در زمان قدیم و قبل از مهاجرت ترکان به ایران زبان مردم اردبیل و دهات اطراف آن تالشی بوده است. از جمله نام های تالشی روستاهای اردبیل عبارتند از: نووده یا نوودیه به معنای نُوده چون در تالشی صفت قبل از موصوف می آید لذا به جای ده نُو گفته می شود، نُووه ده.

۲- تته کران که شامل دو بخش نونه یا لونه و کران است به معنای لانه های زیاد یا روستائی بزرگ و پرجمعیت.

با این توضیحات کاملاً روشن شد که دریای خزر فعلی به نوشته اوستا ابتدا با واژه تالشی و وروکشا نامیده می شد و بعدها دریای کاسپی خوانده شده است که آن هم واژه ای تالشی است سپس با هجوم قوم خزر از شمال به این منطقه، این دریا را خزر نامیدند. در حالی که از قوم خزر اثری باقی نمانده است امروز هم غالباً این دریا را به نام آن قوم می نامند. بعلاوه مناطقی از این دریا بنام اقوام ساکن در کناره آن منطقه نامیده می شد. در جغرافیای دکتر مُفخّم پایان<sup>۱</sup>، برای این دریا اسامی بسیاری ذکر شده است: دریای وروکشا - دریای سارایی - دریای آستارا - دریای دربند - دریای سالیان - دریای تالش یا کاسپی - دریای گیلان - دریای دیلمان - دریای مازندران - دریای گرگان. در آن کتاب، واژه وروکشا به آب فراخنا ترجمه

<sup>۱</sup> دریای خزر. اثر دکتر لطف الله مُفخّم پایان (به زبان فرانسه) مترجم و تحقیق جعفر خماسی زاده - انتشارات هدایت

شده است. با آشنا شدن با واژه های کسپی - گدوس - وروکشا برای ما محقق شد تمام نام هایی که در زمان باستان برای این دریا به کار رفته است در اصل واژه هایی تالشی هستند که از سوی این قوم باستانی و اولین ساکنین کناره های آن، وضع و نامگذاری شده است.

### سابقه باستانی محال آستارا

ولایت بزرگ و مهم آستارا، از زمان های قدیم تا اواخر حکومت قاجاریه، کاملاً یک ولایت تالش نشین بود. این ولایت از شمال به اران و از غرب به دشت مغان و اردبیل و کوههای بغرو و از جنوب به کسگر (رضوانشهر فعلی) و از مشرق به دریای خزر محدود بوده است. این ولایت شامل بخش های اسپهبد (منطقه بین کسگر و آستارا) - آستارا - آلفوف - خومیلی (منطقه فعلی لنکران) - زوواند - لریک - ویلکیژ می شده است. از این جهت برای فهم سابقه باستانی این ولایت تالش نشین، ابتدا سابقه تاریخی تالش ها و بعد سابقه مهاجرت اقوام دیگر مانند ارانی ها - ترکها - کردها به این منطقه را مورد بررسی قرار می دهیم.

هکاته میلیتی Hecatei Milty که در قرن ششم قبل از میلاد در آسیای صغیر می زیست، در آثار به جای گذاشته از خود، از وجود اقوامی بنام های کاسپی ها و مک ها در حوالی رود ارس یاد کرده است.

هرودوت<sup>۱</sup> مورخ مشهور یونانی که از اهالی هالیکارناس در آسیای صغیر بود و در حدود سال های ۴۸۴-۴۲۵ قبل از میلاد می زیست از وجود سه قوم: ۱- سکاها ۲- مئغ ها ۳- کاسپی ها در متن یونانی اثر خود نام برده است. هرودوت این سه قوم را هسته اصلی ساکنان منطقه شمال غرب دریای خزر دانسته است. این اقوام نام های خود را به سکونتگاههای خویش و همچنین به دریای مجاور مساکنشان داده بودند،

مثل دریای سکا - دریای کاسپی - دریای مغان. این مورخ باستانی، درباره قوم کاسپی می نویسد: کاسپی هایی که در سپاه خشایارشا هخامنشی بودند، پوشاکشان از پوست بُز و سلاحشان کمان های محلی با تیرهایی از نی و شمشیرهایی ایرانی بود و فرماندهی آنان را سرداری به نام آریومرد<sup>۱</sup> بر عهده داشت. از نوشته های استرابون<sup>۲</sup> جغرافی نگار یونان باستان هم چنین معلوم می شود که: کاسپی ها در سده های ششم و پنجم قبل از میلاد، تابع دولت هخامنشیان بودند. کلاودیوس آئلیان که در اواخر سده دوم و اوایل سده سوم میلادی می زیسته و اثری درباره جانوران نگاشته است، به جانوران اهلی کاسپی ها هم اشاره کرده است. او می نویسد: در سرزمین کاسپینا، رمه های بزرگ گاومیش و دسته های بزرگ اسب وجود دارند. او ضمن بحث پیرامون نحوه زندگی کاسپی ها می نویسد: اینها ماهی های نمک سود را بار اشران می کردند و به هگمتانه (همدان) می فرستادند. آنها از روغن ماهی چسب های مرغوب می ساختند و پوشاک ظریفی که از پشم شتر تدارک می شد بر تن می کردند. ذکرهای سخنور (زاخاریوس رتور) در سده ششم میلادی، پس از ذکر نام اسکیت ها (سکاها) و ارمنیا (ارامنه) و گزران (گرچی ها) از اران نام برده است. بنا به نوشته او سرزمین های یاد شده، همه تابع شاهنشاه ایران بودند و در رأس آن سرزمین ها شاهک هایی قرار داشتند. وی می نویسد: قوم اران زبانی خاص خود داشتند. به نوشته این دانشمند مردم اران در شهرها سکنی گزیده اند و شهرنشینند و دارای دژهای مستحکمی هستند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> تاریخ اران - دکتر عنایت الله رضا

2 the geography of strabon ... London 1981 XI-4

<sup>۳</sup> تاریخ زاخاریوس کتاب ۶ پاریس ۱۹۲۱ میلادی

## اقوام باستانی ساکن در کناره های دریای کاسپی

از مفاد این نوشته ها معلوم می شود که : کاسپی ها همان تالش ها هستند که ابتدا در جنوب و شرق رودهای کوراوارس در کناره شمالغرب دریای خزر می زیسته اند و بعدها در جریان مهاجرت اقوام کوچنده از شمال و در اثر فشار آنان، به بخش های جنوبی تر مهاجرت کرده اند. بعلاوه تربیت گاو میش و اسب از مشاغل اصلی تالش ها بود و نمک سود کردن ماهی هم از اشتغالات این قوم بوده است. دیونیس اسکندرانی ( Diunis ) مورخ سده دوم میلادی در مورد اقوام ساکن در اطراف دریای مازندران چنین می نویسد : من شرح می دهم چه اقوامی در اطراف دریای کاسپی زندگی می کنند. نخست سکاها ( اسکیت ها ) هستند که در دهانه دریای کاسپی سکنا دارند و در پی آن آلبان ها و کادوس ها و در نزدیکی کادوس ها آماردها و بعداً تاپورها و هیرکانی ها می زیستند. استرابون هم می نویسد : کادوس ها بزرگترین سهم را از سواحل غربی دریای کاسپی ، در اختیار دارند و طول قلمرو آنها قریب پنج هزار استاد است. پلنیوس یونانی می نویسد : از رود کورش ( کُر ) دریا بنام کاسپی نامیده می شود که در کرانه های آن کاسپی ها سکونت دارند.<sup>۱</sup>

## نام های گوناگون این دریا در طول تاریخ

در طول تاریخ ، این دریا بر حسب تبار ساکنان اطراف خود ، نام های گوناگون به خود گرفته است . این نام ها عبارتند از : ۱- زرایه و وروکشا ۲- آستارا ۳- سارایی ۴- باب الابواب ۵- باکو ۶- شیروان ۷- مُغان سالا ۸- کَسپی ( کاسپیوم

<sup>۱</sup> دریای خزر : اثر دکتر لطف الله مخم پایان به زبان فرانسه ، ترجمه و تحقیق جعفر خمami زاده انتشارات هدایت

- ماره ) یا کاسپیوس زووا ( فرزندان تالش ) ۹- آلبانی ( آلبانیوم ماره ) ۱۰- گیلان  
۱۱- دیلم ۱۲- مازندران ۱۳- هیرکانی ( هورکانیوم ماره ) ۱۴- آستارا آباد  
۱۵- اکفون ۱۶- خزر ۱۷- خوارزم ۱۸- عُز ۱۹- سی های ( مأخذ چینی )  
۲۰- آق دتیز ( ترکی - دریای سفید ) .

### کاسپی ها

مولفان تاریخ باستان عموماً ، کادوس ها را همان کاسپی ها دانسته اند. کادوس ها را جزو اقوام ساتراپ ششم می دانند. آنان بیست هزار سرباز سبک اسلحه و چهار هزار سواره نظام داشتند. بگفته استرابون<sup>۱</sup> جغرافی نگار یونان باستان ، کادوس ها در بکار بردن اسلحه بخصوص گرز بسیار ماهر بودند و با سواران شجاعانه می جنگیدند. کتزیاس مورخ دیگر یونانی می نویسد : کادوس ها از کورش کبیر فرمانبرداری می کردند. وی علاوه می کند که : کادوسان در زمان کهن با نام کاسپیان شناخته می شدند و این نام علامت عمومی بوده است برای معین کردن طایفه های جنوب غربی دریای کاسپی بعدها مفاهیم سرزمین کادوسیان و کاسپیان با هم یک معنی داشته اند. بنابراین به طور یقین کادوس ها همان کاسپی ها و نیاکان تالش های امروزی هستند. این طایفه با ویژگیهای خاص جغرافیایی و قدرت و نظام زندگی مخصوص در آن زمان به طور مستقل می زیستند و حکومت های مرکزی نتوانسته بودند آنان را چه در دوران حکمرانی مادها و چه در زمان هخامنشیان کاملاً مطیع خود سازند. اسکندر مقدونی هم از تلاش خود برای مطیع کردن کادوس ها نتیجه ای نگرفت. اردشیر دوم هخامنشی جنگی بی نتیجه را علیه کادوس ها آغاز کرد و این در نتیجه موقعیت جغرافیایی و کوه و جنگل های انبوه سرزمین کادوس ها بود که دشمنان از نفوذ و پیشرفت در جنگل باز می ماندند.

پلوتارک<sup>۱</sup> مورخ یونانی شرح می دهد. در جنگی که بین اردشیر دوم هخامنشی و کادوس ها در گرفت. اردشیر شخصاً در لشکرکشی بر سر کادوسان همراه سپاه بود. او سیصد هزار پیاده و ده هزار سوار همراه داشت با این سپاه عظیم به سرزمین کادوسان تاخت. سرزمینی که سرپای آن کوههای بس بلند و جنگل های انبوه است و گذشتن از آنها بسیار دشوار می باشد بخصوص که اغلب از ابر و مه پوشیده شده است و باران های سیل آسا دارد. در این سرزمین کشتی از گندم و جو وجود ندارد و محصولات آن جامیوه هایی مانند سیب و گلابی است و مردمی که در آن جا زندگی می کنند بسیار دلیر و جنگجو می باشند. فلاویوس آریان مورخ سده دوم میلادی در اثر خود از اقوام آلبانی و کاسپی یاد کرده است. بنا به نوشته آریان، جنگجویان آلبانیایی در سال ۳۳۰ قبل از میلاد در سپاه داریوش سوم، آخرین شاه هخامنشی در پیکار گوگمل شرکت داشتند او علاوه می نماید که در سپاه چند قومی داریوش سوم، کادوس ها و آلبان ها جزو سپاه ماد بودند و اتورپاد ( نگهبان آتش ) فرماندهی سپاه ماد را بر عهده داشت.

### مُغ ها یا مُغان

در قرن ششم پیش از میلاد، هکاته میلی از وجود قومی به نام موکئ ها یاد کرده است، موکئ ها یا میک ها در محدوده رود ارس می زیستند. هرودوت نام آن قوم را موکوی آورده است. بیشتر محققین بر این عقیده اند که موکوی و موک ها همان مُغ ها هستند و دشت مغان از زمانهای باستان زیستگاه آنان بوده است. این ناحیه بعدها بنام های موغان و مُغان درآمده است. مغ ها در بخش غربی اراضی متعلق به کاسپی ها استقرار داشتند. در کتیبه بیستون ( در اصل بهستون ) نام مُوک ها

بصورت ماکا Maka آمده است. ماکا آخرین سرزمین از مجموع ۲۳ کشوری است که داریوش اول از فرمانروائی خود بر آنها یاد کرده است. هرودوت ضمن بر شمردن ساتراپ نشین های هخامنشی و نام بردن از سپاهیان خشایار شاه از موکئ ها نیز نام برده است. با این توضیحات معلوم می شود که دو قوم کاسپی و مغ ها از قدیم الایام در ساحل باختری دریای خزر ساکن بوده اند. در واقع از اقوام باستانی آریائی ساکن در سرزمین آریا و نجه (بهشت گمشده آریائی ها) بوده اند. کاسپی ها در کنار دریا و مغ ها در دشت مغان در غرب کاسپی ها سکونت داشته اند که هنوز هم به همان ترتیب سکونتگاههایشان در جوار هم و در غرب دریای خزر قرار دارد. بعلت همین همجواری و رفت و آمد و تعامل و تزویج با یکدیگر تمدنی بنام تمدن تالش - مغان<sup>۱</sup> را بوجود آورده اند. تالگرن talgerne دانشمند شهیر فنلاندی که در تاریخ آثار باستانی متبخر است، بسیاری از اشیاء باستانی را که در ناحیه قویان در شمال قفقازیه کشف شده است مثل داس های مفرغی و کوزه مفرغی و مجسمه هایی از گاو و گوزن و به طور کل آثار هنری بدست آمده در ماوراء قفقاز و حدود گنجه و قره باغ و اران سابق را مربوط به دوران قرون چهارم تا هشتم قبل از میلاد مسیح می داند. حلقه های زیبایی که از مفرغ برای تزیین ساخته اند و شکل حیوانات را با وضع هندسی ترسیم نموده اند به ۱۲۶ سال قبل از میلاد و مربوط به فرهنگ و تمدن قفقاز می داند. همین ابزار هنری در ناحیه تالش شمالی هم کشف شده است که مربوط به صنعت مفرغ سازی در حدود ۱۲۶ سال قبل از میلاد می باشد و به تمدن تالش - مغان مربوط است. بنا به نوشته مورخین و آثار بدست آمده از حفریات باستان شناسان حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح و قبل از مهاجرت آریائی ها، ساکنان کرانه باختری دریای خزر به وجود مس پی برده و با

<sup>۱</sup> ژاک دو مورگان مشرق فرانسوی - ترجمه دکتر ودیعی



اختلاط آن با قلع ، مفرغ را بدست آورده بودند. مصنوعاتی از مفرغ مانند سکه های مفرغی - خنجرها را می ساخته اند.

### سکاها یا سیت ها

در قرن هشتم پیش از میلاد ، عامل سیاسی جدیدی در آسیای مقدم پدید آمد که تعادل قوا را در آن ناحیه دگرگون ساخت. این عامل جدید ، قبایل اسب سوار و صحرانورد سکاها بودند. سکاها که از کرانه شمالی دریای سیاه کوچیده در آسیای غربی نفوذ نموده بودند ، از نژاد آریائی بودند. یونانیان آنها را اسکیت و بابلیان کیمری و هندی ها چکامی نامیدند. قوم سکا قسمت عظیمی از آسیا را متصرف شدند و در منطقه ای که از هندوستان تا کوههای اورال کشیده شده است اقامت داشتند. سرزمین این قوم از خاور به هیمالیا و از باختر به ولگا و از شمال به سرزمین های ناشناخته و از جنوب به کاسپین محدود بوده است. در سده ششم قبل از میلاد هنگامی که مادها به فرماندهی کیاکسار به نینوا پایتخت آشور حمله کردند سکاها به فرماندهی مدیا فرزند برتاتو به سرزمین ماد لشکر کشیدند. این اقوام صحرانورد ایرانی تبار ساکن شمال قفقاز بودند و در مرغزارهای جنوب روسیه می زیستند. باستان شناسان در منطقه صنعتی مینگه چور<sup>۱</sup> ، در جمهوری آذربایجان ، قبرستان وسیعی را یافته اند و در آنجا پیکان ها و تیرها و ظروف سفالین زیادی در کنار اسکلت های مردمی بلند قامت پیدا کرده اند ، که حدس می زنند آن گورها و اشیاء درون آنها از سکاها می باشد. در منابع آشوری مربوط به زمان اسارحدون ، از جنگ بین آشوری ها و سکاها یاد شده است. حدود سال ۶۷۳ ق . م . پیش سکاها ، مانند کادوس ها سگک یا اسپاگک که به تالشی اسپه گفته می شود ارزش زیادی داشته

<sup>۱</sup> مینگه چور ، در اصل واژه ایرانی مینوچهر است و ساکنان بومی آنجا هم به زبان تاتی ( پهلوی ) صحبت می کنند

است. چون سگ، این حیوان با وفا، نگهبان رمه‌ها و خانه و زندگی آنان بوده است. حتی در جنگ با دشمنان هم سگ‌ها صاحبانشان را یاری می‌دادند. عناصر سکائی در دوران مهاجرت آریائی‌ها از آریا و نجه به داخل فلات ایران، در کنار آنها بوده‌اند. آنچه که هرودوت و بقراط و بطلمیوس یونانی دربارهٔ سکاها و عادات و رسوم این قوم نقل کرده‌اند، تصویری از درنده‌خوبی را نشان می‌دهند، بنا به این روایات سکاها خون دشمنان خود را می‌نوشیدند و از پوست آنها جامه می‌ساختند و استخوان کله‌هایشان را به کاسهٔ شراب تبدیل می‌کرده‌اند. زندهای سکاها هم جنگجویانی درنده‌خوی بوده‌اند که در به کار بردن تیر و کمان مهارت و قدرت بسیار داشته‌اند. پروفیسور آبایف مورخ روسی معتقد است که سکاها گروهی از ایرانیان بودند که از هزاره دوم پیش از میلاد، در جنوب روسیه استقرار داشته‌اند. بعدها هم در مرغزارهای جنوب روسیه باقی ماندند. آلان‌ها که از بازماندگان سکاها هستند قومی ایرانی نژادند.

### سکاها یا تورانیها یا آلان‌ها

استرابون نوشته است که سکاها و ماساگت‌ها (ماساژت‌ها) خورشید را ستایش می‌کردند. امروزه مردم آلان خود را ایرونی و سرزمینشان را ایرون می‌نامند که منظور همان ایران است. همانطور که تهران را بسیاری تهرون می‌گویند. تبدیل آبه‌آ در تمام زبان‌ها معمول است. نام دیگر مردم این سرزمین «آس» است که روسها آن‌ها را اُست (osete) و سرزمینشان را اُستیا (osetia) می‌نامند. این بطوطه در قرن هشتم هجری از آس‌های ساکن در شهر سرای در کنار رود ولگا و بندر آستارا خان نام برده و آنان را مسلمان دانسته است. مردم این سرزمین در هجوم مغول‌ها و تاتارها ضربه سنگینی دیدند. این مردم که در رشد تمدن و فرهنگ شمال قفقاز نقشی بسزا داشته در حملات مغولها متحمل ویرانی‌های بسیار

شدند. مردم کنونی سرزمین اُستیای شمالی واقع در قفقاز، از بازماندگان آلان ها هستند. زبان این مردم هم از شاخه های زبان های ایرانی است. سرزمین این مردم که اینک بنام جمهوری خودمختار اُستیای شمالی نامیده می شود، از توابع جمهوری فدراتیو روسیه است. بخش دیگری از سرزمین آلان ها با نام اُستیای جنوبی تابع جمهوری گرجستان است.<sup>۱</sup>

### گپکوه (قفقاز)

این واژه قفقاز در اصل گپکوه بوده که بعدها به کوه قاف یا قفقاز تبدیل شده است. واژه قاف واژه ای اساطیری و عرفانی است و اصل و اساس و منزلگاه ایزد مهر فروغ و روشنائی و صفا بوده است. در قرآن کریم نیز مظهر قدرت و قدوسیت گردیده است. در اساطیر با ذوالقرنین که به مشرق و مغرب شمس رسید سخن گفته است. صوفیان هم (قاف) را سرزمین دل و سرمنزل سیمرغ جان و حقیقت و راستی مطلق دانسته اند که همه سعی سالک صرف رسیدن به آن می شود. اما رسیدن به آن بدون تحمل مشقات زیاد و گذشتن از وادی های صعب ( هفت وادی عشق ) ممکن نیست و سالک ناگزیر است که برای عبور از این راه بی نهایت هم‌رهی خضر کند و دل و جان به همد صبا سپارد تا او که از خطرهای این راه هولناک آگاه است او را به قله این کوه برساند و کیفیت این منزلگاه عجیب را ( که قلب و دل انسان منظور از آن است ) به او نشان دهد. کوه قاف در آثار صوفیان به کشور دل اطلاق شده است.

گفتم ز مهرورزان، رسم وفا بیاموز      گفتا ز ماه رویان، این کار کمتر آید  
گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد؟      گفتا تو بندگی کن کو بنده پرور آید

<sup>۱</sup> اقوام مسلمان اتحاد شوروی، تألیف شیرین اکینر، ترجمه محمد حسین آریا - انتشارات علمی و فرهنگی، تهران

اما کوه قاف همان گپکوه است یعنی کوه آرارات در قفقاز که در داغستان ( یا داهه ستان ) در منطقه دربند رشته ای در آن کوه تا دریا کشیده شده است و از آن جهت آنجا را دربند گفته اند زیرا اقوام ساکن در شمال آن رشته کوه بلند برای رسیدن به قسمت‌های جنوبی مجبور بودند از آن کوه عبور کنند. پادشاهان ساسانی قباد و انوشیروان مجبور شدند تعداد زیادی از زبده قوای خود را در آنجا مستقر کنند و با مهاجمین به جنگ طولانی پردازند. آنچه که مسلم است قبایل صحرانی در آن سوی قفقاز در اثر خشکسالی برای ادامه حیات خود و رمه هایشان همواره در حالت جابجائی و مهاجرت بطرف ایران بودند. این قبایل پرشمار در استپ های جنوبی ( دشت های هموار و مرغزار ) روسیه دائماً در پشت اسب ها و همراه رمه هایشان در حرکت بودند و زندگی خشنی داشتند و طبیعتاً مردم فعال و جنگجو بودند. این بود که با وجود سدی که در دربند پادشاهان ساسانی ( قباد - انوشیروان ) ساخته بودند و حصار محکم با دروازه های آهنی و با برجهای نگهبان و استقرار نیروئی از افراد زبده و جنگاور داشت، سرانجام در زمان ضعف حکومت های ایران ، این اقوام بیابانگرد از این حصار و سد دربند هم گذشته وارد سرزمین ایران می شدند. از جمله هون های سفید و آلانها که آبادی ها و مردم یکجا نشین و راحت طلب سواحل غربی دریا را مورد تاخت و تاز و قتل و غارت قرار می دادند.

### قفقاز و دژ دربند و سد آن

پریکوس در بخش ۳۱ کتاب خود گفته است : دژ دروازه خزر در زمان نرون امپراتور روم به معبرداريال یا دروازه آلان گفته می شده است. و منظور از آن همان سد یا معبر دربند بوده است. اعراب آن را بنام الباب یا در جمع بصورت باب الابواب وصول نام نهاده اند. بنا به نوشته یوهانس لیدوز ، در محل تابش خورشید در هنگام طلوع ، مکان باریکی از قفقاز، جایی که دنباله کوه و دریای خزر سر بر کشیده

است برای بربرهای مقیم آنجا به منزله دروازه هجوم به ایران به کار می رفته است. در معاهده صلح بین خسرو انوشیروان و ژوستین (یوستینوس) امپراتور روم در سال ۵۶۲ میلادی معبر قفقاز که از آنجا گاهی ایرانیان و گاهی هونها و آلان ها و گاهی سایر اقوام ترک به امپراتوری روم حمله می کردند دروازه خزر نامیده شد. در واقع سرزمین اران یا آریا و نجه همان سرزمین گپکوه (قفقاز) است. و از آن منطقه است که آریائی ها به ایران و هند و اروپا مهاجرت کرده اند. ولایت آستارا هم بعنوان بخشی از سرزمین کادوس ها در جنوب اران واقع شده است. پادشاه ایران کواد (قباد) ساسانی پس از صلح با خاقان، شاه خزرها که پایتختشان در کنار رود اتل (ولگا) بود برای جلوگیری از حملات طوایف بیابانگرد بخصوص خزرها به ولایات ایران، در شمال اران سد دربند را در محلی که کوهی بلند با فاصله کمی از دریا قرار داشت بنا نهاد و در طرف جنوبی آن دیواری احداث نمود و درهای آهنینی در آن جا نصب کرد و شهری بنام دربند را ساخت که هفت سال احداث و اتمام آن طول کشید. قباد و بعد از او انوشیروان ساسانی، مردم زیادی را از ولایات مختلف ایران کوچانیده در این شهر جدید با حصاری استوار مسکن دادند. انوشیروان ساسانی در زمان پادشاهی پدرش سالها در این دیار (اران) توقف داشته است. او در زمان پادشاهی اش مناطقی از این سد را که خرابی داشت تعمیر نمود و دروازه ای بر آن گذارد که آن را دروازه آلان نام نهاد و خود در همان شهر اقامت داشت. چون اسفندیار پسر گشتاسب، اران را تختگاه حکومتی خود کرده بود، او هم اران را حکومت همه این دیار قرارداد و چندین شهر در این سرزمین آباد کرد. با استفاده از معدن نقره ای که در دهنه رود ترک و معدن مسی که در اران بود و به سردار اران تعلق داشت سد دربند را با این فلزات و ذوب کردن آن ها کاملاً تعمیر و بازسازی کرد و مردمی بسیار و برگزیده از گیلان، کاشان، اصفهان و طبرستان و سیستان و تالشها را به آنجا کوچاند و بعد شهرهای شابران، مسکور، کرگر، کسران، صول را بنا نهاد. از این جهت به سد دربند دروازه صول یا چور هم گفته اند. در آن زمان

اقوام هون و آلان و خزر با وجود عده زیاد و قدرتی که داشتند به سبب آن دیوار و سد محکم و برجهای دیده بانی حصار، نتوانستند از آنجا بگذرند. آنگاه انوشیروان پس از اطمینان خاطر از آن حدود مراجعت نمود. اینکه اقوام مختلف با زبان ها و لهجه های مختلف را در ازان بعدها گزارش داده اند، به علت همین کوچانیدن اقوام مختلف از نقاط مختلف ایران توسط قباد و انوشیروان ساسانی به این سرزمین می باشد. امروزه نیز اقوام مختلف ایرانی نژاد از بقایای همان اقوام باستانی در این سرزمین که بعدها بنام جمهوری آذربایجان نامگذاری شد، سکونت دارند، مانند تالش ها، مغانی ها، کردها، گیلها، لاهیج ها، کرگها، طبرسرانی ها (طبرستانی)، گرجی ها و لزگیها که هر کدام با زبان و آداب و رسوم خاص خود در کنار هم زندگی مسالمت آمیز با یکدیگر دارند.

### کوست گپکوه ( قفقاز )

در زمان خسرو انوشیروان شاه ساسانی، سرزمین ایران از لحاظ اداری به چهار منطقه بزرگ یا کوست Coste تقسیم شده بود.<sup>۱</sup> اداره هر کوست به یک اسپاهت (اسپهد) یا پادگوستبان سپرده شده بود. چهار کوست عبارت بودند از:

- ۱- کوست گپکوه ( قفقاز ) ۲- کوست خوروران ( خراسان ) ۳- کوست پارس
- ۴- کوست نیمروز (خوزستان). کوست گپکوه خود دارای سیزده ناحیه بود
- ۱- اتروپاتگان ۲- آرمین ۳- گلان ۴- ورجان (گرجستان) ۵- رن (ازان)
- ۶- بلاسگان (مغان) ۷- آری (ری) ۸- سیسگان ۹- دلمونک ۱۰- دمباوند
- ۱۱- تبرستان ۱۲- رویان ۱۳- آمل.

<sup>۱</sup> جغرافیای موسی خورنی - پروفیسور یوزف مارکوارت ترجمه دکتر مریم احمدی

از آنجا که ساکنین اولیه آستارای ایران بعد از عهدنامه ننگین ترکمان چای و واگذاری آستارای قدیم به دولت تزاری روسیه ، از شهرهای اران و تالش شمالی به این منطقه آمده اند بنابراین آشنائی با سرزمین اران و شهرها و مردم آنجا برای دانستن سابقه تاریخی مردم آستارا لازم می باشد.

### سرزمین اران ( جمهوری آذربایجان فعلی )

شاهک نشین اران جزو ناحیه اتروپاتگان ، گوست گپکوه بود. دودمان قدیمی اشرافی مهران، فرمانروایان سرزمین اران بودند. موسی خورنی جغرافیادان ارمنی مولف تاریخ الوانک ( ج ۲ ص ۷۷ ببعده ) می نویسد : بعد از فوت انوشیروان ساسانی ، و پس از قتل بندوی و بسطام بفرمان خسرو پرویز، مهران که خود از خویشاوندان خسرو پرویز بود بخشی از افراد دودمان خویش را که حدود سی هزار نفر بودند برداشت و به اران آمد و ابتدا در سرزمین اوتی نزدیک شهر پرتو مستقر شد و بعد در گاردمان که در دامنه کوهستان قرار داشت استقرار یافت. او در آنجا شهری بنا کرد و آن را مهرآباد ( مهرآوا ) نامید. پس از مهران فرزندان او در اران حکومت کردند. از این خاندان واچه شهر پیروز آباد را بنا نهاد ( که بعداً پارتاتوا یا پرتو نامیده شد که اعراب آن را بردعه یا بزده نامیدند. بهرام چوبینه سردار معروف ایرانی هم از دودمان مهرانی بود و با دودمان مهرانی اران ( ارانشاهان ) خویشاوندی داشت <sup>۱</sup>. مقدسی در قرن چهارم هجری شهرهای ذیل را از بلاد اران شمرده است : پرتو - تفلیس - خنان - شمکور - گنجه - شماخی - سروان - باکو - شابران - دربند - شگی . ابن حوقل <sup>۲</sup> در قرن چهارم هجری می نویسد : کرسی ایالت اران، پرتو بود و طول آن یک فرسنگ و عرض آن کمتر از یک فرسنگ است و مربع

<sup>۱</sup> عنایت اله رضا - تاریخ اران

<sup>۲</sup> احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم ص ۳۷۴. ابن حوقل

شکل می باشد و دارای قلعه ای است . در سه فرسخی رود کورا بر ساحل یکی از شاخه های آن رود که ترتر نام دارد واقع شده است. در نزدیک پرتو به مساحت کمتر از یک فرسنگ محلی معروف به اندراب با باغستان های وسیعی بود که طول آن از هر طرف یک روز راه بود و علاوه بر میوه فراوان تربیت کرم ابریشم نیز در آنجا معمول بود. بیرون شهر جلوی دروازه گردان هر روز یکشنبه بازار بزرگی دایر می گردید که معروف به بازار کُرکی مأخوذ از لفظ یونانی کوریاکوس Kuriakos یعنی روز خداوند بود.

کواد پسر فیروز ساسانی در سال ۵۰۷ میلادی شهر پرتو Partow را به دژی مستحکم در برابر هجوم هونها تبدیل کرد زاخاریوس رتور ( ذکر یای سخنور ) در سال ۵۵۴ میلادی در زمان ساسانیان از امیری در اران یاد می کند که تابع پادشاه ایران بوده است. از جمله شاهانی که خسرو انوشیروان از طرف خود در اران به سلطنت گماشت شاه لیران با لقب لیرانشاه یا ایرانشاه بود. کشور این شاهک با اختلاف قرائت ، ایرانشاه - ارانشاه - لیرانشاه - البرانشاه آمده است که در واقع همان اران شاه می باشد. اران بین شیروان و مغان قرار داشت. اران همان آلبانیای قدیم است که در شمال گردنه چور به دربند می رسید. در کتاب مسعودی مولف مروج الذهب ج ۲ ص ۵ به بعد این اسامی به الایران - الایران تغییر می یابد در کتاب اصطخری ( مسالک و ممالک ص ۱۸۴ ) ایران و اران و الایران شاه دیده می شود. سرزمین این شاه بین مغان و شیروان قرار داشت. این ارانشاهان افتخار می کردند که از نسل بهرام چوبینه اند. حمداله مستوفی در نزه القلوب می نویسد : شهر همشهره به ساحل دریای گیلان است و تا دریا دو فرسنگ فاصله دارد. در اول آن را آبر شهر می خواندند و از شهرهای اران است و جای نشست فرهاد بن گودرز بوده است (نزه القلوب ص ۱۰۴) - اصطخری درباره شهرهای اران می نویسد : برزند شهری است از نواحی اران بین آن و بردعه در راه باب الابواب هجده فرسنگ است .



در برزند بر روی رود گر معبری است ( پلی است ) که از آن گذشته به شماخی می روند ( نزهه القلوب ) قسمت جنوب شرقی قفقاز را دو رود مهم ارس و کورا آبیاری می کنند. این دو رود قبل از اینکه به دریای خزر بریزند در محلی به نام پل جواد بهم می پیوندند. و بعد به شعبه های متعددی تقسیم شده دلتای وسیعی را تشکیل می دهند در ازای رود کورا ۱۳۰۲ کیلومتر است که فقط ۴۵۰ کیلومتر آن قابل کشتیرانی است. املا از نظر ماهیگیری دارای اهمیت فراوانی است. طول رود ارس هم ۹۱۵ کیلومتر است و سرچشمه این رود در ارتفاعات مین گول داغ ( قلّه هزار برکه ) در ۳۵ کیلومتری جنوب خاوری ارزروم ( ترکیه ) واقع است. این رود ، ترکیه - ارمنستان و ایران و آذربایجان را آبیاری می کند و در خلیج سالیان به دریای خزر می ریزد. این رود از نظر آبیاری مزارع حائز اهمیت است.

این همان رودی است که در اوستا ذکر شده است و زرتشت پیامبر باستانی ایران در روستائی نزدیک آن تولد یافته است که بنا به عقیده بسیاری از محققین این روستا لریک نام دارد که امروزه از روستاهای تابعه شهرستان آستارای جمهوری آذربایجان می باشد که در قسمت غرب و در بخش کوهستانی (مغان) واقع شده است ، آن طور که زرتشت روستای زادگاهش را وصف کرده است آن مشخصات با مشخصات روستای لریک تطبیق می کند.

ارانشاهان اجازه داشتند که بر تخت زرین بنشینند در حالی که سایر شاهک ها فقط اجازه داشتند در تخت نقره ای بنشینند و این به خاطر اهمیت اران و مرزبان بودن آن بود که شاهان ساسانی چنین اجازه ای به آنها داده بودند.

## آریا و نجه یا بهشت گمشده آریایی ها

به سخن بندهشن<sup>۱</sup>، جهان در هفت مرحله آفریده شده است : ۱- آسمان  
۲- آب ۳- خاک ۴- گیاهان ۵- جانوران ۶- انسان ۷- آتش. ترتیبی که اوستا نیز آن  
را تأیید می کند. آسمان را کُره ای گرد و سخت گمان می کردند که زمین را در  
میان گرفته است. آب بخش زرین کره آسمان را پر کرده و از زیر زمین می گذرد.  
کوهها مانند درختان از خاک روئیده اند و ریشه در خاک دارند. بلندترین این  
کوهها هرا بُرز Hera Borze می باشد که در فارسی میانه هَرَبُرز و در فارسی ذری  
البرز شده است. ایرانیان باستان عقیده داشتند که جهان دارای هفت اقلیم است. در  
اوستا هفت گرسور که در فارسی میانه هفت کشور شده است عدد هفت به این  
مناسبت و با این اعتقاد که گیتی در هفت مرحله آفریده شده و دارای هفت کشور  
بوده عددی مقدس بود. هنگامی که نخستین باران فرو بارید زمین را به هفت پاره  
بخش کرد. در مرکز این کشورها «خوئیرنه» نهاده است. که زیباترین همه می باشد  
و گستردگی آن برابر با وسعت شش کشور دیگر است و آن آریا و نجه یا ایران و یج  
یعنی سرزمین آریایی ها بود که در خوئیرنه قرار داشت. در وندیداد، این سرزمین به  
عنوان نخستین و بهترین مانند گاهها و سرزمین ها توصیف شده است. رود بزرگ  
«ودایتی» در این پهنه جاری بوده و نخستین انسان گیومرت یا کیومرث در این  
سرزمین آفریده شده است. در بخش نخستین وندیداد، آریا و نجه را پهنه ای  
توصیف می کند که زمستانی ده ماهه و تابستانی دو ماهه دارد.

در میان خوئیرنه کوه بلندی است که از هرا رُسته و تیرک هرای بلند (البرز) خوانده  
می شود. (بُرز در زبان تالشی به معنای بلند است) مردم معتقد بودند که خورشید و  
ماه و ستارگان گرد تیرک البرز می گردند. بعلاوه کوه هرا سرچشمه آبها نیز بود. و

<sup>۱</sup> کتاب پهلوی بندهشن ایران و نجه

دریای اساطیری « وروکشا » فارسی میانه و ورکش در پای کوه هرا نهاده است و رود ارودی سورا Arodi Sura که بزرگی آن به اندازه همه رودهای جهان است به این دریا می ریزد .

با توجه به اینکه وروکشا همان دریای خزر است و کوههای تالش ادامه کوههای البرز می باشد. بنابراین رود ارودی سورا هم باید همان رود ارس باشد به طور یقین این کشور که بهترین اقامتگاه توصیف شده است با منطقه گشتاسبی و اران مطابقت دارد که آب و هوایی ملایم و معتدل و خاکی مستعد با آب فراوان دارد. دارمستر<sup>۱</sup> مستشرق معروف ، ایران ویج را با حدود اران تطبیق کرده است بنا به عقیده این مستشرق ، در عهد باستان ولایات شرق دریای خزر از نظارت اداری و روحانی مرکز خارج بودند ولی مراکز سیاسی و دینی کشور در غرب این دریا وجود داشت از این جهت اصل آیین زرتشتی و سنت های مغان ماد هم می باید به حدود ولایات ماد آتروپاتن منسوب باشد و سرما و بوران ذکر شده در داستان ایران ویجه کتاب پهلوی بندهشن ، خود موبد این واقعیات است زیرا که در این منطقه امروزه هم سرما و بوران شدید برف گاهی به سرزمین اران سرازیر می شود.

ویدن گرن<sup>۲</sup> Weden Gren پژوهشگر هم این قول را تحقیقی درست و راه گشا خوانده است و محل ایران ویج را در کتابهای پهلوی در حدود منطقه اران و مغان دانسته اند. زرتشت هم از منطقه مغان برخاسته است و گشتاسب هم در همین گشتاسبی ( اران ) حکومت می کرده است که با سرزمین مغان زادگاه زرتشت همجوار و نزدیک بوده است. او اولین فرمانروایی بود که دین زرتشت را پذیرفت و از این پیامبر باستانی حمایت کرد.

<sup>۱</sup> جلد دوم زنداوستا اثر دارمستر

<sup>۲</sup> Weden Gren.G

بر طبق نوشته طبری<sup>۱</sup>، گشتاسب هفت نفر از اشراف زاده ها را به مقامات بزرگ برگماشت که طبری چهار تن از آنها را نام برده است: یکی به کابند در گرگان دیگری کارُن (قارون) پهلوی در ماه نهاوند، سومی سورین پهلوی در سیستان و چهارمی اسفندیار پهلوی در ری. اسفندیار پهلوی از ری و از خاندان مهرانى است که به نام مهران رازی (ری زی) نامیده شده است. او نژاد خود را به شخصیت های اویستا می رسانید. بر اساس شاهنامه در پایان پادشاهی کیخسرو، پهلوانی بنام لهراسب وارد داستان می گردد. او قبلاً به فرمان کیخسرو آلان را گشوده بود او چون قوم آلان را شکست داده بود از این رو کیخسرو این شخص را با وجود مخالفت سایر پهلوانان، جانشین خود کرد.

کارل - گلدنر مورخ آلمانی به کرات اران را با سرزمین آریا و نجه اوستا یکسان قرار می دهد. موسی خورنی<sup>۲</sup> مورخ ارمنی هم معتقد است که کرگرها قومی از تالش ها، در دشت های پرتو می زیستند و در این ناحیه (اران) زبان ویژه ای تکلم می شده است که زبان ارانی نام داشته است که زبان نرم بوده است. که همان زبان تالشی است. از زمانی که در شهر پرتو بوسیله قباد اول دژ مستحکمی بنام پیروز آباد علیه حملات هون ها بنا شد این محل مورد توجه قرار گرفت. در اثر موسی کاتانکاتیوکچی، شاه اران بنام اران شهک و یا اران شهیک نامیده شده است که همان شاهک اران می باشد. این بهشت آریائی ها چنانکه از وندیداد اوستا بر می آید در کنار رود نیک دائیتی صحنه فرمائروائی پدران (یمه خشیته) = جمشید پادشاه افسانه ها بود. در این سرزمین رویائی، آریائی ها با رمه هایشان عمر را با شادی و خرسندی و فراوانی نعمت به سر می بردند. در آنجا هوای گرم بود و نه سرد. جمشید دارنده رمه خوب، زمین را به خاطر انسان ها چند بار فراختر کرد. اما ناگهان

<sup>۱</sup> تاریخ طبری، تاریخ الرسل و الملوک چاپ لندن ج ۲ ص ۶۸۲ Die Religion

<sup>۲</sup> موسی خورنی - پروفیسور یوزف مار کوارت ترجمه دکتر مریم امیر احمدی

طوفانی از برف و سرمای شدید که همه چیز را تهدید می کرد از راه رسید. جمشید برای آنکه نسل این آریایی ها از بین نرود به اشاره اهورامزدا، بنایی ساخت بنام ورجم کرد ( ساخته جم ) و کوشید تا از انسان ها و دیگر موجودات هر چه را ممکن هست در پناه آن ساختمان از گزند سرمای اهریمنی حفظ کند.

با این همه دیر زمانی نگذشت که این فرمانروای آریایی ها که دارای فره ایزدی بود و از سوی اهورامزدا پختیانی می شد، این فره را از دست بداد و آریائی ها که روزی با تدبیر او با ساختن ورجمکرد، از گزند سرما و بوران رهایی یافته بودند سرانجام ناچار شدند سرزمین بهشت آسای خود را ترک کنند و در جستجوی چراگاهها و اقامتگاههای جدید، دست به مهاجرت بزنند. گرانٹوفسکی Granto Feski مورخ روسی می نویسد: آریایی ها هنگام مهاجرت و ورود به فلات ایران از فرهنگ و سنتهای اجتماعی و اقتصادی والاتری نسبت به مردم بومی فلات ایران، برخوردار بودند. آنها با فنون کشاورزی و دامداری و استفاده از فلز و بهره گیری از ساختن چرخ ارابه ها و پرورش اسب آشنا بودند و همین برتری اقتصادی و فرهنگی موجب افزایش نفوذ و برتری عنصر ایرانی در غرب و مرکز ایران و آذربایجان بوده است.

در آن زمان جامعه آریایی بر وجود طبقات سه گانه مبتنی بوده است ۱- طبقه روحانی ( آذربان یا آترپان ۲- طبقه رزمنده یا رتشتار ۳- طبقه گله دار. با این همه هر سه طبقه اجتماعی از راه گله داری زندگی می کردند. نوشیدن عصاره هوم ( هئومه - سومه ) نیایش آتش و قربانی کردن جانوران از جمله آداب و رسوم آریایی ها بوده است. هوم عصاره یک گیاه مقدس و نوشابه ای سُکر آور بود. در ریگ ودا با نام سنومه ( مثل اوستا ) مورد نیایش بود.

آتش بنام آتر در گانه های اوستا مظهر عدالت خوانده می شود که نقش این عنصر را در داوری بین پاک و ناپاک و درست و نادرست نشان می دهد. نظر به اینکه بعد از ظهور زرتشت، این پیامبر باستانی رسم نوشیدنی سنومه و قربانی کردن جانوران

اهلی را منع کرده است چنین معلوم می شود که قبل از او، در دوره زندگی ایران و بیج بین آنها رسم قربانی کردن حیوانات اهلی و خوردن گوشت آنان و نوشیدن هئومه و نیایش آتش معمول بوده است. بنا به گفته زرتشت بعلت همین عادت به خوردن گوشت زیاد چهارپایان اهلی و نوشیدن دائم شراب سُکر آور هومه که در زمان فرمانروایی جم در آریاویجه رایج بوده، فرّه ایزدی از این فرمانروا سلب شده است.<sup>۱</sup>

### آئین مهر پرستی آریائی ها قبل از دین زرتشتی

آئین مهر پرستی، پیروانش را به نیکوئی کردن - راستی - ریاضت - بردباری - نظم - مبارزه برای برانداختن بدی و فساد ارشاد می کرد. مهر پرستان، مهرورزی را تبلیغ می کردند و میترا (مهر - آفتاب) را می پرستیدند. از آنجا که مهر (خورشید) با انوار خود روشنائی به جهان و جهانیان می دهد و تاریکی را از بین می برد و به همه موجودات روی زمین نور و گرما می دهد، هر مهر پرست هم مکلف به مهرورزی و نیکوئی کردن به دیگران می باشد. در سده های اول پیش از میلاد مسیح در پی سفرهای جنگی پُمپه امپراتور روم به شرق و مرزهای غربی و شمال غربی امپراتوری ایران و آشنا شدن سربازان رومی با آئین مهر پرستی (میترائیسم)، این آئین در اروپا گسترش یافت و در میان سربازان و عامه مردم پیروان بسیاری یافت و تا روزگار قسطنطنین امپراتور روم، رقیبی جدی برای آئین مسیحیت بود. در دوره اقتدار روم، کلده سرزمین مقدس مهر کیشان بود.

و میترا در بابل پرستشگاهی داشت و آنتیوخوس کماژن ۶۹-۳۴ میلادی تندیس از میترا در نمرود داغ برافراشت. از تکرار نام میترا در خاندان حاکمان این نواحی

<sup>۱</sup> داستان جم - انتشارات ایرانکده - محمد مقدم - صادق کیا شماره ۶

پیداست که آنان خاستگاه ایرانی داشتند و از جمله آنتیوخوس کماژن نسب خود را به داریوش اول پسر هیستاسب می‌رساند. وی جشن هائی به افتخار میترا - اورمزد - زئوس - آپولون و هرکول بنیان نهاد. میترائیسم در سده اول میلادی با مذهب جدید مسیحیت رقابت شدیدی داشت و به سرعت گسترش می‌یافت و در سده سوم میلادی به اوج توسعه خویش رسید. این آئین در اروپا از انگلستان تا روم و تا شمال افریقا و عربستان و ازبئغد و باکتریا (بلخ) تا قلب هندوستان و سند و گجرات رسید. شاهان دوره کانیسکا در هرات با آنکه بودائی بودند بر روی سکه های خود نقش خورشید و به خط یونانی واژه های مهر آذر را می‌نوشتند و در سده های چهارم و پنجم میلادی که این آئین در اروپا در مقابل رواج مسیحیت، با شکست روبرو شده بود، در مشرق با استقبال مواجه گردیده و برایش پرستشگاههایی ساختند.

مهرپرستان آفتاب را می‌پرستیدند و او را نیایش می‌کردند. هر روز صبح هنگام برآمدن آفتاب و سرخی پگاهان به سوی مشرق خم می‌شدند و به آفتاب تعظیم می‌کردند و در هنگام فرو رفتن خورشید هم به سوی مغرب می‌ایستادند و سر فرود می‌آوردند و به نیایش می‌پرداختند. جالب توجه اینکه این شیوه، در کلیساها در اروپا به نوعی در مراسم مذهبی مسیحیان اثر گذاشته است به طوری که در آئین مسیح (ع) عشای ربانی در بامدادان و به کلیسا رفتن و از دست کشیش نان و شراب گرفتن و خوردن نان و نوشیدن شراب از آئین مهر گرفته شده است. زیرا خوردن گوشت و نوشیدن سومه ( هومه ) شراب سُکر آور، از مراسم مهرپرستان بود. در شب یلدا هم که مهرپرستان بخاطر پیروزی مهر بر خدای ظلمت مراسمی برگزار می‌کردند، بعد از مسیحیت هم چون مردم همچنان این جشن را برگزار می‌کردند ناچار شدند شب تولد مسیح (ع) را در همان شب یلدا ( طولانی ترین شب سال ) قرار دهند. امروزه هم آن را بنام تولد مسیح جشن می‌گیرند.

در حالی که جشن و مراسم این شب مربوط به پیروزی مهر ( خدای روشنائی ) بر خدای تاریکی است زیرا از این شب به بعد روزها طولانی می‌شوند. یعنی نور بر

ظلمت غلبه می یابد. مطابق اسناد باقیمانده از امپراتوری های اورارتو و آشور مردم این امپراتوری ها هم آفتاب پرست بودند. نماد آفتاب به صورت ستاره هشت پر بود، که آشوری ها و اورارتوها در تمام آثار خود این نماد را نقش کرده اند. بر اساس منابع موجود، دین اشکانیان هم میترائیسم بود. در آئین مهر، دو نیرو در کشمکش همیشگی هستند هُور (خور) فرمانروای خطه روشنائی و اهریمن حاکم جهان تاریکی است. بر فراز این دو نیرو زروان ایزد زمان قرار دارد. هورا و اهریمن، هر دو از زروان فرمانبری می کنند. میترا دوشادوش لشکر نیکی با بدی و تاریکی نبرد می کند تا زمانی که نیروی خیر بر نیروی شر پیروز شود. دین مهر، دین رستگاری و امید و نجات بود و عمل بر تعلیمات آن سبب خوشبختی در جهان و آخرت بود. در فرهنگ ایران باستان مهر مظهر نیکی و راستی و دادگری بود و کار دنیا و آخرت در اختیار مهر بود. ایزد مهر کلید رمز عرفان ایران باستان و نمونه انسان کامل بود. به عقیده مهرپرستان، مهر پس از شام مقدس به آسمان صعود می کند. در آسمان میترا از یاری به مردمانی که مومن به آئین مهر بودند خودداری نمی کند. او ارواح پیروان مهر را برای گذراندن از هفت طبقه آسمان راهنمایی می کند تا به طبقه هشتم که جایگاه نور و آرامش مطلق است برسند.

چون افراد باید طی مراحل هفتگانه تزکیه و تصفیه روح در هر مرحله ای آنقدر ممارست و تمرین کنند تا از کلیه علایق آزاد شوند و با سبکباری بتوانند بر مرحله و درجه دیگر برسند تا سرانجام به نور مطلق و کمال دست یابند ( هفت وادی عشق در عرفان از همین عقیده گرفته شده است. ) پس از ظهور زردشت از اعتبار میترا کاسته می شود. چون زردشت بر آن بود که ثنویت مهرپرستی را از میان بردارد و یکتاپرستی و وحدانیت را جانشین آن کند. برای عمل کردن هدف خود زرتشت ناگزیر بود از اهمیت میترائیسم بکاهد و با مراسم مذهبی و اعتقادات مهرپرستان مخالفت ورزد از جمله رسومی که با مخالفت زرتشت روبرو گردید، قربانی کردن گاو و نوشیدن شراب مستی بخش سومه بود.



### ظهور زرتشت یا زرتشترا

واژه زرتشت از دو بخش زرت - اوشترا تشکیل شده است. دربارهٔ پیشوند زرت اختلافی بین زبان شناسان وجود ندارد و همه محققین معتقدند که به معنای زرین و روشنی است اما دربارهٔ پسوند اوشترا نظرهای مختلفی وجود دارد. بعضی ها آن را به معنای اُشتر یا بیشتر گرفته اند و روی این اصل کلمه زرتشت را به مفهوم دارندهٔ شتر زرد دانسته اند اما بعضی ها هم واژه اشترا را ریشه واژه ایشتر یا استار بابلی به معنای ستاره و الههٔ درخشش دانسته اند. عده ای از مورخان یونانی و رومی واژه زرتشت را به معنای پرتوی که روشنایی اش از ستارگان است دانسته اند در کتاب برهان قاطع زرتشت به معنای نور ایزدی معنا شده است یعنی فر ایزدی.

زرتشت پیامبر اهورا مزدا را بعنوان خدای بزرگ که زمین و آسمان را آفریده بود، جانشین پرستش خدایان متعدد ساخت. در کیش آریائی های اولیه یک نوع ثنویت وجود داشت. زرتشت با اصلاحاتی که در این آئین بوجود آورد، شرک دیرینه آریائی ها را به نوعی توحید و وحدت وجودی حل کرد و اهورا مزدا را که به شهادت کتیبه بهستون ( بیستون ) از قدیم در نزد قوم یک خدا در مقابل بغ های دیگر بود بعنوان یگانه خدای بزرگ که بغ های دیگر مولود و مخلوق او به شمار می آیند اعلام کرد و بعد از درگذشت زرتشت، مَنغ های ماد دوباره این توحید زرتشتی را بیرنگ کردند و شرک دیرینه و پرستش خدایان متعدد را احیا نمودند. به طوری که کسانی از آریائی های ماد - پارس و پارت هنوز در زمرهٔ پیروان زرتشت نبودند. کتاب مذهبی زرتشت اوستا نام دارد ظهور زرتشت در دوره فرمانروائی مادها و پیش از اقتدار هخامنشیان بود و کیش زرتشتی اواخر دورهٔ هخامنشی در پارس رواج پیدا کرد تا اینکه در زمان ساسانیان مذهب رسمی ایرانیان بوده است.<sup>۱</sup>

از مفاد اوستا چنین بر می آید که در طی دوران فرمانروایی جمشید در سرزمین آریا و نجه ، خوردنی ها زوال ناپذیر و گیاهان و آب فراوان بودند و مردم همه در رفاه می زیستند. مرگ و پیری وجود نداشت. این تصویر یک بهشت آرمانی و یک جامعه عاری از طبقات اجتماعی است که ایرانیان در تمام طول تاریخ خود به دنبال آن در جستجو و تکاپو بوده اند. با این همه ، این دوران جوانی جامعه آریائی ها مانند دوران جوانی هر موجودی ، سرانجام به پایان رسید و به نابودی گرائید.

در گانه ها ، زرتشت علت این زوال را گناه جمشید ذکر کرده است. زیرا که او مردم را به خوردن گوشت و نوشیدن سومه و رواج دروغ رهنمون گشته بود. در نتیجه فرّه ایزدی که نگهبان قدرتش بود ، ترکش کرد و او سرگشته آفاق گشت بدین ترتیب بهشت آریائی به زوال گرائید و مردم از آن جا به سرزمین های دیگر مهاجرت کردند.<sup>۱</sup> گنشر و مولر ، در کتابهای خود گفته اند که ازان سرزمینی ایرانی است که مرزهای آن در جنوب شامل رودهای ارس و کر و در مغرب آلمان و در شمال سلسله کوههای کران و در مشرق دریای خزر است.

در زمان تنوفان متیلن مورخ یونانی ( فوت در ۳۶ قبل از میلاد ) گویش های مختلفی در این سرزمین معمول بوده است حتی در قرن پنجم میلادی هم آنها دارای زبان مخصوصی بنام زبان ارانی بودند. موسی خورنی معتقد است که در محدوده شهر پرتو زبان کرگر رایج بوده است کرگراچیک در شمال ازان نام امیرنشینی است. به نظر این مورخ ارمنی کرگرها در دشت پرتو می زیستند. چون کرگرها قومی از کاسپی ها بودند و زبانشان هم زبان تالشی ( پهلوی ) بود . بنابراین زبان رایج در ازان همان زبان تالشی بوده است. علت وجود زبان های مختلف ایرانی در ازان ، وجود

<sup>۱</sup> داستان جم - انتشارات ایرانکده - محمد مقدم - صادق کیا شماره ۶

اقوام مختلف در آن سرزمین بود که خسرو انوشیروان از شهرهای مختلف ایران افرادی را برای جلوگیری از حمله قبایل هون به این سرزمین آورد و مسکن داد. بنا به نوشته ها و استنادات فوق الذکر، ایران ویج همان اران است که شاه نشین مستقل جزو کوست گپکوه بوده است مغان یا موکان هم در قدیم دارای امیر نشینی مستقل بوده و بخشی از آن جزو اران محسوب می شده است. از جمله در ناحیه جنوبی در غرب ولایات آستارا و لنکران، بخش لریک و زوواند، زادگاه زرتشت که جزئی از اران بوده اند.<sup>۱</sup>

### زرتشت و دین زرتشتی

حدود ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد، زرتشت پیامبر ایرانی ظهور کرد. او نخستین پیامبر در میان پیامبران بزرگ ادیان جهانی است. زرتشت از اعقاب نخستین موج کوچ نشینان آریائی بود. مردمی که وی در میانشان می زیست کشاورزان اسکان یافته بودند که پیوسته در معرض تهاجم دومین موجب کوچندگان قرار داشتند. از زندگی او آنچه به تحقیق می دانیم این است که خود پرستار بود، ازدواج کرده بود و چندین فرزند داشت. در سی سالگی یک رشته الهامات آسمانی بر او فرود آمد که او را دگرگون ساخت و پیام آوری نمود. تعالیم او را نخست پذیرفته و به آزار و اذیتش پرداختند و او ناچار زادگاهش را ترک کرد. ده سال طول کشید تا نخستین پیرو خود را به دست آورد و این اولین پیرو، پسر عموی او بود. دین او سپس مورد توجه پادشاهی محلی بنام گشتاسب قرار گرفت و دین زرتشتی دین رسمی مملکتی کوچک شد (سرزمین گشتاسبی) پس از آن این دین

---

<sup>۱</sup> تاریخ مردم ایران - دکتر عبدالحسین زرین کوب

به تدریج در سراسر ایران رواج یافت و برای مدت هزار سال دین رسمی یکی از امپراتوری های بزرگ جهان شد .

به اعتقاد زرتشتیان ، زرتشت از جانب خدای یگانه ( اهورامزدا ) مبعوث شده است پیام این پیامبر در هفده سرود که گاهان یا گانه ها خوانده می شود آمده است تعالیم او مسلماً خیلی بیش از اینها بوده اما آنچه از آشوب و گذشت زمان در خاطره ها باقی مانده همین سرودهاست که کانون پرستش دین زرتشتی را تشکیل می دهد. نخستین ویژگی تعالیم زرتشت ، تکیه او بر رابطه شخصی میان انسان و خداست. همه مردم از زن و مرد یکسان به شخص خود مسئولند که میان خوب و بد، یکی را برگزینند. بر پایه این گزینش که به اختیار انسان گذاشته شده است هر کس در جهان آخرت مورد حسابرسی و داوری قرار می گیرد. آنانکه به شعارهای اندیشه نیک - گفتار نیک و کردار نیک پای بندند به بهشت می روند و آنان که اندیشه و گفتار و کردارشان بد است به دوزخ می روند . این آزادمنشی اخلاقی مایه رنجش پرستاران ( کاهنان ) دین کهن و شاهان حامی آنان که بهشت را خاص خود می دانستند شد.

بنابر تعالیم زردشت خداوند سراسر نیکی و روشنائی است . آفریننده همه چیزهای نیک است. ماه - خورشید - ستارگان و جهان مینوئی و مادی و انسان ها و جانوران را او آفریده است . اهورامزدا خدایی دانا و بخشاینده است. شر و بدی که در جهان وجود دارد از او نیست بلکه از انگره مینو ( اهریمن ) است که طبیعت او تباهاکاری است . جهان میدان کارزاری است که نیروهای بد و خوب در آن با یکدیگر می جنگند. خدا جهان و انسان را برای آن آفریده است تا در این نبرد یار و یاور او باشند. به علاوه اهورامزدا موجودات مینوئی ( فرشتگان ) را آفریده است که مقدسان بی مرگ می باشند ( فرشتگان بعدی ) . این امشاسبندان شش تن بودند و هومنه ( منش نیک ) ۲- اشی یا اشه ( راستی ) ۳- ارمیتی ( پارسائی ) ۴- خشته ( شهریاری نیک ) ۵- هونورودات ( کمال ) ۶- امرداد ( جاودانگی ) .

اینها نه تنها موجوداتی مینوئی (مقدس) هستند بلکه الگوهایی هستند که هر انسانی درستکار و نیکوکار باید برای رسیدن به آنها تلاش کند. بدین طریق که با نیک منشی - پارسائی و راستی انسان باید به اهورامزدا یاری برساند تا به کمال و جاودانگی دست یابد.

زرتشت چنین تعلیم می داد: جهان اساساً نیک است اما در حال حاضر به علت یورش های اهریمن آلوده شده است. اما روزی خواهد رسید که اوج کارزار نیروهای نیک و بدی است. سرزمین نیک بر بدی پیروز خواهد شد. مردگان از گور برخوانند خاست و به نیک و بد کارهای آن ها رسیدگی خواهد شد و بدها به دوزخ در می افتند و نیکان به قلمرو روشنایی و کمال بی پایان قدم خواهند گذاشت و جاودانه با خدایشان خواهند آرمید.

وقتی که مادها در قرن هفتم قبل از میلاد در غرب ایران و پارس ها در قرن ششم پیش از میلاد در پارس به قدرت رسیدند. دین زرتشتی نیروی بزرگی شد وقتی که حکومت هخامنشی در زمان کوروش به اوج قدرت رسید و امپراتوری قدرتمند بابل در برابر او به زانو درآمد (۵۳۹ پ.م) او فرمانروای نمادین امپراتوری آن روز جهانی شد. هنگام فتح بابل - کورش یهودیان به اسارت برده شده را آزاد ساخت و این کار نیک او در کتاب اشعای نبی در کتب عهد عتیق تحقق اراده الهی به شمار آمد و از کورش به عنوان مسیح و شبان خدا نام برده شد. هخامنشیان به انتشار دین زرتشتی کمک فراوان کردند گروهی که مسئولیت تبلیغ و اشاعه دین زرتشت را به عهده داشتند (مغان) نامیده می شدند. مغان قبیله ای از مادها بودند که کارشان دین یاری و پرستاری بود. حکومت هخامنشیان با حمله اسکندر در ۳۳۱ پ.م به سر آمد. او تخت جمشید را آتش زد کتاب اوستا را به روایت زرتشتیان تباه کرد و مغان را کشت. او مدعی بود که فرهنگ غرب (یعنی تمدن یونان را) می خواهد به فرهنگ شرق پیوند دهد. جانشینانش جز تخم نفاق را در ایران زمین نپاشیدند. تا اینکه پارتیان در نیمه قرن دوم پیش از میلاد به تدریج جانشینان او سلوکیان را از

ایران زمین بیرون راندند و خود حکومتی جدید تشکیل دادند بنام اشکانیان که حدود پانصد سال دوام آورد اینها به مناسبت آن که از قوم پارت بودند پارتیان نامیده شدند. در دوره پارتها بود که اوستای پراکنده و روایات باستانی گرد آوری و تدوین گشت. وسعت سرزمین ایران در دوره حکومت اشکانیان به پهناوری دوره هخامنشیان بود.

در سال ۲۲۴ میلادی ساسانیان جانشین اشکانیان شدند که تا حمله اعراب یعنی تا قرن هفتم میلادی بر ایران حکومت کردند. دوران فرمانروایی ساسانیان، دوران اوج شکوه مندی دین زرتشتی بود. موبدان زرتشتی قدرت بسیاری یافته و حمایتگر نیرومند پادشاهان ساسانی بودند. پس از آنکه کنستانتین امپراتور روم مسیحیت را دین رسمی امپراتوری روم اعلام کرد و ایرانیان نیز که در مقابل آنها قرار داشتند، برای مقابله با آنان دین زرتشتی را دین رسمی کشور اعلام کردند.

دینکرت - بندهشن - زاداسپر - اندرز آذربادمهر سپندان - اندرز دانایان پیشین - اندرز اوشنردانا - مینوی خرد نمونه هائی از کتابهائی هستند که تعالیم زرتشت را منطبق با سنن و روایات کهن برای ما محفوظ داشته اند. زرتشت شبیه به همان پوششی را برای زنان توصیه کرده است که در اسلام هم بعدها توصیه شده است. در آئین زرتشتی حجاب برای مرد و زن وجود داشته است خوردن گوشت خوک هم در این آئین حرام است. زرتشت، زنان فاسد - دزدان و میخواران را نفرین کرده است از این جهت بود که وقتی اسلام به ایران آمد بسیاری از مردم این دین را مخالف اعتقادات قبلی شان ندیدند و اغلب با طیب خاطر آن را پذیرفتند.

## زندگی نامه زرتشت

از سروده های زرتشت می دانیم که نامش زرتشت و نام خانوادگی اش اسپتیمان و از خاندان هیجت اسب می باشد در کتاب دینکرد ، از نوشته های باستانی پهلوی ، به تولد زرتشت اشاره شده است. از نوشته های پهلوی و پارسی پیش از اسلام و عربی و فارسی بعد از اسلام چنین معلوم می شود که او در آذربایجان و در ولایت مغان به دنیا آمده است. نام پدرش پوروش اسب و نام مادرش دغدوغه بود. سه پسر داشت و سه دختر. در سی سالگی در دامنه های ارتفاعات ساوالان به پیامبری رسید. و در ۷۲ سالگی در حالی که با ۷۲ تن از پیروانش مشغول نیایش بود کشته شد. یکی از امتیازات قوم آریائی در ماندگاه نخستینشان ( منطقه اران ) پرورش اسب بود که در آن زمان سریع ترین وسیله ارتباطی بود و جنگاوران آریائی سوار بر اسب و با نیزه های بلندشان بر دشمنان خود پیروز می شدند. از این جهت داشتن اسب افتخار بوده هر خانواده ای واژه اسب را بعنوان پسوندی به نام خانوادگی خود می افزود و به آن می بالید خانواده زرتشت نیز هیجت اسب نامیده می شدند و همین دلیل دیگری است بر اینکه زرتشت از این منطقه برخاسته است زیرا که این رسم فقط در این منطقه اران و مغان مرسوم بود مانند تهماسب - گهراسب - پوروش اسب - گشتاسب - جاماسب و غیره. سرودهای زرتشت پر از نوید و جان افزا و سرشار از امید است. سرود را در اوستا و سانسکریت گاتا گویند. این واژه در پهلوی به گات تبدیل شده است که جمع آن گاتها می باشد. در اوستا و زبان پهلوی هر جا که این واژه آمده است منظور سرودهای زرتشت است. زرتشتیان خداپرست و یکتاپرستند. قبل از آمدن زرتشت - ایرانیان مظاهر طبیعت را می پرستیدند. آفتاب - ستارگان - آتش - آب - باد و خاک را مقدس می شمردند. و خدایان زیادی داشتند مانند خدای مهر و محبت و خدای جنگ - خدای باران - خدای عشق و زایش خدای خشم و مانند آن. در آن زمان ایرانیان به دامپروری و شکار می پرداختند و برای

چرای دامهایشان مجبور به جا به جایی دائم بودند. در نتیجه برای خدایان خود هرگز معبد و بُتی نساختند. تنها چیزی که به همراه داشتند یک کلک آتش بود ( آتشی در درون یک آتشدان گلی ). مردم استفاده از آتش را پیش از زرتشت هم آموخته بودند و هر گاه می خواستند در محلی موقتاً سکونت کنند ( چون کبریت و نظایر آن نبود، ابتدا آتشگاهی می ساختند و هر خانواده ای از آن آتشگاه شعله آتش را برای روشن کردن اجاق خانواده می برد ). واژه های اجاق - دودمان از آنجا پدید آمده است. دودمان و یا اجاق یعنی محلی که دود از آنجا برمی خاسته است. چون وجود آتش و آتشگاه برای مردم بسیار مفید و با ارزش بود. هم برای مقابله با سرما و هم برای پختن غذا و هم برای روشنایی بخشیدن به سیاهی شب از آن رو آتش و آتشکده را مقدس می شمردند. نخستین مدرسه - کتابخانه - دادگاه هم در کنار آتشکده ها ساخته شدند.

دین زرتشت بر سه اصل استوار است : اندیشه نیک - گفتار نیک - کردار نیک . اوستا کلمه ای است که به مجموعه کتابهای مقدس زرتشتیان اطلاق می شود و از دو جزء « ا » و « وستا » از ریشه ویس به معنی دانستن تشکیل شده است. اوستا یعنی آنچه که دانسته و شناخته شده است. پیش از به آتش کشیده شدن کاخ شاهی داریوش توسط اسکندر مقدونی ، اوستا دارای یک هزار فصل و ۲۱ نسک بود و هر کدام از نسک ها راجع به موضوع خاصی بود مانند : اخلاق - تاریخ - جغرافیا - پزشکی - فلسفه - مذهب.

### گشتاسبی

گشتاسبی نام ولایتی قدیمی در جنوب باکو و در کنار دریای کاسپی نزدیک دهانه رود گر می باشد. این ولایت به وسیله نهری منشعب از گر مشروب می شده است و آبادی های متعددی داشته که در آنها گندم و پنبه فراوان به عمل



می آمده است ( لسترنج - جغرافیای تاریخی - سرزمین های شرقی ص ۱۹۴ ). در واقع ولایت گشتاسبی یا تالش شمالی همان ولایت اران است که با سرزمین قدیم آلبانیا در قرن ششم بعد از میلاد مطابق است. خاندان اشرافی مهرانی با عنوان ایرانشاه یا ارانشاه بر آن جا حکومت می کردند. بعد از اسلام در زمان خلافت عثمان به دست اعراب افتاد. اواخر حکومت ساسانیان بعثت اختلافات محلی سرزمین گشتاسبی به سه ولایت تقسیم شده بود. اران - گنجه - شروان. در شیروان شروانشاهان حکومت می کردند. شهر شروان را انوشیروان ساسانی ساخته و به نام او انوشیروان نامیده شده است که بعدها به صورت مخفف به شروان تبدیل شده است. از زمان مغول ها قسمت جنوبی اران ، قره باغ خوانده می شود. ( دائرة المعارف فارسی مصاحب ۱ و ۸۴ )

حمداله مستوفی<sup>۱</sup> اراضی بین رودهای کورا و اراکس ( ارس ) را ایالت اران نامیده است که پایتخت این ایالت در قرن چهارم هجری پرتو بود که خرابه هایش تاکنون باقی است. شروانشاهان از نسل انوشیروان ساسانی هستند. سرزمین شروانشاهان در زمان نادر شاه افشار به چند خان نشین تقسیم شد. در قرن هفتم و نیمه قرن ششم پیش از میلاد ، تالش ها در ترکیب دولت ماد بودند. در قرن سوم پیش از میلاد تالش ها در قلمرو ایالت کاسپیانا قرار داشتند. در قرن سوم تا هفتم میلادی تالش ها در ترکیب دولت ماد اتروپاتن جزو قلمرو امپراتوری ساسانی بودند و در قرون ۵ تا ۸ میلادی در ترکیب ولایت کاسپیانا بودند. در دوره حکومت مسلمان ها تالش ها مدتی جزو ایالت موغان آذربایجان بودند، در نیمه دوم قرن ۹ تا قرن ۱۰ میلادی در ترکیب حکومت روادیان بودند از سال ۱۱۳۶ میلادی تا ۱۲۲۵ میلادی، ایلدگوزها بر تالش حکومت می کردند.

## ارآن

پولینوس Polinus در کتاب خود، ( کابالیکا ) می نویسد: سرزمین ارآن شامل ولایات زیر بود: ۱- اکنسی ( اخنی ) در نزدیکی ایبری ( گرجستان ) کنار رودخانه آلوان ۲- کامیجان ( کامیجان ) در کنار رود کُر ۳- شهر گوگاو ( Geogow ) در کنار رودخانه الوان ۴- بَخ در نزدیکی قفقاز ۵- ایالت شکه ( شکی ) در شرق ۶- دیگارو در کنار رود دیگرو ۷- در شرق پایتخت قدیمی کابالاکا ( کاوالک ) بعدها قبله . فوستوس بیزانسی در کتاب پنجم بخش ۱۳ ص ۲۴ می نویسد: آلبانی ها بعنوان هم پیمان شاپور دوم شاه ایران ، ایالات مختلف ارمنستان از جمله : اوتی - گردمان ، شکشین و غیره را به تصرف درآوردند. شاه آلبانی پس از تقسیم قلمرو ارمنستان دوازده ولایت از آباخ (قره باغ امروزی ) و ۸ ایالت از اوتی را به تصرف درآورد. در قرن پنجم میلادی شهر خلخال در اوتی مقر زمستانی پادشاه آلبانی بود. ( الیزه و ارداپت ص ۵۷ و لازارفابی ص ۱۰ بخش ۴ ) . بنا به نوشته موسی خورنی و الیزه و ارداپت ، دشت بلاسکان که در مسیر برزند در چهارده فرسنگی اردبیل در جهت ورثان قرار دارد ، به ارآن تعلق داشته است. شاه بلاسکان در زمان قیام وردانیر یکی از هون ها به نام ( هران ) بوده است. و عنوان بلاسکان شاه داشته است. <sup>۱</sup> ابن خرداد به در المسالک و الممالک پس از ذکر نام آلان شاه از بلاسکان یاد می کند . بلاسکان به معنای شهر بلاس است. این واژه بلاس بصورت بلاش و بالاش امروز هم در منطقه ارشک حومه اردبیل متداول است که نشانه ای از عهد اشکانیان می باشد. چونکه تعدادی از شاهان اشکانی بلاش نام داشته اند. واژه ارشک هم نام بنیانگذار سلسله اشکانی است . حمداله مستوفی <sup>۲</sup> در نزهه القلوب ص ۱۵ و ص ۱۰۸ شهرهای زیر را از بلاد ارآن شمرده است : یلگان ( مغان ) - بردعه

<sup>۱</sup> ابن خرداد به : مسالک و الممالک

<sup>۲</sup> حمداله مستوفی - نزهه القلوب

( پرتو ) - گنجه - هیرک - باکویه - شماخی - دربند - شکی . پرتو ، کُرسی ایالت اران در قرن چهارم هجری بوده است. ابن حوقل<sup>۱</sup> می نویسد : پرتو مسجد جامع زیبایی از آجر داشت و دارای حمام های بسیار بود. اعتماد السلطنه در مرآت البلدان ص ۱۹۴ ج ۱ می نویسد : بردعه که امروزه قراباغ نامیده می شود ، ناحیه ای است که شوشا قلعه اوست. شوشا از سایر شهرهای قفقاز مثل ایروان و نخجوان و گنجه بهتر و آبادتر است. امیر تیمور - گورکانی زیاد مایل به هوا و صفای شوشا بود ( مرآت البلدان ص ۱۹۴ ج ۱ - اعتماد السلطنه )

مقدسی در قرن چهارم هجری شهرهای ذیل را از بلاد اران شمرده است. پرتو - تفلیس - خنان - شمکور - گنجه - بردیج - شماخی - شروان - باکو - شابران - باب الابواب ( دربند ) - شکی - ملازگرد - گنجه از شهرهای اران است جغرافی نویسان عرب آن را جَنزَه و روسهای تزاری الیزابت پُل نام نهاده اند. بعد از انقلاب روسیه ، آن را کیروف آباد نام نهادند. بعد از فروپاشی حکومت شوراهها و با تشکیل دولت جمهوری آذربایجان ( ۱۳۶۹ ) دوباره نام سابق گنجه را به خود گرفت حمداله مستوفی در نزه القلوب ص ۱۵ آن را از اقلیم پنجم دانسته که در سال ۳۹ هجری ساخته شده است. شهری خوش آب و هوا و مرتفع بوده و در این باره گفته اند :

چند شهر است اندر ایران مرتفع تر از همه  
بهر و سازنده تر از خوشی آب و هوا  
گنجه پرگنج در اران ، صفاهان در عراق  
در خراسان مرو و توس ، در روم باشد آق سرا ( ترکیه )

<sup>۱</sup> ابن حوقل - احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم

## مهاجرت آریایی ها

در آن موقع که آریایی ها به طور دسته جمعی ، دست به مهاجرت زدند ، در غرب دریای خزر، ابتدا حکومت مقتدر اورارتو و بعد از آن امپراتوری آشور قرار داشت. آریایی ها در حال پیشرفت ، ناچار بودند ، با اقوام سر راه خود برخورد نموده نبرد کنان راه خود را بگشایند. آریایی ها ، همان طور که قبلاً گفته شد ، علاوه بر پرورش دام ، اسب های سواری و باربری هم پرورش می دادند و از صنعت فلزکاری و ساخت تیر و کمان و نیزه و چرخ ارابه نیز آگاهی داشتند. آنان از شجاعت و بی باکی در جنگ هم بهره مند بودند. بر اساس این امتیازات اورارتوها را که در اثر جنگ های طولانی با آشورها ، تضعیف شده بودند ، کنار زده به پیش رفتند و در آذربایجان مستقر شدند آنان با تشکیل اتحادیه ای از تمام اقوام ، در هگمتانه ( همدان ) اولین سلسله پادشاهی را در ایران بنام سلسله ماد تأسیس کردند. سپس با اتحاد با شاه بابل ، دولت ستمگر و متجاوز آشور را شکست سختی دادند.

## تالش ها ، در دوره اقتدار اورارتوها

از زمان پادشاهانی ، چون ارگیشتی اول و سر دوری دوم و رُسا ، قلمرو امپراتوری اورارتو تا اردبیل گسترش یافته بود. سنگ نوشته های مهم ، در روستای « رازلیق » در سی کیلومتری شهر سراب که در آن سنگ نوشته ، پادشاه اورارتو ، بنا به رسم و سنت زمانه ، سرمست از پیروزی هایش ، قدرت خود را در نام بردن از مناطق تحت حکومت خود بیان کرده است ، نشان می دهند که از قرن هشتم قبل از میلاد حکومت های محلی در منطقه جلگه ای تالش ، بعضی وقت ها تحت الشعاع قدرت این امپراتوری ، متحد سیاسی اورارتوها بوده اند. به طوری که یافته های باستان شناسی در سال های اخیر در این منطقه این موضوع را تأیید می کنند.

از جمله ، کتیبه پیدا شده توسط دکتر خلعتیری باستان شناس ایرانی ، در منطقه تول و آق اولر تالش که به خط میخی اورارتوئی است و اهدایی پسر آرگیشتی اول می باشد نشان می دهد که تالش ها متحد اورارتوها بوده اند. پیوتروفسکی ، اورارتوشناس روسی و نویسنده کتاب « اورارتو » معتقد است : سلطنت پادشاه منوا ، که آغاز زندگی قدرتمند اورارتوها می باشد ، در جنگهایی که شاهان اورارتو در آن زمان با آشوزیها داشتند ، ابتدا برتری اغلب با اورارتوها بوده است. « پیوتروفسکی ۱۳۸۱ ص ۳۵ . اورارتو » . او همچنین می نویسد که : گسترش پادشاهی اورارتوها ، در زمان سلطنت آرگیشتی اول پسر منوا که در ربع اول قرن هشتم قبل از میلاد به تخت نشست ، ادامه یافت. یافته های باستان شناسی هم نشان می دهند که قلمرو امپراتوری اورارتو در زمان اوج قدرت این حکومت در دوره آرگیشتی اول و پسرش سردوری دوم تا منطقه ی تالش کشیده شده بود. اورارتوها ، بر خلاف آشوری های وحشی و متجاوز ، مردمی صنعتگر و سازنده بودند.

یافته های باستان شناسان در خسرو قلعه در سی و پنج کیلومتری شمال غربی اردبیل ، در سال های اخیر ، این گسترش قلمروی اوراتورها را نشان می دهند. در این قلعه ، باستان شناسان ، گورهای چهار چینه سنگی مشابه آنچه در قفقاز یافت شده ، کشف کرده اند ( سایت اینترنتی C.H.N ۸۴/۶/۶ ) اصطخری جغرافیدان ایرانی در قرن چهارم هجری ، در کتاب مسالک و ممالک می نویسد : مردمان اردبیل زبان ارمنی می دانند. « اصطخری ۱۳۶۸ ص ۱۶ » . اورارتوها اعقاب آرامنه هستند که در دامنه های کوه آرارات در قفقاز می زیستند و به تدریج محدوده حکومتشانرا در ۲۸۰۰ سال پیش به نواحی اردبیل و تالش نیز گسترش داده بودند. از این رو ، شکل گیری و شکوفائی تمدن تالش - مغان را در ارتباط با اوج گیری کارزار دو قطب قدرتهای بزرگ آن زمان ( اورارتو - آشور ) باید دانست ، که هر کدام از این دولتهای مقتدر سعی داشتند ، تالش ها را در ردیف متحدان خود قرار دهند.

در سال ۱۳۷۰ هجری شمسی ، در ادامه عملیات راه سازی در مسیر جاده پونل ( رضوانشهر) به خلخال ، در حاشیه رودخانه سفارود ، ماشین آلات راه سازی ، به چند گور تاریخی برخورد می کنند. این حادثه در یک منطقه بیلاقی به نام وسکه Vaskeh روی داد. از این رو ، کاوش های باستان شناسی در این منطقه تالش ایران شروع شد. در سال ۱۳۷۱ ، ابتدا در جنوب وسکه ، در روستای میانرود و بعد در روستای مریان نزدیک محوطه باستان آق اولر در سال ۱۳۷۳ مورد کاوش قرار گرفت ( مصاحبه دکتر محمدرضا خلعتبری - باستان شناس ایرانی - سایت اینترنتی C.H.N ۸۲/۶/۱۲). در این کاوش ها به آثاری از دوره اشکانیان برخورد می کنند. بعد در جنوب اسالم ، در محوطه باستانی ( خالکو ) و ( تارک ) کاوش هایی انجام می گیرد، که در آنجا آثاری از دوره هخامنشی بدست می آورند. ( خلعتبری - ۱۳۸۱ ص ۳). بدین ترتیب از دهه ۱۳۷۰ شمسی با سرپرستی دکتر محمدرضا خلعتبری، عرصه جدیدی برای فعالیت باستان شناسی در حوزه تمدنی تالش گشوده شد.

یافته های این کاوش ها ، نشان داد که وجود تمدن دوره آهن در این منطقه کاملاً محرز می باشد. کشفیات محوطه باستانی گورستان تندوین در دشت مرتفع آق اولر ، که دکتر خلعتبری آن را به حدود ۱۲۵۰ سال قبل از میلاد نسبت داده است ، حاکی از آن است که در آن زمان در این منطقه صلح و آرامش حکمفرما بوده است. زیرا که در گورستان یاد شده با کمبود ابزار رزم مواجه شدند ، ولی وسایل تزئینی و آرایشی که عموماً از سنگهای رنگی - شیشه - عقیق و در کوهی ساخته شده بودند جایگاه ویژه ای دارد (خلعتبری ۱۳۸۴ ص ۱۸۵ و ص ۱۸۶). تندوین از نظر دسترسی به چشمه سارها و مراتع پرپشت و دشت هموار ، در یکی از بهترین نقاط ، دشت مرتفع اولر واقع شده است. از این رو تجمع مردم در آن جا در زمان باستان بیشتر بوده است. وسعت گورستان حاکی از آبادی بزرگی در آنجا می باشد.

## قوم اورارتو

اورارتوها یا آراراتی ها ، قومی بودند که از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد ، حدود دو قرن ، در قفقاز و بخشی از آذربایجان و ارمنستان کنونی و آناتولی شرقی ، حکمفرمائی داشتند. قلمرو دولت آنان از مشرق به مغرب حوزه رود کوراوارس و از شمال به جنوب سرزمینهای بین دریاچه گوگجه و ارومیه می رسید و دریاچه وان در میان کشور اورارتو قرار داشت. مردم اورارتو بر خلاف آشوریان ، قومی آبادگر و سازنده بودند و در احداث قنوات و حفر نهرها و کشاورزی و تبدیل زمین های بایر به دایر ، چیره دست بودند. آنان از فلزکاران ماهر دنیای قدیم به شمار می رفتند. زبان آنان از انواع زبانهای آسیایی یعنی قفقازی به شمار می رفت و خط آنان میخی و شبیه خطوط هیتی ها و آشوری ها بود.

اورارتورها از طرفی با آشوری ها و از طرف دیگر با قوم ماننا در آذربایجان در جنگ و ستیز بودند. در سال ۱۳۳۰ شمسی در پنج کیلومتری شرقی قصبه ورزگان از توابع اهر ، برکوهی بنام زاغی توسط دکتر جواد مشکور استاد دانشگاه تبریز ، سنگ نوشته ای به خط و زبان اورارتو، در شانزده سطر پیدا شد ، که اکنون در موزه ایران باستان نگاهداری می شود. این سنگ نوشته به فرمان رُسای دوم پسر آرگیشتی دوم ( ۶۴۰-۶۸۰ ق.م ) نوشته شده است که ترجمه آن از این قرار است : رُسا پسر آرگیشتی ، این معبد بلند را برای خالدی خدای اورارتو بر پا کرد. به نیروی خالدی ، رُسا پسر آرگیشتی سخن می گوید . این سرزمین خالی بود و چیزی در اینجا بر پا نشده بود. همانطور که خالدی به من فرمان داده است ، من در اینجا بنایی ساختم و این جا را شهر رُسا ، نامیدم. رُسا پسر آرگیشتی گوید : کسی که این سنگ نوشته را منهدم کند و یا به آن زیان رساند یا آن را بشکند، خالدی خدای اورارتو، او را به وسیله خدای هوا و خدای آفتاب و خدایان دیگر ، برخواهد انداخت و در زیر آفتاب

نامی از خود نگاه نتواند داشت . منم رُسا پسر آرگیشتی ، شاه نیرومند ، شاه کشورها و شاه کشور ( اورارتو ) ، شاه شاهان ، سرور شهر توشیا.<sup>۱</sup>

### سرانجام اورارتوها

اورارتوها ، سرانجام پس از نبردهای زیاد با آشوری ها ، شکست سختی خوردند . پس از غلبه مادها بر آشور در سال ۶۰۶ ق.م سرزمین اورارتوها جزو استان های مادها درآمد . سپس آرامنه از آسیای صغیر به آن ناحیه مهاجرت کرده ، به جای اورارتوها نشستند و با آنان درآمیختند . و از آن تاریخ به بعد سرزمین اورارتو به نام ارمنستان خوانده شد . مفاد سنگ نوشته رُسا شاه اورارتو مبین این است که اورارتوها هم چند خدایی بودند و آفتاب را می پرستیدند . زیرا که رُسا می گوید آفتاب خدا و خدایان دیگر ، کسی را که به کتیبه آسیب وارد کند ، بر خواهد انداخت .

### کاوش در بزرگترین گورستان عصر آهن آغاز شد

با آغاز عملیات سومین فصل کاوش باستان شناسی در محوطه باستانی « مریان » استان گیلان که یکی از بزرگترین گورستان های عصر آهن می باشد ، مطالعه و پژوهش علمی درباره ساکنان ۳۵۰۰ سال پیش این منطقه انجام می شود . این محوطه باستانی با وسعتی حدود چهار صد هکتار تماماً پوشیده از گورهای کلان سنگی و چهار چینه می باشد که بیانگر حضور اقوامی از نیمه دوم هزاره دوم قبل از میلاد تا دوره ساسانیان و نیز دوره اسلامی است . به گفته محمدرضا خلعتبری



سرپرست گروه کاوش، به دلیل ویژگی های خاص زیست محیطی و طبیعی منطقه، اقوامی که در آغاز عصر آهن در بخش وسیعی از کشور و گیلان پراکنده شده اند، نخستین بار در شمالی ترین نقطه این محوطه باستانی (تندابین) اقامت کرده اند. آنان بعدها با افزایش جمعیت، تمامی دشت مریان و آق اولر را مورد بهره برداری قرار داده اند. بر اساس پژوهش های صورت گرفته طی دو سال گذشته (۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ شمسی) نخستین ساکنان این منطقه دارای زندگی شیانی و دامپروری و اقتصاد آنان مبتنی بر تولیدات دامی بوده است. کشف مقادیر فراوانی اشیاء از جمله ظروف سفالین با آبریز ناودانی که برای جابه جایی مایعات طراحی شده اند و ظروف لوله دار و گود که برای نوشیدن مصرف داشته و ... دلالت بر این موضوع دارند. محوطه باستانی مریان در ۳۳ کیلومتری جنوب غربی شهرستان تالش (هشتپر) و در حوزه کرگانرود جنوبی قرار دارد. با بررسی اسکلت های یافت شده در گورستان آق اولر معلوم شده است که ساکنین این آبادی بزرگ، دارای قدی متوسط (مردها ۱۶۵ متر و زنها ۱۵۵ متر) و عموماً دارای سری گرد بوده اند.<sup>۱</sup>

### فتح اران و آذربایجان بدست اعراب مسلمان

بنا به قول بلاذری فتح آذربایجان، در زمان خلیفه دوم عمر بن خطاب توسط حذیفه بن الیمان روی داد. در آن زمان اردبیل پایتخت آذربایجان بود. مرزبان آذربایجان در اردبیل جای داشت. این مرزبان سپاهی از مردم باجروان و میمند و نریز و سراب و میانه گرد آورد و به جنگ اعراب بیرون شد. او پس از جنگ شکست یافت و با پرداخت هشتصد هزار درهم با حذیفه صلح کرد. در مقابل در این پیمان صلح، حذیفه تعهد نمود که کسی از آنان را نکشد و از ایشان اسیر

نگیرد و آتشکده شانرا ویران نسازد و مردم محلّ بخصوص اهالی شیز را از رقص در جشن ها و نمایش های مرسومشان منع نماید. واقدی می نویسد : مغیره بن شعبه ، آذربایجان را در سال ۲۲ هجری به زور بگشاد و آن در اصطلاح فقهای اسلامی مفتوح العنوه است یعنی فتح با جنگ و زور . چون مردم مغان در زمان عثمان نقض عهد کرده بودند ، ولید بن عقبه فرمانروای جدید آذربایجان با آنان جنگ نمود و اسیر گرفت تا به هلهجی دیگر راضی شدند.

پس از آن سعید بن العاص به حکومت آذربایجان انتخاب شد ولی مردم ارمنستان و آذربایجان بر او شوریدند. اما توسط اعراب سرکوب شدند. چون علی بن ایطالب (ع) به خلافت نشست ، اشعث بن قیس را حکومت آذربایجان داد. اشعث گروهی از اهل عطاء و دیوان ( یعنی کسانی که کار اداری داشتند و از بیت المال حقوق می گرفتند و افراد ممتاز و با سواد بودند ) را در شهر اردبیل نشیمن داد و آن جا را پایتخت خود ساخت و در آنجا مسجدی بنا کرد و مردم را به اسلام دعوت نمود. پس از آن گروههایی از عشایر اعراب با دیدن زمینهای حاصلخیز آذربایجان ، به این سامان آمده و تا توانستند برای خود زمین بدست آوردند . حتی بعضی از زمینهای زراعتی ایرانیان را به زور خریدند و روستائیان را وادار کردند تا برای آنها کار کنند. ( فتوح البلدان ص ۳۳۳ تا ۳۳۷ ).

طبری می نویسد : همواره شش هزار تن از جنگجویان عرب را از کوفه به آذربایجان گسیل می کردند و هر چهار سال یکبار آنها را عوض می کردند. ابوالفرج اصفهانی می نویسد : تنها از یک عشیره بنی تغلب دو هزار خانواده ، در آذربایجان سکونت داشتند. ( اغانی ج ۲ ص ۵۹ )

## سیسگان و آتشکده آذر گشنسب

بندر باکو (در اصل بنگکوه) یکی از شهرهای سرزمین اران می باشد که از زمان های قدیم معادن نفت و گاز در آنجا معلوم بوده است. و آتشکده آذر گشنسب که آتش جاویدان و بدون خاکستر داشته ، مسلماً مربوط به همین منطقه نفت خیز باکو بوده است. زیرا که گازهای آنجا مشتعل بوده و بدون ایجاد خاکستر می سوخته است. این منطقه را سیسگان یا شیزگان می گفته اند که همان سرزمین شیز می باشد در زمان عمر بن خطاب که مرزبان اردبیل با فرمانده اعراب پیمان صلحی بست و به موجب آن حذیفه متعهد شد که مردم شیز را از برگزاری جشن های مرسوم خود و رقص در کنار آتش را آزاد بگذارد منظور همین منطقه نفت خیز باکو می باشد. این شیز در کنار آتشکده آذر گشنسب در بخش شمالی اران واقع بوده است.

## آتشکده آذر گشنسب ( اسب نو )

این آتشکده بزرگترین آتشکده کشور به شمار می رفت و مخصوص پادشاهان و آرتشیان و بزرگان کشور بود که در کنار شهر شیز قرار داشت . این شهر را به یونانی گت سکا (Gat saka) یعنی محل سکاها و به پارسی میانه گنجک و به عربی شیز و به ارمنی گتزک می خواندند و قلعه آن فرا اسپا fra aspa بنام اسب با فره یا اسب مقدس و در فارسی باستان فراهه اسپا یعنی اسب پیروز که در پارسی میانی فراها سب شده است . آسب در زبان تالشی همان اسب فارسی دری است . چون در زمان باستان اسب مظهر قدرت و نیرو و سرعت بوده است . دارندگان اسبها را با افزودن پسوند اسب می نامیدند مانند گشتاسب ، لهراسب ، تهماسب ، هامازاسب ، شیداسب ، اسپیداسب ، ارجاسب ، ویشتاب ، پورش اسب و مانند آنها . ژوزف مارکوارت در کتاب خود ایرانشهر می گوید : این آتشکده چون

بر روی مخازن نفت و گاز قرار داشته لذا آتشکده ای جاویدان بوده است. ابودلف مسعود بن المهمل جهانگرد عرب که در اوایل قرن چهارم هجری در آذربایجان سیاحت کرده است، در سفر نامه خود موسوم به الرسالة الثانية می نویسد: در شیز آتشکده مهمی وجود دارد که آتش مغان (مجوس) از آن بسوی مشرق و مغرب فروزان است ... از شگفتی های این آتشکده آنست که کانون آن از هفتصد سال پیش فروزان استند و البته خاکستر در آن وجود ندارد و شعله آن هیچگاه خاموش نمی گردد. از این عبارت (خاکستر ندارد) معلوم می شود که این ماده فروزان همان گازی بوده است که از معادن نفت و گاز باکو خارج می شده و می سوخته است. چون سوختن گاز خاکستر تولید نمی کند. از آنجا که در آتشکده های ارومیه خاکستر آتش در کنارشان وجود دارد مشخص می شود کسانی که شیز و آتشکده آذرگشنسب را به منطقه ارومیه منسوب می دارند کاملاً در اشتباهند. این آتشکده محققاً در منطقه نفتخیز باکو بوده است و شیز هم همان منطقه شیزگان یا سیسگان یعنی منطقه منسوب به شیز می باشد. در کتاب پهلوی دینکرد هم آمده است که نسخه ای از بیست و یک نَسَک اوستا را در گنج شیجگان نهادند. که با سیسگان اران مطابقت دارد. چون در منطقه ارومیه هیچوقت نفت و گازی استخراج نشده است لذا شیز نمی تواند در آنجا باشد بنابراین مسلماً آتشکده آذرگشنسب مربوط به سرزمین اران و در منطقه باکو می باشد. همان واژه گت سِکای یونانی هم مبین این امر است زیرا سکاها در این منطقه سکونت داشتند.

### آتشگاه سوراخانی باکو

دهکده سوراخانی در پانزده کیلومتری شهر باکو، یکی از دیدنیهای دنیای کهن است. آتشگاه این دهکده از یادگارهای کهن ایران است. در روزگارانی که استان انزوپاتگان (آذربایجان) زادگاه زرتشت، در سامان بخشی به دین زرتشتی به

عنوان یک دین رسمی و فراگیر، مراسم نیایش آتش را با پایه گذاری آتشکده های بزرگ در این سرزمین بنیاد می نهاد، باور مردم بر این بود که مشعل های فروزان طبیعی گاز های زیر زمینی که در سراسر جزیره آبشوران باکو به چشم می خورد، نیروی اهورایی و ایزدی دارد. مغان (روحانیون و مبلغین زرتشتی) و پیروان دین زرتشت، شادکامی و آرزوهای خود را با نذر کردن و قربانی نمودن و نیایش به این آتشگاههای طبیعی بخت و جو میکردند و ایزدان نگهبان آتش را در مقابله با شوریختی و مشکلات و سختی های زندگی شان، به یاری می خواندند.

یکی از دیدنی ترین و مهم ترین آتشگاهها، در نزدیکی دهکده سوراخانی باکو قرار داشت که مورد توجه و پرستش پیروان دین اهورا مزدا بود. آئوربانان مغ نگهبانی آتش مقدس را بر عهده داشتند. مردم سرزمین های دور و نزدیک برای نیایش و قربانی کردن رهسپار این آتشگاه می شدند. واژه سوراخانی از «سور» به معنی سرخ و آتشین و خونی یا هونی به معنای چشمه تشکیل شده است. سور در کلمه چهارشنبه سوری هم همین معنای آتش سر خفام را دارد و به معنای جشن و سرور هم آمده است. هونی که بعدها به خونی تبدیل شده است در زبان پهلوی و تالشی امروز که زبان مردم این منطقه در قدیم بوده، امروز هم به معنای چشمه است. چون نفت و گاز در این منطقه بصورت چشمه هایی فوران داشت و با آتش گرفتن و سوختن طولانی مدت (آتش جاویدان) بصورت چشمه های آتشین دیده می شد. بنابراین سورا هونی نامیده می شد که بعدها هونی به خونی تبدیل شده و بعد از مهاجرت قبایل ترک به این منطقه، خونی هم به لفظ ترکی به خانی مبدل شده است تا سالها پیش پیروان آذرگشنسب برای زیارت این آتشکده از نقاط مختلف ایران و هند به این دهکده می آمدند. از آنجا که در دین زرتشت آتش مظهر روشنایی و نور و پاکی است لذا مقدس شمرده می شد. این آتشگاه برخلاف کاروانسراها و مهمانخانه های معمولی، دارای محراب در میان زیارتگاه است و حجره های مرتاضان و خدمتگزاران هندی که عمر خود را وقف خدمت به آتشگاه می کردند

متصل به دیوارهای سنگی آتشگاه گواه بر این است که ( سوراخانی ) زمانی دراز نیایشگاه زایران هندی بوده است . امروزه اگر چه از نیروی گاز طبیعی برای رفع نیازهای مادی زندگی برای گرمزایی و سوخت پاک در خدمت اقتصاد و رفاه جوامع بهره برداری می شود. ولی خاطره آتش جاویدان آتشکده بزرگ آذرگشسب که آتش بدون خاکستر بود همیشه به یاد مردم این سامان مانده است . باکو در اصل بنگکوه یعنی کوه خدایان است. و اینک بعنوان یکی از آثار تاریخی و فرهنگی کم نظیر روزگار کهن در جهان امروز تلقی می شود .

امروزه مسافران و جهانگردانی که به باکو می روند با راهنمایی سازمان جهانگردی باکو، به آتشگاه سوراخانی هم هدایت می شوند. و دیرنیگی آئینهای باستانی را با شگفتی تماشا می کنند و نمونه ای از آئین مهر پرستی و تقدیس آتش توسط ایرانیان باستان را به عینه مشاهده می کنند . به همین دلیل بود که مرزبان اردبیل در پیمانی که با حدیفه منعقد نمود یکی از شروط را از بین نبردن آتشکده شیر اعلام کرد. بقول حافظ :

از آن به دیر مغانم عزیز می دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست  
لازم به یادآوری است که واژه آترباد به معنای نگهبان آتش است. بعلت وجود آتشکده بزرگ در این منطقه و در نتیجه حضور آتربادها، این سرزمین به اتورپادگان مشهور شده است که بعدها به صورت آذربایجان در آمده است . آتور و آذر هر دو به معنای آتش هستند .

ابوالقاسم محمدبن حوقل جغرافیادان اسلامی ( در گذشته در سال ۳۶۷ هجری قمری ) که مدتی از عمر خود را در آذربایجان و ارمنستان گذرانده است در کتاب خود : صورة الارض ، ترجمه دکتر جعفر شعار ، تهران ، ۱۳۴۵ ص ۷ و ص ۸۳ می نویسد : آران و آذربایجان دارای دو دارالعماره ( پایتخت ) بود. دارالعماره آران شهر بزدعه ( پرتو) و دارالعماره آذربایجان شهر اردبیل بود . از حوادث زمان بهرام گور، هجوم هون های سفید ( هیاطله ) به ایران است . این قوم بیابانگرد در

سال ۴۲۵ میلادی به ایران حمله کردند . بهرام گور به آنان شیخون آورد. خاقان هونها را بکشت و زن خاقان اسیر شد (ایران در عهد باستان) . بهرام گور پس از این پیروزی به آذربایجان آمده آتشکده شیز را زیارت نمود و تاج و شمشیر و بسیاری از غنایم گرانبهای خاقان را به آن آتشکده هدیه کرد . آن تاج و گوهرها را در آن آتشکده بیاویختند . سپس فرمود که خاتون زن خاقان هونها را به خدمتکاری در آن آتشکده بگماشند (تاریخ طبری ص ۸۶۳-۸۶۵) .

طبق منابع ارمنی ، سابرها که از هونها سفید بودند، در زمان قباد اول ساسانی از دربند داریان گذشته به آذربایجان حمله آوردند . امبازوک رئیس هون ها در سال ۵۰۸ میلادی در اران با قباد اول ساسانی جنگ کرد ولی فرزندانش با قباد پیمان دوستی بسته با دولت بیزانس جنگیدند و در سال ۵۱۵ و ۵۱۶ م هونها همه ارمنستان را اشغال نموده بطرف آسیای صغیر سرازیر شدند. حتی کالانیا ، کاپادوکیه، و قونیه را هم گرفتند . هفت سال بعد در سال ۵۲۲ م ، هون ها بسوی اران سرازیر شدند بطوریکه در این سال رئیس هون ها زیگی لی بر اران حکومت می کرد . جمعیت هونها را در آن زمان تا صد هزار خانوار نوشته اند. در سال ۵۳۱ هونها با دولت بیزانس متحد شدند و به ایران حمله آوردند و از سد دربند هم گذشتند . در اواخر سلطنت قباد بیشتر سرزمین اران و گرجستان و سیسگان در دست هونها بود و شهر آنها کابالا نام داشت. در زمان خسرو انوشیروان هم اقوام خزر ، آلان ، بلنجر و آبخاز به ارمنستان ایران هجوم آوردند. انوشیروان که در اران حضور داشت آنان را شکست سختی داد و اسیر بسیار گرفت و قریب ده هزار تن از اسیران را در آذربایجان و نواحی آن اسکان داد . در زمانی که ویستهم و بندوی سرداران هرمز پسر انوشیروان آن شاه را کور کرده از سلطنت خلع نمودند. پسر هرمز خسرو پرویز در آذربایجان بود. بزرگان ایران پرویز را به شاهی برگزیدند . ۵۹۰ میلادی تاریخ طبری. پس از آنکه خسرو پرویز به تخت سلطنت نشست ، بهرام چوبین سردار بزرگ ایران که در زمان هرمز پدر خسرو پرویز سر به شورش برداشته بود، حاضر نشد از

خسرو پرویز هم پیروی کند. بهرام که لشگری بزرگ در اختیار داشت در اولین رویارویی با خسرو او را شکست داد و خسرو پرویز به روم گریخت و بهرام چوبین در غیاب او خود را شاه ایران نامید. در این موقع بندوی در پی خسرو پرویز به آذربایجان نزد برادرش ویستهم رفت. و بر علیه بهرام قیام کرده مردم را به نفع خسرو پرویز گرد خود آورد. در دومین رویارویی، بهرام چوبین از خسرو پرویز شکست سختی خورد و به ترکان ماوراء النهر پناه برد و چندی بعد به تحریک خسرو پرویز در بلخ کشته شد. خسرو پرویز پس از سالها سلطنت و فتوحات بسیار بزرگ از جمله فتح فلسطین و شکست دادن رومیان، سرانجام در اواخر عمرش از هراکلیوس امپراتور روم شکست خورد. هراکلیوس در ۶۲۴ میلادی پس از شکست دادن خسرو پرویز، آذربایجان را اشغال کرد و آتشکده آذرگشنسب را ویران ساخت. رومیان از این آتشکده گنج و ثروت فراوان به غارت بردند (پور داود). در زمان سلطنت آذر میدخت (۶۳۰ میلادی) یکی از اسپهبدان ایرانی که طبری او را اسپهبد آذربایجان نوشته است مدعی سلطنت شد و ملکه را به زنی خواست. آذر میدخت در نهان وسایل قتل او را فراهم می کرد آنگاه پسر آن اسپهبد بنام فرخ هرمزد با رستم فرخ زاد باسپاهی به تیسفون آمد و آذر میدخت را از سلطنت خلع و کور کرد. هنگامی که اعراب تیسفون را محاصره کردند، لشگر ماد آذربایجان زیر فرمان قباد برادر رستم فرخ زاد بود. پس از شکست ایرانیان در حیره، بقایای لشگر آذربایجان، خوره زاد برادر رستم را به فرماندهی خود برگزیدند و وی به تیسفون آمد و گنجهای آنشهر را برداشته با خود به آذربایجان برد. هنگامی که اعراب آذربایجان را تصرف می کردند، دو برادر دیگر رستم بنام های اسفندیار و بهرام در آنجا حکومت داشتند و با اعراب جنگیدند.



## آخرین نبردها بین اعراب و ایرانیان

پس از آخرین نبرد ایران و اعراب در واجرود ( بین همدان و قزوین ) که سردار ایرانی در آن جنگ ( موتا ) و سردار عرب نعیم بن مقرن بود ( ۱۸ - ۲۲ هجری قمری ) نوبت فتح آذربایجان رسید. در جنگ واجرود سردار سپاه آذربایجان اسفندیار و سردار ری فرخان به موتا پیوستند ولی سرانجام شکست خوردند . پس از این فتح بکیر بن عبید الله و سماک بن انصاری به امر عمر خلیفه دوم به آذربایجان رفته و آن سرزمین را تسخیر کردند . تاریخ طبری ص ۳۶۵ و ۳۶۶ ج ۵ .

نخستین کس از ایرانیان که به مقابله بکیر آمد شاهی بود از ملوک شاهان آذربایجان که نام او اسفندیار بود . بکیر چون خبر او یافت که با سپاه به مقابله می آید نامه ای به عمر فرستاد و کمک خواست . ولی قبل از آنکه کمکی به یاری او بیاید با اسفندیار روبرو شد و جنگ کرد. و با بکاربردن حيله ای اسفندیار را به اسیری گرفت . در این موقع سماک انصاری هم به مدد بکیر آمد . پس بکیر با نامه ای فتح را به خلیفه اعلام و برای رفتن به دربند، دستور خواست. عمر وی را دستور داد بکیر عتبه را بر آذربایجان خلیفه کرد و سماک را با سپاهش به او سپرد. اسفندیار را هم به او سپرد و خود با سپاه خویش به دربند رفت (ترجمه تاریخ طبری طبع بنیاد فرهنگ ص ۵۱-۵۲).

## پس از دویت سال سلطه اعراب بر ایران

بعد از دو قرن سلطه حکومت اعراب ، دودمان هایی از ایرانیان با عناوین سلسله های طاهریان و صفاریان و سامانیان و آل بویه و آل زیار و دیالمه به سرزمین نیاکان خود فرمان راندند. در بین این خاندان ها سامانیان و آل بویه حکومت های فراگیرتری داشتند که با بهره گیری از وزیرانی ادیب و آزاده در تسامح دینی و مراعات حقوق اقلینهای دینی زردشتی ، مسیحی، یهودی و صابئی و غیره نشانه های

نیک از خود بیادگار نهاده اند. پس از تسخیر ایران بدست اعراب، ایران تا دو قرن عنوان یک کشور را از دست داده بود. تا زمان ظهور صفویان شماری از حکومت های قبیله ای از سوی ترکان غزنوی و سلجوقی و اتابکان در این سرزمین دایر بود. همین حکومت های ترک هم خدمات مهمی به ایران کردند زیرا که در دوران حکمفرمایی آنان بود که فردوسی شاهنامه را به نظم آورد و زبان و ادب فارسی بار دیگر رونق گرفت بطوریکه در مقام زبان اول در جهان اسلام قرار گرفت. در همین دوران است در حالیکه اعراب با عنوان کردن اینکه قرآن کریم به زبان عربی است برای توسعه زبان عربی و تغییر زبان مردم ایران نهایت تلاش ردا داشتند ولی می بینیم که علیرغم خواسته آنان بکوشش همین حکومت های ترک، زبان فارسی در مقام زبان علمی و ادبی و فرهنگی جهان اسلام نقش آفرینی می کند. در واقع حکومت های قبیله ای ترک که در ایران فرهنگ و زبان ایرانی را پذیرفته و ایرانی شده بودند بزرگترین خدمت را به اعتلای علوم، فنون و زبان و فرهنگ و تمدن ایرانی نموده اند. در همان دوران بود که نام آورانی چون ابن سینا، خوارزمی و غیره در عرصه تمدن و فرهنگ ایرانی در جهان اسلام پدیدار می شوند تا اینکه نوبت حکومت ایرانی صفویه می رسد. حتی در هنگام حمله مغول و خرابی و کشتار بی امان آنان با حضور فعال چند تن از چهره های برجسته و نام آور ایرانی در دستگاه حکومتی مغولان مانند خواجه نصیر الدین طوسی - برادران جوینی - خواجه رشید الدین فضل اله همدانی و با گرایش شاهزادگان مغول و ایلخانان به اسلام و فرهنگ ایرانی مغول ها نیز نه تنها از تحمیل عقاید و آئین ها و زبان خود بر ایرانیان خود داری نمودند بلکه خود از مروّجین زبان و ادب فارسی شدند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> مجمع التواریخ و القصص تصحیح ملک الشعرای بهار ابن اثیر

### نتیجه

با نگاهی به گذشته ، بنا به استنادات ذکر شده ، برای ما معلوم و محقق شد که : هسته اصلی و اولیه ساکنان منطقه شمال غرب دریای مازندران را ، در زمان باستان اقوام ۱- سکاها ۲- مغ ها ۳- کاسپی ها تشکیل می داده اند. این اقوام نام های خود را هم به سکونت گاهها و همچنین به دریای مجاور مساکنشان داده بودند مثل دریای سکا - دریای موغان و دریای کاسپی . و سرزمین های کاسپیانا - مغان و گت سکا . بعلاوه بنا به نوشته پژوهشگران و مستشرقین مشخص شد که : سرزمین اران همان بهشت گمشده آریایی ها یعنی آریا ویج بوده است . که در اثر بروز سرمای شدید و یخبندان غیر منتظره به ناگزیر آنجا را ترک کرده و به سوی فلات ایران مهاجرت کرده اند . ضمناً دانستیم که قبل از این دوره یعنی در سده های ششم و پنجم قبل از میلاد کاسپی ها ( تالش ها ) در کنار دولتهای مقتدر آن زمان یعنی اورارتو و آشور حکومتهای خودمختار داشته و با استفاده از دشمنی و جنگهای بین اورارتو و آشور ، تالش ها گاهی با اورارتوها و گاهی با آشور متحد می شدند و همین امر موجبات مهاجرت پناهندگانی از هر دوی این اقوام به سرزمین تالش گردیده و در نتیجه موجبات تعامل فرهنگی و ترقی و تمدن تالش در دوره آهن شده است. بطوری که حفاریهای سالهای اخیر باستان شناسان ایرانی در تالش، این موضوع را به اثبات رسانده است که حدود هشتصد تا هزار و دویست سال قبل از میلاد مسیح، کاسپی ها در همین منطقه غرب دریای خزر، در دشت های مرتفع آق اولر دارای تمدن و آبادی های بزرگی بوده اند . از این سه قوم عده ای از سکاها در کنار سایر اقوام آریایی در آذربایجان اسکان یافته و عده دیگر به هندوستان رفته در آنجا اقامت گزیدند و عده ای هم در سیستان فعلی که در اصل سکاستان یا سکستان بوده مسکن گرفتند اما کاسپی ها و مغ ها همچنان در ماندگاههای اولیه شان باقی ماندند . کاسپی ها در سواحل دریا و مغ ها در غرب کاسپی ها سالهاست که همزیستی دارند

و بنا به نوشته های باستان شناسان از جمله نتیجه کاوش های ژاک دو مرگان فرانسوی در تالش شمالی مبین این امر است که این دو قوم در جوار هم تمدن باستانی تالش مغان را بنا نهاده اند. دو مرگان باستان شناس فرانسوی اواخر قرن نوزدهم میلادی برخی از دهکده های باستانی تالش را در حوزه تمدنی لنکران و آستارا یا تالش مغان گزارش کرده است.<sup>۱</sup> بنابراین مشخص شد که کاسپی ها یا تالش ها از اقوام باستانی ایران زمین می باشند. و در دوره هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان از جمله سربازان وفادار این حکومت های ایرانی بوده اند و لشگریان تالش و مغان در تمام جنگهای با بیگانگان در کنار ارتش ایران شجاعانه جنگیده اند. تا اینکه در زمان ساسانیان به علت هجوم اقوام بیابانگرد جنوب روسیه به سرزمین ایران، کواد و پسرش خسرو انوشیروان مجبور شدند. در مقابل آنها سدی محکم در دربند در شمال اران ایجاد کنند و عده ای از اهالی شهر های مختلف ایران را در این منطقه پشت سد دربند مستقر سازند. از آن زمان ترکیب قومی اران بهم خورد و اقوام مختلف ایرانی با زبانها و لهجه های مختلف در آنجا سکونت داده شدند. این امر باعث شد که یکپارچگی حکومتی آنجا بعلا اختلافت قومی به تدریج از بین برود و به چند منطقه تقسیم شد. در نتیجه با ضعیف شدن در برابر مهاجمین نتوانستند مقاومت کنند. بطوری که حکومت قدیمی شیروان شاهان در زمان صفویه با شکست سختی که خوردند بکلی از بین رفت و از آن به بعد این سرزمین باستانی شاه نشین به چندین منطقه کوچک خان نشین تبدیل گشت. تا قرن هجدهم میلادی اران همچنان بخشی از ایران بود تا اینکه پس از شکست ایران از دولت متجاوز تزاری روسیه، در زمان فتحعلیشاه قاجار بر طبق عهد نامه های گلستان ( ۱۸۱۳ میلادی ) و ترکمنچای ( ۱۸۲۸ میلادی ) آن نواحی از ایران جدا و به روسیه تزاری واگذار شد. ( دایره المعارف فارسی ص ۷۵ ).

<sup>۱</sup> تمدن تالش مغان از ژاک دو مرگان - ترجمه دکتر ودیعی

### سرنوشت اران ، بعد از حمله اعراب

در سال ۷۸۹ میلادی ( ۱۴۱ هجری ) ، سرزمین اران به سه منطقه : ۱- اران  
۲- شیروان ۳- مغان بخش گردید. و در رأس هر یک از آن مناطق ، فرمانروائی قرار  
گرفت. در عهد مغولان اران محدوده کوچکی بود که چوپانیان و جلایریان آن را  
مانند شیروان زیر فرمان خود داشتند. جنگهای فرمانروایان شیروان چون خلیل الله اول  
و فرخ یسار با صفویان در خور توجه است. این فرمانروایان با حمایت سلاطین  
عثمانی ، ضمن درگیری با مریدان شیخ جنید و شیخ حیدر صفوی ، آنان را درهم  
شکستند ، به طوری که منجر به کشته شدن هر دو نفر گردید. بعدها شاه اسماعیل  
صفوی در سال ۹۰۶ هجری قمری، سرزمین اران را فتح کرد. از دوران  
لشکرکشی های امیر تیمور به بعد ، این سرزمین قفقازیه ، قطعه قطعه شد و از صورت  
یک سرزمین واحد بیرون آمد و به صورت ولایات خان نشین درآمد.

نخستین خان ها ، در شرق قفقاز و در اراضی قوبا و محدوده تالش ( لنکران ) پدید  
آمد. مناطق زیر فرمان این خان ها را به زبان ترکی نولکه ( محال ) می نامیدند.  
خان ها عنوان حاکم داشتند و حکومت آنان موروثی بود. بعد از تأسیس خانات  
قوبا و تالش، در اران و شیروان هم چند خان نشین پدید آمد. خان نشین های قراباغ-  
شکی - گنجه - باکو - نخجوان - دربند هم بزودی تشکیل شد. علاوه بر  
خان نشین ها ، در چند منطقه کوچک ، سلطان نشین ها پدید آمدند که هر کدام  
وابسته به یک خان بود. مانند سلطان نشین های شماخی - ایللی - آرش -  
کوتکاشن - کازاخ - شمشادیل - گلستان - دزیک - خاجن.

وجود قومیت های مختلف در اران ، عاملی برای فراموشی هویت قومی و نفی آن از  
سوی ساکنین این منطقه بوده است. در روزگار خان خانی هم مانند سابق نامی از  
آذربایجان به این سرزمین اطلاق نشده است. این نام از دوران حکومت مساوات در

سال ۱۹۱۸ میلادی ( ۱۲۹۷ شمسی ) در اواخر جنگ جهانی اول به این سرزمین نهاده شد.

## قیام های ملی در ایران

دو قرن اولیّه اسلام ، به قول دکتر زرین کوب ، دو قرن سکوت ، زمان استقرار اسلام در ایران است و در این دو قرن است که ایرانی ها در برابر اعراب مقاومت می کنند. در این دو قرن است که قهرمان ملی به معنای واقعی کلمه یعنی قهرمانی که بر اساس فرهنگ و ملیت و سنت خود قیام می کند داریم. تمام کسانی که بعد از ابومسلم خراسانی به خونخواهی او برخاستند ، نهضت ضد خلافت را عنوان کرده اند. در این دو قرن است که نهضت های ملی ایرانی صد در صد خالص را می بینیم. نهضت های غیرسیاسی و نظامی ولی فکری و فلسفی علیه ملیت چیست؟ ملیت احساسی است که افراد مشترک در برابر عنصر دشمن در خود احساس می کنند. بنابراین ملیت ایران در طول تاریخ شدت و ضعفش فرق می کند. چه موقع ملیت ایران بیشتر و نیرومند تر و مشخص تر است ؟ موقعی که به ایران و ملیت آن رسماً حمله می شود. می بینیم که در این دو قرن یوزش اعراب ، ایرانی بیش از همه وقت با عنصر خارجی جنگیده است.

اسکندر مقدونی به استقلال سیاسی ایران حمله کرد ولی حمله اش متوجه استقلال فرهنگی ایران نبود. اسکندر و جانشینانش به فرهنگ و تاریخ گذشته ما کاری نداشتند. فقط به شکل سیاسی حکومت کار داشتند. اما اعراب که وارد ایران شدند ، مثل هر جایی که رفتند ، می خواستند هم حکومت ایران و هم استقلال ایران را از بین ببرند و ایرانی را در اسلام عربی حل کنند. بنابراین زبان ما را مورد حمله قرار دادند. خط و فرهنگ ما را می خواستند تغییر دهند . چنگیز خان مغول هم که ۶۰۰ سال بعد از اعراب به ایران حمله کرد ، کاری به زبان و فرهنگ و اعتقادات

ایرانیها نداشت. این است که قیام ایرانیها در برابر عرب ها قابل توجه است. یکی اینکه ایرانیها، عربیسم را از اسلام جدا کردند. و گفتند ما اسلام را قبول داریم ولی پان عربیسم و برتری اعراب را قبول نداریم. بدین ترتیب دین اسلام را با نژاد پرستی اعراب تفکیک کردند و این کار بسیار هوشمندانه ای بود. ایرانیها می گفتند: مطابق قوانین اسلام ۱- هیچ کس، هیچ کس را نباید پرستند زیرا پرستش ویژه خداست ۲- هیچ کس از هیچ کس نباید بترسد، زیرا سرنوشت همه کس در دست خداست. ۳- هیچ کس بر کسی و هیچ گروهی و هیچ طبقه ای بر طبقه دیگر ترجیح ندارد، زیرا که همه فرزندان یک پدر و مادرند. ۴- هیچ قدرتی به نام قدرت سیاسی- معنوی - اقتصادی نباید مسلط شود، زیرا که همه قدرتها و حکومتها منحصر به خداوند است.

اینها شعار مسلمانها در جنگهاست «الحکم لله» بنابراین در برابر خداوند همه برابرند. بعد از قیامهای بابک خرمدین و مردآویز که تکیه بر اعتقادات آباء و اجدادی شان دارند قیام هایی که در ایران رخ می دهد تکیه بر اسلام دارند و در عین دفاع از اسلام با اعراب می جنگند. ابومسلم خراسانی شعارش این است «الرضا من آل رسول» این شعار را برای کوبیدن اعراب نژاد پرست و سلطه جو می گوید تا خلیفه عرب را بکوبد.<sup>۱</sup>

### نهضت شعوبیه

شعوبیان، در چهار بُعد: ادبیات عرب - علمی فرهنگی - سیاسی و ادبیات پارسی به مبارزه مستقیم و غیر مستقیم فرهنگی با اعراب پرداختند. نهضت شعوبیه، با شعرای تازی گوی ایرانی، در اواخر اموی، آغاز گشت. بانی و قائد این راه،

<sup>۱</sup> دکتر علی شریعتی - تاریخ ایران اسلامی تا ظهور صفویه

اسماعیل بن یسار نسائی ( متوفایه سال ۱۱۰ هـ. ق ) بود. وی شعرهای فراوانی در مدح ایران و ایرانیان و شاهان ساسانی و در مذمت اعراب سرود. که خواندن این اشعار در حضور هشام بن عبدالملک خلیفه اموی ، موجب تبعید وی شد. پس از او ، شعرای ایرانی تازی گوی بسیاری ، راه اسماعیل بن یسار را ادامه داده وارد جرگه شعوبیان شدند و به تکریم تبار ایرانی خود پرداخته و در تحقیر اعراب کوشیدند . مانند بشار بن بَرَد طخارستانی ابوالحسن مهیار دیلمی - ابونواس حکمی و روزبه ابن مقفع<sup>۱</sup> .

اما در بُعد علمی فرهنگی نهضت شعوبیه ، ایرانیانی در زمینه های علمی - فرهنگی - فقهی دست به تألیفات و ترجمه هایی زدند ( نهضت ترجمه ) . اگر چه ظاهراً این افراد ، در انتقال معانی علمی به جامعه اسلامی ، فعالیت می کردند اما گرایش های شعوبی در میان آنها مشهود بود و برخی هم مانند روزبه ابن مقفع جان خود را بر سر اینکار گذاشتند.

مشهورترین چهره های این نهضت ، ابومحمد عبدالله مقفع یا ابن مقفع ( روزبه پسر دادویه ) ابوعبیده معمر بن مثنی - سهل بن هارون دشت میشانی و علان شعوبی بودند. اما بُعد سیاسی شعوبیه دارای چهار مرحله بود. مرحله نخست ( اواسط قرن دوم قمری ) ، قیام هایی بود که به خونخواهی ابومسلم در خراسان، صورت گرفت. غالب این قیام ها مانند قیام استاد سیس - سنباد مَغ ( نقابدار ) مذهب جدیدی را عرضه می کرد. مرحله دوم قیام خرمیه بود. خرمیه یا خرم دینان در واقع همان مزدکیان بودند که مفاهیم جدیدی را وارد کیش خود نموده بودند.

قیام بیست ساله بابک خرم دین، در آذربایجان ( اوایل قرن سوم هـ. ق ) توفنده ترین و شجاعانه ترین جنبش ایرانیان بود. بابک برای کسب محبوبیت هر چه بیشتر ، نسب خود را به مطهرین فاطمه نوه دختری ابومسلم می رساند.



پس از سرکوبی بابک خرمدین با خدعه و نیرنگ افشین (حیدربن کیکاوس) و در پی خیانت پادشاه ارمنستان، بلافاصله، مازیار پسر کارن اسپهبد مازندران قیام کرد و نهضت سرخ‌علمان مازندران شکل گرفت. اما قیام مازیار و سرخ‌علمان هم سرکوب گشت.

مرحله سوم را نیز، حکومت‌های ایرانی سنی مذهب که رسماً تحت خلافت بغداد قرار داشتند ولی در واقع در قلمرو خود، از خودمختاری برخوردار بودند، شامل می‌شود. طاهریان - صفاریان و سامانیان از این قسم‌اند. در این میان سامانیان خدمات بس‌گرانبهایی به رشد و اعتلای فرهنگ و ادب فارسی کردند. مرحله آخر، وجود سلسله‌های مسلمان و در عین حال ضد خلافت و ایران‌گرای شیعی بودند. مرداویج زیاری در قرن چهارم هجری از دیلمستان گیلان به پای‌خاست و تا اصفهان پیش رفت و در آنجا مراسم ملی و باستانی ایران (جشن سده را برپا کرد و تاجی هم به سبک، شاهنشاهان ساسانی بر سر گذاشت) تشکیل حکومت آل بویه، نقطه اوج قدرت‌گیری ایرانیان در برابر اعراب بود. علی و حسن و حسین و احمد پسران بویه ماهیگیر بودند که در سپاه مرداویج زیاری خدمت می‌کردند و به تدریج قدرتی کسب کردند. احمد برادر کوچکتر، عراق عرب و بغداد را هم تصرف کرد و خلیفه عباسی را از قدرت سیاسی محروم کرد. و بنا به اقتضای سیاسی روز فقط مقام موهوم روحانی او را حفظ کرد. سراسر باختر و جنوب ایران، جزو کشور آل بویه گردید. نواحی خاوران ایران هم در دست سامانیان بود. دولت آل زیار در گرگان، تابع سامانیان بودند. بدین ترتیب تمام خاک ایران، میان دو دولت بزرگ ایرانی، سامانیان و آل بویه تقسیم شده بود. آذربایجان با بخش‌های مجاور عراق عجم و گیلان، امارات جداگانه‌ای داشتند که متناوباً سلسله‌های ایرانی، ساجیان و سالاریان (دیلمی) بر آن حکومت می‌کردند. بدین ترتیب سیادت مستقیم خلفای عرب بر ایران پایان پذیرفت. همه این حکومتها، از یک واحد فرهنگی استفاده می‌کردند و آن ایران پیش از اسلام بود. نسب‌نامه و شجره‌جمل می‌کردند تا خود را ایرانی

اصیل بنامند. سامانیان نسب خود را به بهرام چوین و از او به منوچهر پادشاه پیشدادی می‌رساندند. احمد بن سهل از امرای بزرگ سامانی نژاد خود را به یزدگرد ساسانی می‌رسانید. صفاریان هم خود را به انوشیروان ساسانی و ظاهریان خود را به رستم زال مربوط می‌کردند. آل بویه مدعی بودند از نسل بهرام گور هستند. حتی غزنویان هم نسبتان را به یزدگرد ساسانی می‌رسانیدند. اما بعد چهارم شعوبیه، عرصه ادبیات پارسی بود. دکتر صفا نویسنده تاریخ ادبیات ایران می‌نویسد: صفاریان با الزام شاعران به پارسی‌گویی، و ایجاد شعر مدحی و انتخاب زبان فارسی به عنوان زبان درباری موجب استقلال ادبی ایران گردیدند فیروز مشرفی و ابوسلیک گرگانی، سرایش شعر پارسی را در دربار صفاریان آغاز کردند. در زمان سامانیان این روند با رودکی آغازی دوباره یافت و اوج گرفت. پس از آن ترجمه آثاری که از پهلوی به عربی درآمده بود به فارسی دری آغاز گردید. از اواخر قرن سوم هجری توجه به شاهنامه نویسی آغاز شد ابتدا ابومنصور عبدالرزاق، شاهنامه مثنوی را گردآوری کرد. سپس دقیقی شاهنامه ابومنصور را به نظم درآورد تا اینکه فردوسی توسی شاهکار جاویدانش شاهنامه را به عرصه ادب ایران ارائه کرد که در جای جای آن عشق و علاقه خویش را به میهنش ابراز می‌کند:<sup>۱</sup>

چو ایران نباشد تن من مباد	بدین بوم و برزنده یک تن مباد
سراسر همه تن به کشتن دهیم	از آن به که کشور به دشمن دهیم
دریغ از ایران که ویران شود	کنام پلنگان و شیران شود

## قیام بابک خرم دین

آذربایجان همچنان بدست حکام عرب اداره می شد تا پس از بنی امیه نوبت به عباسیان رسید. از دوره مأمون یک نهضت مذهبی که با احساسات ملی توأم بود، در آذربایجان به پیشوائی مردی به نام جاودان بن سهل پیدا شد. که آنان را خرم دینان یا خرمیه می گفتند. این فرقه از بازماندگان فرقه مزدکی در ایران بود که در زمان حکومتهای قباد و خسرو انوشیروان در ایران رواج یافت و توسط این پادشاهان سرکوب شد. این فرقه قائل به تناسخ بودند. در کتابهای اسلامی این فرقه را محمره لقب داده اند که آن را به سرخ جامگان به فارسی ترجمه کرده اند. درستش هم همین است زیرا که پیروان مزدک بخصوص زنان لباس های سرخ رنگ می پوشیدند. بعضی خرمیه را از پیروان شروین بن سرخاب از شاخه کیوسیه ( کاووسیه ) از آل باوند شمرده اند. ( دکتر مشکور تاریخ مذهب اسلام ص ۱۹۲ ). این نسبت نباید بی علت باشد زیرا که کیوس ( کاووس ) برادر انوشیروان و پسر قباد، مزدکی مذهب بود و به همین علت به دست برادرش خسرو انوشیروان کشته شد. بسیاری از مورخین اسلام، خرمیه را فرقه ای اباحی و لذت پرست خوانده اند و وجه تسمیه آنها را از کلمه خرم به معنی شادی و خوشگذرانی گرفته اند. اصطخری در مسالک و ممالک می نویسد: « گویند مردمان آنجا که دین خرم دینان دارند همان نوعی باشد از گبرکی که در مسجدها قرآن خوانند لکن به ظاهر و آلا طریق اباحت ( بی دینی ) دارند. ( مسالک و ممالک ص ۱۶۷ ).

اما نسبت دادن ایشان را به اباحه گری باید نوعی از تبلیغات مبالغه آمیز طرفداران دولت عباسی درباره ایشان دانست. بعضی ها وجه تسمیه ایشان را از نام ( خرمه ) زن مزدک گرفته اند و می گویند که آن زن پس از مرگ شوهرش به ری گریخت و دین او را در آنجا رواج داد. یاقوت در معجم البلدان می نویسد که: خرم دهی در نزدیکی اردبیل بوده و خرم دینان به علت انتساب به این ده خرمی نامیده شده اند.

طبری و دینوری از مورخین اسلامی هم آغاز کار خرمیان را در آذربایجان و از سال ۱۹۲ هجری قمری نوشته اند. اما بابک که بعضی پدر او را مرداس نوشته اند در جوانی به سهل بن جاویدان پیوست و کیش او را پذیرفت. پس از مرگ سهل به یاری زن او که به ازدواج بابک درآمده بود، به پیشوایی خرمدینان رسید بابک در سال ۲۰۱ هجری به روزگار مأمون، علیه دولت عباسی قیام کرد و بر قلعه هایی چند در آذربایجان متحمله قلعه (بَد) دست یافت و مدت بیست و دو ۲۲ سال شورش او به طول انجامید. وی در این مدت بارها لشکرهای اعزامی خلیفه را شکست داد. و لشکریان عرب به جهت کوهستانی بودن منطقه از دفع او عاجز بودند. در این مدت ۲۲ سال نوشته اند که قریب به پانصد هزار نفر تا یک میلیون نفر از لشکر اعراب توسط طرفداران بابک خرمدین کشته شدند تا اینکه در زمان خلافت معتصم عباسی، سرداری ایرانی به نام افشین (حیدر بن کاوس) مأمور سرکوبی بابک شد. افشین با فرستادن پیک هائی به بابک نوشت: من هم ایرانی هستم و با تو موافقم بیا با هم عهد و پیمان ببندیم و اعراب را قلع و قمع کنیم. بابک سرانجام فریب او را خورد و به ملاقات افشین رفت. افشین بر خلاف تعهد اخلاقی که داده بود خیانت کرده او را بگرفت و پیش خلیفه فرستاد و معتصم خلیفه هم او را با دادن شکنجه بگشت و سر او را بدار آویخت (۲۲۳ هجری) قلعه بَد، از بخش کلپیر ورزگان شهرستان اهر است که از سمت مشرق به اردبیل محدود است. شهر بَد در نواحی قراجه داغ (ارسباران) در نزدیکی رود ارس بوده است. (کامل بن اثیر - حوادث سال ۲۰۱ مظهر بن طاهر المقدسی - البدء و التاريخ ج ۶ ص ۱۱۴ و ۱۱۸)

### سامانیان و آل بویه

سامانیان (۲۶۱-۳۸۷ قمری) که یکصد و بیست سال بر خاوران ایران در خراسان بزرگ و ماوراء النهر فرمان می راندند، فضائی از آزادی دینی و مذهبی را

در قلمرو خویش فراهم ساختند. بنا به گفته مقدسی جغرافیادان جهانگرد معاصر آنان، سامانیان دانشمندان را در برابر شاه به زمین بوسی و ادار نمی کردند. همواره فرزانه ترین فقیهان را انتخاب کرده، فرمان ها را با فتواها و صلاحدید او صادر می کردند. در این دوره سررشته کارها در دست وزیرانی از نخبه دانشمندان ایرانی بود. از خاندان های بزرگ بلعمی و جیهانی و عتبی و مصعبی<sup>۱</sup> سامانیان معتقدان به ادیان الهی و مومنان به مذاهب گوناگون را بزرگ می داشتند. به طوری که ابو عبدالله جیهانی (متولد ۳۲۰ هـ) شیعی مذهب و یا مصعبی اسماعیلی مذهب را در دستگاه حکومتی خویش وزارت دادند و بعضی از امیران سامانی و سپهسالاران بزرگ در دستگاه آنان از مذهب تسنن خارج شده و به دعوت اسماعیلیان تن در دادند.<sup>۲</sup>

جیهانی وزیر با تدبیر و حکیم جامع الاطراف و آزاد اندیش دربار سامانیان با وجود آشنائی به آداب کشورداری ایرانیان، به همه جهان نامه ها نوشت و آئین ها و آداب همه دیوان ها (ادارات) و درگاهها (دربارها) را از چین تا مصر جویا شد و از آن همه گزیده بهترین ها را در کتاب ارزنده مسالک و ممالک خویش به ودیعت نهاد. این کتاب جامع دستور کار آل سامان در امر دین و دولت گردید. امیران آل بویه که از اوایل قرن چهارم هجری (دهم میلادی) تا شش دهه ای پس از سامانیان بر مناطق شمالی و مرکزی جنوبی و غربی ایران و عراق زمان عباسیان حکومتی با اقتدار داشتند، در حق پیروان ادیان و مذاهب سرزمین های تحت سلطه خویش، سیاستی سهل انگار و توام با تسامح داشتند. اقدامات معزالدوله دیلمی (۳۲۰ - ۳۵۶ هـ.ق) در رسمیت دادن به سوگواری برای امام سوم شیعیان، در واقع چراغ سبزی برای همسویه ساختن سیاست آل بویه شیعی با فاطمیان اسماعیلی بود.<sup>۳</sup> عنایت آل بویه به پیروان ادیان الهی حوزه حکمرانی خود در خور تقدیر است. عمادالدوله علی

<sup>۱</sup> مقدسی - ابو عبدالله محمد احسن التفاسیم فی معرفه الاقالیم ترجمه علی نقی منزوی ج ۲ ص ۴۹۵ - ۴۹۶

<sup>۲</sup> محمد رضا ناجی - تاریخ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان ص ۶۳۵ و ۶۴۹

<sup>۳</sup> نرشخی ابوبکر محمد بن جعفر - تاریخ بخارا - ترجم ابونصر فبادی - تصحیح مدرس رضوی - تهران ص ۱۲۹

( ۳۲۰-۳۳۸ ق ) بنیانگذار سلسله آل بویه که در شیراز مقر حکمرانی داشت ، ابو سعید مسیحی کاتب خویش را در حله وزیر بزرگ می داشت . ( تجارب الامم - ابوعلی رازی ) . پس از او عضدالدوله دیلمی ، نصرابن هارون نصرانی را به وزارت برگزید . و به مسیحیان اجازه داد تا کلیساهای خود را بازسازی کنند . در طول دو بیست سال حکومت سلسله های سامانیان و آل بویه در سراسر قلمرو این دو سلسله ایرانی نژاد ، از شوق تا غرب ایران و حوزه عراق ، اقلیت های دینی ، زندگی آرامی داشته اند . مقدسی از اینکه زردشتیان آزادانه اعیاد نوروز و مهرگان را جشن می گرفتند و مسلمانان در مراسم آنان شرکت می کردند ، در شگفت شده است<sup>۱</sup> .

### استقرار حکومت های ملی در ایران

بزرگترین پیروزی که رهبران قیام های ملی در ایران بدست آوردند ، جدا کردن عنصر عرب ( از لحاظ نژادی ) از عنصر اسلام ( از لحاظ اعتقادی ) است و قیامشان برای احیای دین اسلام است که بدست عده ای از اعراب پایمال شده است و سپردن حکومت به دست خاندان رسول خداست . یکی از کانونهای مقاومت علیه اعراب ، ناحیه شمال ایران است . همه کسانی که علیه تسلط اعراب در این نواحی قیام کرده اند از خانواده های اصیل ایرانی اند . قبل از اسلام ایران به چند ناحیه تقسیم شده بود و هر ناحیه حکومت خودمختاری داشت یعنی شاهی داشت از خاندان های اصیل و این شاهان تابع شاهنشاه یعنی حکومت مرکزی بودند ولی در امور داخلی خود استقلال داشتند . این حکومت های محلی در مقابل حمله اعراب مدت دو قرن جنگیدند و مردم این مناطق از خانه و کاشانه و شهرها و روستاهای خود دفاع می کردند . بعد از ابو مسلم این حکومت های محلی است که بر علیه خلافت عرب

<sup>۱</sup> مجمع التواریخ و القصر - تصحیح ملک الشعرای بهار - از ابن اثیر

مبارزه می کنند. همان طور که اشرافیت عرب به نام اسلام می خواهد بر ایران و ایرانی حکومت و سروری کند اشرافیت ایرانی هم در برابرش جبهه می گیرد. بدین ترتیب بود که قیام های ملی منجر به استقرار حکومت های ملی در ایران و پیروزی بر اعراب شد. قیام طاهریان در خراسان منجر به استقلال بخشی از ایران می شود و بعد صفاریان و سامانیان را در تاریخ می بینیم که استقلال دارند. اما مهمترین نبرد ایرانیان با تسلط اعراب در مکتب تشیع اسلامی بروز می کند که با روی کار آمدن حکومت صفویه به اوج خود می رسد.<sup>۱</sup>

### عرفان عاشقانه ایرانی

فرهنگ اسلامی که در قرن های چهارم و پنجم هجری قمری ، در اوج رونق و شکوفایی بود، رفته رفته دچار انحطاط گردید . میراث مهمی که از این فرهنگ دینی و اسلامی برای ما ایرانیان باقی ماند عبارت بودند از : ۱- فقه اسلامی ۲- کلام ۳- عرفان ایرانی . عرفان ایرانی که حامل و حامی اندیشه های والای انسانی و الهی است توسط متفکرینی مثل جلال الدین بلخی ( ۶۷۲- ۶۰۴ ) معروف به مولوی عارف و شاعر بزرگ قرن هفتم ، بنیانگذاری شده است . این مکتب آدمی را به هماهنگ شدن با روح هستی و صلح کردن با کائنات و عشق ورزیدن به آفریننده و شاد زیستن دعوت می کند . ابوسعید ابوالخیر، عارف دیگر ایرانی ، شاد بودن را فریضه دینی می پندارد . این نشاط و زندگی شاد ، در عرفان بهاء ولد و حافظ هم متجلی است . عرفان بهاء ولد و کتاب معارف او ، عرفانی کاملاً ذوقی و شادی بخش می باشد . او در این اثر خود آزادانه در بیان تجارب عرفانی خود عمل می کند. او در کمال آزادی می اندیشد و اندیشه های خود را بی ریا و کاملاً آزادانه

<sup>۱</sup> تاریخ ایران اسلامی تا ظهور صفویه - دکتر علی شریعتی

می نویسد . عرفان موهبتی الهی است که در دل بنده مستعد قرار می گیرد . عرفان علم اسرار الهی است . مولانا وقتی از نی و نیستان سخن می گوید ، با توجه به اشراقی که داشت به عمق مطلب می اندیشد .

بشنو از نی چون حکایت می کند  
از جدایی ها حکایت می کند

اینکه نی از جدایی ها ناله و شکوه می کند ، به جدایی های موقتی انسان ها از خانه و خانواده و دوست و آشنا تا جدایی دائم و سفرهای بازنگشتی اشاره دارد . شمس الدین محمد حافظ شاعر ایرانی قرن هشتم یکی دیگر از قهرمانان این سلسله است که آشکارا، انسان را به بهره بردن از زندگی دعوت می کند و زندگی را در خور زیستن می داند و زیبایی ها و تمتعات این جهان را با تمتعات جهان دیگر از یک جنس می شمارد . او زهد و محرومیت را فلسفه درستی برای زندگی نمی شمارد . در واقع تصوف ایرانی دارای دو خصیصه متعارض است که دوامش در میان ما و روی آوری به آثار بزرگانی چون حافظ و مولوی ، هنوز نشان می دهد که آن دو خصیصه همچنان خواهان بسیار دارد . خصیصه اول دارای فلسفه جبر اندیشی است و چنین القا می کند که آدمی چون کبوتری اسیر شاهین قضا و قدر است .

از بهره چه گویم ، هست از خود خبرم ، چون نیست

وز بهر چه گویم نیست از خود خبرم چون هست

حافظ در مصراع اول این شعر ، جبری بودن را تأیید می کند و می گوید در آمدن به این جهان اختیاری نداشتم و این را امری جبری می داند چون که هیچکس اختیاری در تعیین پدر و مادر و محل تولدش ندارد . اما در مصراع دوم اختیار را انتخاب می کند و می گوید : انتخاب راه راست از راه نادرست در اختیار من است چطور بگویم که از خودم اختیاری ندارم ...

حافظ و عرفای هم عقیده اش ، عرفان را در گوشه های انزوا و ترک دنیا نمی دانستند ، بلکه در تحرک اجتماعی و بهره گیری از نعمتهای الهی می دانستند .

ما در آئینه عکس رخ یار دیده ایم  
ای بی خبر ز لذت و شرب مدام ما



آئینه یعنی جهان هستی . حافظ می گوید که ما در این جهان هستی که مخلوق خدای بزرگ است هر چه را می بینیم نشانه ای از آفریدگار هستی بخش را می بینیم و از دیدن این نشانه های معشوق لذت می بریم. از این رو همیشه شاد و خرم هستیم . چون عرصه گیتی مظهر معبود و معشوق است و هر چه که اثری از معشوق دارد ، در نظر عاشق ، پسندیده و دوست داشتنی است .

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست (سعدی)

بر این اساس و با این تفکر ، یک عارف عاشق چنانچه اظهار رنجش و نارضایتی از گردش روزگار کند در واقع کفر می ورزد .

زیرا که آفریننده جهان هستی ، هیچ چیز غیر لازم و بی موردی را خلق نکرده است . همین طرز تفکر عرفان ایرانی موجب شد که تصوف از حالت انزوا خارج شده به یک جنبش و تحریک اجتماعی مبدل شود. بطوریکه در زمان صفویه ، تصوف به تشیع تبدیل گردید . مکتب تصوف ایرانی با حضور فعال در خانقاهها که از نهادهای آموزشی و پرورشی صوفیان بود ، در عصر سامانیان و آل بویه در سراسر ایران رواج یافت و نهالی که بدست بایزید بسطامی و حسین بن منصور حلاج فارسی ، نشانده شده بود ، در این دوره ظهور و بروز یافت و از خرقه پوشانی چون شیخ ابوسعید ابوالخیر در خراسان و ابوعبدالله صوفی بنا در اصفهان و باباطاهر عریان در همدان و ابوعبدالله خفیف و بابا کوهی شیرازی در فارس بهره های فراوان برد . پیوند مردمی و همزیستی عارفانه با مردم پلی بود که از سوی این پیران طریقت بین پیشوایان شریعت و استدلال گرایان فلسفه و حکمت برقرار شد و مسائلی را در چشم اندازی فراتر از دیدگاههای محدود فرقه گرایان مذهبی و خرد گرایان فلسفی قرار دادند .<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> ابن اثیر - ترشخی ابوبکر محمد بن جعفر - جلد ۸ - ص ۵۴۹

قطعه شعری از هاتف اصفهانی درباره عرفان :

چشم دل باز کن ، که جان بینی  
گر به اقلیم عشق ، روی آری  
بر همه اهل آن زمین ، به مراد  
آنچه بینی ، دلت همان خواهد  
هم در آن ، پابرهنه جمعی را  
هم در آن سربرهنه قومی را  
گروهی از عرفا هستند که در اثر حالت آرامش باطنی که از رضا به قضا پیدا کرده اند، تقاضا و دعا برای تغییر قضای الهی را حرام می دانند چنان حسن ظنی در دل آنان حکمفرماست که هیچ غم و اندوهی ندارند و هر چه را که پیش آید به خوشی استقبال می کند .

### سلسله های تصوف شیعه

از قرن هفتم هجری قمری سلسله های تصوف در جهان اسلام ظاهر گشتند که اعتقاد به تشیع داشتند و در نشر و تبلیغ مذهب شیعه دوازده امامی می کوشیدند و با خاندان صفوی همکاری نزدیک داشتند . این سلسله ها عبارت بودند از :

۱- **سلسله دراویش نعمت الهی** : پیشوایان این سلسله از صوفیان ، شاه نعمت الله ولی کرمانی (۷۲۶-۶۳۰ هجری قمری) بود که شیعه اثنی عشری بود . این سلسله رابطه نزدیکی با خاندان شیعه دوازده امامی صفویه داشتند . نسب این سلسله از طریق اسماعیل بن جعفر به امام علی بن ابی طالب (ع) می رسد نشانه پیوستن مرید به سلسله نعمت الهی این بود که خرقه می پوشید و بر سر کلاهی درویشی از نمذ می نهاد . این کلاه ابتدا دارای پنج ترک ( اشاره به پنج تن ) بود که بعد به کلاه دوازده ترک ( اشاره به دوازده امام شیعیان ) تغییر شکل یافت . پیوند طریقه

نعمت اللهی با جنبش صفوی با همین شعار یعنی کلاه دوازده ترک آشکار می‌گردد.<sup>۱</sup>

۲- **سلسله نوربخشیان**: پیشوای این سلسله صوفیان شیعه اثنی عشری که در قرن هشتم هجری ظاهر گردید، سید محمد نوربخش قاینی خراسانی بود نسب وی با هفده واسطه به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد. در قاین خراسان در سال ۷۹۵ ه. ق متولد گردید و در سن ۸۶۹ ه. ق در ولایت سولقان وفات یافت. لباس این سلسله صوفیه سیاه بود و این شعار را علامت عزاداری کربلا می‌دانستند. سید محمد نوربخش شاگرد فقیه بزرگ تشیع احمد بن فهد حلی و مرید خواجه اسحاق ختلائی بود و خواجه در صدد تشکیل یک دولت شیعه در خراسان بود. سید محمد نوربخش و پیروانش در نشر مذهب دوازده امامی در قرن نهم اهمیتی بسزا دارند و او یکی از لوازم کمال در سلوک را اعتقاد به تشیع می‌دانست.<sup>۲</sup>

مشایخ این دو سلسله (نعمت اللهی و نوربخشیان)، از جنبش شیعی صفوی آشکارا حمایت کردند و همکاری نمودند.

۳- **ذهبیان**: نسب فرقه ولایت سلسله ذهییه، توسط معروف کرخی به امام رضا (ع) می‌رسد. اولین قطب سلسله ذهییه معروف کرخی (حدود ۲۰۰ تا ۱۵۵ ه. ق) است که غالب سلسله های تصوف شیعه به او می‌پیوندند. از معروفترین قطب های ذهییه که به نام او به ذهییه کبرویه مشهور گشته اند شیخ نجم الدین کبری (شهید ۶۱۸ ه. ق) است. مشایخ سلسله ذهییه بطور کامل شیعه مذهبند و ده تن از قطب های سلسله ذهییه در سراسر دوران صفوی به منصب ارشاد اشتغال داشتند. در اوایل دوران صفویه و با ظهور شاه اسماعیل در پی به رسمیت یافتن مذهب تشیع، اختلافات و دوران هرج و مرج از میان رفت. صوفیان شیعی و از جمله ذهییه مجال

<sup>۱</sup> طریق الحقایق - معصوم علیشاه - تصحیح محمد جعفر محبوب تهران - ۲-۳

<sup>۲</sup> عرفان و ادب در عصر صفوی ص ۶۸

یافتند تا قيود نقيه را کنار بگذارند و اسرار ولايت عارفانه و صوفيانه را آشکار سازند .  
حاج محمد خبوشانی در دوران شاه اسماعيل منصب ارشاد را دایر نمود. و خانقاه  
خود را به روی همه گشود و مجالس و عظ و تذکر به راه انداخت و به نشر فضایل و  
مناقب خاندان پیامبر (ص) پرداخت. او کتاب اعلام الهدی تألیف شیخ شهاب الدین  
ابوحفص عمر سهروردی ( ۵۳۹-۴۲۲ هـ. ق) را بر منبرها و مجالس و عظ می برد و  
سپس به فارسی دژخور فهم شنندگان شرح و تفسیر می نمود ( عرفان و ادب در  
عصر صفوی ص ۸۲).

### تیموریان و تشیع

ظهور تیموریان در قرن نهم ، سهم زیادی در گسترش تشیع در ایران داشت .  
در اواخر قرن هشتم هجری تصوف جهان اسلام را فرا گرفته بود. و امیر تیمور  
گورکانی بنیانگذار سلسله تیموریان پیوند های شخصی با صوفیان برقرار کرده بود .  
علی بن موید ، شیعی و علوی که در بخشی از خراسان حکومت می کرد و به نام  
دوازده امام ، سگه می زد و خطبه می خواند ، امیر تیمور را در فتح خراسان یاری  
کرد .

سیاست امیر تیمور دایر بر میدان دادن و کمک به علویان باعث شد که شاه نعمت الله  
ولی در ایران موقعیت چشمگیری یابد و بسیاری از مغولان را به خود متمایل سازد .  
امیر تیمور برای جلب شیعیان به سوی خود ، دمشق را با شعار انتقام امام حسین (ع)  
از نسل یزید فتح کرد .<sup>۱</sup>

امیر تیمور سه بار با خواجه علی رهبر سلسله صفوی دوران خود در اردبیل ملاقات  
کرد و مریدش شد . خواجه علی ، تیمور را تشویق کرد که یزیدیان مقیم سوریه و

عراق را تنبیه کند.<sup>۱</sup> امیر تیمور اسیرانی را که ضمن جنگهای سال ۸۰۴ هـ. ق در آسیای صغیر به چنگش افتاده بودند به سفارش خواجه علی صفوی به وی بخشید. این شفاعت خواجه علی باعث آزادی سران هفت طایفه بزرگ : ۱- تکه لو ۲- شاملو ۳- استاجلو ۴- قاجار ۵- افشار ۶- روملو ۷- زنگنه گردید و این هفت طایفه به علاوه طایفه ذوالقدر قشون قزلباشان ( سرخ کلاهان ) را که در واقع فدائیان تشیع بودند، بوجود آوردند. خواجه علی صفوی بعضی از آنها را به موطن خود در آسیای صغیر ( ترکیه فعلی ) بازگردانید و آنها را مکلف نمود که مذهب شیعه دوازده امامی را در آنجا ترویج کنند. شاهان تیموری در گسترش تصوف در ایران و ترکیه نقش به سزایی ایفا کردند.

### تشیع و عرفان

تصوف، یعنی تمایل به باطن و آشنایی با اسرار و معارف باطنی از طریق تعالیم ائمه اطهار (ع) و اعتقاد به ولایت، همان خصوصیتی است که حکمت شیعی را به تصوف به معنای عام کلمه پیوند می دهد. از سوی دیگر شجره نسب اغلب سلسله های صوفیه به یکی از ائمه (ع) می رسد و فرقه های گوناگون آنها تا به امروز در میان شیعیان باقی است. در قرن هفتم هجری خواجه نصیر الدین طوسی و شاگردان شایسته او، مانند کمال الدین میثم بحرانی (متوفی ۶۷۹ هـ) و علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلی ( ۷۲۷ - ۶۴۸ هـ ) کوشش نمودند در میان فلسفه و کلام و عرفان تقریب بوجود آورند. میثم بحرانی در زمره آن دسته از اندیشمندان شیعی است که به کلام و عرفان و فلسفه توجه کرده اند. شرح میثم بحرانی بر نهج البلاغه نمایانگر آمیختگی عرفان و تشیع است. سید بهاء الدین حیدر بن علی عبیدی آملی

( متوفی ۷۹۴ هـ ) و علامه جمال الدین ابو العباس احمد بن فهد حلی ( ۸۴۱ - ۷۵۶ هـ ) و ابن ابی جمهور احسانی ( وفات ۹۰۱ هـ ) رابطه عرفان با تشیع را تشریح کردند . علامه سید حیدر آملی به عنوان فقیه و متکلم شیعه خواست حکومتی شیعی ایجاد کند او توضیحاتی در باب ارتباط و پیوند بین تشیع و عرفان داد که تحولی فکری در بین سلسله های تصوف شیعی بخصوص سلسله صفوی ایجاد کرد تحت تأثیر این افکار، فقها و متکلمان شیعی سلسله صفوی در دوران پیشوایی خواجه علی ( ۸۳۰ متوفا ) به سازمان سیاسی نظامی شیعی تحول یافت . و تشکیل یک حکومت شیعی در ایران به عنوان هدف راهبردی این سلسله قرار گرفت . در قرن هشتم و نهم هجری حکمت اشراق سهروردی با عرفان ابن عربی و تعلیمات ائمه اطهار (ع) توسط سید حیدر آملی و ابن ابی جمهور در هم آمیخت، مجموعه تأملات در مکتب اصفهان در آثار میرداماد ، ملاصدرا و قاضی سعید قمی و فیض کاشانی و بسیاری دیگر از متفکران این دوره شکفته شد . صدر المتألهین ملاصدرا ی شیرازی یکی از برجسته ترین چهره های حیات معنوی و از مظاهر اصلی تفکر اسلامی در عالم تشیع است و بی شک تمام حیات معنوی و عقلی شیعه در سه قرن اخیر به گرد نام او می گردد.<sup>۱</sup>

### تسنن دوازده امامی

قبل از ظهور و تشکیل دولت شیعی صفوی در ایران ، تمام سلسله های تصوف از ابراز علنی اعتقادات خود درباره ولایت اهل بیت اطهار (ع) به خاطر فشار سیاسی آن دوران تقیه اختیار می نمودند. لکن خود سلاطین سنی مذهب در آن دوران علاقه خود را به دوازده امام شیعی نشان می دادند. این موضوع جریان تسنن دوازده امامی

<sup>۱</sup> سیری در فرهنگ و تاریخ تشیع - ص ۲۱۷

را در ایران بوجود آورد . قسمت اعظم ایران تا زمان صفویه سنی بودند لیکن مردم ایران ازدوران صدر اسلام علاقه و محبتی عمیق به اهل بیت (ع) و علویان داشتند. پس از قرن هفتم تشیع سیر صعودی یافت و در قرون هشتم و نهم گرایش تسنن به دوازده امام در بسیاری از نقاط ایران و ماوراءالنهر وجود داشت. کتاب فصل الخطاب خواجه پارسا، شواهدالنبوه جامی - وسیله الخادم ابی المخدوم در شرح صفوات چهارده معصوم از فضل الله بن روزبهان خنجی همین گرایش را نشان می دهد .

### تصوف در بلاد عثمانی

تصوف در بلاد عثمانی برگرفته از تصوف ایرانی است . مهمترین شاهد آن نوشته های عرفانی آن دیار به زبان فارسی است. قرن هفتم زمان ظهور تصوف در شهرهای عثمانی است. بعد از حملات مغول، قبایل ترکمان بسوی آسیای صغیر رانده شدند و هجرت صوفیان از شمال شرق ایران نیز همراه و همزمان با این مهاجرت بود. از جمله صوفیان مهاجر، سیدمحمد رضوی مشهور به حاجی بکتاش ولی ( متوفی ۷۳۸) می باشد گرایش به تصوف و فتوت در قبایل ترکمانان آسیای صغیر و بین آنها روح جهانگشایی و توسعه جویی را برانگیخت و آنها به رهبری بابا اسحاق کفرسودی ترکمان علیه ستم غیاث الدین کیخسرو دوم ( ۶۴۲ - ۶۳۴ ) قیام کردند . این جنبش هسته نهضت بکتاشی شد. پیشوای سلسله بکتاشی ( حاج بکتاش ولی ) میان ترکان و ترکمانان شهرت عام یافت . طریقه بکتاشی به طور وسیعی میان ارتش عثمانی انتشار یافت. تکیه بکتاشیان بر گروههایی بود که در جوانی از مسیحیت برگشته و به اسلام گرویده بودند و لشگر خاصی را تشکیل می دادند . آنها از سپاه ویژه عثمانی های ترکیه بودند که با فرنگیان مسیحی می جنگیدند و آنها را به اسلام دعوت می کردند.

لشگر ویژه ای که در تاریخ به نام ( بنی چری ) یعنی قشون جدید شناخته می شدند.<sup>۱</sup> همزمان با ظهور صفویه در آذربایجان ، سلسله بکتاشی در آسیای صغیر از اهمیت زیادی برخوردار شد و تشیع در قالب مردمی اش در شبه جزیره آناتولی رشد کرد . و این رشد در اثر تبلیغات شیعی رهبران سلسله صفوی اردبیل بود. قراقویونلوها در آذربایجان و عراق علاقه زیادی به تشیع نشان می دادند .

### سلسله صفویه

سلسله شیعه مذهب صفویه ، پس از سالهای طولانی حکومت بیگانگان بر ایران، توانستند در اوایل قرن دهم هجری قمری ، با اتکا به مذهب شیعه دوازده امامی، یک حکومت مستقل ایرانی بنیان نهند. مؤسس این سلسله ، شیخ صفی الدین اردبیلی ( متوفا ۷۳۵ هـ . ق ) می باشد، که به نام او سلسله صفویه نام گرفت. اولین فرد این خاندان که مورخان از او سخن گفته اند، فیروز شاه زرین کلاه گرد سنجانی بود که در قرن پنجم هجری قمری در آذربایجان می زیست . او که به پارسائی و دینداری و جوانمردی شهره بود ، بزودی مریدانی پیرامون خود گرد آورد. فرزندان و نوادگان او افراد بیشتری را به سوی خود جلب کردند. شیخ امین الدین جبرائیل پدر شیخ صفی الدین که در کلخوران نزدیکی اردبیل سکونت داشت ، پیروان زیادی داشت. او بعد از حمله گرجیان مسیحی به کلخوران و اردبیل، به شیراز رفت و بیست سال در آنجا گذراند. در شیراز او به حلقه ارادتمندان خواجه کمال الدین عربشاه اردبیلی از مشاهیر صفویه درآمد و با دختر او به نام ( دولتی ) ازدواج نمود و به کلخوران بازگشت. در این روستا از زن ایرانی او ، صفی الدین اسحاق به سال ۶۵۰ هـ . ق زاده شد. در زمان شیخ صفی الدین تاریخ صفویه وارد مرحله جدیدی

<sup>۱</sup> دکتر کامل مصطفی الشیبی - تشیع و تصوف ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو ص ۳۵



شد. صفی الدین پس از کسب مقام والائی در طریقت صوفیه ، از اردبیل به شمال ایران و به آستارا مهاجرت کرد و مرید شیخ ابراهیم ملقب به شیخ زاهد گیلانی شد. شیخ زاهد از عالمان بزرگ شیعی آن عصر بود. صفی الدین در محضر او باقی ماند و دختر او فاطمه خاتون را به زنی گرفت. شیخ زاهد ، نزدیک به صد هزار نفر مرید داشت ، که از میان آنها ، دو هزار نفر به خدمتش اشتغال داشتند. این پیوند زناشویی داماد توانگر و سخاوتمند او را به یک فرمانروا و حاکم صوفی مبدل کرد. شیخ صفی الدین پس از درگذشت شیخ زاهد گیلانی مقام او را به ارث برد. و به اردبیل کوچید. اردبیل مرکز انبوه مریدان وی گردید که در کثرت آن گفته شده ، فقط طی پنج ماه تنها از راه مراغه و تبریز، سیزده هزار نفر به زیارت وی رفتند.<sup>۱</sup>

هنگامی که در قرن هشتم هجری قمری در اثر رقابت مغولان با دولت ممالیک که خود را وارث خلافت عباسی قلمداد می کردند ، طالع علویان بلندی گرفت سیادت صفی الدین هم در این موضوع به کمکش آمد ، چنانکه از نقل اقوال و شرح احوال شیخ صفی مندرج در صفوه الصفا ، کراماتی از او آورده اند که غالباً مربوط می شود به حکمرانان مغول . شیخ آنها را از خطرهای رهانید یا در به حکومت رسیدن و پیروزی در جنگها پیشگویی می کرد و از لحاظ معنوی مساعدتشان می نمود. به ویژه ترکان ، شیخ صفی را زعیم معنوی خود می دانستند. شیخ هم در رفع منازعات آبادی های ترک نشین می کوشید. خلفای صفی الدین ( نمایندگان مذهبی ) در سرتاسر شرق ممالیک اسلامی پراکنده بودند. زندگی شیخ صفی الدین با دوران زندگی مردان بزرگ فرهنگ و ادب ایران زمین مانند مولانا جلال الدین مولوی - سعدی شیرازی - امیر عبدالله شیرازی - شیخ نجیب الدین بزغوشی و علاء الدوله سمنانی و شیخ محمود شبستری معاصر بوده است. شیخ صفی از ذریه علوی امام کاظم (ع) بود. ابن بزاز نویسنده کتاب صفوه الصفا از مردم اردبیل

<sup>۱</sup> ابن بزاز اردبیلی - صفوه الصفا - تصحیح غلامرضا طباطبانی مجد ۱۳۷۳

و از پیروان شیخ صدرالدین پسر و جانشین شیخ صفی بود و مطالب کتابش را از قول شاهدان عینی و مردم ثقه گردآوری کرده است و از معتبرترین منابع درباره تصوف و زندگی و کرامات شیخ صفی الدین می باشد.

### ریشه ها و عوامل ظهور صفویه

ظهور تسنن دوازده امامی و سلسله های تصوف شیعه دوازده امامی در ایران، در قرن هشتم و نهم هجری قمری، همزمان بود با بوجود آمدن نهضت ها و دولتهای شیعی که در تشکیل دادن حکومت صفویان در ایران نقش مهمی ایفا نمودند. نهضت های شیعی ضد خلافت اموی و عباسی، بی دزنگ پس از قیام امام حسین (ع) پدیدار شدند. قیام های علویان باعث شد که دولتهای شیعی مستقل و نیمه مستقل در سرزمین های خلافت شرقی ظاهر شوند. مانند ادریسیان، حمدانیان یا فاطمیان، بریدیان، آل بویه، حسنویه، کاکوئیان، علویان طبرستان و یمن، سربداران - مرعشیان مازندران، کیانیان گیلان و مشعشعیان خوزستان. دولت سربداران به عنوان نخستین دولت مستقل شیعه دوازده امامی در ایران، که در قرن هشتم هجری تأسیس شد، از اهمیت خاصی برخوردار است. در دوران حکومت آنها، تشیع از مرزهای خراسان گذشت و در سمرقند - کرمان و شهرهای دیگر ایران نفوذ کرد. جنبش شیعی سربداران در نهضت های شیعی سادات مرعشی در مازندران و جنبش سادات کیانی در گیلان، تأثیر بارزی داشت. همچنین حکومت شیعی سربداران در خراسان، زمینه مناسبی ایجاد کرد که سالها بعد با تأسیس حکومت صفویه، مذهب شیعه دوازده امامی در سراسر ایران گسترش یافت.<sup>۱</sup> شاه اسماعیل صفوی بنیانگذار حکومت صفوی، ایام طفولیت خود را نزد سادات آل کیا گذراند.

<sup>۱</sup> سیری در فرهنگ و تاریخ شیعه ص ۳۴۵

این سادات بیش از دو قرن (۱۰۰۰-۷۵۹ هـ. ق) در گیلان حکومت کردند. شاه اسماعیل در محضر آنها بالید و تحصیل علوم مذهبی کرد.

### نقش فقهای شیعه در ظهور حکومت صفویه

در این دوران فقهای نامدار شیعی، مانند خواجه نصیرالدین طوسی، علامه ابن مطهر حلّی، ابن مکی (شهید اول)، علامه سید حیدر آملی، علامه ابن فهد حلّی و دیگر فقها، فقه تشیع را غنا بخشیدند. سربداران به رهبری و تأیید علمای شیعه، با آغاز کردن حرکت سیاسی و نظامی از خود، راه را برای روی کار آمدن صفویه هموار ساختند. فقهای اثنی اعشری، از زمان علامه ابن مطهر حلّی، بر تلاشهای خود در زمینه تغییر مذهب سلسله های حاکمه افزودند و آنها را به سوی تشیع ملی فرا خواندند. پس از آمدن مغول ها، علامه ابن مطهر حلّی (۷۲۷-۶۴۸ هـ. ق) در مجلس سلطان الجایتو خدا بنده، با عالمان سنی، مناظره کرده آنان را مغلوب کرد. سلطان الجایتو خدا بنده بعد از این مناظره شیعه شد و برای مدت یک دهه و یا بیشتر در قرن هشتم هجری قمری، مذهب شیعه دوازده امامی مذهب رسمی سرزمین های مغولان گردید. علامه ابن مطهر، دو کتاب منهاج الکرامه و کشف الحقایق را در راستای گسترش تشیع نوشت.<sup>۱</sup>

فقیه عالیقدر دیگر شیعه دوازده امامی، علامه ابن فهد حلّی (متوفی ۸۴۱ هـ. ق) در دربار اسپند فرزند قرايوسف قراقویونلو (برادر جهانشاه قراقویونلو) حاکم عراق از سال ۸۳۶ تا ۸۴۸ هـ. ق وارد مباحثه شد و بر آنان پیروز گشت و از آن پس اسپند تشیع دوازده امامی را به عنوان مذهب رسمی ایالت خود برگزید.<sup>۲</sup> با فعالیت های مذهبی - سیاسی، فقهای معروف شیعه، در زمان بعد از مغول،

<sup>۱</sup> تنکابنی - قصص العلماء، ص ۲۵۲-۲۵۶

<sup>۲</sup> مامقانی، تنقیح المقال ۹۲-۹۳

سلسله های حکومتی مانند چوپانیان - آل جلایر - سربداران و قراقویونلوها دارای نظریات شیعی شدند. شیخ حسن بزرگ موسس آل جلایر (متوفی ۷۵۷ هـ. ق) نجف را به عنوان پایگاه خود برگزید و او خودش شیعه دوازده امامی بود.<sup>۱</sup> سلسله های حکومتی شیعه در شرق اسلامی که بعد از مغولها بوجود آمدند راه را برای ظهور حکومت شیعی صفوی در ایران هموار نمودند.

### اسلام شیعی

هدف و فلسفه سیاسی کشورداری، در نظام حکومتی که هخامنشیان پدید آورده بودند، چیره شدن دادگری بر امور مردمان بود. برای حفظ برابری ادیان و حرمت داری برابر، نسبت به هویت‌های فرهنگی اقوام و ملل چندگانه، در حکومت فدرالی کشور پهناور ایران، آرمان‌ها و ایده‌های عدالت خواهانه، زیربنای نظام حکومتی در ایران باستان بود. از دوران هخامنشیان، دادگری در ایران به سنگ زیربنای ساختار حکومتی در کشورداری تبدیل شده بود. به ویژه در عصر ساسانیان و در زمان پادشاهی انوشیروان که به شاه دادگر شهرت یافت و ادبیات تاریخی عرب، در این باب سخن فراوان دارد و پیامبر بزرگوار اسلام (ص) تاریخ تولد خود را به روزگار پادشاه عادل ایران دانسته است و یار و یاور و خلیفه او عمر بن خطاب گفته است که همانا «دادگری را از کسری انوشیروان آموخته است». از عصر ساسانی به روزگار اسلام می‌رسیم، در عصر اسلامی می‌بینیم که در هم آمیزی گسترده دین اسلام و فرهنگ و تمدن ایرانی موجب می‌شود، هدف باستانی ایرانیان یعنی دادگری در اسلام چهره‌ای خاص به خود می‌گیرد و به صورت مذهب تشیع جلوه گر می‌شود.

در اسلام شیعی ، با قرار دادن عدل در مقام اصلی از اصول دین و انتخاب علی بن ابیطالب (ع) بعنوان آسوه عدل و داد تشیع را دین حق اعلام می کند. در حالی که از پنج اصل تشیع ( توحید - نبوت - معاد - عدل و امامت ) چهار اصل آن اصول معنوی و ملکوتی هستند و برای نیل به سعادت در سرای باقی می باشند اما اصل عدل یک اصل این جهانی است و جنبه اجرایی و عملی در این جهان دارد. چون که برای مردم و نیکو زیستن آنها در این جهان می باشد. روی این اصل ، تشیع ، اسلام ایرانی است. اعتقاد ایرانیان به ظهور نجات بخش ( ظهور امام زمان ) و همچنین دادگری در حکومت ، موجب شد که شیعیان دو اصل عدل و امامت را مورد توجه قرار دهند که یکی اجرای عدل در این جهان و دیگری انتظار برای ظهور نجات بخش در پایان جدال بین نیروهای خیر با شیطان است.

### ورود نخستین دسته ترکان به ایران

ژوزف ، مارکوارت ایران شناس مشهور می گوید : زبان پهلوی حقیقی همان زبان آذربایجانی است. یعقوبی که در سده سوم هجری می زیست ، در کتاب البلدان خود زبان مردم آذربایجان را پهلوی آذری نامیده و مردم آذربایجان را ایرانی می خواند. مسعودی هم گویش های پهلوی - دری و آذری را از یک ریشه و ترکیب همه آنها را از دسته زبان های فارسی نامیده است.

از زمان سلجوقیان و از راه کوچ ایلهای ترک زبان ، زبان ترکی به آذربایجان راه یافت. پیش از آن اگر از وجود ترکان در آذربایجان نشانی پیدا شود ، بی گمان دسته ای اندک بوده اند. در واقع نبرد دندانقان را که در آن سلجوقیان بر سلطان محمود غزنوی پیروز شدند باید یکی از حوادث مهم تاریخی تلقی نمود. زیرا در نتیجه این پیروزی ، امواج بزرگی از ترکان در ایران و عراق و سوریه و آسیای صغیر ( ترکیه فعلی ) پراکنده شدند ، حتی دامنه کشورگشایی آنها تا فراسوی دانوب

در اروپا هم پیش رفت. در زمان اشکانیان ترکان در مرزهای ایران سکونت داشتند ولی در آن زمان و در دوران ساسانیان که سد در بند در مقابل آنها ساخته شد نتوانستند وارد ایران شوند.

بعد از اسلام هم مسلمانان در مقابل آنها مقاومت کردند و بیش از سیصد سال جلو حمله آن ها را گرفتند. سامانیان و غزنویان هم که درباری ایرانی داشتند، جلو تهاجمات آن ها را می گرفتند. تا اینکه از روزگار سلجوقیان آنان وارد ایران شدند و چون آذربایجان مرغزارها و چراگاههای فراوان داشت و برای دامپروری مناسب بود، تعداد کثیری از ترکان در این استان مسکن گزیدند. در زمان ظهور شاه اسماعیل صفوی هم، هشت طایفه از ایلات ترک به طرفداری از این شاه برخاستند و در طول سلطنت صفویان ارتش پادشاهان صفوی را همین قبایل ترک تشکیل می دادند. این وضع تا پایان حکومت قاجاریه که منکی به ایلات بودند، ادامه داشت تنها در زمان پادشاهی رضا شاه پهلوی بود که ارتش منظمی به سبک نوین در ایران تشکیل شد و از قدرت خوانین و عشایر ایلات کاسته شد.

### حمله ترکان در زمان سلجوقیان

در اواخر سده یازده میلادی آذربایجان و اران و شمار دیگری از کشورهای شرق، به اشغال ترکان سلجوقی که شاخه ای از قبایل کوچنده اغوز (غز) ترک بودند در آمد. اشغالگری سلجوقیان با نقل مکان انبوهی از کوچندگان ترک همراه بود. این امر به غلبه زبان حاکم بر زبان های اقوام زیر سلطه آنان انجامید. این موضوع نشان می دهد که ساکنین اران یا جمهوری آذربایجان مانند استان آذربایجان در ایران قبلاً نه ترک بودند و نه به زبان ترکی سخن می گفتند. از قرن یازدهم میلادی که ترکان به این مناطق راه یافته اند، زبان ترکی در این مناطق رواج یافته است. مولفان کتاب تاریخ آذربایجان ( جمهوری آذربایجان )، ضمن بحث از ورود و

سلطه زبان ترکی، با صراحت بوجود دو زبان آذری و ارآنی اشاره کرده اند و آن زبان ها را جدا از یکدیگر دانسته و چنین نوشته اند: آذربایجان به گونه ای متواتر مورد هجوم قبایل کوچنده ترک قرار گرفت که انبوه ترین آنها در سده های (۵-۷ هجری) (۱۱-۱۲ میلادی) روی داد. با ورود و اسکان این قبایل، به تدریج زبان ترکی به زبان های متفاوت و جدا از یکدیگر ارآن غلبه کرد. زبان اصلی مردم این منطقه که قبلاً ارآنی - آذری بود مدتی در برابر زبان مهاجم مقاومت کرد. در این کتاب نویسندگان به متفاوت بودن زبان های مردم ارآن با آذربایجان اعتراف کرده اند. و زبان اهالی شمال رود ارس را ارآنی و زبان مردم آذربایجان را آذری نوشته اند.

امواج هجوم کوچندگان ترک زبان در سده ۱۳ میلادی (۷ هجری) عرصه را بر زبان های ارآنی و آذری و دیگر زبان ها به شدت تنگ و بر آنها غلبه نمود. بدین روال بر مردم این منطقه همان رفت که مردم بسیاری از کشورهای دیگر بدان گرفتار آمدند و آن جایگزینی زبان مهاجمان بجای زبان اهالی بومی بود.<sup>۱</sup>

### اوزن حسن آق قویونلو

در دوره ای که تیموریان در شرق و امپراتوری عثمانی در غرب ایران حکومت می کردند، قوی ترین اتحادیه عشایری ترکمان ها به نام های «آق قویونلوها» و «قراقویونلوها» در آذربایجان ایران ظاهر شدند. قراقویونلوها (صاحبان گوسفند سیاه) نواحی آذربایجان و سیواس و آق قویونلوها (صاحبان گوسفند سفید) منطقه دیار بکر را به تصرف خود درآوردند. خاندان حاکم بر آق قویونلوها «بایندر» نام داشت. آنها در اواخر قرن سیزدهم میلادی از منطقه ترکستان به این مناطق مهاجرت کرده بودند. مقر آق قویونلوها شهر آمد بود.

<sup>۱</sup> تاریخ آذربایجان - انستیتو تاریخ باکو ۱۹۵۸

نخستین خان قبیله آق قویونلوها به نام ( تورملی ) در دوره غازان خان مغول به مقام امیری رسیده است.<sup>۱</sup> درباره آغاز کار آق قویونلوها، دیوید مُرگان می نویسد: طولی نکشید که کنفدراسیون آق قویونلوها با یک ضعف داخلی مواجه شد. بارها مرگ رهبر کنفدراسیون با سالها جنگ داخلی دنبال شد. این جنگ ها را می توان شاهدهی بر آن اصل استپ به شمار آورد که بر اساس آن، مناسب ترین رئیس برای رهبری کسی است که با کنار زدن سایر رقیبان، شایستگی خویش را به نحو احسن نشان دهد.

تاریخ ترکمانان آق قویونلو، از زمانی شروع می شود که نماینده اصلی این سلسله، عثمان بیگ در موقع حمله امیر تیمور به غرب، منافع خود و جنگجویانش را در پیوستن به امیر تیمور احساس می کند و به او می پیوندد. عثمان بیگ در جنگ امیر تیمور با ایلدیرم بایزید پادشاه عثمانی در رکاب امیر تیمور جنگ کرد. امیر تیمور هم پپاس خدماتش، حکومت دیاربکر را به او وا گذاشت. عثمان بیگ در اثر ابراز لیاقت و شجاعت توانست اراضی وسیعی را به دست آورد و مناطق «ارزنجان» و «ماردین» و «رها» و سیواس را متصرف شود. سرانجام این امیر در نبردی در سال ۱۴۳۵ میلادی با قراقویونلوها کشته شد. بعد از او پس از جنگ و جدال های زیاد بین بازماندگانش سرانجام رهبری آق قویونلوها به اوزون حسن رسید. والتر هینتس ( Hints ) در معرفی اوزون حسن می نویسد: در آن زمان ۱۴۵۶ میلادی در قسمت شمال بین النهرین یک شاهزاده ترکمان به نام حسن بیگ، هیاهونی بر پا کرده بود. این مرد که به علت تنومندی غیرعادی، لقب اوزون ( بلند قامت ) را گرفته بود از یکی از خاندان های فرمانروای عشایر ترکمنی بنام آق قویونلو بود. او با حملات دائمی و شجاعانه به اطراف، قلمرو فرماندهی خود را وسعت بخشیده بود. او که در سال ۱۴۵۷ در شهر آمد سگه به نام خود زده بود مدت ده سال برای توسعه و سامان



دادن به امیرنشین خود کوشید. پس از آنکه ابوسعید تیموری در جنگ با او کشته شد. اوزون حسن دیگر مانعی در مقابل خود ندید. او توانست عراق و کل ایران را تا فارس و کرمان به تصرف درآورد پس از آن بود که سلطان محمد دوم، قسطنطنیه (اسلامبول) را فتح کرد و به حکومت هزار ساله امپراتوری بیزانس یا روم شرقی پایان بخشیده و ترکان عثمانی پس از تصرف تمام آسیای صغیر - سوریه - فلسطین - سواحل مدیترانه شرقی و تسلط بر بالکان، توجهشان بسوی ایران جلب شد. از طرفی از قرن پانزدهم میلادی کشورهای اسپانیا و پرتغال و اروپا دو ابرقدرت به حساب می آمدند. چون نزدیک شدن ترکان عثمانی را به کشورشان احساس کردند، در صدد برآمدند تا متحدی قدرتمند در پشت جبهه عثمانی برای خود فراهم کنند.

از آنجا که جمهوری ونیز، از کشورهای قدرتمند و ثروتمند آن زمان بود، طبعاً علاقمندی آنان نسبت به حفظ ثروتشان زیادتر بود، بدین خاطر جهت جلوگیری از پیشروی های دولت عثمانی در خاک اروپا، به پادشاه ترکان های آق قویونلو (حسن بیگ) پناه جسته و درصدد گشودن راه مذاکره سیاسی و اقتصادی برضد دولت عثمانی برآمدند با شکست جهانشاه قرا قویونلو در سال ۱۴۶۸ م از حسن بیگ آق قویونلو و رسیدن این خبر به ونیز این دولت تصمیم گرفت تا با دولت قوی آق قویونلوها مناسبات سیاسی منعقد کند و بدین منظور نمایندگان به سوی ایران روانه کرد و علاقمندی کشورش را به ایجاد رابطه با دولت حسن بیگ اعلام داشت.

این روابط تا آنجا پیشرفت کرد که دولت جمهوری ونیز اوزون حسن را به دامادی خود پذیرفت و عروس سیاسی را که دختر زیبای کالویوآنس، آخرین پادشاه ترابوزان از خاندان «کومنتی» بود به دربار حسن بیگ فرستاد اوزون حسن هم از بیم آنکه مبادا قدرت عظیم آل عثمان بنیاد پادشاهی ایران را ویران کند، پیمان یگانگی و رشته خویشاوندی با کالویوحنای امپراتور ترابوزان را پذیرفت و دختر او (دسپینا) را به زنی گرفت (به شرطی که در کیش نصارا باقی بماند).

پیشروی نیروهای مسلمان سلطان محمد دوم که شهادت در راه توسعه اسلام و برانداختن کفر و الحاد را افتخار می دانستند ، بسوی اروپا ، کاخ سودجویی و افزون طلبی دولت جمهوری ونیز و ثروتمندان اشراف منش آن را واژگون و این دولت طماع را سست و ناتوان کرده بود .

در پی پیشروی دولت عثمانی در مجارستان و لهستان و نزدیک شدن دولت مزبور به خاک جمهوری ونیز ، حکومت این کشور به فکر یافتن راه حل اساسی برآمد . این راه حل ، فشار بر لشگریان عثمانی از پشت سر بود که دولت های ایران و ارمنستان می توانستند این کار را انجام دهند. با انقراض سلسله ترکمانان شیعه قاراویونلو و قتل ابو سعید آخرین بازمانده پر قدرت تیموری در ایران در سال ۱۴۶۸ میلادی و گسترش متصرفات آق قویونلوها سلطان محمد فاتح احساس خطر نموده پیشدستی کرد و به اقدامات بازدارنده ای دست زد و جزیره پرنعمت سوق الجیشی « یویا » مشهور به اگریبوز را Egriboz (که اکنون از جزایر یونان است ) و در آن زمان محل داد و ستد تجاری و لنگرگاه کشتی های تجاری دولت ثروتمند جمهوری ونیز بود به تصرف در آورد . این امر باعث شد که « کاترینوزنو » شوالیه معروف ونیزی که ضمناً با دسپنا خویشاوندی داشت به حضور حسن بیگ آق قویونلو رسید و همسر او را هم به ایشان تحویل داد . این ازدواج سیاسی هرچند سرانجام خوبی برای طرفین نداشت ولی فایده ای بسیار مهم به خاندان صفوی رسانید که همان ازدواج « مارتا » دختر دسپنا و اوزون حسن با سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی بود . شوالیه ونیزی به حسن بیگ اطمینان داده بود ، در صورتی که بر علیه عثمانی وارد جنگ شود با بیش از یکصد فرزند کشتی جنگی به سواحل عثمانی حمله آورد. سرانجام با وسوسه های دسپنا ، حسن بیگ در تدارک جنگ بزرگی با دولت قوی عثمانی برآمد . این نبرد به علت وجود اسلحه آتشین در سپاه عثمانی و عدم کمک ونیز به حسن بیگ ، به شکست حسن بیگ منجر شد ، بطوریکه اوزون حسن بر اثر عدم همکاری اروپائیان سفرای دولتهای مجارستان و لهستان را از ایران اخراج کرد.

شکستی که اوزون حسن در نزدیکی ترخان از عثمانی ها خورد از نظر ارضی برای او مهم نبود چون سلطان عثمانی بلافاصله پس از فتح به کشور خود بازگشت. اما از نظر روحی برای اوزون حسن که همواره در جنگها پیروز بود تأثیر بدی داشت بطوریکه دیگر دست به نبردی با عثمانی ها نزد. اوزون حسن که پایتخت خود را در سال ۱۴۶۹ میلادی به تبریز منتقل کرده بود ، در نتیجه اقامت در ایران با محیط ایران خو گرفته و در ردیف سلاطین ایرانی در آمده بود . بخصوص در دوره سلطنت پسرش یعقوب ( ۹۰ - ۱۴۷۸ ) که اوقات خود را بیشتر صرف امور مملکت داری می کرد و تربیتی ایرانی داشت و در محیط ایرانی می زیست صدق می کند. آق قویونلوها راه را برای حکومت صفویه هموار کردند. اوزون حسن در سال ۱۴۷۷ میلادی در حین بازگشت از آخرین جنگ با گرجی ها سخت بیمار شد و پس از رسیدن به تبریز درگذشت . اوزون حسن در سال ۱۴۷۸ در سن پنجاه و چهار سالگی دیده از جهان فروبست . پس از اوزون حسن جنگ بین بازماندگان او در گرفت . ابتدا خلیل بیگ پسرش با کشتن برادر ناتنی خود مقصود بیگ پسر دسپینا خاتون و به بند کشیدن اُغورلو محمد برادر ناتنی دیگرش زمام امور را بدست گرفت ولی یعقوب برادرش به شهر آمد رفت و با فراهم کردن قوا از شهرهای دیار بکر ، بر برادرش شورید و در سال ۱۴۷۸ در ناحیه مرند خلیل بیگ کشته شد و یعقوب در سن پانزده سالگی جانشین اوزون حسن شد . اوزون حسن در اثر نبرد خود با سلطان عثمانی ، روابطی با امرای اروپائی برقرار کرد . شخصیت او چنان مورد توجه خاص اروپائی قرار گرفت که درباره او اطلاعات و نوشته های زیادی وجود دارد. بنا به این نوشته ها او قامتی بلند داشت باریک اندام و زیبا روی بود. در حالت چهره او مختصری از خصوصیات تاتارها به چشم می خورد. برخوردی بی تکلف داشت اما وقتی کار بالا می گرفت خطرناک می شد. روی هم رفته فرمانروایی مهربان بود . بزرگان ترکمان گوش به فرمان وی بودند . اروپائیان او را فرمانروایی باهوش ، دانا ، مصمم ، دلیر و در عین حال عادل می دانند . بسیار آداب دان و از هواخواهان علم و

مردان راه دین بود. بازرگانی ونیزی می نویسد: آسام بی (حسن بیگ) کبیر چنان مرد ممتاز و فعالی بود که در آن ایام در ایران نظیر نداشت. باید این واقعیت را پذیرفت که حضور ترکان در ایران و حکومت آنان خدمات بزرگی به ایران و ایرانی ارزانی کرده است. زبانی را که ما امروز بدان سخن می گوئیم زبانی است که فردوسی پاکزاد در زمان حکومت غزنویان تدارک دیده بود. در همان عصر غزنویان بود که زبان فارسی در مقام زبان اول در جهان اسلام قرار گرفت. در همین دوران بود که زبان فارسی زبان علمی و ادبی و فرهنگی جهان اسلام گردید. حکومت‌های ترک در فلات ایران بزرگترین خدمت را به اعتلای علوم - فنون - زبان و فرهنگ و تمدن ایرانی می کردند. در همان دوران بود که نام آورانی چون ابوعلی سینا - خوارزمی - رازی و غیره در عرصه تمدن و فرهنگ ایرانی در جهان اسلام پدیدار می شوند تا اینکه عصر صفوی فرا می رسد و به دست یک نوجوان نابغه (شاه اسماعیل) و با کمک ایلات ترک (هفت طایفه قزلباش) بار دیگر حکومت ملی ایرانی در ایران زمین برقرار می شود. بدون وجود ایلات و عشایر جنگجو و مبارز که ارتش ایران را تشکیل می دادند امکان جنگ با عثمانیها و ازبکها و تشکیل حکومت ملی ایرانی در آن زمان وجود نداشت.

### هجوم تورانیان

دکتر احمد اشرف درباره پیامدهای ورود تورانیان به ایران می نویسد. هجوم تورانیان به ایران با غلبه سلجوقیان که ایران زمین را در سده پنجم ه. ق به روی تورانیان گشودند آغاز گردید که با هجوم قبایل مغول در قرن ششم قمری ابعاد گسترده ای یافت و با ایلغار تیمور لنگ و تشکیل آق قویونلو و قراقویونلوهای تزکمن و سپس سلطه قزلباشان تا قرن دهم ادامه پیدا کرد. با هجوم این قبایل ترکیب قومی و اجتماعی جامعه ایران به توازن تازه ای رسید و جمعیت قبایل تورانی ایرانی

به حدود یک چهارم جمعیت کشور بالغ گردید. بخاطر آنکه شیوه تولید (رمة داری) و زندگی عشایری (صحرانوردی) در فلات ایران مستلزم تحرک و جابه جایی مکانی در مناطق صعب العبور کوهستانی است. قبایل فاتح با اتکاء به سواره نظام پرتحرک خود تا اوایل سده کنونی و حکومت قاجار تفوق نظامی خود را محفوظ داشتند و منبع اصلی تدارک نیروی نظامی و جنگی کشور را تشکیل دادند و بدین گونه سلطه سیاسی و نظامی خود را بر جامعه ایرانی و بر اجتماعات شهری و روستایی کشور تداوم بخشیدند. از نظر سیاسی، حضور پر قدرت عشایر در جامعه و ادغام آنان در نظام سیاسی، نوعی توازن میان نهادهای قدرت مرکزی که در ایران سابقه ای کهن داشت و نیروهای عشایری پدید آورد. حضور عشایر نیرومند و سلطه آنان بر اجتماعات شهری و روستایی و ایلی در منطقه نفوذشان مانعی اساسی برای تداوم سلطه کامل قدرت مرکزی پدید آورد.<sup>۱</sup>

### تشکیل شاهنشاهی صفوی - تولد دوباره

پروفسور کریستین سن تحولات متأثر از اقدام شاه اسماعیل صفوی در رسمی کردن مذهب تشیع را با نتایج عمل اردشیر بابکان در رسمیت بخشیدن به کیش زرتشتی یکسان می داند.<sup>۲</sup> تشیع سرانجام یکی از ارکان مهم تجدید حیات کشور ایران گردید. تشکیل حکومت شیعی صفوی در تفکیک و جدا ساختن ایران از سایر سرزمین های اسلامی، نقش بسزایی را ایفا نمود. در دوران صفویه، ایران به صورت کشوری ملی درآمد که دارای مرزهای مشخصی بود و با پذیرش مذهب شیعه از همسایگان جدا گشت. تبدیل تشیع به آئین ملی ایرانیان، و از همه مهمتر

---

<sup>۱</sup> اشرف احمد: موانع رشد سرمایه داری در ایران دوره قاجاریه - تهران - انتشارات پیام خرداد - ۱۳۵۹ - صص ۳۵ و

<sup>۲</sup> پروفسور آرتور کریستین سن ص ۱۴۹

جذب تدریجی اقوام مهاجر جدید ( غالباً ترک تبار ) در فرهنگ و هویت ایرانی در دوره حکومت صفویه به مرحله اجرا درآمد و همه این اقوام مبدل به بخش تفکیک ناپذیر ملت ایران گردیدند. مذهب تشیع نیز نقشی بسزا در انسجام ملی ایفا کرد و اتحاد خلل ناپذیری میان اقوام مهاجر و ایرانیان پدید آورد. تأسیس سلسله صفوی منجر به تأمین مجدد وحدت سرزمینی ایران که با سقوط ساسانیان از میان رفته بود، گردید. وجه تمایز مهم این وحدت سرزمینی شکل گیری دولت ملی ایرانی بود.

### شاه اسماعیل صفوی در گیلان

بعد از آن که ، شیخ حیدر صفوی داماد حسن بیگ آق قویونلو و پدر شاه اسماعیل ، در جنگ با شیروانشاه کشته شد ، فرزند بزرگ او سلطانعلی میرزا ، به جای او بر مسند ارشاد نشست و صوفیان جان نثار دودمان صفوی به او پیوستند. چون خبر شهادت شیخ حیدر به سلطان یعقوب آق قویونلو که در تبریز به تخت شاهی نشسته بود ، رسید بسیار خوشحال شد. اما در این موقع به سلطان یعقوب خبر دادند که طبقه صوفیه ، دور سلطانعلی میرزا تجمع نموده اند و هر روز به تعدادشان افزوده می شود و بزودی پرچم جهانگیری خواهند افراخت.

سلطان یعقوب بواسطه قوم و خویشی و رعایت خواهر معظمه اش مارتا ( دختر اوزون حسن ) معروف به علمشاه بیگم ( مادر سلطان علی میرزا و شاه اسماعیل ) شرم نموده اقدام به دستگیری و قتل آنان ننمود. ولی یکی از امرای خود را با جمعی سپاه به اردبیل فرستاد تا فرزندان شیخ حیدر را به قلعه اصطخر فارس ببرند و به منصور بیگ پرناک حاکم آن محال بسپارند ، تا در آن قلعه روزگار بگذارند و کسی از صوفیه را اجازه ملاقات با آنان ندهند ( سال ۸۹۶ هـ. ق ) چون سپاه ترکمان به اردبیل رسید ، سلطان علی میرزا صلاح کار خود را در آن دید که با آن مأموران

درگیر نشود. از این رو به همراه والدۀ معظمه و برادران خود به جانب اصطخر فارس روان گردیدند. چندی بر این منوال بگذشت تا سلطان یعقوب بدرود حیات گفت. بعد از او امرای ترکمان دو گروه شدند، جمعی به سلطنت مسیح میرزا برادر یعقوب و عده ای هم به پادشاهی بایسنقر میرزا فرزند یعقوب نظر داشتند. عاقبت پس از درگیری بین امرای ترکمان، رستم میرزا در تبریز بر تخت سلطنت نشست و بایسنقر میرزا به شیروانشاه پناه آورد.

### استخلاص شاهزادگان صفوی از قلعه اصطخر فارس

چون سلطان فرخ شیروانشاه، از قضیۀ بایسنقر میرزا، که خواهرزاده و دامادش بود، با خبر شد، به کمک او شتافت و در صدد فراهم ساختن اسباب سلطنت او برآمد. در این موقع رستم میرزا، از کمک شیروانشاه به بایسنقر میرزا، به هراس افتاده، جهت دفع و رفع این خطر با امرا و ارکان دولت بایندری مشورت نمودند. رأی همگی بر این قرار گرفت که سلطانعلی میرزا فرزند شیخ حیدر را که در شیراز زندانی بود آزاد نموده، با در اختیار گذاشتن لشگری به جنگ با شیروانشاه بفرستند. زیرا که او با شیروانشاه که پدرش را کشته بود، دشمن خونی بود.

در اجرای این نقشه، او را به همراه برادرانش، آزاد نموده و با احترام تمام به تبریز آوردند. در این حال خبر رسید که بایسنقر میرزا به اتفاق قوای شیروانشاه، به سوی آذربایجان حرکت کرده است. سلطانعلی میرزا، درخواست رستم میرزا را پذیرفته، به اتفاق ایبه سلطان از امرای ترکمان و صوفیان از جان گذشته اش عازم نبرد با شیروانشاه شد. وقتی که به معبر رودخانه گر رسیدند، خیمه اقامت زده آماده جنگ شدند. بعد از چند بار درگیری چون نبرد طولانی شد و نتیجه ای از آن حاصل نشد، بایسنقر میرزا به شیروان برگشت و سلطان علی میرزا هم با ایبه سلطان به تبریز مراجعت نمودند. در خلال این وضع، کوسه حاجی بایندری حاکم اصفهان با رستم

میرزا در مقام سرکشی در آمده و خطبه بنام بایسنقر میرزا خواند. این امر سبب شد که دیگر باره ، بایسنقر میرزا با سپاه فراوان عازم آذربایجان گردد. امیرزاده رستم چون از دو طرف خود را هدف مخالفان دید ، بار دیگر از سلطانعلی میرزا ، درخواست کرد آن غائله را رفع نماید. سلطانعلی هم به همراه ایبه سلطان و لشگریانش و فوجی از صوفیان به مقابله با شیروانشاه شتافت. رستم میرزا پادشاه ، قراپیری قاجار را با جمعی از لشگریان به جنگ کوسه حاجی بایندری مأمور کرد. این بار در حدود اهر بین لشگریان سلطانعلی میرزا و بایسنقر میرزا جنگ سختی در گرفت ، سرانجام در اثر مجاهدت صوفیان ، شیروانیان مغلوب گشتند و در معرکه نبرد بایسنقر میرزا به قتل رسید. قراپیری هم با کوسه حاجی بایندری مقابله نموده بر آن طایفه غالب آمد و کوسه حاجی هم به قتل رسید. چون خبر این دو پیروزی مهم به تبریز رسید ، رستم پادشاه ، از این فتوحات نمایان بسیار مسرور و شادکام گردید.

### شهادت سلطانعلی میرزا و پناه بردن شاه اسماعیل به گیلان

وقتی که سلطانعلی میرزا با فتح و پیروزی به جانب تبریز آمد ، رستم پادشاه فرمود تا از او استقبال شایانی به عمل آورند و خود نیز سوار اسب شده تا سه فرسنگ به پیشواز او رفت. زمانی که آن جناب را دیدند ، کمال تعظیم و تکریم را نمودند و هم عنان داخل تبریز شدند . بعد از چندی آن حضرت را با نهایت اعزاز و احترام ، همراه برادرانش روانه دارالارشاد اردبیل نمود ، تا به سبک سابق در آن شهر مقدّس ، بر مسند اجداد خود تکیه زده به ارشاد صوفیان و هواخواهان پردازد. وقتی که آن جناب به دارالارشاد رسید ، ارباب عقیدت و سالکان طریقت در خطبه طیبه اردبیل روی به او آوردند ، به طوری که در اندک زمان ، از صوفیان صافی نهاد ، تعداد زیادی در آنجا گرد آمدند. چون خبر ، اتفاق جمعیت از خواص و عوام در درگاه سلطانعلی میرزا بگوش رستم میرزا رسید ، آتش حقد و حسد و نگرانی در



درویش افروخته شد و از روی مخالفت با آن وضع، دستور داد آن حضرت را به همراه برادرانش به تبریز آورند. در تبریز رستم میرزا اگرچه رعایت ظاهر را می نمود ولی نگهبانانی گماشته بود تا مریدان صوفی در خدمتشان آمد و شد نمایند. اما صوفیان همچنان پنهانی با او ملاقات می کردند. وقتی که رستم میرزا، از اینکار آگاه شد به فکر افتاد تا سلطانعلی میرزا را به نحوی از میان بردارد. بر این اساس با امرا و بزرگان مشورت نموده قرار گذاشتند که اجلاسی تشکیل دهند و سلطانعلی میرزا و برادران و بزرگان صوفیه را هم به آن جلسه دعوت نمایند، آنگاه او را با مریدانش گرفته به قتل برسانند. تا اینکه یک نفر از ترکمانان که محبت اولاد شیخ صفی را در دل داشت، خود را به خانه سلطانعلی میرزا رسانید و از نقشه رستم پادشاه او را آگاه ساخت. چون سلطانعلی میرزا، آن خبر موحش را شنید، بزرگان صوفیه را در آن شب با خیر ساخت و با آنان برای چاره جویی مشورت نمود. حسین بیگ له له و دده بیگ تالش و قارا پیری بیگ قاجار و الیاس بیگ گفتند: قربانت شوم برخیز تا به جانب اردبیل برویم که مریدان شما در آنجا و در آن حوالی بسیارند و اگر رستم پادشاه بخواهد ما را تعقیب نماید، از خود دفاع کرده می جنگیم و اگر تغافل کرد ما نیز به حال خود خواهیم بود. سلطانعلی میرزا رأی آنان را پذیرفت و در همان شب سوار شده به همراه صوفیان فداکار به جانب اردبیل به حرکت درآمدند. چون روز دیگر فرا رسید، به رستم پادشاه خبر دادند که سلطانعلی میرزا شبانه فرار کرده و به جانب اردبیل رفته است. رستم پادشاه به شدت نگران شده دستور داد فوراً پسر خوانده اش حسین بیگ علیخانی با ایبه سلطان ترکمان سوار شده خود را با شتاب تمام به فراریان برسانند، زیرا که اگر سلطانعلی میرزا داخل شهر اردبیل شود ده هزار ترکمان هم اگر کشته شود، سودی نخواهد داشت. پس ایبه سلطان پنج هزار ترکمان را برداشته به ایلغار از عقب آنان بتاخت. وقتی که سلطانعلی میرزا با همراهان خود به قریه شاماسی (در اصل شاه تهماسبی) در نزدیکی اردبیل رسید، با نیروی ولایت دریافت که در آن روز شربت شهادت

خواهد نوشید. روی این اصل، برادرش اسماعیل میرزا را خواسته، گفت: ای برادر، تقدیر ما چنین است که من امروز کشته شوم. جسد مرا مریدان به اردبیل برده پهلوی قبر پدرم دفن خواهند کرد. از تو می خواهم که قصاص خون مرا و پدرت و جدت را از اولاد حسن پادشاه بگیری، که این قرعه مراد بنام تست و از جانب گیلان چون آفتاب عالمتاب خروج می کنی و به ضرب تیغ زنگی، کفر را از روی زمین برطرف می نمایی. آنگاه دستش را دراز کرده، تاج سلطان حیدر را، از سر خود برداشت و بر سر برادرش اسماعیل میرزا گذاشت و کمر بند خود را به کمر او بست و سر به گوشش نهاده، آن پندی را که از اجداد بزرگوار خود میراث داشت در گوش او بگفت. سپس هفت نفر از صوفیان صافی دل، مثل حسین بیگ له له و قرا پیری بیگ و ابدال بیگ و دده بیگ تالش را مقرر فرمودند تا اسماعیل میرزا و ابراهیم میرزا برادرش را برداشته به جانب اردبیل بروند. در این اثنا طلایه لشکر ایبه سلطان و حسین بیگ علیخانی نمایان شد. ایبه سلطان جمعی را در کمین گذاشته خود متوجه میدان نبرد گردید. سلطانعلی میرزا هم بعد از اتمام وصیت خود، به مقابله با مخالفان شتافت و با صوفیان جان نثار قدم در معرکه کارزار گذاشتند و با یک حمله دلاورانه جمعیت آن گروه انبوه را از هم پاشیدند. ایبه سلطان بعد از پراکندگی سپاهش روی به فرار نهاد، سلطانعلی میرزا، از عقب آنان اسب بتاخت و در این حال که زیاده از سیصد نفر همراه او نبود، در تعاقب دشمن زیاده روی نموده بسیاری را با شمشیر بران به هلاکت افکند اما در اثنای اسب تاختن، ناگهان با اسب به زمین در غلطید و از آن حادثه گردن او به شدت آسیب دید. ترکمانان در حال فرار با مشاهده وضع او، برگشته او را به شهادت رساندند.

جسد مطهر او را، مادرش علم شاه بیگم، به دارالارشاد اردبیل برده کنار مرقد جد بزرگوارش مدفون ساختند. این واقعه در سال نهصد هجری قمری روی داد.

## حرکت شاهزادگان ، اسماعیل میرزا و برادرش ابراهیم میرزا از اردبیل به جانب گیلان

قبل از شروع جنگ و شهادت سلطانعلی میرزا ، صوفیان صافی دل به همراه شاهزادگان اسماعیل میرزا و ابراهیم میرزا به اردبیل رفتند. در اردبیل خبر شهادت سلطانعلی میرزا را شنیدند. علم شاه بیگم ، برای اینکه دیگر پسرانش هم گرفتار خشم ترکمانان نشوند هر دو نفر را در خانه های مریدان پنهان ساختند. ترکمانان پس از رسیدن به اردبیل به قتل و غارت پرداخته و در جستجوی شاهزادگان به هر جا می رفتند و محله به محله و خانه به خانه می گشتند ، زیرا که از جانب رستم پادشاه به آنان تأکید شده بود به هر طریق ممکن ، آنها را یافته و دستگیر نمایند. تا اینکه عده ای از صوفیان ، از جمله ، رستم بیگ قرا مانلو که از آن جنگ به سلامت بیرون آمده و در کوههای بغرو پنهان شده بودند ، از محل مخفی گاه شاهزادگان با خبر شده ، شبانه خود را به آن محل رسانده ، آنان را برداشته و به همراه خود به جانب کوه بغرو بردند و از آنجا هم به تالش رفته در قریه کرگان به خانه خطیب فرخ زاد کرگانی فرود آمدند. بعد از چند روز اقامت از آنجا به طرف رشت حرکت کردند ، در قصبه تول در خانه امیره مظفروالی تول مستقر شدند. امیره مظفر هم از آنان پذیرائی می کردند. چون در اردبیل به ایبه سلطان ترکمان خبر دادند که آن حضرت در تالش در خانه امیره مظفر پناه گرفته اند ، کس پیش امیر مظفر فرستاد. چون اولاد سلطان حیدر پناه به تو آورده اند ، شرط اطاعت آن است که آنها را ، با اعوان و انصار نزد رستم پادشاه ، با تحف و هدایا روانه سازی تا از شفقت پادشاهی بهره مند شوی و اگر از این امر تخلف نمایی ، یقین بدان که به غضب پادشاهی گرفتار خواهی شد. در این موقع جاگیر بیگ پرناک حاکم خلخال هم کس فرستاده به همان شیوه ، امیر مظفر را تهدید نمود. امیر مظفر بسیار نگران شده آن پناهندگان را به کسگر هدایت نمود. در کسگر ، امیره سیاوش حاکم آن ولایت ، به تکریم

پناهندگان پرداخت و در خانه خود آنها را جای دادند و تا سه روز از آنها پذیرائی کردند. روز چهارم برادران به جانب رشت رهسپار شدند. بعد از چند روز که در رشت در مسجدی اقامت داشتند چون کارکیا میرزا علی والی لاهیجان، از سایر حکام گیلان به اعتلای مکان و دودمان برتر بودند و امیره اسحاق رشتی، توانائی محافظت از آن حضرات و صوفیان همراهش را نداشتند، صلاح در آن دیدند تا به جانب لاهیجان تشریف ببرند. وقتی که اسماعیل میرزا و همراهانش به لاهیجان رفتند، در پناه حاکم مقتدر آنجا قرار گرفتند. بعد از چندی ایبه سلطان، از رفتن آن حضرت به لاهیجان اطلاع یافته، به تبریز رفته کیفیت فرار شاهزادگان به گیلان و توقف آنها نزد کارکیا میرزا علی را مشروحاً به عرض رستم پادشاه رسانیدند. در این حال اسماعیل میرزا در لاهیجان از سوی کارکیا میرزا علی از هر نوع محبتی برخوردار بود و نزد مولانا شمس الدین لاهیجی که از فضلای آن دیار بود، دروس قرآن و عربی و فارسی می خواند و صوفیان و مریدانش از اطراف و جوانب خصوصاً دیار روم (ترکیه فعلی) و قراجه داغ و اهر و غیره با نذر و نیاز در لاهیجان به خدمت مرشدشان می رسیدند و نذورات خود را تقدیم می کردند و چون مصلحت در توقف نبود، بلافاصله بر می گشتند. بعد از چندی، برادران اسماعیل میرزا، اراده مراجعت به اردبیل را فرمودند. در این موقع رستم پادشاه پیکی را به طلب اسماعیل میرزا نزد کارکیا میرزا علی به لاهیجان فرستادند. چون فرستاده او به لاهیجان رسید کارکیا میرزا علی، شاهزاده را به قریه لشت نشا فرستاد و از نظرها مخفی ساخت و فرستادگان رستم میرزا را با آوردن عذرهای مختلف روانه تبریز گردانید.

این بار رستم پادشاه تصمیم گرفت عده ای را با لباس صوفیان صفوی و به رسم جاسوسی به لاهیجان بفرستد تا احوال ایشان را تحقیق نمایند. این جاسوسان خبر آوردند که اسماعیل میرزا در لاهیجان در پناه کارکیا میرزا علی می باشد. این دفعه رستم پادشاه پس از مشورت با مشاورانش قرار بر این گذاشتند که نامه ای به کارکیا میرزا علی بنویسند مبنی بر اینکه: پس از قتل سلطانه علی میرزا، رستم پادشاه

بسیار اندوهگین شده است و می خواهد به جبران آن واقعه ، برادران او را به فرزندى خود قبول کرده و تربیت پدارنه نماید تا تلافی خون برادر و پدران ایشان شده باشد. حال که تو آنها را ، عزت و احترام نموده و پناه داده ای بسیار کار نیکی کرده ای بهتر است ایشان را به همراه صوفیان مریدش به تبریز اعزام دارید. چون نامه رستم پادشاه به کارکیا میرزا علی رسید به حسب ظاهر بسیار شادمانی کرد و به قورچی که نامه را آورده بود گفت : شاید که در گیلان باشند، تو چند روزی از رنج سفر آسوده شده در اینجا توقف نما ، تا من جستجو نمایم و فرستاده رستم پادشاه را به یکی از میهمانداران سپرد تا از او پذیرائی به عمل آید و خود به خدمت اسماعیل میرزا شتافت و صوفیان و هواخواهان او را هم خواسته در یکجا جمع کرد و موضوع نامه رستم پادشاه را با آنان در میان گذاشت و گفت من بسیار خوشحال شدم که رستم میرزا این طور نامه نوشته است. صوفیان گفتند هیئات که رستم پادشاه از روی مکر و حيله این نامه را نوشته است . مبادا نیرنگ او را پذیری . در عوض لازم است در جواب نامه بنویسی که مرا آن طالع نبود تا آن عزیزان در ولایت من باشند. پادشاه خاطرش جمع باشد که دشمنان آن شهریار را هرگز نزد خود راه نمی دهم. کارکیا هم پیشنهاد آنان را پذیرفته نامه ای به همان مضمون نوشته ، قورچی را روانه گردانید. وقتی که جواب نامه به رستم پادشاه رسید گفت شاید کارکیا راست می گوید و او از اولاد شیخ حیدر خیری ندارد. اما معاندان باز به رستم پادشاه خبر دادند که اسماعیل میرزا در لاهیجان است و یقین که کارکیا میرزا علی هم خبر دارد. پس رستم پادشاه نامه ای دیگر نوشت و بسیار تهدید نمود که اگر آنها را بفرستی میان ما و تو دوستی خواهد بود و الا سپاه بی حدی می فرستم تا لاهیجان و کل گیلان را بسوزانند و قتل عام نمایند. به محض اینکه این نامه را دریافتی یا باید فرزندان سلطان حیدر را بکشی و یا اگر نمی خواهی در خون ایشان شریک باشی همه آنها را به خدمت ما بفرست. وقتی که این نامه تهدید آمیز به کارکیا میرزا علی رسید ، بسیار نگران شد و با مشاوران خود به مشورت پرداخت مشاوران او گفتند: به نظر ما صلاح

در آن است که آنها را بدهیم تا به تبریز ببرند. آنها قوم و خویش یکدیگرند ، خود دانند با هم چگونه رفتار کنند. کار کیا گفت : هر چه فکر می کنم یقین می کنم که رستم پادشاه بلاتوقف آنها را به قتل می رساند و من چگونه در خون آن بزرگواران شریک باشم. چون شب شد کار کیا حضرت علی علیه السلام را در خواب دید که به او فرمودند : فرستاده رستم میرزا را به بارگاه خود خواسته بگویند که چند نفر را معین نموده ام تا ده به ده و خانه به خانه همه جا را بگردند و آنها خبر آورده اند که در این ملک کسی را نیافته اند و اگر باور نداری من قسم یاد می کنم که آنها در زمین گیلان نیستند ولی قبل از سوگند خوردن باید ریسمانی بر شاخه درختی ببندی و زنبیلی به آن ریسمان بسته از درخت آویزان کنی و شاهزاده اسماعیل میرزا را در آن زنبیل بنشانی و در حضور فرستاده های رستم میرزا دست بر قرآن زده قسم یاد کنی که ایشان در زمین گیلان نیستند تا قسم تودروغ نباشد ، زیرا که او در داخل زنبیل و در هوا قرار خواهد داشت. فرمایش و رهنمود حضرت علی (ع) را عیناً کار کیا به مورد اجرا گذاشته و سوگند خوردند سپس فرستادگان را به خدمت رستم پادشاه برگرداندند . وقتی که رستم پادشاه متوجه شدند که با آمد و رفت رسولان و امرای ترکان به جانب لاهیجان ، کار کیا میرزا علی ، حضور اسماعیل میرزا را در آن جا قبول نکرده و اقرار نمی کند رأی او بر این قرار گرفت که سپاه عظیمی به آن سوی روانه نمایند و با قهر و غلبه ایشان را بگیرند. در این اندیشه خطرناک بود که حق سبحانه و تعالی ، سلاطین ترکمان و پسر عموها را چنان به جان یکدیگر انداخت که دیگر رستم میرزا نتوانست فکر شوم خود را عملی کند. اسماعیل میرزا هم با خیال راحت در آن خطه بهشت آسا ، کماکان نشو و نما می یافت و گاهی به شکار و گردش در تفرجگاه های آن دیار مشغول بود .

## کشته شدن رستم پادشاه در جنگ بین ترکمانان و جلوس احمد بیگ بر سر سلطنت ایران

قبلاً گفته شد که بر طبق روال ایلخانان ، بعد از درگذشت سلطان یعقوب پسر اوزون حسن پادشاه آق قویونلوها ، اختلاف و جنگ و ستیز بین امرای ترکمان شروع شد و احمد بیگ پسر اُغورلو محمد ( پسر حسن پادشاه ) از آن معرکه گریخته به روم ( ترکیه فعلی ) رفت و سلطان ایلدیرم بایزید قیصر آن دیار، یکی از دختران خود را به عقد او درآورد و او در استانبول بود تا اینکه چندی بعد حسن علی ترخانی از رفتار رستم میرزا رنجیده به روم رفت و از خدمت قیصر روم استعفا نمود که احمد بیگ را به او سپارند و خاطر نشان کرد که در ایران بیشتر مردم ، خواهان سلطنت احمد بیگ هستند اگر قیصر لشگری با او همراه کنند ، ملک موروثی خود را بتصرف در می آورد. قیصر هم قبول کرده احمد بیگ را با موجی از رومیان روانه آذربایجان کرد . چون خبر آمدن او در بلاد آذربایجان انتشار یافت ، امرای ترکمان راه بی وفایی پیش گرفته ، به احمد بیگ پیوستند . رستم میرزا با شنیدن این اخبار سراسیمه گشته با امرای خود و لشگری انبوه به عزم رزم از تبریز بیرون آمد. دو لشگر درمقابل هم صف آراستند و به جنگ و جدال پرداختند . در اثنای جنگ، ایبه سلطان از امرای بزرگ رستم میرزا، با جمعی از همراهان، لشگر رستم میرزا را ترک کرده به احمد بیگ پیوست . در نتیجه جنگ به نفع احمد بیگ تمام شد و در این میان رستم میرزا هم به قتل رسید. احمد بیگ پس از این پیروزی وارد تبریز شد و بر تخت سلطنت جلوس کرد. این حادثه وقتی اتفاق افتاد که رستم میرزا در صدد لشگرکشی به گیلان بود که با عنایت الهی و آغاز جنگهای طایفه ای موضوع لشگرکشی به لاهیجان موقتاً به فراموشی سپرده شد .

## قیام شاه اسماعیل از گیلان

چون خبر آشوب در مملکت و شورش امرای ترکمان و جنگ و نزاع بین آنان به گوش اسماعیل میرزای صفوی در لاهیجان رسید ، اراده فرمودند که از لاهیجان خروج نموده به سوی دارالارشاد اردبیل حرکت نمایند. اسماعیل میرزا ، اراده و تصمیم خود را با مریدان و صوفیان پاک نهاد در میان گذاشتند و ملازمان دانستند که خروج آن شاهزاده نزدیک شده است. همگی کمر اطاعت بر میان بسته آماده جان فشانی شدند. تا اینکه شاه اسماعیل یکی از اهالی اخلاص را جهت رخصت طلبیدن نزد کارکیا میرزاعلی فرستاده و او کارکیا را از عزم نهضت همایونی باخبر ساخت . کارکیا ابتدا از کمی سن و سال و یاران و انصار آن حضرت به اندیشه فرو رفتند، زیرا که در آن موقع از عمر شریفش دوازده سال بیشتر نگذشته بود و کثرت مخالفان زیاده از حد بود بنابراین نظرش این بود که وقت خروج نیست ، بهتر است که چندی دیگر توقف نمایند. اما چند روز دیگر اسماعیل میرزا شخصاً با کارکیا میرزا ملاقات فرموده تصمیم قطعی خود را برای خروج و حرکت بسوی اردبیل تکرار فرمودند و بعد از اصرار زیاد سرانجام کارکیا هم رضایت داده به فکر تهیه بعضی از وسایل ضروری آن حضرت پرداختند . بدین ترتیب شاه اسماعیل با هفت نفر از صوفیان جان نثار : ۱- حسین بیگ له له ۲- ابدال بیگ دده ۳- خادم بیگ خلیفه ۴- رستم بیگ قراملو ۵- بیرم بیگ قراملو ۶- الیاس بیگ ایغوث اُغلی ۷- قراپیری بیگ قاجار. از لاهیجان خروج نموده بصوب اردبیل به حرکت درآمدند. ابتدا به جانب طارم رفتند . در طول راه صوفیان پاک طینت از روی عقیدت در هر منزل از طوایف روم و شام به موکب عالی می پیوستند . چون در طارم آن حضرت به سان دیدن لشگر پرداختند، برابر با یکهزار و پانصد نفر از صوفیان به نظر انور درآمدند که ملازم رکاب بودند. سپس از طارم بطرف خلخال عازم شدند. ابتدا در قریه برندق فرود آمدند و روز دیگر به مزرعه شاملو که به شام قزل اوزن اشتها



داشت شتافتند و در آنجا چند روز توقف فرمودند شیخ قاسم در آن منزل به خدمت و ضیافت پرداخته مهمانی بزرگی دادند بطوری که چهل گوسفند غیر از طعام بریان کرده بود. بعد از چند روز از آنجا هم کوچ کرده در قریه نساخ خلخال نزول فرمودند و از آنجا به روستای کیوی رفته درخانه ملک مظفر توقاچی سلطان و شهید سعید سلطانعلی پادشاه که به خلفا مشهور بود، فرود آمدند و مدت یکماه در خانه خلفا اقامت داشتند. بعد از آنجا به قریه حفظ آباد اردبیل رفته از آنجا هم به قریه الارق شتافتند. از آن ده هم به خطه فردوس بنیان اردبیل وارد شدند و به زیارت روضه جنت نشان جد بزرگوار خود شیخ صفی الدین نایل آمدند.

### نقش مهم و اساسی آستارا در روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی

وقتی که شاه اسماعیل وارد اردبیل شدند و به طواف مشایخ عظام و اولیای کرام پرداختند، برای پیروزی بر دشمنان دین از درگاه خدای یکتا و ارواح شیوخ صفوی طلب کمک و اعانت نمودند.

در آن زمان سلطان علی بیگ جاگیرلوی ترکمان از جانب الوند میرزا پادشاه، حاکم اردبیل و مغانات بود، کسی را نزد آن حضرت فرستاد که در اردبیل توقف نمودن شما مناسب نیست و می باید از این ولایت بجانب دیگر تشریف ببرید یا اینکه آماده جدال و قتال باشید. شاه اسماعیل بعلت کمی همراهان و کثرت لشکریان دشمن، مصلحت در نزاع را ندیده، تصمیم گرفت که از اردبیل کوچ کرده بار دیگر به سوی گیلان و این بار بسوی ولایت آستارا به حرکت درآید. در این حال محمدی بیگ همسر پاشاخاتون<sup>۱</sup> که به شرف دستبوسی شاه اسماعیل مشرف شده بود به عرض آن جناب رسانیده بود که اگر نهضت آن حضرت از برای قشلاق (زمستان گذرانی) با

<sup>۱</sup> پاشاخاتون از دختران سلطان جنید و عمه شاه اسماعیل بود و محمدی بیگ همسر پاشاخاتون بود.

جمعیت و همراهان، در تالش و در آستارا واقع شود، بصواب نزدیکتر خواهد بود. آنحضرت هم قبول فرمودند. چون محمدی بیگ با میرزا محمدسلطان حاکم آستارا رابطه ای قدیمی داشت او را نزد حاکم آستارا فرستاد. میرزا محمد سلطان حاکم آستارا در آن موقع بخت بلند و دولت ارجمند داشت، از شنیدن خبر ورود موکب آنحضرت به ولایت آستارا برای زمستان گذرانی، بسیار خوشحال شده به همراه محمدی بیگ و بزرگان تالش به استقبال موکب همایونی شتافتند. وقتی به دیدار مرشد کامل نایل آمدند، به عرض رسانیدند که ولایت آستارا مرکز تالش تعلق به ملازمان آن حضرت دارد. چنانچه در خاطر خطیر آن شهریار، قشلاق نمودن در این ولایت خطور نموده است، بسیار بجا و موافق میل این بنده دولتخواه است تا چند روزی کمر خدمت بر میان بسته، به جانسپاری پردازم. شاه اسماعیل بعد از دعوت حاکم ولایت آستارا، به همراه صوفیان به این ولایت آمدند و بنا بر صلاحدید میرزا محمدسلطان در قریه ارچوان از توابع آستارا اقامت گزیدند. چون روستای ارچوان مکانی پر نعمت بود این روستا که در فاصله کمی از آستارا قرار دارد؛ رودخانه ای داشت پر از ماهی، چراگاهی با انواع علوفه بطوری که گاوها و گاو میش های اهالی این روستا روزی دو بار از چراگاه برگشته پس از دوشیدن شیر از پستان های مملویشان دوباره به چراگاه برمی گشتند. روی این اصل میرزا محمد سلطان حاکم مقتدر آستارا این روستا را برای اقامت شاه اسماعیل و همراهانش تعیین نموده بود، تا بهتر وسایل پذیرایی فراهم باشد. میرزا محمد سلطان حاکم آستارا، بزرگ مالکی از خاندان قدیمی و اشرافی مهرانی از نسل شاهان ساسانی، حاکمی مقتدر بود و به خاطر اینکه شاه اسماعیل از نوادگان شیخ زاهد گیلانی آستارانی بود، پناه دادن و حمایت از او را وظیفه اخلاقی خود می دانست روی این اصل در جلب رضایت او و پذیرایی کردن از صمیم دل می کوشید بطوری که موجب تحسین و آفرین گویی همگان شده بود میرزا محمد، مادر خود را با چند نفر از کنیزان به خدمت آنها مأمور ساخته بود. اکثر اوقات شاه اسماعیل در ارچوان به شکار ماهی

می گذشت. چون خبر رفتن شاه اسماعیل به جانب آستارا به علی بیگ جاگیرلو رسید، شرح احوالات را نوشته به تبریز نزد امیرالوند میرزا فرستاد. امیرالوند، از استماع این خبر، نگران شده مقرر نمود، چون میانه میرزا محمدسلطان حاکم آستارا و علی بیگ حاکم اردبیل رابطه قدیمی وجود دارد، به هر نوع که می تواند او را به مخالفت و نابودی شاه اسماعیل ترغیب و تشویق نماید. علی بیگ جاگیرلو هم بعد از اندیشه بسیار کس نزد مادر میرزا محمدسلطان فرستاده او را با وعده های جمیله بفریفت تا نسبت به شاه اسماعیل مکرری و حيله ای بیندیشد. در واقع همانطور که حضور شاه اسماعیل در لاهیجان حاکم آن ولایت را با مخاطرات بسیار مواجه ساخته بود و مشاوران کارکیا معتقد بودند بهتر آنست که او را تحویل پادشاه وقت بدهند، در آستارا هم حضور او موجب نگرانی الوند میرزا پادشاه ترکمان شده و او هم به تهدید و تطمیع حاکم آستارا پرداخته بود. تعدادی از افراد و مشاوران میرزا محمدسلطان هم معتقد بودند که نباید آرامش و امنیت مردم ولایت را به خطر انداخت. از این رو والده میرزا محمد به اتفاق امیرحمزه تالش مسئول امور دیوانی حاکم آستارا از طرفداران تحویل شاه اسماعیل به مأموران شاه وقت بودند. اما خود میرزا محمدسلطان معتقد به حمایت و پناه دادن به شاه اسماعیل بود.

### شاه اسماعیل در آستارا

در آن موقع ولایت آستارا، مرکز حکومتی تالش بود. هم تالش جنوبی و هم تالش شمالی. چون هنوز لنکران در تالش شمالی و کرگری در تالش جنوبی توسعه نیافته بودند و شهر آستارا تنها آبادی بزرگ در محال تالش بود که از کسگر (انزلی و رضوانشهر کنونی) در جنوب شروع و تا سالیان در شمال ادامه داشت. و چون درست در وسط این ولایت گسترده واقع شده بود به میان شهر گیلان معروف بود. این ولایت در غرب هم شامل محال ویلکیج و أجارود و بخشی از مغان و بغرو

بود. بعلاوه آستارا قبلاً هم دارالارشاد عرفای معروفی مثل سید جمال الدین روحی بود که اینک مقبره ایشان در آنسوی مرز در آستارای جمهوری آذربایجان، در روستای بوته سر واقع است.

این عارف بزرگ چندین شاگرد تربیت کرده بود که معروفترین آنها شیخ تاج الدین ابراهیم معروف به شیخ زاهد گیلانی از اهالی همین ولایت آستارا بود. که شیخ صفی الدین اردبیلی بعد از مدتها تجسس برای یافتن مراد و مرشد کامل، آخر الامر به حضور او بازیافت و از مریدان او شد، و با دختر او فاطمه ازدواج کرد و بعد از وفات شیخ زاهد بر مسند ارشاد او نشست و اولاد شیخ صفی و خاندان صفویه نتیجه پیوند زناشویی دختر شیخ زاهد آستارایی با شیخ صفی الدین اردبیلی است. بنابراین صوفیگری در این ولایت سابقه زیادی داشت و حال که از نوادگان شیخ زاهد کسی به این ولایت پناه برده بود، مردم آن ولایت به همراه حاکمش حمایت از او را وظیفه عرفی خود دانسته از تهدیدات باکی به خود راه نداده و با ایمانی قوی همراهی و طرفداری از او را پذیرفته جان برکف مانند سایر صوفیان در رکاب او برای جنگ با دشمنان آماده شده بودند. در آن زمان در جدال مرگ و زندگی بین خویشاوندان و نوادگان حسن پادشاه آق قویونلو، بر سر حکومت، طبق روال ایللیاتی، اسماعیل میرزا هم بعد از کشته شدن برادر بزرگش در نزدیکی اردبیل، در دیار گیلان سرگردان بود. چون حاکم اردبیل او را پذیرفته و تهدید به جنگ کرده بود او بناچار بعد از خروج از لاهیجان باز هم رو به گیلان آورده و این دفعه در ولایت آستارا رحل اقامت افکنده بود. میرزا محمد سلطان حاکم قدرتمند و شجاع آستارا با اتکاء به تالش مردان مبارز در مقابل تهدیدات و تطمیع های دو پادشاه، یکی الوند میرزا و دیگری شیروانشاه، مقاومت و ایستادگی کرده و تمام مخاطرات را به جان خریده، مرشد کامل، شاه اسماعیل را در پناه خود و مردان جان بر کفش قرار داده بود.

میرزا محمد سلطان در مقابل تهدیدات الوند میرزا، به اطرافیان خود گفته بود در غیرت تالش روا نباشد که از برای چند روز حکومت در این دنیای فانی، مرتکب خیانت شده، پناهنده ای را به عمال حاکم تحویل دهیم. در خلال این احوال سلطان فرخ یسار شاه شیروان هم پس از اطلاع از حضور شاه اسماعیل در آستارا، فرستاده ای نزد میرزا محمد سلطان فرستاده که هزار تومان نقد از برای تو می فرستم تا اسماعیل میرزا را گرفته نزد من بفرستی. میرزا محمد سلطان، مکتوب شیروانشاه را برداشته با جمعی از اطرافیان پیش شاه اسماعیل رفت. وقتی که حاکم آستارا بحضور مرشد کامل رسیدند نامه شیروانشاه را به نظر او رسانیدند و احوال بداندیشی او را معروض داشتند و در مجلس در حضور امرا و صوفیان دست بر کلام الله مجید برده سوگند یاد نمودند که من جز جان سپاری و از خود گذشتگی در راه شاه دین پناه نظری ندارم و بخاطر چند روزه حکومت و یا بخاطر مال و منال دنیا پا از دایره اخلاص و جان فشانی بیرون نخواهم گذاشت. و فریفته وعده های دشمنان دودمان ولایت نشان نخواهم شد.

شاه اسماعیل با شنیدن بیانات و تعهدات میرزا محمد سلطان، او را به خلعت فاخره مفتخر ساخته نزدیکان و ملازمان او را هم یک یک خلعتهای خاص بخشیدند و در آن روز رفیق مجلس بزم خاقان با داد و دین گشتند. بعد از این جریان، شاه اسماعیل با اطمینان خاطر از پشتیبانی و حمایت حاکم آستارا، صوفیانی را که در رکاب او بودند اجازه دادند که به علت فرا رسیدن عید نوروز، به خانه های خود بروند، تا بعد از پایان عید دوباره به موکب عالی بیوندند.

### توجه شاه اسماعیل از قشلاق آستارا به جانب اردبیل

چون فصل زمستان پایان خود رسید و نسیم بهاری وزیدن گرفت و نوروز سلطانی آغاز شد و باغ و بوستان از گلهای رنگارنگ مانند نوعروسان آرایش یافت و

کوه و دشت سبز و خرم گردید، شاه اسماعیل بعد از پایان جشن های نوروزی در اندیشه بیرون آمدن از ولایت آستارا و حرکت به سوی اردبیل بودند که ناگهان سرمای سخت دوباره شروع شده و برفهای سنگینی بر زمین نشست که کسی تا آن زمان بیاد نداشت. بطوریکه دشت و هامون همه جا سفید یکسان می نمود و از شدت و برودت هوا و ادامه سرما پرندگان بسیاری بر روی برفها افتاده توان پرواز کردن نداشتند و مردم آنها را گرفته به نظر خاقان سلیمان<sup>۱</sup> شأن می رساندند و آن حضرت از مشاهده آن احوال شگفت زده بودند. سالمندان و معمران بعرض آن حضرت رسانیدند که در هیچ زمانی کثرت برف و شدت سرما را در این زمان در این ولایت کسی بیاد ندارد. بعد از آنکه با گذشت روزها سرما و یخبندان فروکش کرد. آنحضرت از آستارا بطرف گوگجه دنیز متوجه شدند. وقتی که به لنگرکنان ( لنگران امروزی ) رسیدند در منزل شاه سوار بیگ نزول اجلاس فرمودند و یک شب در آن منزل توقف نموده روز دیگر بطرف غرب و منطقه مغان رهسپار شدند و در قریه ماتبان ( ماه تابان ) در خانه نوشیروان بیگ تالش حاکم مغانات فرود آمدند و از آنجا عازم حظیره مقدسه جد بزرگوارش گردیدند و به دارالارشاد اردبیل وارد شده در خانه پدر بزرگوار خود سلطان حیدر فرود آمدند. علمشاه بیگم والده آن حضرت و برادران و همشیره ی گرامی بعد از مدتها ایام فراق ، با اشتیاق تمام به دیدار آن شهریار آمدند. آن حضرت از بیم اهل ظلم و دشمنان مصلحت در توقف در اردبیل را ندیده با امرا و صوفیان صافی دل مشورت فرمودند که به کدام جانب اراده فرمایند همگی متفقاً بعرض رسانیدند که چون قبلاً در یورت قشلاق ( آستارا ) نامه ها و مکتوب هایی با قاصدان به اطراف ولایت روم و شام فرستاده و صوفیان اخلاص کیش را از خروج، مرشد کامل آگاه ساخته ایم، اگر به سرحد ارزنجان از راه گوگجه دنیز تشریف ببرند در آنجا هواخاهان این دودمان ولایت شان نزدیکند .

<sup>۱</sup> منظور شاه اسماعیل صفوی است

بنابراین زودتر از خبر ورود موکب همایونی باخبر خواهند شد و از آنجا بعد از اجتماع لشگریان، به هر جانب که رأی عالی قرار گیرد حرکت خواهیم کرد. با تکیه بعون و عنایت الهی و امداد حضرت ائمه معصومین علیه السلام متوجه مقصد خواهیم بود. پس از آنکه اراده خاقان صاحبقران بر آن تصمیم قرار گرفت با والده و برادران گرامی وداع فرموده بسوی گنجه و قراباغ به حرکت درآمدند.<sup>۱</sup>

### پیوستن صوفیان از هر طرف به درگاه شاه اسماعیل

وقتی که شاه اسماعیل با همراهان بسوی شیروان در حرکت بودند و در چخور سعد اقامت کرده بودند، قاراجه الیاس بایوردی، روی به آستان<sup>۱</sup> او نهاده به موکب شاهی پیوستند. قاراجه الیاس با فوجی از صوفیان روم (ترکیه فعلی) از مسکن مألوف خود حرکت کرده پس از طی راهی زیاد، در حوالی قلعه شوره گل فرود آمدند. موکب همایونی، از آنجا متوجه ارزنجان شدند. در این مکان هم فوج فوج از صوفیان از شام (سوریه) و روم (ترکیه) و حدود ارزنجان به درگاه مرشد کامل رسیدند. روز به روز جمعیت لشگریان شاه اسماعیل زیاد می شد.

### وقایع سال ۹۰۶ هـ. ق

بعد از رسیدن صوفیان از اطراف ممالک، از طوایف مختلف و قبایل: شاملو - استاجلو - روملو - تکلو - ذوالقدر - افشار - قاجار - ورساق و صوفیان قاراجه داغ، از آنجمله محمدیگ استاجلو با دویست نفر از اولاد و اتباع و عابدین بیگ شاملو با سیصد نفر، خاقان صاحبقران، از میان آنان، هفت هزار نفر جوان صوفی یکدل و یکجهت را انتخاب نموده، بقیه را مقرر فرمودند که از عقب اردوی

<sup>۱</sup> جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل) دکتر الله دتا مضطر. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

ایشان بیایند. بعد از دیدن سان از لشگریان ، بعضی از ریش سفیدان را به مجلس خواسته ، بعنوان مشورت با آنان مطرح فرمودند : حرکت بسوی کدام ولایت مناسب خواهد بود ؟ بعضی از امرا عرض کردند که چون دشمنان دین و دولت با وفور خزاین و لشگریان آراسته اند و چهار جانب ایران را گرفته اند و از بندگان و صوفیان دودمان ولایت نشان، آن مقدار جمعیت گرد نیامده اند، صلاح در این است که زمستان را در ارزنجان قشلاق نمائیم تا سایر مریدان از نقاط دیگر به ما پیوندند . آنگاه با جمعیت تمام متوجه آذربایجان بشویم و امیرالوند میرزا را به توفیق الهی از پیش پای برداریم. بعضی ها هم مصلحت در آن می دیدند که به چخور سعد بروند و زمستان را در آنجا بگذرانند. چون سخنان امرا و ریش سفیدان ، هیچکدام مطابق و موافق میل آنحضرت نبود ، به زبان الهام فرمودند : آنچه که گفتید ، هیچکدام از این رأیها بصواب موافق نیست. امشب من این مشورت را با صاحبان دین و دولت خواهم نمود و آنچه که از جانت حضرات ائمه معصومین اشارت رود به عمل خواهیم آورد. روز دیگر خاقان سلیمان شان ، سالکان طریق اخلاص و جانسپاران را خواسته گفتند : دیشب از ارواح طیبه حضرات دوازده امام علیهم السلام، مأمور چنان شدیم که آیات ظفر آیات را نخست بسوی شیروان بر افروزیم تا تیغ خون آشام از نیام انتقام بر آوریم و کار شیروانشاه را بموجب دلخواه سازیم. امرا هم از نوید آن مراد به نشاط آمده متفقاً از روی صدق و صفا بانگ بر آوردند :

زشه رایت جنگ افراختن                      زما ، بر صف دشمنان تاختن

پس ، شاه اسماعیل ، صبح روز دیگر ، با لشگریان فدویان جان نثار ، به سوی شیروان بتاخت. چون به اولین منزل رسیدند ، آن حضرت ، خادم بیگ خلفا را ، با فوجی از دلیران به جانب گرجستان، بر سر کفار بی دین مأمور ساختند تا آن دیار را قتل و غارت نمایند. خلفا بیک هم بموجب فرمان، با مبارزان جان بر کف ، به سرزمین کفار بتاخت و جمعی کثیر از آنانرا کشته ، با غنایم فراوان به حضور خاقان آمدند . آن حضرت او را تحسین نموده ، اسباب غنیمت را میان مبارزان تقسیم فرمودند .



### گذشتن خاقان سلیمان شان از رود کُر

بدون کشتی و بعون و عنایت الهی

قبل از عبور لشگریان از رود کُر، شاه اسماعیل، بهادرخان بایرام بیگ قراملو را با فوجی از غازیان ذوالقدر و تکلو مأمور ساختند تا از معبری از رود کُر گذشته، در آن طرف آب به مراقبت پردازند تا مبادا شیروانیان به آنجا آمده، از عبور لشگریان جلوگیری نمایند. بایرام بیگ، به حسب فرمان، به جانب رود کُر رفتند و غازیان (لشگریان) را دو قسمت کرده هر قسمتی را در یکی از دو جانب آب ارس و آب کُر که در آن موضع بهم می پیوندند فرستاد که خیمه اقامت را بر افروزند و سرانجام وسیله عبور لشگریان از آن رود بیکران را فراهم سازند. بایرام بیگ در فکر و اندیشه یافتن معبری برای عبور بودند که شاه اسماعیل به کنار آب رسیدند. از اندیشه بایرام بیگ اطلاع یافتند. آنگاه قدمی چند به جانب بالای آب رانده با توکل به عنایت الهی، مرکب خود را به آن رود بزرگ انداختند. صوفیان جان سپار از مشاهده شجاعت آن مرشد بی تأمل در پی آن شهسوار، اسب در آب انداختند. و مجموع لشگریان با صحت و سلامت از آن آب عبور کردند.

روز دیگر سواری از نزد سلطان فرخ یسار به آنجا رسید و پیام او را به آن حضرت رسانید مبنی بر اینکه هر گاه آنحضرت بخواهد به سوی شیروان رود بر او همان خواهد گذشت که بر پدرش رسیده است. شاه اسماعیل از شنیدن این پیام غرورآمیز برافروخته گردید. و دانست که شرّ اهل شیروان به غیر از دم شمشیر برآن به چیز دیگری رفع نگردد.

### نبرد شاه اسماعیل با سلطان فرخ یسار شیروانشاه

بطوری که قبلاً گفته شد، خاقان سلیمان شان، با الهام هاتف لاریبی، عازم ولایت شیروان شدند. سلطان فرخ یسار از خیر آمدن شاه اسماعیل خبردار شده، با

بیست هزار سوار جرّار و شش هزار پیاده کماندار، با نیت ممانعت برای رویارویی با آن حضرت بیرون آمده بود و در دامنه کوه قلعه گلستان موضع دفاعی گرفته بود. شاه اسماعیل با خیردار شدن از موضع او، با اراده ای قوی و عزمی راسخ و دلی قوی، با هفت هزار سوار فدوی برای پیکار با شیروانشاه، بطرف دامنه کوه آن حصار استوار توجه فرمودند. چون طلیعه سپاه شاه اسماعیل، نمایان شد شیروانشاه بر بالای کوه صعود نمود و به آرایش سپاه پرداخته میمنه و میسره را به والیان آن دیار و مردان کار سپرد. از این طرف هم، شاه اسماعیل میمنه (قسمت راست) لشگر را به غازیان شاملو و میسره (قسمت چپ) سپاه را به مجاهدان استاجلو سپردند و چرخچیان آن رزمگاه را به مخلصان طایفه تکلو و روملو و ذوالقدر محول نمودند. در قلب میدان جنگ هم خود شاه اسماعیل قرار گرفتند. بعد از آن دلیران جنگی با تیر و کمان و سیف و سنان روی به طرف میدان نبرد آوردند. آن دو لشگر به هم ریختند. پیادگان شیروان از بلندای آن کوه غازیان صاحبقران را به تیرباران گرفتند. آتش جنگ شعله ور شد. مبارزان صوفی از روی ایمان و جان سپاری و شهادت طلبی و با ثبات قدم شجاعانه حمله می نمودند. در این اثنا، شاه اسماعیل، دست بر قبضه شمشیر رسانده، سمند جهان پیمان را به جولان در آورده با فوجی از دلاوران که در قلب سپاه بودند، متوکلاً علی الله، سمندوار خود را بر آن آتش کارزار زده به یک حمله، صف دشمنان را شکافته، تزلزل در عرصه میدان و میان شیروانیان انداختند. صوفیان جان نثار هم از مشاهده آن فارس میدان دلاوری جرأت بیشتری یافته، با صدای (الله، الله، علی ولی الله) که شیوه و شعار طایفه قزلباش بوده، مرتباً بر لشگر شیروانشاه حمله می نمودند. شیروانیان از حملات متهورانه جنگجویان شیردل متفرق شده از هم پاشیدند و پشت به معرکه ستیز داده پای بر گریز گذاشتند. نسیم فتح و پیروزی بر لشگر، شاه و الا گهر وزیدن گرفت. امرای آن گمراه در آن معرکه کشته شده به خاک مذلت افتادند و بقیه لشگر، از بیم جان روی به وادی فرار نهادند.

سلطان بطرف قلعه فرار نمود. جمعی از لشکر شاه اسماعیل، او را تعقیب نمودند در حالیکه نمی دانستند او شیروانشاه است، نزدیک به قلعه او را از اسب پائین انداختند. شاه گلدی نامی که جلودار حسین بیگ له له بود سر پرغرور او را از بدن جدا ساخت و براق او را متصرف شد. جمعی از شیروانیان که دستگیر لشگریان صفوی شده بودند، اسب او را شناختند و مشخص شد که آن سر از شیروانشاه است. صوفیان جسد پلید او را سوزاندند. لشگریان شاه ظفر گون، گریختگان آن قوم مقهور را متعاقب نموده، جمعی کثیر از جوان و پیر طعمه شمشیر گردانیدند. بقیه السیف (بقیه لشکر) که از آن معرکه خسته و ناتوان به در رفته در راه گریز بودند، چون اکثراً زخم های کاری برداشته بودند، در صحرا و بیابان به خاک هلاک افتادند. چون خاطر خسرو کشورگیر از مهم دشمنان جمع گردید، در همان منزل قبه بارگاه به اوج مهر و ماه رسانیده و بر مسند خلافت و اورنگ سلطنت تکیه زدند. امرای نامور و لشگریان ظفرمند، بنظر آن کیمیا اثر رسیده زبان به دعا و تهنیت و مبارکباد این فتح مبین گشودند و همگی لوازم عبودیت و اخلاص به جای آوردند. پادشاه دوست نواز، دشمن گداز هم هریک از ایشان را به لطفی خاص اختصاص فرموده، به شفقت و انعام سرافراز فرمودند. خاقان سلیمان شان بعد از خاطر جمع شدن از سوی شیروانشاه، سه روز در آن منزل اوقات خود را به خوشدلی گذرانیدند. بعد از چند روز، شهریار کشورگشا، عنان عزیمت به سوی چمن محمود آباد، به جهت قشلاق نمودن روی آورده در آنجا طرح قشلاق انداختند. در خلال این احوال بعضی از مأموران، گزارش دادند که ساکنان قلعه بادکوبه، به حضانت و متانت آن قلعه، مغرور گشته تمرد و طغیان آغازیده اند.

### فتح بادکوبه

چون شاه اسماعیل ، ایام زمستان را در چمن دل نشین محمود آباد شیروان ، با خاطری آسوده به خوشی و خرمی می گذرانیدند ، متوجه فتح حصن حصین بادکوبه شدند. وقتی که به اتفاق امرا به کنار خندق آن شهر آمدند و با دیده حقیقت بین اطراف و جوانب آن حصن محکم و حصارها و دروازه و برج ها را دیدند ، به خیمه دولت مراجعت فرموده ، کس نزد غازی بیگ و زوجه او که حاکم قلعه بودند ، فرستادند چون بسمع اشرف رسانده بودند که زوجه غازی بیگ ، دختر شیروانشاه است و آن زن کمال اقتدار و اختیار در امور حکومت آن دیار را دارد و غازی بیگ به جز نامی از حکومت ندارد. ساکنان آن قلعه به اشاره آن زن ، درهای بخت و اقبال را بر روی خود بسته و در مقام قلعه داری درآمده بودند. چون فرستاده شاه اسماعیل به قلعه درآمد و پیغام پادشاهی را رسانید : « که از سرکشی به غضب قهرمان زمان گرفتار و از اطاعت و انقیاد به لطف و شفقت شهریاری امیدوار خواهید شد. » آن زن حکم بر قتل فرستاده دادند. در این موقع ، ابوالفتح بیگ ، داروغه بادکوبه ، خود را رسانیده وی را از قهر ، قهرمان دوران ترسانیده گفت : شایسته تو نیست که فرستاده شاهی را به قتل برسانی ، که عاقبت نتیجه خوبی ندارد. آن زن او را نیز به قتل رسانیدند. چون خبر جسارت آن سرکش به عرض شاه اسماعیل رسید ، نایره غضب پادشاه زبانه برکشید و فرمان لازم الاذعان ، شرف نفاذ یافت که قورچیان بهرام صولت و صوفیان مریخ صلابت ، آن حصار را مرکز وار در میان گرفتند. نقب زنان چیره دست آن حصار را چون قلعه خبیر از بنیاد بر انداختند و کوه بُران قوی بازو به نوک تیشه خارا ، شکاف در برج و بارو انداختند. سنگ بُران در اثنای بریدن نقب بر سنگی عظیم رسیدند که نوک تیشه از کار آن عاجز بود. سرکه کهنه به دست آورده بر آن سنگ می ریختند و به ضرب تیشه اجزای آن را از هم می پاشیدند ، تا اینکه

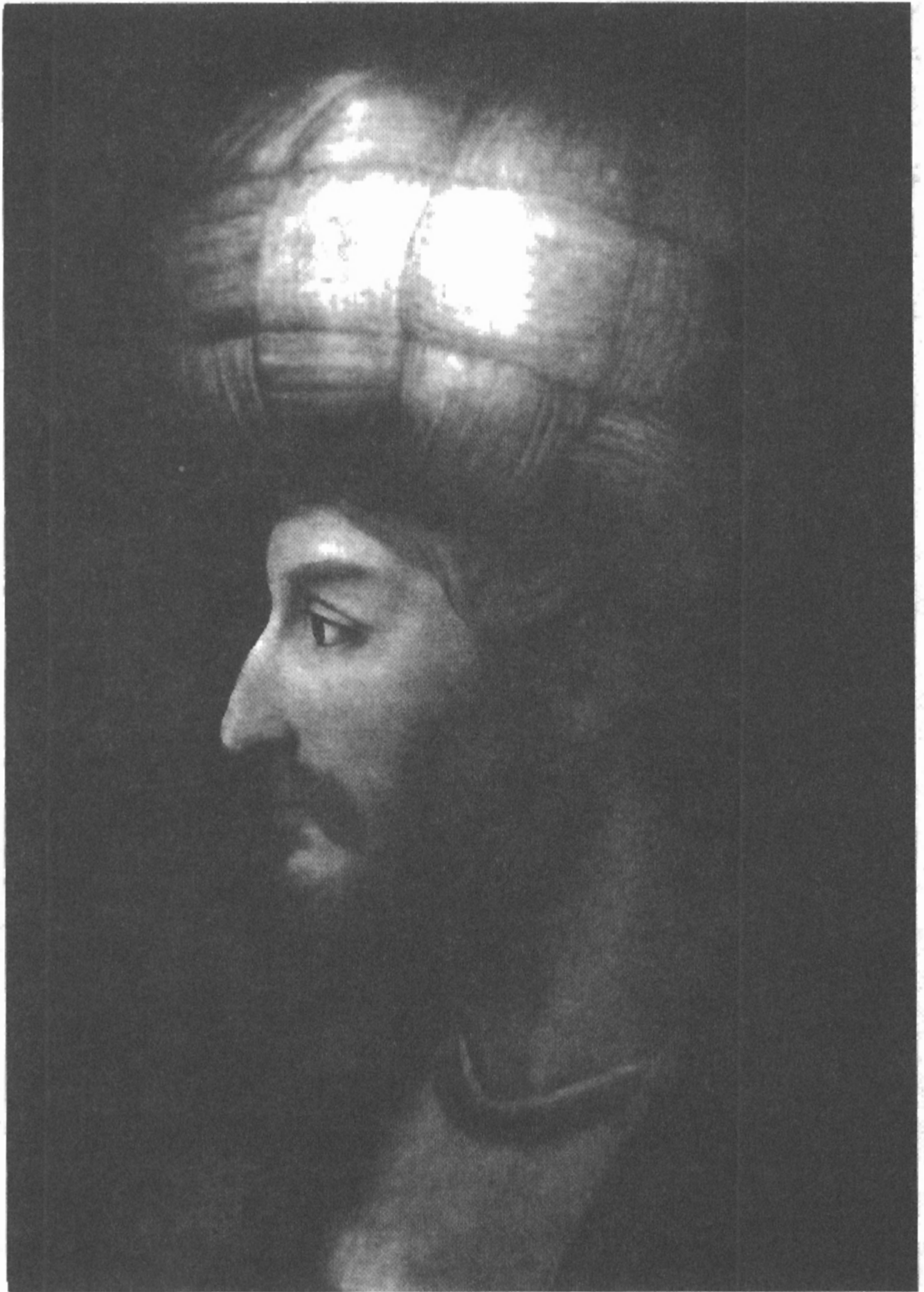
آن برج را فرود آوردند. مردم شهر قرآن به دست، تقاضای بخشش و گذشت می کردند.

با وجود غرور و نخوتی که قبلاً بروز داده بودند، شهریار از جرم آنان گذشت و حکومت آن ولایت را به خلفا بیگ سپرد. خزاین و ذخایر شیروانشاه را که داخل قلعه بو، از زر و جواهر و نفایس و اجناس دیگر آنچه به دستشان آمده به خزانه دولت فرستادند. خلفا بیگ با مبارزان و کلانتران به قلعه درآمده و خزاین و دفاین سلاطین شیروان را به دست آورده به پیشکش و جان امانی از سوی ساکنان قلعه گرفته مجموع را به درگاه معلی ارسال گردانید بعد از آن قبر سلطان خلیل شیروانشاه را که نسبت به سلطان جنید عداوت ورزیده بود شکافته به آتش انتقام استخوان های او را بسوزاندند. و مقبره سلسله پادشاهان شیروان را منهدم نموده با خاک تیره یکسان ساختند.

### عزیمت شاه اسماعیل به طرف آذربایجان ( ۸۷۲ هـ. ق )

در همان روز، قاصدی که جهت تحقیق از موضع دشمنان، به قراجه داغ رفته بود، رسیده به عرض رسانید که الوند میرزا حاکم آذربایجان از فتوحاتی که آن حضرت در ممالک شیروان نموده، آگاه شده است و با سی هزار سوار جرار از تبریز بیرون آمده به نخجوان رفته است و در آن حدود پرچم سلطنت را برافراشته است. محمود بیگ قراجه را با فوجی از لشگریان ترکمان به طرف گنجه قراباغ فرستاده است و قراچقای محمد ترکمان را با فوجی دیگر به حدود اردبیل مأمور ساخته تا از سه جانب راهها را مسدود سازند و نگذارند که شهریار از جانب شیروان به آن صوب بروند. از شنیدن این اخبار، پادشاه دیندار و شریعت پرور دفع شر امیر الوند را، اولی دانسته، به فکر کار آن نابکار افتادند. خاقان سلیمان شأن، امیر قراپیری بیگ قاجار را که از وفور جلادت و برهم زدن صف دشمنان دین و دول،

از آن حضرت ملقب به لقب تُوزقاپاران بیگ شده بود با جمعی از جنگجویان به دفع حسن بیگ شکور اُغلی روانه گردانید. امیر قاراپیری بیگ به ایلغار به جانب گرما رود قراجه داغ روانه شد. حسین بیگ از توجه آن امیر ظفر شعار خبر دار شده از بیم جان تاب توقف و مقابله را از دست داده روی به فرار نهاد. امیر قاراپیری بیگ مانند شعله آتش سوزان خود را به بازماندگان آن بی ایمان رسانده جمعی کثیر را طعمه شمشیر خود ساخته وسایل و یراق بسیار از ایشان غنیمت گرفته به اردوی شهریار دیندار مراجعت نمود.



شاه اسماعیل صفوی

### عبور شاه گیتی پناه از معبر جواد

با عبور لشگریان شاه دین پناه از پل جواد ( محل اتصال دو رود کُر و ارس ) و حرکت به سوی اردبیل، قرا قرا چقای محمد که از سوی الوند میرزا برای محافظت از اردبیل تعیین شده بود چون از عبور سپاه ظفر نمون از پل جواد با خبر شد، تاب مقاومت در خود ندیده به طرف قراباغ عقب نشینی کرد و چون از رسیدن موکب شاهی به حدود قراباغ هم آگاه شد، از آنجا هم روی به فرار گذاشته به سوی نخجوان رفته به لشگر امیر الوند پیوستند. شاه اسماعیل با شنیدن این اخبار به سرعت به سوی نخجوان به حرکت درآمد. امیر قاراپیری بیگ و امیر الیاس بیگ و امیر شکار را با غازیان جان سپار مقدمه و پیشقراول لشگریان قرار دادند. <sup>۱</sup>

از آن سو هم امیر الوند، عثمان بیگ موصللو ترکمان را با چند تن از سرلشگران با سپاه فراوان برای ممانعت از پیشروی قوای شاه اسماعیل تعیین نمودند. دو لشگر متخاصم وقتی به هم رسیدند نبردی سخت در گرفت. صوفیان جان بر کف از روی ایمان و با کمال جرئت و شهامت می جنگیدند. جنگی هولناک در غایت شدت روی داد. امیر قرا پیری بیگ به قوت بازوی مردی و دلاوری بر صف لشگر دشمن تاخته، خود را به پای بیرق عثمان بیگ موصللو رسانده او را با یک ضربه نیزه از زین ربوده بر خاک انداخت و دست و گردن آن ستم پیشه را بر بست و اسیر گرفت. لشگریان الوند میرزا از میدان ستیز به وادی گریز روی نهادند و غازیان بر صلابت جمعی کثیر از آن قوم را به خاک مذلت انداختند. امرای نامدار با فتح و پیروزی و غنیمت بسیار روی به اردوی شاهی آوردند.



### ذکر نامه نوشتن امیر الوند به شاه اسماعیل

چون خبر شوکت و عظمت خاقان سلیمان شأن صاحبقران و اقتدار صوفیان از جان گذشته و فداکار به امیر الوند رسید مجلس ترتیب داده و نتیجه مشورت ترکمانان چنان شد که نامه نصیحت آمیزی برای شاه اسماعیل بفرستند مبنی بر اینکه بخاطر قوم و خویشی و نسبت و یگانگی که فیما بین هست صلاح در این است که آن حضرت به شیروان مراجعت نمایند تا فرمان سلطنت آنجا را به شما محول نمایم. چنانچه آن حضرت چنین نکند با سی هزار نفر ترکمان از عقب ایشان ایلغار می کنیم بر این اساس مکتوبی نوشتند و در آن چنین آوردند که معلوم پادشاه دین پناه شاه اسماعیل بوده و هست که خواست خدا چنان بود که قدم در معرکه خروج بگذاری و از آنجا که تو از فرزندزاده های حسن پادشاه هستی ، چرا در متابعت تو نکوشیم. روش قوم و خویشی این نیست و ما را با تو جنگ و جدالی نیست. چون به خون پدر و جد خود قیام نموده و فرخ یسار شیروانشاه را بانتقام به قتل در آوردی و شیروان را مستخر ساختی ما هم آن سرزمین را به تو بخشیدیم برگرد و به شیروان برو بحکومت آن ولایت مشغول باش. چون تو بیگانه نیستی به خروج تو راضی شدیم زینهار که این معنی را حمل بر ضعف مکن چون صلح به از جنگ است لذا این همه مبالغه نمودیم و الا فردا نگذارم که پای صلح پیش گذاری.

ما نیز با سی هزار کس در برابر ایستاده ایم و آنچه از قضای خدا پدید آید شاکریم. چون این نامه بعرض صاحبقران شاه اسماعیل بهادر خان رسید گفت در جواب نامه نوشتند به این مضمون: معلوم الوند پادشاه بوده باشد که از اولاد حسن پادشاه به اولاد شیخ صفی الدین بی مروتی و ظلم بسیار رسیده با وجود آنهمه آزار من از سر خون جد و پدر و برادرم گذشتم اما من بر آنم که دین معصومین صلوات اله علیهم اجمعین را رواج دهم و تا جان داشته باشم در راه دین مبین شیعه اثنی عشری شمشیر خواهم زد که حق بر مرکز خود قرار بگیرد و می باید که از روی صدق و عقیده

درست دست بر دامن حضرات زده زبان را بذکر کلمه طیبه علی ولی الله جاری گردانی تا به سعادت پادشاهی نایل آیی و هر سرزمینی را که بگیرم خطبه و سکه بنام تو بزنم و بخوانم و ترا برادر بزرگ خود دانسته در راه تو شمشیر بزنم حالا بهر روش که خوشتر دانی اعلام کن.

### وقایع ۹۰۷

#### ذکر محاربه امیرالوند با خاقان سلیمان شأن

چون جواب نامه از سوی شاه اسماعیل صفوی به او رسید دانست که آن حضرت از راهی که در پیش گرفته اند منحرف نخواهند شد لذا تزلزل در احوال آن بدفرجام افتاده از آن مکان کوچ کرده به طرف چخورسعد بحرکت درآمد و در کنار رود ارس با سی هزار کس سپاهی قرار گرفت و کمر محاربه به میان بست چون پادشاه ظفر لوای به آن مکان نزدیک شدند. توقف فرموده غازیان را به حراست از اردوی فیروزی انجام مأمور کردند.

فردای آن روز خاقان سلیمان شأن صاحبقران جوشن توکل در بر و تاج عنایت الهی بر سر و شمشیر حضرت صاحب الامر در کمر و نیزه امداد ائمه معصومین در دست گرفته پای همت در رکاب در آورده بر پشت سمند گردون نورد برآمده با اعتقاد و اعتمادی تمام به امداد ائمه معصومین و اطمینان به عنایت رب العالمین غازیان نصرت قرین و مجاهدان میدان دین را امر بر سواری نمودند و غازیان فریاد شعار فرقه قزلباشیه، (قربان اولدوغوم، صدقه اولدوغوم، پیریم، مرشدیم) بر آسمان بلند کردند. این شعارها از سوی لشگریان شاه دین پناه لرزه در قوای دشمن انداخت. شاه دین پناه به آرایش لشگریان پرداخت دست راست و چپ را به امرای نامدار حسین بیگ له له و ابدال علی بیگ دده و خادم بیگ خلفا و محمدبیگ استاجلو و بیرام بیگ قراملو و عبدی بیگ شاملو و قراجه الیاس بایوردلو و قراپیری بیگ قاجار

و الیاس بیگ حلواچی اُغلی و امیر شکار و تکلومهردار و علی بیگ روملو ملقب به دیو سلطان سپردند و از آن مکان با آراستگی متوجه معرکه نبرد با مخالفان شدند. از آنطرف الوند میرزا هم دستور داد که شتران اردوی را تماماً جمع نموده زنجیروار به یکدیگر بسته و در پس لشکر قرار دادند تا کسی از لشکریان نتواند از میدان نبرد فرار کند آنگاه میمنه و میسره سپاه را به امرای ترکمان مثل لطیف بیگ و سیدغازی بیگ و موسی بیگ و قره چغای بیگ و خلیل بیگ و محمود بیگ و غیره سپرده خود در فراز بلندی در آن مکان قرار گرفتند. از این سوی هم نوجوانان رزم آزمای، غرق آهن از سرتاپای در برابر مخالفان صف بر افراشتند که غریو کوس و طبل و کره نای سپاهیان بر چرخ فلک در رسید و دو لشکر مثل امواج سهمگین دریا بهم رسیده جنگی در نهایت صعب در گرفت. خاقان سلیمان شأن صاحبقران از میمنه و میسره، جمعی از مجاهدان دین و دولت را به امداد دلاوران مأمور ساختند. صوفیان غازی با اشاره حضرت همایونی تیغ انتقام از نیام کشیده بر مخالفان می تاختند و همچنان جلادت و پهلوانی نشان می دادند و حملات مردانه می نمودند اما چون راه گریز بر لشکر دشمن مسدود بود آنان با تمام قوا دفاع می کردند و به دفع حملات لشکر خاقان می کوشیدند تا اینکه شاه خاقان شأن با حملات مکرر و شجاعانه خود چند تن از سران و فرماندهان دشمن را بخاک هلاکت انداختند و سرهای آنها را از تن جدا کرده به سر نیزه ها زدند. قوای ترکمان از مشاهده سرهای سرداران روی به فرار آوردند.

نسیم فتح بر اعلام شاهی

وزید از غایت فضل الهی

لشکر هراسان الوند میرزا چون راه فرار را مسدود می دیدند از هر سویی به سوی دیگر می شتافتند و در این میان غازیان عظام آنان را به خاک هلاک می انداختند. بعد از کشته شدن تعداد زیادی از لشکریان مخالف و گریختن عده ای از آنها به غارت اموال آنان پرداخته و اسب و شتر و استر و پارچه های نفیس و زر و نقره بدست غازیان افتاد. آنگاه در آن منزل نزول اجلال فرموده به پاس فتح و فیروزی بر

الوندشاه ، شکرانه نعمت الهی و سپاس و ستایش نامنتهایی به جای آوردند. و غازیانی را که از راه اخلاص و جان سپاری در دفع دشمنان کوشیده بودند با انعام و احسان دادن سرافراز و ممتاز ساختند و آنشب را در نهایت سرور و شادمانی گذرانیده روز دیگر علم عزیمت بسوی دار السلطنه تبریز برافراختند .

### شرح توجه خاقان سلیمان شأن به جانب تبریز

بعد از شکست دادن الوند میرزا و لشگریانش آنحضرت در کمال عظمت و اجلال در دارالسلطنه تبریز که مقر سلطنت و مرکز دایرة فرمان روایان و پادشاهان عالی نسب و اقبال مثال بود استقرار نمود و بنا به رسوم و قوانین سلاطین معدلت آئین بر مسند پادشاهی جلوس فرمودند و امرای عظام و علمای گرام و صوفیان و معتقدان دودمان قدس نشان به پای بوسی و مبارکباد و تهنیت گویی آمدند و آنحضرت دری از عدل و امن و امان بر روی اهل روزگار گشودند و دست ظالمان را از گریبان مظلومان کوتاه گردانیدند .

## جنگ چالدران

### حمله سلطان سلیم عثمانی به ایران و جنگ چالدران

اوایل ظهور و خروج شاه اسماعیل صفوی ، سلطان ایلدرم بایزید فرمانروای روم ( ترکیه فعلی ) بود. آن پادشاه شخصیتی نیکو خصال و درویش نهاد بود. اغلب به جنگ کفار فرنگ همت می گماشت بسیاری از شهرهای فرنگ در زمان او توسط سپاه مسلمین فتح شد. این پادشاه با شاه اسماعیل صفوی از روی پدر فرزندی سلوک می نمود در ایام حیات او از جانب سپاه روم حرکتی بر علیه ایران دیده نشد. آن سلطان دو پسر داشت. پسر بزرگتر سلطان احمد خان و پسر کوچکتر سلطان سلیم نام داشت. سلطان احمد خان همیشه موافق رضای خاطر پدر رفتار می نمود ولی سلطان سلیم به واسطه غروری که داشت بلندپروازیهایی می کرد و همیشه در فکر برکناری پدرش از سلطنت بود. تا آنکه بعلت پیوستن تعداد زیادی از ایلات ترکیه به مکتب تصوف ، از جمله رفتن صوفیان ایل تکلو و روملو به درگاه شهریار ایران بعلت اعتقادات مذهبی ، میانه پدر و پسر گفتگو شده و سلطان سلیم از پدر قهر کرده به گردآوری سپاه پرداخت و بعد از اجتماع لشگر بر علیه پدرش لشگرکشی کرد. مابین استانبول و ادرنه جنگی عظیم بین آنها واقع شد که در نهایت سلطان سلیم رو به وادی گریز نهاده به جانب ترابوزان گریخت و قریب دو سال در آن محال به گردآوری لشگر مشغول بود. او مکرراً نامه هایی از برای امرای درگاه شاهی خصوصاً ینی چری آقاسی می فرستاد و آنها را دعوت به بیعت می کرد. تا اینکه ینی چری آقاسی با سربازان ینی چری در باب سلطنت سلطان سلیم موافقت نموده او را از ترابوزان به استانبول آوردند. چون وزیر اعظم و ارکان دولت عثمانی موافقت ینی چری را درباره سلطنت سلطان سلیم مشاهده نمودند ایشان هم همگی در رکاب سلطان سلیم متوجه پایتخت عثمانی شدند و سلطان سلیم را بر مسند سلطنت نشاندهند و سلطان ایلدرم بایزید پدر او را از پادشاهی معزول ساخته و محبوس نمودند که در

مدت سه یا چهار روز خبر در گذشت او هم به وقوع پیوست. عده ای معتقدند که شاه معزول از شدت غصه و خیانت فرزند و اطرافیان بیمار شده، در گذشت. چون خبر فوت سلطان ایلدرم در آناتولی به سلطان احمد پسر بزرگ او رسید مجلس مشاوره ای تشکیل داده اعلام نمود که چون او پسر بزرگتر سلطان است، حسب القرار همه ولیعهد می باشد لذا در آناتولی خطبه خواند و به گرد آوری سپاه پرداخت. چون خبر جلوس او در استامبول شایع شد. قیصر و ارکان دولتش به چاره جویی مشغول شدند بعد از مذاکرات زیاد تصمیم گرفتند که پاشایان و بزرگان حکومت عثمانی از جانب خود مکتوبی بر سیل عهد و میثاق نوشته ارسال نمایند بر مضمون آنکه هر گاه جناب سلطان با ملازمان خاص از طریق ایلغار به استامبول تشریف آوردند، آنها هم کمر خدمت بر میان می بندند همگی پاشایان این میثاق را مهر نموده روانه کردند. چون این نوشته به سلطان احمد ساده لوح رسید، فریفته گشته پسر خود سلطانمرادخان را در آناتولی بر لشگریانی که فراهم آورده بود امیر کرده در آنجا گذاشت و خود با تعدادی حدود پانصد نفر بسوی استامبول شناخت به این امید که پاشایان به استقبال او خواهند آمد و از سلطان سلیم رویگردان می شوند چون سلطان احمد به نزدیکی استامبول رسید، سلطان سلیم برادرش با سپاه فراوان از شهر بیرون آمده با حمله ای سلطان احمد را دستگیر کرده به قتل رسانید.

وقتی که این خبر به سلطان مرادخان پسر سلطان احمد خان رسید آن شاهزاده به بازخواست خون پدر به سامان لشگر پرداخت. چون خبر گردآوری لشگر توسط سلطان مراد خان برای انتقام از سلطان سلیم، به او رسید، مصطفی پاشا و دلاور پاشا را با لشگری جرّار بر سر سلطان مرادخان فرستاد. سپاه سلطان سلیم مرتّب از ینگی چری و سایر واحدهای رزمی قوی بودند. سلطان مراد با گروهی از لشگریان خود به مقابله او رفت. دو لشگر در مقابل هم صف رزم آراستند و بر یکدیگر بتاختند. از کثرت دود و باروت آن روز مانند شب تیره ای شد جنگی در نهایت شدت دست داد و جمعی کثیر از طرفین کشته شدند. سلطان مرادخان دو نوبت به معرکه نبرد

حمله برد و سعی بسیار کرد ولی از زیادی سپاه و لشگر سلطان سلیم آخر الامر رو به گریز نهاد و با حدود ده هزار نفر به سوی ایران به حرکت درآمد و سرانجام به خدمت سلطان سلیمان شأن شاه اسماعیل صفوی رسید. شاه اسماعیل هم از او بنحو شایسته ای استقبال کرد اما این شاهزاده نگون بخت وقتی به اصفهان رسید بشدت بیمار شد و هر چند طبیبان برای معالجه اش کوشیدند نتیجه ای نگرفتند و او در آن شهر به دیار باقی شتافت. بعد از آن که سلطان سلیم مخالفان خود را نابود ساخت ، با اقتدار تمام لشگری عظیم فراهم ساخت. و هنگامی که شاه اسماعیل در بیلاقات همدان در فصل بهار منزل کرده بود ، خبر آمدن سلطان سلیم قیصر روم با دریائی از لشگر و با چندین عراده توپ و باد لیج بسوی ایران به او رسید.

سلطان سلیم بعد از عزل پدر و کشتن برادر و درگذشت برادرزاده اش سلطان مراد ، در کمال اقتدار بر مسند فرماندهی ممالک عثمانی نشسته بود. و به قصد تصرف ایران با لشگری عظیم مرکب از لشگرهای قرامان - تاتار - اروم ایلی - منتشا ایلی - کرمان ایلی و دارابوزان ایلی و طرابلس و سیواس و توقات و قرا حصار و ادرنه و ... پاشایان و بیگلر بیگان و با ده هزار سپاه نیرومندینی چری تفنگ انداز و یکصد عراده توپ و بادلیج و ضربزن و زنبورک و حدود دویست هزار پیاده و سوار جوشن پوش مسلح و مکمل ، همه رزمجوی ، به سوی ایران به حرکت درآمده بود. وقتی که خبر هجوم سلطان سلیم با لشگریان جرار، بعرض شاه اسماعیل رسید ، پادشاه دریا دل در جواب گفتند : ما نیز مدتیست که آرزوی ملاقات او را داریم . با تأییدات الهی برای مواجهه با قوای روم خواهیم شتافت. آنچه قلم تقدیر الهی است به ظهور خواهد رسید.

## شرح جنگ چالدران

سال ۱۳۲۰

چون شاه اسماعیل متوجه شد که سلطان سلیم به وفور خزینه و لشگرش مفرور گشته، قصد تسخیر ولایت آذربایجان را دارد، از همدان به سرعت عازم میدان نبرد شدند. وملازمان با دلی قوی و خاطری شاد، در رکاب ظفریاب او بسرعت می شافتند. چون به دارالسطنه تبریز رسیدند شاه ایران خبردار شد که سلطان سلیم در حال پیشروی در آذربایجان و متوجه تبریز است. شاه اسماعیل با دوازده هزار جوان جان نثار به طرف قوای دشمن به حرکت درآمدند تا اینکه در بیست فرسخی تبریز در دشت چالدران به لشگریان بیشمار عثمانی رسیدند. در آن منزل، خان محمدخان و نورعلی خلیفه با سپاه دیار بکر به شاه اسماعیل پیوستند. در آنجا خان محمدخان بعرض شاه رسانید. که طریقه سلاطین روم و لشگریان آن مرز و بوم آنست که در هنگام محاربه اطراف لشگریان خود را با عراده ها و زنجیرهای توپخانه مستحکم کرده حصنی بغایت حصین برای خود می سازند و تفنگچیان را در اندرون آن حصار جای می دهند و به انداختن ضربزن و افروختن آتش توپخانه و تفنگ می پردازند و بر بالای عراده ای با هیبت ازدها، فرغان هایی کوچک و بزرگ گذاشته اند و در انداختن توپ و تفنگ و ضربزن چنان مهارت دارند که تا امتداد یک میل راه را هدف قرار می دهند و نشانه می زنند. نورعلی خلیفه و سایر امرا هم با خان محمد خان در این باره اتفاق نظر داشته و عرض کردند که آنها از روش جنگ رومیان آگاهند. پس صلاح دولت آنست که قبل از آنکه دشمن خود را با زنجیر عراده و ینی چری محافظت نماید بر بالای چالدران بر سر ایشان بتازیم. ولی دورمیش خان شاملو این نقشه ها را رد کرده گفت بهتر آنست که ما مکث کنیم تا آنچه ایشان را مقدور است به فعل درآورند بعد از آن جلادت نموده قدم مردانگی به میدان مبارزه بگذاریم.





شاه اسماعیل هم پیشنهاد دورمیش خان را ترجیح داده آنقدر توقف فرمودند تا سلطان سلیم از پشته چالدران به زیر آمده در استحکام لشکریان اهتمام لازم بجای آورد و اطراف و جوانب خود را با عراده های توپ و زنجیر مسدود ساخت و دوازده هزار ینگى چرى را مقرر کرد در پیش صف ایستاده با افروختن آتش جنگ و انداختن گلوله تفنگ به کار خود مشغول باشند. چون صف لشکر روم آراسته شد آنگاه پادشاه عالم پناه هم به آرایش جنگی سپاه خود پرداخت. میمنه و میسره را به دورمیش خان شاملو و خلیل سلطان ذوالقدر و حسین بیگ له له و خلفا بیگ و نورعلی خلیفه و خان محمدخان استاجلو و پیره بیگ و منتشا سلطان و سلطان علی میرزای افشار و غیره مقرر فرموده و ساری پیره قورچی باشی و یوسف بیگ را چرخچی کردند و سیدمحمدبیگ نجفی و سیدشریف الدین علی صدر و دیگر از سادات را در عقب سپاه مأمور ساختند و خود به نفس یقین با جمعی از قورچیان، قدم جلادت در معرکه جنگ استوار نمودند. بار اول ساروپیره قورچی باشی با قورچیان چرخچی متوجه میدان شده به سپاه عثمانی حمله نمود. جنگ شدیدی در گرفت. با وجود دلاوری سپاهیان و دادن تلفات زیاد به سپاه عثمانی، بعلت برتری ابزار جنگی، سرانجام شاه اسماعیل مجبور به عقب نشینی شدند آنهم با اصرار شبستری تا بعد از گردآوری سپاه به جنگ دیگری با عثمانی ها اقدام نماید. قوای عثمانی وارد تبریز شد. چون تبریزیان هر روز تعدادی از سپاه عثمانی را می کشتند و بدلیل تلفات زیادی که در جنگ چالدران داده بودند پس از هشت روز توقف تبریز را تخلیه نموده به کشورشان بازگشتند. باید دانست که عقب نشینی شاه اسماعیل در چالدران یک عقب نشینی تاکتیکی بود. زیرا پس از وارد آوردن تلفات زیادی به دشمن عمده قوایش را از معرکه جنگ بیرون آورده در صدد تجمع قوا و آغاز نبردی دیگر بودند.<sup>۱</sup> باید دانست که تالش های فدائی مرشد کامل شاه اسماعیل

<sup>۱</sup> منبع از جهانگشای خاقان، دکتر الله دتا مضطر (تاریخ شاه اسماعیل) تألیف ۹۸۴-۹۵۵ هجری

صفوی که از آغاز خروجش در آستارا مرید او شده بودند در تمام جنگ‌هایی که شاه اسماعیل با دشمنانش کرد، شرکت موثری داشتند با وفاداری کامل در رکاب او جنگیدند. شاه اسماعیل هم به این لشکر تالش اطمینان خاطر می‌داشت. در اینجا نمونه‌ای از این فداکاری شهادت طلبانه سربازان تالش در جنگ چالدران از کتاب «شاه جنگ ایران» را شرح می‌دهد. خوانندگان محترم عظمت این از جان گذشتگی را با مطالعه بخشی از شاه جنگ ایران بخوبی متوجه خواهند شد. توضیح اینکه رستم فرمانده سپاه تالش در جنگ چالدران از اهالی غرب لنکران (معروف به دشته وند) بود که مردانی غیور و بی باک بودند بازماندگان این فرمانده شهید بعد از انعقاد عهدنامه ننگین ترکمان‌چای و واگذاری تالش شمالی به روس‌های تزاری حاضر نشدند زیر سلطه بیگانگان باشند لذا همراه سایر وطن پرستان، خانه و کاشانه خود را ترک کرده همراه میرحسن خان تالش به آستارای ایران آمدند. در واقع این خانواده هم جزو اولین مهاجرین تالش شمالی به آستارای ایران بودند و مدت دو سال هم در این نقطه مرزی جزو چریک‌های خان سلحشور و حماسه آفرین (میرحسن خان) با قوای روس‌های تزاری به جنگ چریکی می‌پردازند و تلفات زیادی به قوای روس‌ها وارد می‌آورند سرانجام در اثر شیوع بیماری واگیر و با، گروه مبارزان مجبور به پراکندگی می‌شوند. از این بازماندگان خانواده‌های یآوری - طوایف - شبان بودند که ابتدا به روستای کرگری در تالش جنوبی می‌روند و از آنجا به صومعه سرا و فومنات مهاجرت می‌کنند. خانواده شبان در شفت و طاهر گوراب صومعه سرا کارخانه پیله ابریشم کشی دایر می‌کنند و باغات توت برای پرورش کرم ابریشم ایجاد می‌نمایند. این خانواده مدتها حکومت فومنات را بعهده داشته تا اینکه بعدها به رشت رفته و صاحب کارخانه‌های ابریشم شدند و در آنجا سکونت اختیار کردند. میرزایوسف خان شبان فرزند حاجت بیگ و نوه صادقخان از

بازماندگان رستم کلاه چرمینه در رشت با میرزا کوچک خان جنگلی سردار جنگل همکلاس بوده و مدتها حکومت شفت و فومنات را به عهده داشته است.<sup>۱</sup>

### از کتاب شاه جنگ ایرانیان : رستم<sup>۲</sup> تالش در جنگ چالدران

رستم کلاه چرمینه از سکنه منطقه تالش بود و مانند تمام سکنه آن منطقه در آن عهد ، از نژاد خالص آریایی های ایرانی به شمار می آمد. آریایی های ایرانی همه بلند قامت و دارای چشم و ابرو و موی سیاه بودند. کلاه چرمینه از مردان بلند قامت ارتش شاه اسماعیل محسوب می شد. مردی خوش چهره بود. ابروهای قوسی شکل و چشم های درشت سیاه داشت. او ریش را می تراشید ولی سیل اش را گذاشته بود تا بلند شود. گیسوی بلند او روی شانه اش می ریخت. وقتی می خندید دندان های سفیدش می درخشید. او مردی بود با پوست سرخ و سفید و دارای شانه های پهن و سینه عریض و مثل تمام تالش های آن دوره نیرومند بود. تالش ها در منطقه جنگلی زندگی می کردند. برای گذران زندگی و تأمین سوخت و تهیه مسکن ، درختان کهن جنگلی را با تیر می بریدند و قسمتی از سال را به شکار حیوانات جنگلی می پرداختند. مبارزه دائمی با قوای طبیعت و زندگی در قلّه کوه و یا دامنه جبال ، آنها را قوی بنیه و با نشاط بار می آورد. بین سکنه تالش تفاوت طبقاتی وجود نداشت و زندگی رئیس قبیله مانند زندگی سایر افراد آن بود. هیچ خانواده ای از خانواده هایی که در تالش زندگی می کرد چیزی نداشت که خانواده های دیگر نتوانند آن را فراهم نمایند. روی این اصل در زندگی آنها حسادت و کینه ورزی نبود مگر نسبت به بیگانگان. آنها سنگ های نیرومند خود را برای سکنه ای که در آن

<sup>۱</sup> از مجله گیله و شماره ۷۴ صفحه ۱۶ ذیح .. شبان

<sup>۲</sup> از کتاب شاه جنگ ایرانیان نوشته اشنین متر آلمانی و جون بارک امریکایی - ترجمه ذبیح الله منصوری

منطقه بسر می بردند تربیت نمی کردند چون می دانستند که خطری از آنها متوجهشان نمی شود بلکه سگها را برای دشمن خارجی و جانوران درنده مثل گرگ و پلنگ تربیت می کردند زیباترین زن های ایران در این منطقه به سر می بردند. تمام زنها و مردها دارای رخسار و اندام زیبا و خوب بودند. کلاه چرمینه در تالش لباس پوستی می پوشید ولی بعد از خروج از آنجا برای اینکه انگشت نما نشود لباس عادی در بر کرد. او دارای کلاه خود و زره بود ولی وقتی که در آن روز در جنگ چالدران شاه اسماعیل مراد او به او اجازه داد که به میدان نبرد برود به لباس محلی ملبس گردید و پوستین پوشید آنگاه تبری بدست راست و چماقی از چوبهای جنگلی تالش بدست چپ گرفت و به سوی جناح شمالی جبهه جنگ براه افتاد. قبل از اینکه وارد معرکه جنگ شود، خواست که از شاه اسماعیل تشکر کند که به او اجازه جنگ و رسیدن به فیض شهادت را داده است ولی پادشاه شیعیان خود مشغول جنگ بود. پس از پایان جنگ چالدران از شاه اسماعیل پرسیدند: تو که رستم کلاه چرمینه را جانشین خود برای فرماندهی در میدان جنگ کرده بودی چگونه اجازه دادی که وی در جنگ شرکت نماید. شاه اسماعیل گفت من که خود را آماده کرده بودم در راه مولای شیعیان جان فدا کنم دور از مروت دانستم که رستم را از آن موهبت محروم سازم.

رستم وقتی وارد جناح شمالی جبهه شد به استاجلو فرمانده آن قسمت گفت: آمده ام تا در التزام تو کشته شوم استاجلو پرسید، چه شد که تو قرارگاه فرماندهی ارتش را رها کرده و اینجا آمدی؟ رستم جواب داد من از مرشد بزرگ اجازه گرفتم و او موافقت کرد که من وارد جنگ بشوم استاجلو گفت: اگر بخواهی سوار بر اسب بجنگی باید بگویم ما اسب تازه نفس نداریم. رستم گفت: من پیاده خواهم جنگید. استاجلو گفت: من می دانم که شاه اسماعیل تو را خیلی دوست می دارد ولی با من سرسنگین است. رستم گفت اشتباه می کنی اگر مرشد بزرگ با تو سرسنگین بود، فرماندهی جناح شمالی قشون را به تو نمی داد. استاجلو گفت: شاه

اسماعیل برای این مرا به فرماندهی این جناح انتخاب کرده چون می دانند من برای اداره کردن این قسمت مفید هستم ولی می دانم که نسبت به من سرسنگین می باشد ولی در عوض تو را دوست می دارد و علتش این است که تو تالش هستی و تالش ها مردمی پاکدل و ساده هستند و شاه اسماعیل وقتی تو را می بیند تا قعر قلب تو را می خواند و می فهمد که در دل نسبت به او غیر از ارادت قلبی چیزی نداری رستم پرسید مقصودت چیست؟ استاجلو گفت: چون تو را دوست می دارد ممکن است حرفت را بپذیرد. برو از طرف خود به او بگو که میدان جنگ را ترک کند و با بازمانده ی نیرویی که در قلب جبهه هست مراجعت نماید ولی به تبریز نرود زیرا سلطان سلیم بعد از عبور از اینجا مستقیم به تبریز خواهد رفت و اگر شاه شیعیان به دست سلطان سلیم بیفتد او را به قتل خواهد رساند. به شاه اسماعیل توصیه کن بعد از خروج از میدان جنگ راه جنوب را پیش گیرد و با سرعت نقشه خود را جهت مجهز کردن عشایر ادامه دهد. اگر عشایر ایران همه مجهز شوند نه فقط سلطان سلیم را از این کشور بیرون خواهند کرد بلکه کشور عثمانی را تا استامبول تصرف خواهد نمود. رستم گفت: آیا تصور می کنی پادشاه حرف مرا خواهد پذیرفت و از میدان جنگ خارج خواهد شد. استاجلو گفت: چون ترا دوست می دارد ممکن است حرفت را بپذیرد. رستم گفت: او شیخ شبستری را بیش از من دوست می دارد ولی حرفش را نپذیرفت و به او گفت: این عذرهایی است که بی غیرتی برای انسان می تراشد تا او را از فدا کردن جان و شهید شدن منصرف کند. استاجلو گفت: اگر من بجای شبستری بودم به شاه اسماعیل می گفتم: برای بعضی از اشخاص در برخی از موارد زنده ماندن بیش از کشته شدن مستلزم فداکاری است. چون کسی که کشته می شود دیگر تکلیفی ندارد ولی آنکه زنده می ماند وقتی که نامش شاه اسماعیل باشد باید کارهای بزرگ را بر عهده گیرد ولی دلم بحال مردم می سوزد چون می دانم بعد از مرگ شاه اسماعیل تمام شیعیان در ایران قتل عام خواهند شد. رستم کلاه چرمینه گفت: تو می دانی که قوت بیان من خوب نیست و نمی توانم مثل تو

حرف بزنم اگر می خواهی مرشد بزرگ را از میدان نبرد برگردانی خود با او صحبت کن حال موقع صحبت کردن من با او گذشته است. چون شاه شیعیان به من اجازه داده که وارد میدان نبرد شوم و مراجعت من برای مذاکره با او صورت خوشی ندارد و بدان می ماند که می خواهم خود را از جنگ خارج کنم. استاجلو گفت: اکنون در کجا می خواهی بجنگی؟ رستم کلاه چرمینه گفت: می خواهم با پیادگان تو، در صف اول به جنگم. خان محمد استاجلو گفت: دست علی به همراهت. رستم به طرف پیاده ها رفت. با لباس پوستی و تبر و چماق خود، در وسط پیادگان، جایی برای خود پیدا کرد و لحظه ای بعد مشغول نبرد شد. طرز جنگیدن کلاه چرمینه، مثل آهنگری بود که دو پُتک به دست گرفته باشد و در فواصل معین پتک دست راست و پُتک دست چپ را فرود آورد. او گاهی تبر را فرود می آورد و لحظه ای دیگر چماق را و گاهی هر دو را با هم در یک لحظه فرو می کوفت نیروی بازوان و شانه ها و سینه اش به قدری بود که هر دفعه تبر یا چماقش را فرود می آورد یکی از سربازان سپاه عثمانی می افتاد. قامت بلند و شانه های پهن و پوستین کلاه چرمینه بین سربازان پیاده جلب توجه می کرد او طوری با سربازان عثمانی درگیر بود که نمی توانستند او را با تبر بزنند چون سربازان عثمانی هم در آن صورت کشته می شدند. کلاه چرمینه طوری می جنگید که خان محمد با اینکه خود مشغول نبرد بود، چند بار مکث کرد تا طرز جنگیدن او را تماشا کند در طرفین سربازان پیاده ایرانی، از طرز جنگ متهورانه آن مرد نیرومند به هیجان آمده بودند و با نیروی تازه ای می جنگیدند. کلاه چرمینه که گرم پیکار بود، به چپ و راست خود توجه نداشت. گاهی دست چپ و گاهی دست راست را به حرکت در می آورد و سربازان عثمانی را به زمین می انداخت ... تا اینکه سرانجام با اصابت تیرهای فراوان و خونریزی زیاد، زانوانش سست شد و جام شهادت را عاشقانه نوشید.



رستم کلاه چرمینه در جنگ چالدران



## تقویت هویت ایرانی با ظهور صفویان

با ظهور شاه اسماعیل صفوی، فصل تازه‌ای در فرهنگ و هنر و اقتصاد و اجتماع ایران گشوده شد که برای آن نظیر و مانندی نمی‌توان یافت. در آغاز سلطنت شاه اسماعیل، بلای ملوک الطوائفی و تشّت و تفرقه، در کلیه شئون رکودی بوجود آورده بود. در مشرق ایران ازبکان و در غرب دولت عثمانی با قدرتی شگرف نیرو می‌گرفتند و خطری عظیم وحدت ملی و جغرافیایی ایران را سخت مورد مخاطره و تهدید قرار داده بود. در چنین موقعیت حسّاسی، امری خارق العاده به ظهور پیوست و نوجوانی سیزده ساله، از خاندان اصیل ایرانی که به شعائر ملی صمیمانه عشق می‌ورزید با پشتیبانی هزاران مرید از جان گذشته، از دیار تالش منطقه آستارا، در گیلان قدّمردانگی برافراشت و با شهامت و قهرمانی و تدبیر و مدیریت بی نظیر، بنیان حکومتی را گذاشت که بر پایه تدابیر و قوانین و اصولی که به وجود آورد، حکومت صفویه مدت دو بیست سال دوام کرد و واحد جغرافیایی برای ایران به وجود آورد که هنوز هم بر آن بنیاد و اساس پایدار است. او که در سال ۸۹۲ تولد یافته بود. در سال ۹۰۵ در سیزده سالگی از گیلان خروج کرده، مدت شانزده سال به جنگ و جهانگیری و مدّت ده سال به جهاننداری گذرانید و در سی و هشت سالگی دار فانی را وداع گفت.

به علاوه او به فرهنگ و هنر و ادبیات توجه خاصی داشته است. خودش به فارسی و ترکی شعر می‌سرود و خطایی تخلص می‌کرده است.

( یک نسخه از دیوان او به شماره ۴۰۷۷ در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران موجود بود. ) عشق و علاقه وافری به کتاب داشته و از همین رهگذر است که پس از فتح هرات هنرمندانی را که در آنجا گرد آمده بودند، به سرپرستی کمال الدین بهزاد، با اعزاز و اکرام همراه خود به تبریز آورد و بهزاد را با سمت کتابداری کتابخانه همایونی به سرپرستی هنرمندان دارالصنایع تبریز گماشت. این بود که هنر و

ادب در زمان او گسترش یافت و مکتب جدیدی به نام مکتب تبریز بوجود آمد. در زمان او کتابخانه ها و دارالعلمای بی شماری تأسیس یافت. در این دوره ، شهرهای تبریز - اصفهان - قزوین - مشهد - شیراز و کاشان مجمع علما و محلّ پرورش طالبان علم گردیدند. سام میرزا فرزند شاه اسماعیل صریحاً در تحفه سامی، صفحه ۱۱ پدرش را شاعر می داند. در دائرة المعارف بزرگ اسلامی جلد ۸ ص ۶۳۹ صریحاً می نویسد : شاه اسماعیل به فارسی و ترکی شعر می سرود و خطایی تخلص می کرد. بانو آزاده رستم اوا در کتاب سیر غزل در ادبیات آذربایجان ص ۵۳ تا ص ۶۰ بحثی درباره غزلیات شاه اسماعیل به زبان ترکی دارد.

این شاه بیت از اشعار فارسی او می باشد :

بیستون ، ناله زارم چو شنید ، از جا شد  
کرد فریاد که فرهاد دگر پیدا شد  
اینک ایاتی از اشعار ترکی شاه اسماعیل از کتاب سیر غزل در ادبیات آذربایجان  
ص ۵۴ :

بوشاه پر کرم ، صاحب نظر دور  
ازلدن ، شاه بیزیم سلطانمزدور  
ایکی عالمده ، سلطان دور قلندر  
منیم یولومدا ، یکتالار گرگ دور  
برگردان به فارسی :

این شاه پر کرم ، صاحب نظر است  
از ازل ، شاه سلطان ما است  
در هر دو جهان ، سلطان قلندر ما است  
در راه من یکتا پرستان لازمند

\*\*\*

ای خطایی ، آتش عشقه دوشن  
پروانه تک ، یانماق گرک  
گل کی جانا ، سندن آبری  
گوزلریم ، قان آغلادی

برگردان به فارسی :

ای خطایی ، به آتش افتاده  
پروانه آسا باید بسوزد  
بیا که جانان ، در فراق تو  
چشمانم خون گریستند

### نسب سلسله صفویه

نسب شیخ صفی الدین سرسلسله صفویه ، به فیروز شاه زرین کلاه گُرد می رسد. بدین ترتیب که شیخ صفی الدین، اسحق بن امین الدین جبرائیل بن شیخ صالح ابن قطب الدین بن صلاح الدین رشید ابن حافظ ابن عواض ابن فیروز. لشگری از کردها با پادشاهی که از فرزندان شیخ ارباب الطریقه ابراهیم ادهم بود ، از طرف سنجار خروج کردند و آذربایجان را بگرفتند. در آن موقع مردم مغان همه به دین زردشتی بودند و مردم ازان همه کافر بودند . چون کردان سنجانی بر آن منطقه استیلا یافتند ، اهالی آن جا را به دین اسلام فرا خواندند و با تبلیغ و ارشاد به دین مبین اسلام در آوردند. در نتیجه ، ولایت اردبیل و توابع آن را به پیروز شاه مقرر داشتند و این پیروز مشهور بود به زرین کلاه و او مردی متمول و صاحب ثروت و مکنت بود. به سبب کثرت دام هائی که داشت در کنار بیشه گیلان بین اردبیل و آستارا جائی را که رنگین نام داشت و چمنزار و مرتع بزرگی بود ، اختیار کرده مدت حیات خود را در آنجا می زیست. با این مشخصات به نظر می رسد که این منطقه همان منطقه حیران - ونه بین آستارا بوده است زیرا که این منطقه به علت وجود ابر و مه و رطوبت کافی دارای مراتع و علفزارهای فراوان برای چرای دام می باشد.

اوایل قرن هفتم هجری قمری ، در هجوم کردهای ایوبی به آذربایجان ، قبایلی از کردها بنام دُنبلی ها به آذربایجان آمده ، در آنجا سکونت گزیدند. در دوره صفویه ، حکومت بعضی از نقاط آذربایجان به روسای این قبیله سپرده شد. در حکومتهای

افشاریه و زندیه و قاجار هم بعضی از افراد این قبیله همچنان در سمت حاکم و یا نایب الحکومه در بعضی از نقاط آذربایجان و اران قرار داشتند یکی از افراد این طایفه کتابی هم بنام دَنابله ( دنبلی ها ) در دوره ناصر الدین شاه قاجار نگاشته است و در آن کتاب نسبت دنبلی ها را به برامکه و از آن به انوشیروان ساسانی رسانده است. در این کتاب نویسنده دنبلی ها را یزدان پرست و در عین حال عارف و متأخران آنها را از عرفای نعمت اللهی شمرده اند. ( از کتاب عبدالرزاق بیگ دنبلی ). به نظر او همین کردهای صوفی ابوبی بودند که مکتب صوفیگری را قبل از ظهور صفویه در منطقه ، اردبیل و آستارا و اران و مغان رواج دادند. در آستارا ابتدا در قرن هفتم هجری سیدجمال الدین روحی تبریزی قطب دراویش بود و هم او چند نفر شاگرد تربیت کرد که یکی از آنها شیخ تاج الدین معروف به شیخ زاهد گیلانی بود که نسب او هم به کردهای سنجانی می رسد. در اردبیل هم از اولاد پیروز شاه زرین کلاه ، شیخ صفی الدین تحت تعلیم شیخ زاهد گیلانی قرار گرفت و بعد از او بر مسند ارشاد او نشست. او هم مانند مربی اش مریدان زیادی داشت. سلسله صفویه نتیجه قوم و خویشی این دو شیخ یعنی شیخ زاهد و شیخ صفی، در این منطقه می باشد. بدین ترتیب که اولاد شیخ صفی الدین از دختر شیخ زاهد آستارایی در دارالاشاد اردبیل به تبلیغ صوفی گری پرداخته و سرانجام از این سلسه ، شاه اسماعیل صفوی به همت و یاری تالش های آستارا ظهور کرد.

بصفت از شیخ زاهد گیلانی

شیخ زاهد گیلانی

شیخ تاج الدین ابراهیم بن روشن امیر بن بابل بن الکردی السنجانی است و تا هفت پشت شیخ و شیخ زاده بوده است. پدر شیخ تاج الدین ، بنام روشن امیر ، وقتی که به منطقه آستارا آمدند و در آنجا برای تبلیغ و ارشاد مردم سکونت اختیار نمودند. از روستای بهرآلاله که دیهی است از دبه های کوهستانی بخش غربی منطقه

آستارای قدیم ، مستوره ای ( زنی ) در عقد نکاح آورد ( با زنی ازدواج کرد ) و از او شیخ تاج الدین ابراهیم معروف به شیخ زاهد در دیه ساورود ( روستایی بین آستارا و لنکران فعلی ) و از دهات تابعه آستارای قدیم ، به وجود آمد. شیخ روشن در همان روستای ساورود ، به رحمت الهی پیوست.

در آن موقع ، مرشد الاقطاب ، سید جمال الدین روحی تبریزی ( در قرن هفتم هجری ) ، در روستای بوته سر آستارا اقامت داشت. شیخ تاج الدین برای کسب دانش و معرفت پیش سید جمال الدین رفت. سید جمال الدین را سه مرید بود :  
۱- شیخ تاج الدین ۲- پیره محمد معروف به کیزه ( در تالشی کیزه به معنای پرنده است ) ۳- بابل نامی . محل درآمد و معاش سید جمال الدین اندکی زراعت پنبه بود که از آن جامه خود و اهل و عیال را تهیه می کرد و آنچه زیادی می ماند به میان شهر گیلان ( آستارا ) می فرستاد تا آن را فروخته در مقابل برنج و شلتوک می گرفت برای مصرف روزی خود.<sup>۱</sup> جالب است که هم نیای شیخ زاهد کرد سنجانی است و هم نیای شیخ صفی کرد سنجانی است ولی مادر شیخ زاهد از تالش های آستارا بود. از اینجا معلوم می شود ، کردهایی که در قرن هفتم منطقه اران و آذربایجان را در اختیار گرفته بودند ، در همین منطقه اردبیل و آستارا پراکنده شده و هر کدام در گوشه ای به تبلیغ دین مشغول شده اند . به طوری که در آستارا غیر از شیخ روشن پدر شیخ زاهد و سیدجلال الدین روحی مرشد و معلم شیخ زاهد و بعداً خود شیخ زاهد ( وفات ۷۰۰ هـ . ق ) شیوخ و صوفیان دیگری مانند شیخ محمودخیوی ( متوفای سال ۷۳۲ هـ . ق ) و پیرقطب الدین از عرفای ذهبی ( ۹۰۰ هـ . ق ) ساکن بوده اند و هر کدام مریدانی داشته اند و هم اکنون مقبره های آنها در آستارای شمالی و آستارای ایران قرار دارند. بنابراین منطقه آستارا ، قبل از ظهور شاه

<sup>۱</sup> صفوه الصفا ، تألیف درویش توکلی معروف به ابن بزاز اردبیلی - تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد - چاپ اول -

اسماعیل، دارالاشاد و مرکز تعلیم و تربیت طالبان علم و دین بخصوص عرفان و تشیع بوده است و همین زمینه قبلی موجب شد که مردم آستارا و به طور کلی تالش های این منطقه در به قدرت رساندن شاه اسماعیل او را یاری نمایند.

ابن بزاز اردبیلی در کتاب خود صفوه الصفا می نویسد: «از اقارب<sup>۱</sup> شیخ قدس الله<sup>۲</sup> سره در کلخوران<sup>۳</sup>، محمد ابراهیمان نام مردی بود و این محمد از برای خرید برنج به طرف خانبلی<sup>۴</sup> که از نواحی گیلان ناحیتی است رفته بود. در خانبلی دیهی بود حلیه کران، بدان دیه رفت از برای برنج خریدن. حال آنکه شیخ زاهد را دو عیال بود. یکی در سیاورود بر لب دریا چنانکه امیر عبدالله نشان داده بود و یکی در حلیه کران...» در همان کتاب ابن بزاز می نویسد: وقتی که صفی الدین در شیراز به خدمت امیر عبدالله از عرفای بزرگ فارس می رسد، امیر به شیخ می گوید: ... درمان درد تو جز در شفاخانه ارشاد شیخ زاهد گیلانی نیست. شیخ صفی می گوید. من او را نمی شناسم و جایش را نمی دانم. به کجا روم و در کجا او را جویم؟ امیر عبدالله می گوید: جای شیخ زاهد در گیلان اصفهبد است. شیخ صفی می پرسد. کدام گیلان؟ امیر عبدالله می گوید: آن گیلان که به ولایت شما (اردبیل) نزدیک است و خلوت او بر لب بحر است چنانکه در حالت تموج آب بر عتبه (آستانه) خلوت می ریزد و در خلوت به جانب شرق گشاده است. چنانکه چون آفتاب طلوع کند شعاع آن در خلوت افتد. از این نوشته ابن بزاز اردبیلی کاملاً معلوم می شود که: محل و مسکن شیخ زاهد در گیلان اصفهبد (اسپهبد) بوده است و گیلان اصفهبد، در آن زمان، ولایت و محال آستارا را می گفتند چنانکه شارل شفر مستشرق فرانسوی هم می نویسد: از اسالم تا شندان مقر سریر اسپهبد است. می دانیم که قلعه

<sup>۱</sup> اقارب - خویشاوندان - نزدیکان

<sup>۲</sup> منظور شیخ صفی الدین است

<sup>۳</sup> کلخوران از دهات اردبیل و زادگاه شیخ صفی

<sup>۴</sup> خانبلی = محال خانبلی شامل منطقه ای در بخش جنوبی و غربی لنکران فعلی بود

آستارا در گذرگاه تاریخ / ۱۶۴

شیدان یا شندان در غرب آستارا و از توابع این شهر می باشد. حلیه کران و سیاورود هم از روستاهای تابعه آستارای قدیم بودند. زیرا که در آن زمان شهر فعلی لنکران، روستایی بیش نبوده و هنوز توسعه نیافته بود. امروزه هم مانند سابق روستای سیاورود مابین آستارای شمالی و لنکران و در کنار دریا واقع شده است و حلیه کران هم در قسمت غرب آنجا قرار دارد که به خاطر اقامت شیخ زاهد در آنجا، شیخه کران هم نامیده می شود. روستای سیاورود همانطور که محل تولد شیخ زاهد بود محل مدفن او نیز می باشد. و آرامگاه او که بعدها در زمان شاه اسماعیل صفوی تعمیر شده و سنگ قبری حکاکی شده در آنجا قرار دارد این موضوع را به اثبات می رساند.

### نمونه ای از اشعار تالشی شیخ صفی الدین

سال ۶۷۵ هجری قمری زمان ملاقات شیخ صفی الدین با شیخ زاهد گیلانی است. در این تاریخ او ۲۵ سال داشت. شیخ صفی الدین جد پنجم شاه اسماعیل صفوی بنیانگذار سلسله صفوی است. ابن بزاز در کتاب خود (ص ۲۲۸) می نویسد: قریب بیست سال بود که شیخ صفی الدین به حضور شیخ زاهد رسیده بود و تربیتی عالی یافته بود. روزی در خلوت با شیخ زاهد قدس روحها، تنها نشسته بود و در میان ایشان، اجتماع روحی بود. گاه شیخ صفی الدین و گاه شیخ زاهد بیتی و دوبیتی به زبان تالشی می خواندند. از آن جمله شیخ صفی الدین، ابن فهلوی (پهلوی) بدینگونه بخواند:

اوا درمنده ایم، دستم نگیری  
چرانایی اوا مرزم نگیری

چرانایی کله خستم نگیری  
وئدری دویسی، کومن بری لاو

## نمونه ای از اشعار آذری کشفی نمین

شبی شیخ صدرالدین را بر کلبه کشفی از بزرگان نمین در قرن هشتم  
هجری گذر افتاد. کشفی در وصف حال شیخ صدرالدین چنین سرود:

شوی خوش ، از شوان قدر دیرم      که صدر عارفان در صدر دیرم  
چ خور تاواج دیمش خُش در ای شو      از فرو جان هزاران بدر دیرم  
برگردان به فارسی :

شبی خوش از شبهای قدر دارم      که صدر عارفان را در صدر دارم  
از تابش خورشید رویش در این شب      من هزاران بدر فروزان دارم<sup>۱</sup>

## اسپهبدان آستارا

در زمان پادشاهی کواد ( قباد ) به علت هجوم هون ها ( هیاطله ) به  
طبرستان ، شاه ساسانی ، پسر بزرگ خود کاووس را به عنوان شاهزاده حاکم ناحیه  
کوهستانی پتسخوار ( سلسله جبال البرز ) منصوب کرد. کاووس تحت نفوذ فکری  
مزدک بود. کاووس پس از مرگ قباد و به حکومت رسیدن انوشیروان در سال ۵۳۱  
میلادی ، در حالی که بر علیه او قیام کرده ، ادعای تاج و تخت می کرد ، به سختی  
شکست خورده و کشته شد. این ناحیه بعد از تسلط اعراب در ایران در سال  
۳۰ هـ . ق به تصرف مسلمانان درآمد. اما در زمان بروز اختلافات و جنگهای داخلی  
بین مسلمانان ، در دوران معاویه ، مردم منطقه البرز شورش نموده ، حملاتی را به  
نواحی مسلمانان آغاز کردند. پس از آنکه معاویه به خلافت رسید، مَصْقَلَه بن هُبیره  
را برای سرکوبی شورشیان به طبرستان گسیل داشت. اما کلیه سپاه وی توسط

<sup>۱</sup> از فہویات ماما عصمت ، فہلویات کشفی ، رسالہ مولانا روحی انار جانی



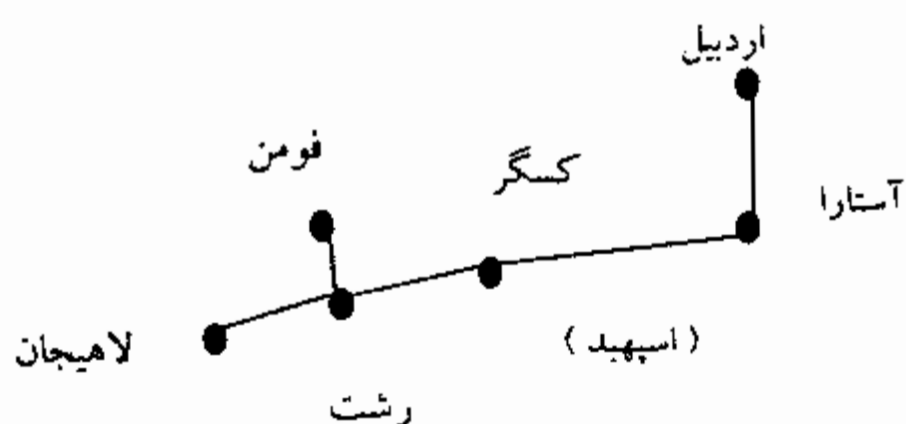
مبارزین طبرستانی نابود شدند. ( بلاذری - فتوح البلدان ). از آن به بعد طبرستان را در تصرف حکمرانانی می یابیم که عنوان سپاهیت ( اسپهبد ) داشته اند. سکه های این امیرنشین ها با سال ۶۰ عصر طبرستان آغاز می شود که مطابق با سال ۹۲ هجری و ۷۱۰ میلادی است. از این امیران چهار سکه در دست است : ۱- خورشید اول ۲- فرخان ۳- داد بورژمهر - خورشید دوم . عنوان حاکم ولایت آستارا هم مدتها اسپهبد بود. به طوری که آرامگاه یکی از اسپهبدان آستارا بنام اسپهبد شاپور با تاریخ درگذشت در سال ۸۱۱ هـ. ق در گورستان روستای بوتنه سر آستارای شمالی ( ج - آ ) واقع است. در بسیاری از نوشته های مورخین ، ولایت آستارای قدیم را بنام اسپهبد یا اصفهبد نامیده اند. از جمله در کتاب حدود العالم تألیف ۳۷۰ هجری قمری و یا حافظ ابرومورخ تیموری و صفوه الصفا ، همه جا آستارا را ولایت اسپهبد یا اصفهبد نوشته اند و حاکم آنجا را هم اسپهبد می نامیدند.

### تصرف گیلان توسط الجایتو مغول

حافظ<sup>۱</sup> ابرومورخ عصر تیموری می نویسد : به سبب راههای سخت و بیشه های پردرخت ، هیچ یک از امرای مغول بر مملکت گیلان حکم نرانده بود و حکام گیلان خود را از باج دادن مستغنی می دانستند. تا اینکه الجایتو به سلطنت رسید. به او گفتند : چگونه است که شاه ایران نتوانسته است ، سرزمین کوچکی مانند گیلان را مسخر سازد ؟ لذا الجایتو دستور داد از چهار طرف به گیلان حمله شود. امیر چوپان از راه اردبیل و اسپهبد ( آستارا ) و کسگر ( رضوانشهر ) امیر قتلغشاه از راه حلوان متوجه فومن و تولم و رشت گردد. امیر طغان و امیر مومن از راه قزوین و رستمدرار و کلاردشت درآیند و پادشاه هم از سلطانیه متوجه لاهیجان شود. ملک

آستارا در گذرگاه تاریخ / ۱۶۷

رکن الدین احمد حاکم اسپهد ( آستارا ) و شرف الدوله حاکم کسگر با اینکه تسلیم شدند و شرایط میزبانی را به جای آوردند اما از قتل و غارت و تعدی و تجاوز سپاهیان مغول ایمن نماندند. در این لشگرکشی، در نتیجه دفاع گیلانیان قتلغشاه شکست سختی خورد و خود به قتل رسید. وقتی که الجایتو این خبر را شنید لشگریان زبده خود را به گیلان فرستاد. سرانجام با وجود دفاع مردانه گیلانیان، پیروزی نصیب مهاجمین مغول گردید.



لازم به یادآوری است، امیر تیمور گورکانی هم با دریافت باج و خراج از گیلان عبور کرده و از توقف در آن منطقه خود داری نموده است.

الجایتو پسر ارغون خان در سال ۷۰۳ هجری جای برادرش را گرفت. او مسلمان شیعه دوازده امامی بود. وزیر با تدبیر او رشید الدین فضل اله همدانی بود. در زمان سلطنت او گیلان فتح شد. او در سال ۷۱۶ درگذشت.

### گیلان و شهرهای آن در قرن چهارم هجری

در زمان سابق، از لاهیجان تا نزدیکی های باکو را گیلان می نامیدند. بطوریکه در کتاب حدود العالم که به سال ۳۷۲ هجری تألیف شده است گیلان را شامل هیجده ناحیه به شرح زیر نوشته است: ۱- لافجان ۲- میالافجان ۳- کشگجان ۴- برفجان ۵- داخل ۶- تجن ۷- استراب ( آستارا ) ۸- خانلی.

حمداله مستوفی در نزهه القلوب تألیف ۷۳۰ هجری می نویسد: گیلان از اقلیم چهارم است و در کنار دریای خزر قرار دارد. طولش از سفید رود و رستمدر تا موغان چهل فرسنگ و بزرگترین شهرهای آن، لاهیجان و فومن است. کوتم در کنار دریا و بندرگاه کشتی هاست. اسپهبد ( آستارا ) شهری متوسط است و حاصلش غله - برنج و میوه می باشد. این ناحیه گیلان، ناحیه ای آبادان و با نعمت و توانگر است و در آنجا شهرکهایی است با منبر ( مسجد ). در این شهرکها بازارهاست. طعام مردم همه این نواحی برنج است و ماهی. از این ناحیه جاروب - حصیر مصلاهی نماز و ماهی به همه جهان صادر می شود. بطوریکه ملاحظه شد شهرهای گیلان را به ترتیب از سوی شمال خانبلی ( آبادی بین آستارا و لنکران فعلی ) و استراب ( آستارا ) و کانرود - دولاب - تولم - رشت ذکر کرده است.

و از لنکران و بعضی نقاط دیگر نام نبرده است. چون که این شهرها در آن زمان توسعه نیافته بودند. اما از آستارا هم در قرن چهارم هجری و هم در قرن هشتم هجری نام برده شده است. شهر آستارا در منابع مختلف تاریخی با نام های: استاره در صفوالصفا و اسپهبد در نزهه القلوب و استراب در حدود العالم نامیده شده است.

### لشکرکشی شاه عباس به آستارا

در سال ۱۰۰۱ ه. ق

زمانی که شاه تهماسب صفوی دارفانی را وداع گفتند، در آستارا، امیرحمزه خان فرزند بایندرخان تالش حاکم بود بایندرخان مردی نیکونهاد بود و در زمان شاه جنت مکان ( شاه اسماعیل ) از امرای عالیقدر این دودمان بود. اما فرزندش امیرحمزه خان مردی جاه طلب بود و علاوه بر ولایت آستارا و لنکران که الکای ( محال ) موروثی اش بود در سایر نواحی گیلانات از جمله در کسگر که همجوار او بود، دخالت می کرد، وقتی که شاه عباس به سلطنت انتخاب شد و هنوز به سن

بلوغ نرسیده بود مرشد قلیخان وکیل او بود ، امیرحمزه خان زودتر از همه امرای تالش به حضور مرشد قلیخان نایب السلطنه رفت. او هم حاکم آستارا را راضی و خشنود بازگردانید . اما زمانی که شاه عباس امور سلطنت را به دست گرفت و همت بر اصلاح احوال سپاه گماشت و در صدد کیفر دادن به امرای خود کامه و یاغی برآمد ، امیرحمزه با اعتماد به استحکام قلعه شندان که در تصرف او بود ، در رفتن به دربار شاه عباس اهمال ورزید. در نتیجه شاه عباس برای مطیع ساختن و سرکوبی او لشگری از شاه سون ها و طبقه شیخاوندان اردبیل را به سوی آستارا مأمور ساختند. امیرحمزه خان در کمال نخوت و غرور حدود چهار هزار نفر پیاده و سوار تالش را جمع نموده به عزم جنگ پیش آمد. جنگی سخت بین دو لشکر در گرفت تا اینکه سرانجام قوای امیرحمزه شکست خورده خود او با عده ای از قوایش به قلعه شندان پناهنده شد. ذوالفقار خان حاکم اردبیل با لشگری از آذربایجان به حسب الحکم شاه عباس قلعه شندان را بقصد تصرف محاصره نمودند و برای تسخیر آن دژ و ولایت آستارا و لنکران بسیار می کوشیدند اما این محاصره نه ماه ادامه یافت و نتیجه ای حاصل نشد . بلکه جمعی کثیر از لشگریان شاه با زخم تیر سخت کمانان تالش از پای در آمدند. آخر سر طرفین از این وضع به تنگ آمده بنای مذاکره را گذاشتند . امیرحمزه خان مکتوبی به شاه عباس نوشت مبنی بر اینکه چون بین من و فرهاد خان حاکم آذربایجان سابقه عداوت وجود دارد و من از ترس جان و حفظ ناموس به ناچار به این مکان پناه آورده ام ، چنانچه نواب شاهی حسین خان شاملو را که از مختصان درگاه است روانه این طرف فرمایند، من با اعتماد به امن و امان او قلعه را به او سپرده به مأمنی که خواهم می روم . شاه عباس هم درخواست او را پذیرفته فرمان داد که حسین خان شاملو از ولایت بیه پیش روانه مملکت آستارا بشود و امیرحمزه خان تالش را امان داده با اهل و عیال و متعلقان آزاد کرده اجازه دهد به هر کجا که خواسته باشد برود. حسین خان هم از راه کسگر عازم آستارا گردید و بعد از رفتن به دژ شندان به امیرحمزه خان امان دادند. او هم با زن و فرزندان از قلعه

مذکور بیرون آمده در فرضه خشکه دهنه کشتی ها را حاضر کرده او را روانه شیروان گردانیدند<sup>۱</sup>.

این دشمنی و کینه شاه عباس نسبت به حاکم آستارا، از آنجا ناشی شده بود که بعد از درگذشت شاه طهماسب، امیر حمزه به طرفداری از فرزند بزرگ او برای جانشینی پدر اقدام کرده بود اما سرداران بزرگ ایران فرزند کوچک او عباس را به پادشاهی انتخاب کردند و خود زمام امور را تا رسیدن او به سن بلوغ در دست گرفتند. این بود وقتی که شاه عباس به سن رشد رسید و امور پادشاهی را به دست گرفت درصدد کیفر دادن به امیر حمزه خان حاکم آستارا برآمد و لشگری را برای سرکوبی او اعزام داشت. در حالی که نیای همین حاکم آستارا و مردم آستارا موجبات روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی بنیانگذار سلسله صفوی را فراهم ساختند و در دوران سلطنت او و فرزندش شاه طهماسب، تالش های منطقه آستارا در مقامات مهم مملکتی مسئولیت های بزرگی را به عهده گرفته بودند ولی در زمان شاه عباس نه تنها آستارا بلکه کل گیلان مورد بی مهری واقع شد. چونکه بعد از آستارا، شاه عباس لشگری بزرگ برای سرکوبی خان احمدخان به گیلان فرستادند. این خان هم بعد از نبردی سهمگین با قوای اعزامی شاه عباس سرانجام شکست را پذیرفته و خود و افراد خانواده اش سوار کشتی شده روانه شیروان گردید.

### ذکر فتح مملکت گیلان به توفیق پروردگار عالمیان در زمان پادشاهی شاه عباس اول صفوی

چون خان احمد خان گیلانی با وجود دعوی فضل و دانش و وفور عقل و خردمندی، قدر احسان و تربیت نواب اسکندرشان (شاه عباس) و عافیت و گوشه

---

<sup>۱</sup> تاریخ عالم آرای عباسی جلد دوم، تألیف اسکندر بیگ منشی - تصحیح محمد اسماعیل رضوانی - نشر دنیای

امن و آباد گیلان را ندانسته طریق انحراف و عصیان پیش گرفته موجب کدورت خاطر همایون گردید. لذا حضرت اعلی شاهی گوشمالی او را واجب دانسته و از اردبیل فرهاد خان و برادرش ذوالفقار خان را با لشگرهای آذربایجان و طوالش از راه قزل آغاج و دریا کنار بر سر او فرستادند و حکم اشرف به امیره سیاوش حاکم کسگر و علیخان حاکم گیلان بیه پس صادر گشت که به نیروهای فرهاد خان ملحق گشته و همراه او باشند. و جمشید بیگ غلام خاصه و شریفه خود را که حاکم قزوین بود با جمعی قوا از راه دیلمان فرستادند. فرهاد خان از آستارا و طوالش گذشته و در گسگر امیر سیاوش و در فومن علیخان با لشگر آن ولایت به او ملحق گردیدند ...

خان احمد قرار حرب و لشگرکشی داده شروع به سپاه آرایی کرد و امیرعباس لشته نشایی را که از امرا و بزرگان گیلان بود با کیاجلال الدین محمدولد کیا رستم سپهسالار دیلمان و طالشه کولی سپهسالار لاهیجان سردار لشگر کرده بیست هزار سوار و پیاده فراهم آورده به مقابله قشون فرهاد خان رفت. هر دو لشگر در برابر هم صف آرایی کردند. خان احمد بعد از فرستادن لشگریان، از نقود و جواهر و اسباب خزاین و طلا آلات و نقره آلات آنچه مکتش بود جمع کرده به جانب لنگرود و رودسر فرستاد و در کشتی نهاده آماده فرار شد، زنهای حرم را هم همراه کیافریدون از امراء گیلان از لاهیجان بیرون فرستاد، خود منتظر بود که نتیجه جنگ چه باشد، فرهادخان لشگریان را از گذاری در سفید رود عبور داده پیش رفت امرای گیلان هم آماده جنگ شدند. از قدرت و قوت لشگر قزلباش و کثرت تفنگچیان، ضعف و سستی، لشگر گیل را فراگرفت و راه انهزام پیمودند. چون خبر شکست و انهزام لشگر گیلان به خان احمد رسید با معدودی از خدمتکاران سوار شده به کنار دریا رفت. و به کشتی رفته روانه شیروان گردید.

## تحلیلی از اوضاع آستارا در زمان حکومت صفویان

بطوری که قبلاً شرح داده شده است، مردم آستارا بخصوص حاکم آن میرزا محمدسلطان با از خودگذشتگی ها و فداکاری های بی شمار، شاه اسماعیل صفوی را در مقابل دشمنان نیرومندش، یاری رسانده و موجبات روی کار آمدن او را فراهم ساختند. چنانکه این مردم او را پناه نمی دادند، شیروانشاه و حکام ترکمان او را مقتول و نسلش را از روی زمین بر می داشتند. اما مریدان و معتقدان وفادار تالش او در ولایت آستارا صمیمانه و از جان و دل از او حمایت کردند و هر گونه مخاطره ای را پذیرا شدند و تحت فرماندهی او در تمام جنگهایش، با نهایت وفاداری و فداکاری در کنارش جنگیدند. بطور کلی تالشان آستارا در تثبیت حکومت صفویه نقش مهمی ایفا کردند. رستم کلاه چرمینه فرمانده سپاه تالشان هم که از اهالی دشته وند ولایت آستارا بود و در جنگ چالدران حماسه آفرید نمونه ای از جان بازی و شهادت طلبی تالشان را نشان داد. متأسفانه در زمان حکومت شاه عباس اول مورد خشم و غضب او قرار گرفت و این امر برای محال آستارا و مردم گیلان ضربه بزرگی بود. ولی در زمان شاه صفی که ساروخان مهرانی در آستارا حاکم بود، بار دیگر آستارا و حاکمش مورد توجه شاه صفوی واقع شد.

## آستارا در زمان شاه صفی صفوی ( قرن هفدهم میلادی )

اول ژانویه سال ۱۶۳۸ میلادی برابر با ۱۰۱۷ هجری شمسی، آدام اولناریوس عضو سفارت هلشتاین ( آلمان ) از اصفهان و دربار شاه صفی، در حال بازگشت به موطن خود، از گیلان و از راه کناره دریای خزر، از جمله از آستارا عبور کرده است. نامبرده در سال ۱۶۴۷ میلادی خاطرات سفر خود را به ایران منتشر کرده است. کتاب او تحت عنوان ( اصفهان خونین شاه صفی ) ترجمه مهندس

کردبچه ، توسط بنگاه انتشاراتی هیرمند انتشار یافته است. از آنجا که اولتاریوس مطالب و اطلاعات مهمی از گیلان از جمله از آستارا در این سفرنامه خود نوشته است ، بخشی از آن را عیناً در اینجا می آوریم.<sup>۱</sup>

### سفرنامه آدام اُلتاریوس عضو سفارت هُلشتاین در ایران

در سال ۱۶۳۳ میلادی برابر با ۱۰۱۲ شمسی ، فردریک پادشاه نروژ و دوک هُلشتاین آلمان به فکر بازرگانی با ایران افتاد . فردریک با بنیاد نهادن شهری بنام فردریک اشتاد ، در هُلشتاین آلمان ، این شهر را تبدیل به بزرگترین مرکز داد و ستد ابریشم و پارچه های ابریشمی در جهان کرد. او در آرزوی آن بود که با بستن پیمانی با شاه ایران ، ابریشم و پارچه های ابریشمی ایران را از راه روسیه به هُلشتاین برساند. از این رو هیأتی را به ایران فرستاد. منشی این هیئت ، جوانی بود آلمانی بنام آدام اولتاریوس. هیأت مزبور در سال ۱۰۱۶ شمسی ( برابر با ۱۶۳۷ میلادی ) که با هشتمین سال پادشاهی شاه صفی در ایران برابر بود، به ایران رسید. اُلتاریوس همه دیده ها و شنیده های خود را در این سفر یادداشت کرده پس از بازگشت به آلمان ، آن را به صورت سفرنامه جامعی منتشر کرد.

### خان های ایران و چگونگی حکومت آنها

ایران چون سرزمینی وسیع و پهناور است و ایالات و ولایات آن غالباً فاصله زیادی از پایتخت دارند ، شاه ایران این ایالات و شهرهای آن را بوسیله نمایندگان از طرف خود که به ترتیب مقام : خان - سلطان - کلانتر - داروغه - وزیر و

<sup>۱</sup> سفرنامه اولتاریوس - اصفهان خونین شاه صفی - ترجمه مهندس کردبچه - جلد دوم - انتشاراتی هیرمند ۱۳۶۹ ص



نایب الحکومه نامیده می شوند اداره می کند. این خان ها را شاه خود از میان افراد مورد علاقه و اعتمادش انتخاب کرده به آنها لقب اشرافی می دهد. معمولاً آنها کسانی هستند که در جنگ ها ، دلاوری و رشادت زیادی از خود نشان داده اند. به همین جهت افرادی که می خواهند به مقام بالائی برسند ، در جنگها شرکت کرده و جان خود را به خطر می اندازند و شجاعت و بی باکی زیادی نشان می دهند. مقام خان در ایران برابر با شاهزاده در اروپا می باشد. در ایران بر خلاف اروپا، این مقامات موروثی نیستند. فرزندان خوانین و شاهزادگان اموال و ثروت پدری شان را به ارث می برند ولی عناوین و القاب آن ها را به ارث نمی برند. مقام پدر را هم به آنان نمی دهند مگر آن که از خودشان رشادت و شایستگی نشان دهند تا مورد توجه شاه قرار گیرند. معمولاً در هر ایالتی یک خان و یک کلانتر از طرف شاه وجود دارد که در بزرگترین شهر آن ایالت اقامت دارند. خان که حاکم و فرمانروای آن ایالت است ، وظیفه اش اداره امور و حفظ انتظامات و اجرای عدالت و صدور حکم مجازات است. کلانتر وظیفه اش جمع آوری مالیات و عوارض از مردم است که باید آن ها را به خان تحویل دهد تا برای شاه بفرستد. داروغه مسئول حفظ انتظامات شهر است. نایب الحکومه هم چند ده و قصبه را اداره می نماید. شاه پاره ای اوقات از خان ها و سلطان ها برای سفارت استفاده کرده آنها را از طرف خود به عنوان سفیر به کشورهای خارجی می فرستد. در این مأموریتها آن ها حامل هدایائی از طرف شاه برای روسای کشورهای خارجی هستند. در عده ای از ایالات ، خان ها می بایستی مخارج و تجهیز و نگاهداری عده مشخصی سرباز را عهده دار شوند تا از این سربازان در زمان جنگ و مواقع ضروری استفاده شود و خود خان به همراه سربازانش باید به اردوی شاه بپیوندد. ایالات مرزی همیشه و به طور دایم ، چندین هزار سرباز مسلح دارند تا در مواقع لزوم و جنگ ، شاه به آسانی و به سرعت بتواند لشکر زیادی را گرد آورد. سواران ایران بسیار چابک و دلیرند.

صد سوار ایرانی در سایه سرعت و چابکی و سلاح نیکی که دارند با چهارصد سوار خارجی می تواند مقابله کند. پیاده نظام ایران مسلح به تفنگ های بلند و شمشال هستند که شاه عباس آنها را از خارج وارد کرده است و سواره نظام به تیر و کمان و شمشیر و نیزه مسلح هستند. آنها تفنگ هم دارند و در برابر استحکامات و دژها از سلاح گرم استفاده می کنند. در محاصره ایروان در سال ۱۶۳۳ میلادی، ایرانی ها که آن شهر را محاصره کرده بودند، نوعی سم قوی را در شیشه هایی کوچک ریخته و این شیشه ها را با تیر و کمان از خارج به داخل دژ پرتاب می کردند. که شیشه ها می شکستند و سم در هوا پخش می شد و سربازان مدافع را مسموم می کرد و دست ها و پاهای آنها دچار ورم می شد و قدرت دفاعی خود را از دست می دادند.

در ارتش ایران، فرماندهان بزرگ را سردار می نامند و بعد از سردار قورچی باشی است که فرمانده ده تا دوازده هزار سرباز می باشد مین باشی فرمانده هزار نفر را می گویند و فرمانده صد نفر را یوز باشی و فرمانده ده نفر را آن باشی می گویند. این فرماندهان اگر در جنگها از خود رشادت و دلاوری نشان بدهند، بدون توجه به اینکه از چه خانواده و چه طبقه ای هستند، به مقامات بالاتر ارتقاء می یابند. قراجغای خان پسر یک ارمنی بود که در جوانی به عنوان برده به شاه عباس فروخته شده بود و مسلمان شده به علت خدماتی که در جنگها کرده بود به لقب خانی مفتخر گردیده بود. در جنگ بغداد چنان پیروزی نصیبش شده بود که شاه عباس او را سوار اسب خود کرده و خود پیاده در رکاب وی چند متر حرکت کرده بود. امیرگونه خان پسر یک چوپان چادر نشین بود، پس از آنکه به خدمت ارتش ایران در آمد، در جنگها چنان رشادت و لیاقتی از خود نشان داد که شاه عباس او را خان ایروان

---

<sup>۱</sup> قورچی باشی به معنای چابک سوار تیرانداز. قورچی واژه ای مغولی ترکی است به معنای فهردان که به طور خلاصه قورچی تلفظ می شود.

کرد و فوق العاده مورد علاقه شاه بود خان شاماخی ، عرب نام دارد و از نظر خانوادگی ، از طبقات بالا نمی باشد بلکه پسر یک خانواده کشاورز از اهالی سراب است. در ایران اصولاً به خانواده افراد و مقامات که از چه طبقه ای بوده اند اهمیت نمی دهند بلکه به شجاعت و تهوری که افراد در جنگها از خود نشان می دهند اهمیت قائلند. چون این مرد در جنگ با عثمانی ها از خود دلاوری زیاد نشان داده بود و عده زیادی از سربازان عثمانی را کشته بود ، شاه صفی بر اثر آن شجاعتها لقب خانی به او داده بود و او را خان شیروانات کرده بود. عرب خان ، مردی بزرگوار و در عین ابهت و شکوهی که داشت مردی مهربان به نظر می رسید.

### رژیم ایران و پادشاه ایران

رژیم حکومتی ایران ، از هر جهت شبیه رژیم روسیه تزاری است. این رژیم حکومت مطلقه است که در آن شخص پادشاه دارای قدرت مطلق می باشد. شاه هر چه دلش خواست می تواند بکند. خودش قانون وضع می کند بعد هم خودش آن را لغو می کند. ایرانی ها به فرمانروای مطلق خود شاه یا پادشاه می گویند. ولی سلاطین ترکیه در مکاتبات خود ، فرمانروای ایران را ( شیخ اعلی ) یعنی پسر شیخ مینامند چون سر سلسله این شاهان فرزند یک شیخ صوفی بود. بر عکس آنچه که بعضی از مستشرقین نوشته اند ، شاهان ایران هیچ وقت خود را ( خدا ) ننامیده اند ولی شاهان ایران متکبر و مغرورند. در این میان فقط شاه عباس علاقه ای به القاب و عناوین نشان نمی داده و دستور داده بود او را فقط شاه بنامند. شاهان فعلی ایران دوست دارند که به دنبال اسم آنها کلمه ( صفوی ) را هم بگذارند ، مانند شاه اسماعیل صفوی و شاه تهماسب صفوی ....

## جنگ و ستیز بین وراث شاه

معمولاً بعد از درگذشت یک شاه، افراد خانواده شاه مخصوصاً فرزندان و برادران بر جان خود بیمناک می شوند. زیرا هر آن احتمال دارد، شاه جدید برای اینکه رقیبی نداشته باشد، دستور قتل تمام رقبایش را بدهد. آرم و نشان رسمی پرچم ایران خورشید بود ولی ترکها هلال ماه را به عنوان آرم پرچم خود انتخاب کرده اند. ایرانی ها خورشید را در حالی که از پشت یک شیر نر نمودار شده و پرتو افشانی می کند، روی پرچم خود نقاشی می کنند.

### بازگشت از ایران

#### مسافرت از رشت تا قزل آغاج<sup>۱</sup>، آخرین نقطه گیلان

روز ۲۱ ژانویه، در حدود چهار میل راه را، از وسط انبوه درختان توت طی کردیم. درختان مو نیز در لابلای درختان دیده می شدند که بر شاخه های آنها پیچیده و بالا رفته اند. در وسط راه، کلانتر کسگر<sup>۲</sup>، با سی اسب سوار و هدایائی شامل مقداری میوه از طرف خان کسگر، به استقبال ما آمده و خوش آمد گفت. یک میل آن طرف تر، خان کسگر با صد سوار شخصاً به استقبال آمده، پس از گفتن خیر مقدم و تعارفات لازم، با سواران خود تا شهر کوچک گوراب، در معیت ما حرکت کرد و در آنجا، اعضای سفارت را به خانه بزرگ خود که در کنار میدان شهر قرار داشت هدایت نمود و با شیرینی و شربت و انواع میوه های محلی به پذیرایی پرداخت و از اینکه به علت ماه رمضان و روزه داری نمی تواند در خوردن

<sup>۱</sup> شهری در شمال لنکران

<sup>۲</sup> کسگر: منطقه ای از تالش جنوبی که تا دوره قاجاریه شامل تالش دولاب-ماسال-شاندرمن و طاهرگوراب و ضیابر می شد (رضوانشهر فعلی و بخشی از صومعه سرا)

میوه و شیرینی ما را همراهی کند عذرخواست. در حدود یک ساعت در خانه خان بودیم و بعد به محلی که برای اقامت‌مان در نظر گرفته و قبلاً آماده کرده بودند، راهنمایی شدیم. خان چهار خوک و وحشی را برای ما به عنوان هدیه فرستاد که تحویل آشپزخانه شدند. خان کسگر، امیرخان نام داشت و از گرجی های مسیحی و متولد ایروان بود که او را در جوانی اسیر و ختنه کرده به دربار شاه صفی برده بودند و مدتی در قصر شاه به عنوان ساقی خدمت می کرد اما چون در جنگ ایروان، در اردوی شاه صفی از خود رشادت زیادی نشان داده بود به رتبه خانی ارتقاء یافته و حکومت کسگر را به او داده بودند و به جای او پسرش را در دربار ساقی شاه کرده بودند. امیرخان مردی خوش محضر بود. خوب صحبت می کرد. علاقه زیادی داشت تا اطلاعاتی از کشور ما آلمان بدست آورد. شهر کوچک گوراب که عده ای آن را به نام کسگر می نامند مانند رشت در وسط جنگلی واقع شده است. فاصله آن تا دریا از دو میل تجاوز نمی کند. از همه مهمتر اینکه این شهر کوچک محل تولد شاه صفی است. زیرا پدر شاه صفی موقعی که با همسر حامله خود با اردوی شاه عباس حرکت می کرد، در این محل همسرش فارغ می شود و صفی میرزا را به دنیا می آورد. خانه ای که شاه صفی در آن جا قدم به عرصه وجود گذاشته است و متعلق به تاجری به نام خواجه محمود بود، بست به شمار می رود. یعنی گناهکاران می توانند در آن جا پناه بگیرند و در امان باشند. امیرخان حدود یک میل راه، ما را بدرقه کرد و پس از خداحافظی گرم و صمیمانه به کلاتر خود، دستور داد که تا آخرین حد منطقه تحت فرمانروائی او، ما را همراهی نماید. این کلاتر، جوان خوش بنیه و شوخ طبعی بود که در طول راه با تیراندازی و اسب سواری جالب خود، موجبات سرگرمی ما را فراهم می کرد. پس از طی دو میل به ساحل دریای خزر رسیدیم. دشتهای ساحل، سرسبز و خرم و پوشیده از انبوه درختان جنگل بود. در جاده با صفای ساحلی، حدود یک میل دیگر جلو رفتیم و شب را در خانه کوچکی کنار یک رودخانه که تنها دو اتاق داشت بیتوته کردیم.

چون در این دو اتاق برای تمام اعضای سفارت و کاروان جایی نبود به ناچار عده ای شب را در زیر آسمان باز خوابیدند. روز دیگر قریب شش میل راه ساحلی را طی کردیم و از چهارده رودخانه و نهر که جاده را قطع می کردند گذشتیم. مهمترین این رودخانه ها شیرو- چاله سرا - آلاؤس - پینارؤس بودند. در نیمه راه از منطقه تحت فرمانروائی خان کسگر خارج شده وارد منطقه خان آستارا می شدیم. در همین منطقه، کلاتر کسگر از ما خداحافظی کرد. نماینده ای از سوی خان آستارا در آنجا انتظار ما را می کشید. این منطقه را مردم کرگری<sup>۱</sup> می نامیدند.

پس از گذشتن از میان مزرععی سبز و خرم، وارد دهی بنام سنگر سرا شدیم و شب را در آن جا ماندیم. پنج خوک وحشی را در اینجا برای ما کشته و غذا درست کردند. روز سوم فوریه، در یک هوای برف و بارانی به حرکت درآمدیم و در طول ساحلی دریا جلو رفتیم. در بعضی از قسمتها از شن های ساحلی و آب دریا می گذشتیم، به طوری که آب تا زیر شکم اسب ها می رسید. آن روز در حالی که سراپای همه نخیس و مرطوب شده بود، پس از پیمودن هفت میل راه خسته کننده به یک ده آباد رسیدیم و شب را در آن جا توقف نمودیم. روز چهارم فوریه با اسب های تازه نفس در راه ساحلی به طرف شمال به حرکت خود ادامه دادیم و مسافتی حدود چهار میل را پیمودیم. از آن به بعد راه را رودخانه های کوچکی قطع می کردند که تعداد آنان ۲۴ رودخانه می شد که روی هر یک پل های کوچک چوبی زده بودند که مقاومت کافی نداشتند و چند تن از همراهان ما هنگام عبور از روی این پل ها، به علت شکستن تخته های کهنه، در آب افتادند. موقعی که به نزدیکی آستارا رسیدیم، خان آستارا با عده زیادی سوار به استقبال آمده به سفیران خوش آمد گفت و ما را به خانه هایی در وسط باغات پر از درخت که برای اقامتشان در نظر گرفته بودند،

---

<sup>۱</sup> کرگری، تا اواخر قاجاریه و قبل از توسعه شهر هشت پر، شهری در کنار دریا و رود کرگری قرار داشت که در آن موقع جزو منطقه حکومتی آستارا محسوب می شد.

راهنمایی کرد. اطراف این منطقه را ایرانی ها خشکه دهنه می نامند، زیرا ساحل دریا بسیار کم عمق است و کشتی ها نمی توانند در ساحل لنگر بیندازند. از این لحاظ کشتی ها در فاصله ای دور از ساحل لنگر می اندازند و قایقرانان با قایق های پارو زنی مردم و بارهایشان را به کشتی می برند. اما شهری که مقرّ خان بود، با دریا حدود چهار میل فاصله داشت و رشته کوههایی در اطراف آن مشاهده می شد. این شهر را به نام ایالت آن « آستارا » می نامیدند. بزرگترین درختان انگور را در آستارا مشاهده کریم قطر این درختان از قطر شکم یک انسان تجاوز می کرد. استرابون جغرافیدان معروف در کتاب خود قطر موهای گیلان و خراسان را خیلی بیش از اینها ذکر نموده است. خان آستارا که ساروخان نام داشت پیر مردی دانشمند و در عین حال مهربان و با محبت بود. در آخر ماه رمضان و پایان ایام روزه که مصادف با ششم فوریه بود خان آستارا ضیافتی در منزل خود ترتیب داد که سفیران و اعضای عالی رتبه سفارت را در آن دعوت کرده پذیرائی مفصلی به عمل آورد. ضمن صحبت از چگونگی جنگ با غریبشاه گیلان حکایت می کرد و غنایمی را که در این جنگ به دست آورده بود ارائه داد که ضمن آن سفره ابریشمی آبی رنگی بود که زردوزی شده و ارزش زیادی داشت. بر سر همین سفره ما را اطعام کرد. ساروخان مورد توجه و عنایت خاص شاه صفی قرار داشت. به طوری که می گفت: قرار بود بهار آینده به عنوان سفیر از طرف شاه به هندوستان اعزام گردد.

روز هفتم فوریه از آستارا به طرف شمال حرکت کردیم و پس از طی چهار میل راه در ساحل دریا، قدم به ایالت لنکرکان ( لنکران ) گذاشتیم و پس از طی مسافتی به شهر و آبادی بزرگ لنکران رسیدیم. این شهر جزء تیول قورچی باشی خان اردبیل است و خان یک نفر را به عنوان وزیر مأمور اداره آن جا کرده است که به استقبال ما آمد و در مدت اقامتمان در آن جا خواروبار و وسایل لازم را برای ما فراهم کرد.

دهم فوریه از لنکران حرکت کرده پس از طی پنج میل راه به قزل آغاج<sup>۱</sup> رسیدیم. شهر کوچک قزل آغاج در جلگه ای به فاصله نیم میلی ساحل دریا واقع شده و رودخانه کوچکی از کناره آن می گذرد. رشته کوههای گیلان در سمت چپ این شهر واقع شده و به طرف مغان امتداد پیدا می کند. در دامنه این کوهها، آبادی های زیادی دیده می شد. مهمترین این آبادی ها: بولادی - ماسوله - بوته سر - تالشکران می باشند. در این دهات، درختان زیاد و اطراف آن ها چمنزارها و چراگاههای وسیعی مشاهده می شدند که دام های زیادی را می توانستند در خود جای دهند. تصور می کنم چمنزار و چراگاه بزرگی که استرابون در کتاب خود از آن به عنوان بزرگترین مراتع ایران نام می برد و محل آن را در شمال گیلان و نزدیک دریای خزر ذکر می کند، در همین قسمت واقع بوده است. در این منطقه مابین کوهها، دشت ها و آبادی هایی بنام: کوه آور - مارانکوه - دشته وند وجود دارند و در نزدیکی آنها دهی به نام دوییل واقع شده است که مردم آن جا در زمان شاه عباس زندگی توام با فسق و فجور داشته اند استرابون می نویسد: در این چراگاه حدود پنجاه هزار مادیان متعلق به شاه وجود داشته است. بعدها من از یک افسر ایرانی که به هلشتاین آمده بود و این منطقه را خوب می شناخت سوال کردم آیا چنین چراگاهی واقعیت دارد که او جواب مثبت داد.

مزار شیخ صفی نیای سلسله صفویه در اردبیل واقع است که بر اثر موقوفات زیادی که دارد و هدایائی که مرتباً به آنجا تقدیم می شود، دارای وضع مالی بسیار خوبی است. گفته می شود، دارائی آن به حدی است که در هنگام جنگ یک ارتش بزرگ را می توانند تجهیز کرده به میدان جنگ بفرستند.

به همین جهت نقطه اتکاء و پشتوانه بزرگی برای سلاطین صفوی است. غیر از پول نقد، مزار شیخ صفی دارای اموال غیر منقول زیادی مثل خانه و مستغلات و دهات

---

<sup>۱</sup> قزل آغاج امروزه از توابع شهرستان ماسالی جمهوری آذربایجان است



است. از جمله در اردبیل بیست خانه و نه حمام و هشت کاروانسرا دارد. سی و سه پارچه ده در اطراف اردبیل و پنج ده در سراب و ده ده و شصت خانه و ده دکان در تبریز و چند کاروانسرا و دکان در قزوین چندین کاروانسرا و حمام در گیلان و در شهر آستارا دارد.

### گیلان و ماجرای غریبشاه

به طوری که گفته شد سفیران اروپائی برای بستن قرار دادهای بازرگانی بخصوص خریدن ابریشم که در گیلان به مقدار زیاد تولید می شد به ایران آمده بودند. اینک دنباله یادداشت های آدام اُرناریوس درباره گیلان: ایالت گیلان در ساحل جنوبی دریای خزر واقع است. رشته جبال و سلسله کوههای مرتفعی، گیلان را از سرزمین های جنوبی و غربی جدا می کند. خاکش فوق العاده حاصلخیز بوده و رودخانه های زیادی در آن جا جاری هستند که پر از انواع ماهی ها هستند. در پایتخت ایران (اصفهان) به این ایالت، دارالمرز لقب داده اند. ولایات مختلف گیلان از شمال غرب به طرف شرق به ترتیب عبارتند از: قزل آغاج - دشته وند - مارانکوه - ماشیخان - لنکران - آستارا - بولادی - شیخه کران - نووه کران - گیله کران<sup>۱</sup> - هُوه (هوی) - لمور (لمیر) - دیزه کران - جولاندان - کسگر - رشت - لاهیجان.

در سرتاسر ایالت گیلان، قریب چهل و شش شهر بزرگ و کوچک و تعداد زیادی ده وجود دارد. در ولایت لاهیجان، لنگرود و کوچسبار از شهرهای آن جاست. در ولایت رشت مرکز ایالت گیلان، کسما - فومن - تولم - شفت - دیلوم - ماسوله

---

<sup>۱</sup> امروزه دهاتی با این اسمی (بولادی - شیخه کران - نووه کران - گیله کران) در این منطقه یعنی تالش جنوبی وجود ندارد و به جای آن دهات، روستاهای دیگری مابین آستارا و هوی وجود دارند مانند (سیلی - لوندویل - چلونند - چوبار)

قابل ذکرند. ماسوله در کوهستان واقع شده و دارای معادن آهن است. اهالی آن جا هم بیشتر به شغل آهنگری مشغولند و مصنوعات مورد مصرف شهرهای گیلان را فراهم می سازند. در کوهها و اراضی ماسوله، درختان گردو وجود دارد که از چوب آن ها برای ساختن لوازم خانه استفاده می شود. ولایت کسگر شامل شهرهای کسگر - گوراب - انزلی - دولاب و شال قابل ذکرند.

در شمال گیلان نزدیک لنکران کوهی است که بر فراز یکی از آنها دهی بنام شاه شادان واقع شده است. مزار شیخ زاهد استاد و معلم شیخ صفی الدین در این ده قرار دارد. گیلان ایالت حاصلخیزی است. در زمان های گذشته، سلاطین کوچکی در این منطقه به استقلال حکومت می کرده اند و حالا هم بازماندگان آنها در گوشه و کنار این ایالت زندگی می کنند. مردم گیلان جسور و دلیر و مغرورند و از حکومت مرکزی اطاعت نمی کنند و به شاهان ایران وقعی نمی نهند. در زمان شاه عباس گیلانی ها از میان خود سلطانی برای خود انتخاب کرده از او پیروی می کردند و از حکومت مرکزی پیروی نمی کردند. شاه عباس قشون زیادی به آن جا فرستاد آنان را گوشمالی داد. بعد از مرگ او باز هم دست به شورش زده برای خود پادشاهی انتخاب کردند که او را غریبشاه می گفتند و از خانواده یکی از سلاطین گذشته گیلان بود و در لشت نشا متولد شده بود. او قوایی حدود چهارده هزار نفر را گردآورده رشت را به تصرف درآورد. در این موقع شاه صفی که در قزوین بود بر علیه او وارد عمل شد و دستور داد تا از آستارا ساروخان و از کسگر امیرخان و از استرآباد محمدخان و از تنکابن حیدرسلطان با تمام قوای خود به غریبشاه حمله کرده او را دستگیر نمایند. در طول جنگ با غریبشاه که به شکست او انجامید، ساروخان حاکم آستارا از خود دلاوری و شجاعت زیادی نشان داد و مورد عنایت و تشویق خاص شاه صفی قرار گرفت. از زمان شورش غریبشاه کلیه گیلانی هایی که در منطقه میان مازندران و کسگر سکونت داشتند خلع سلاح شده اند و از حمل هر نوع سلاح ممنوع می باشند ولی سایر اهالی گیلان بخصوص آنها که میان کسگر و قزل

آغاج زندگی می کردند مجاز به حمل سلاح بودند. در گیلان کشت کتان و کنف هم معمول است که از الیاف آنها برای بافتن پارچه و یا تولید طناب استفاده می کنند. تربیت کرم ابریشم هم رواج دارد و برای همین باغات توت زیادی را ایجاد کرده اند.

### زنان در گیلان

زنان گیلان دوش به دوش مردان بلکه بیشتر از آنها کار می کنند. کارهای زنان عبارتست از: بافندگی - نخ ریسی - حصیربافی - گلیم بافی - درست کردن دوشاب و انواع ربّ - شربت - کار در مزارع به خصوص شالیزارها - دوشیدن شیر گاوها - ماست بندی - کره گیری - درست کردن پنیر و سایر مشتقات شیر و پخت و پز کردن.

### ایالت آران

آران ایالت مهمی است که بین رودخانه های کُر و ارس قرار دارد و شامل قسمتی از سرزمین ارمنستان و گرجستان می شود. منطقه ای بسیار حاصلخیز است و از نظر تولید ابریشم شهرت فراوان دارد. این سرزمین به ولایات مختلفی تقسیم می شود که عبارتند از: کایان - ایروان - سرشات - تومانیس - جلفا - ابران - اینجه - شابوس - سرزیل - کرک بولاخ - شوره گل - تاباک ملک - جیلدر. در این مناطق شهرها و دژهای آباد و متعددی وجود دارد که مهمترین آنها عبارتند از: جرده - برکوشات - ماکو - یلقان - نخجوان - مکس برت - شمکور - اردوباد - تفلیس - گنجه - باجسید - جیلدر - این دژها غالباً در سرحدات ایران و ترکیه واقعند و مورد نزاع و میدان جنگ طرفین هستند.

## ایالت آذربایجان

این ایالت جنوبی ترین قسمت سرزمین باستانی مدیا ( ماد ) است ، عده ای از مورخین آن را شمالی ترین قسمت‌های سرزمین آشور می دانند. آذربایجان به وسیله دشت مغان از شیروان و به وسیله رود ارس از قره باغ جدا می شود. از جانب مشرق با گیلان همجوار است بخش های مختلف این ایالت عبارتند از : ارشک ( محال ارشک ) - مشکین - گرمرود - سراب - خلخال - طارمات - سولدوز - اوجان شهرهای مهم آن عبارتند از : اردبیل - تبریز - مراغه - سلماس - خوی - میانه - ارومیه.

### آستارا در سال های آخر سلطنت سلسله صفوی

#### از قول حزین لاهیجی شاعر معروف قرن دوازدهم هجری

محمد علی فرزند ابیطالب معروف به حزین لاهیجی شاعر معروف ایرانی ، آستارایی تبار که نسب او تا شانزده پشت به شیخ زاهد گیلانی آستارایی می رسد ، در زندگینامه خود می نویسد ، از اجداد این فقیر شهاب الدین علی شهر آستارا را که زادگاه و مدفن شیخ است گذاشته ، در دارالسلطنه لاهیجان که احسن بلاد گیلان است ساکن شد و از آن زمان لاهیجان موطن اجداد ما گردید.

جدّ حزین شیخ علی بن عطاء اله از معارف علمای زمان خود بود و خان احمد خان که شاه گیلان در آن زمان بود ، در تعظیم و تکریم او مبالغه می نمود. بنا به نوشته حزین ، نه تنها تاج الدین ابراهیم معروف به شیخ زاهد گیلانی آستارایی و ساکن آستارا بوده ، بلکه اولاد و احفاد او تا هشت نسل در همین آستارا زندگی کرده اند تا اینکه شیخ شهاب الدین ، نسل هشتم او از آستارا به لاهیجان رفته و در آن جا اقامت گزیده است. محمد علی فرزند ابیطالب ( حزین لاهیجی ) خود متولد شهر اصفهان

در سال ۱۱۰۳ هـ. ق و ساکن اصفهان بوده است. اما اجداد و نسی اعمام او ساکن لاهیجان بوده اند و چون در آن شهر املاکی داشته اند که از درآمد آن املاک معاش آنها تأمین می شده است، گاه برای رسیدگی به املاک به آنجا مسافرت کرده اند، از این جهت به حزین لاهیجی معروف شده است در حالی که بنا به نوشته خود متولد اصفهان و آستارایی تبار می باشد. حزین در شرح حال خود نسب خود را چنین نوشته است:

علی بن ابی طالب بن عبدالله بن علی بن عطاء الدین اسماعیل بن اسحاق بن نور الدین محمد بن شهاب الدین علی بن علی بن یعقوب بن عبدالواحد بن شمس الدین محمد بن احمد بن محمد بن جمال الدین علی بن شیخ الاجل قدوه العارفين تاج الدین ابراهیم معروف به شیخ زاهد گیلانی قدس الله ارواحهم ...

محمد علی روابطی نزدیک با درباریان و شاهزادگان و سلاطین صفوی داشته است. این سلاطین برای فضل و دانش او و نیاکان عالم و دانشمندش همواره احترامی خاص قایل بودند، به طوری که اغلب در امور مملکتی هم مورد مشورت مسئولین قرار می گرفته است و بارها شاه طهماسب دوم به وسیله پیام و یا با مکتوب از او خواسته بود، در مسافرت ها با او همراهی کند. این بود که حزین بعد از تصرف اصفهان توسط محمود افغان ۱۱۳۴ هـ. ق و کشتار صفویان با لباس مبدل از آن شهر خونین خارج شده خود را به بندرعباس می رساند و از آن جا هم به هندوستان هجرت می نماید. حزین که نویسنده و شاعر و عالمی ماهر بود تمام وقایع اواخر حکومت صفویه و دوران تسلط افغان ها و ظهور نادر شاه و فتح هندوستان را ضبط و ثبت نموده است. اهمیت تاریخی این مجموعه به قدری است که متن آن بارها به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ و منتشر شده است. حزین در سال ۱۱۴۷ که اشرف افغان در اصفهان حکمرانی داشت و قوای عثمانی در آذربایجان و لشگریان روس در شمال ایران بودند و به سبب استیلای بیگانگان، کشور ایران در وضعیتی سخت بحرانی قرار داشت و راهها نا امن بود، به یاد وطن افتاده به ایران بر می گردد و از

راه کرمانشاه خود را به آذربایجان رسانیده وارد تبریز می شود. به موجب یادداشت های تاریخی او این شهر را که زمانی دارالسلطنه و بسیار آباد دیده بود این بار در اثر استیلای عثمانی ها خالی و خراب می بیند. و چنین می سراید :

از خرابی می گذشتم ، منزلم آمد بیاد  
دست و پا گم کرده ای دیدم ، دلم آمد بیاد

از آنجا به دارالارشاد اردبیل می رود که آنجا را هم در تصرف قوای عثمانی می بیند. از اردبیل به نحوی خود را به گیلان می رساند و وارد شهر آستارا می شود. حزین می نویسد : در آستارا جمعی کثیر از سپاه روس بودند. یحیی خان تالش در آن جا حاکم بود چون با سلسله خان مذکور از قدیم ارتباط داشتیم و موذت و دوستی قدیم بین ما بود ، چند روز در آن شهر مهمان او بودم.

اما این شهر را هم به سبب استیلای لشگریان روس و شیوع بیماری طاعون ویران و نابسامان دیدم. چند کس از همراهان منم به آن مرض در گذشتند. از آن جا هم گذشتم و تمام گیلان را با سختی ها طی نموده به ولایت مازندران رسیدم.

به این ترتیب ، این شاعر حساس آستارایی تبار و عاشق زادگاه و وطنش که آمده بود ، در گوشه ای از وطن مألوفش زندگی کند ، کشور را چنان در آشوب و هرج و مرج و گرفتار لشگریان روس و عثمانی و افغانی و جنگ و ستیز و مرگ و میر ناشی از شیوع بیماری های واگیر می بیند که به ناچار باز هم جلای وطن کرده به هندوستان بر می گردد و تا آخر عمرش در بنارس به زندگی عارفانه خود در حالی که از دوری وطن و رنج غربت افسرده شده بود ، به سرودن اشعار و نوشتن کتاب ادامه می دهد و در همان جا دارفانی را وداع می گوید. در سنگ مزار او در بنارس هندوستان سال وفات او را چنین نوشته اند : علی بن ابی طالب الجیلانی ۱۱۸۵ هجری قمری حزین شرح احوال خود (زندگینامه) را به طور کامل و جامع نوشته است و اوضاع جامعه زمان خود را در اشعارش منعکس نموده است چند بیت ذیل از اشعار او مبین سبک شعری و روحیه حساس این شاعر شوریده است.

ای وای براسیری کز یاد رفته باشد  
آه از دمی که تنها با داغ او چو لاله  
خونش به تیغ حسرت یارب حلال بادا  
از آه دردناکی سازم خبر دلت را  
شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی  
در دام مانده صید و صیاد رفته باشد  
در خون نشسته و او چون ناله رفته باشد  
صیدی که از کمندت آزاد رفته باشد  
روزی که کوه صبرم بر باد رفته باشد  
گومشت خاک ما هم بر باد رفته باشد

### در بیوفانی دهر

... که فرسوده روزگاران منم  
فزون چون ز قسمت نیاید به دست  
ز دل نقش آز و هوس می تراش  
خداوند از آن بنده شادان بود  
حریف خزان و بهاران منم  
زنی بر به هم ارچه بالا و پست  
ابا قسمت خویش خرسند باش<sup>۱</sup>  
که راضی به کردار یزدان بود

### جدایی اران از ایران و تشکیل دولت جمهوری آذربایجان

تمام نویسندگان کلاسیک یونان و روم چون استرابون ( کتاب دهم بند ۴ )  
و بطلموس ( کتاب پنجم بند ۲ ) منطقه ای را که امروز جمهوری آذربایجان<sup>۲</sup> نامیده  
می شود ، آلبانیا Albania خوانده اند و در ادبیات ارمنی نام آن الوان - کا Ka -  
Alvan و در زبان عربی الران و در زبان محلی و ایرانی اران آمده است. این ناحیه تا  
زمان هخامنشیان مسکن سکاها ی آریایی نژاد بود و بعداً به تصرف ایران درآمد. در  
زمان حکومت اشکانیان مدتی در دست رومیان بود. در اوایل قرن سوم میلادی به

<sup>۱</sup> دیوان حزین لاهیجی شیخ محمد علی بن ایطالب بن عبدالله با تصحیح بیژن شرقی - انتشارات خیام ۱۳۵۰ تهران

<sup>۲</sup> دائرة المعارف اسلام ص ۱۹۷ ماده آذربایجان و دایره المعارف فارسی ج ۱ ص ۷۹

دست ساسانیان افتاد. در اواخر قرن هفتم میلادی به تصرف قوای اسلام درآمد. از آن تاریخ تا قرن هیجده میلادی جزو کشور ایران بود. در زمان قاجاریه پس از شکست ایران از قوای روسیه تزاری طبق عهدنامه های گلستان (۱۸۱۳ میلادی) و ترکمانچای (۱۸۲۸ میلادی) آن ناحیه از ایران جدا شده به روسیه تزاری واگذار شد. در جنگ بین الملل اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ م) این ناحیه از طرف قوای متفقین اشغال شد. سپس قوای ترکیه عثمانی به سرداری نوری پاشا، باکو را در سپتامبر ۱۹۱۸ تسخیر کرده حکومتی به نام آذربایجان تحت اداره دولت عثمانی تشکیل دادند. بعد از اعلام ترک مخاصمه بین عثمانی ها و متفقین سی ام اکتبر ۱۹۱۸ قشون متفقین به سرداری ژنرال تامسن انگلیسی Thom son، شهر باکو را اشغال کرد و قشون عثمانی را عقب نشاند ولی حکومت مستقل آذربایجان را که در آن موقع به دست حزب مساوات اداره می شد به رسمیت شناخت. بعد از تخلیه باکو از قوای متفقین، رژیم جدید شوروی باکو را اشغال کرده و سیستم کمونیستی را در آن جا برقرار ساخت. در سال ۱۹۳۶ در زمان حکومت استالین آذربایجان در شمار شانزده جمهوری اتحاد جماهیر شوروی درآمد و باکو پایتخت آن گردید. تا اینکه بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ م (۱۳۶۹ شمسی)، جمهوری آذربایجان اعلام استقلال کرد و از آن تاریخ به نام جمهوری آذربایجان به رسمیت شناخته شد. بدین ترتیب ولایت قدیم آستارا هم مانند شهرهای دیگر اران در حالی که از زمان باستان همواره جزئی از سرزمین ایران بزرگ بود از سال ۱۸۲۸ میلادی از ایران جدا شد.

### مرزبان اران و دودمان مهرانی

کشور ایران را در زمان باستان چهار مرزبان اداره می کرد. یکی از آن ها مرزبان اران بود. به همه مرزبان ها اجازه نشستن بر تخت شاهی نقره ای داده بودند



تنها به واسطه اهمیتی که مرزبان اران داشت به او اجازه نشستن بر تخت زرین را داده بودند. اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم میلادی، دودمان اشراقی و قدیمی مهرانی در مناطق گاردمان (قزاق کنونی) و اران از نیروی بسیاری برخوردار بودند. مولف تاریخ اران (الوان) می نویسد: دودمان مهرانی فرمانروایان سرزمین آلوان شدند. پس از قتل بندوی و وستهم به فرمان خسرو پرویز، مهران که از خویشاوندان خسرو پرویز بود، بخشی از افراد دودمان خویش را که حدود سی هزار نفر بودند برداشت و به اران آمد و در سرزمین اوتی نزدیک شهر پرتو مستقر شد. این مهران در گاردمان شهری بنا کرد و آن را مهرآوا (مهرآباد) نامید. پس از او فرزندش و همین طور به ترتیب سایر نوادگانش به روی کار آمدند. در زمان حکمرانی او، به فرمان پیروز شاه ایران، شهر بزرگ پیروز آباد را بنا نهاد که بعدها پرتو نامیده شد و اعراب آن را بردع می نامیدند. بهرام چوبینه سردار معروف ایرانی از دودمان مهران بود و با دودمان مهرانی اران که از ری به آن سرزمین آمده بودند، خویشاوندی داشت.

صاحب تاریخ گزیده می نویسد: بعضی از القاب تشریفاتی که انوشیروان ساسانی به امرای حدود دربند داده بود هنوز باقی است مثل شیروانشاه - فیلان شاه - گاردمان شاه. عمر بن وردی در خریطه العجایب که جغرافیایی قدیم به زبان عربی است می نویسد: باب الابواب در طرف شمال ایران شهری است که انوشیروان آن را در کنار بحر خزر تعمیر نمود و حایل است در برابر طایفه کوچنده و مهاجم خزر و الباب در شعب کوههای قفقاز واقعند مثل باب صول - باب آلان - باب شابران - باب لاذقه - باب سجس - باب فیلان شاه و باب گاردمان شاه و باب ارانشاه - باب لیانشاه و باب صاحب السریر. از آنجا که دربند در کنار دریا بین کوه و دریا واقعست و بزرگترین قلعه های آنجاست لذا به باب الابواب اشتهاار یافته است. سلسله ای از حصار آن بر کوه بلندی امتداد دارد که مانع ورود صحرانوردان مهاجم به داخل ایران می شود و در آن کوه حصن های (دیوارهای) بسیار است. ابوالحسن

مسعودی در کتاب خود آورده است: در این دیار سیصد شهر است که اهالی هر شهر زبانی علیحده دارد که شبیه دیگری نیست. ابن حوقل می گوید: من این موضوع را انکار می کردم تا اینکه خود به تحقیق دانستم، از جمله ممالک متکثره این دیار مملکت شیروانشاه است که وسعت زیاد و آبادی ها و عمارات بسیار دارد و اهالی آن سرکش اند و از هیچ کس اطاعت نمی کنند. سلطنت شیروانشاهان را انوشیروان ساسانی استقرار داده است.<sup>۱</sup>

مصنفان روضه الصفا و خلاصه الاخبار و دیگر مورخان گفته اند که دختر خاقان خزر را انوشیروان اسیر کرده بود، به خانه پدرش نفرستاد و خود به زنی اختیار نمود. انوشیروان از او دو پسر داشت یکی به نام نوشیزاد و دیگر هرمزد. این زن دین زرتشتی را نپذیرفت پسرش نوشیزاد هم وقتی به حد رشد رسید به دین زرتشتی تن نداد. لذا توسط پدرش محبوس شد. وقتی از حبس بیرون آمد جمعی بسیار دور خود فراهم آورد و بر علیه پدر قیام نمود ولی توسط سپاهیان پدرش مغلوب و کشته شد. پس از فوت انوشیروان در سال ۵۷۸ میلادی پسر دیگر آن زن خزری، هرمزد به تخت پادشاهی ایران نشست. به این سبب او را شاه ترکزاد می گفتند. صاحب روضه الصفا می نویسد: در عهد پادشاهی هرمزد طایفه خزر از سد در بند گذشته ولایات ارمن و آذربایجان را غارت کردند. این تظاول در سال های ۶۲۴-۶۲۶ م که قیصر روم هرقل آنانرا به جنگ با ایران ترغیب نموده بود اتفاق افتاد. چون هرمز بنای ظلم را نهاد خلق بر او شوریدند و پسرش خسرو پرویز را به تخت نشانند.

وقتی که خسرو پرویز در مغان و باجروان بود مهین بانو عمه شیرین امیره پرتو او را به پرتو برد و از او مهمان نوازی نمود. خسرو هم به او علاقمند شد و سرانجام او را به زنی گرفت داستان عشق خسرو به شیرین تحت نام خسرو و شیرین توسط حکیم نظامی گنجوی به تفصیل بیان شده است.

<sup>۱</sup> ازان از دوران باستان تا آغاز مغول - دکتر عنایت اله رضا

## هجوم ترکان سلجوقی به اران

اواخر سده یازدهم میلادی ( پنجم هجری قمری ) اران و شمار دیگری از کشورهای شرق به اشغال سلجوقیان که شاخه ای از قبایل کوچنده اغوز - ترک بودند در آمد. اشغالگران سلجوقی با نقل مکان انبوهی از کوچندگان ترک همراه بود. این واقعه به غلبه زبان ترکی بر زبان های اقوام زیر سلطه آنان انجامید. این امر نشان می دهد که ساکنین اران ( جمهوری آذربایجان فعلی ) قبلاً نه ترک بودند و نه به زبان ترکی سخن می گفتند. زبان های اصلی مردم این منطقه آذری و ارانی بود که از جمله زبان های ایرانی است.

این سرزمین به طور متواتر مورد هجوم قبایل کوچنده ترک قرار گرفت که انبوه ترین آنها در سده های ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ میلادی روی داد. با ورود و اسکان این قبایل در سرزمین اران، زبان ترکی جانشین زبان اصلی ساکنین این منطقه شد. موج هجوم کوچندگان ترک زبان در سده های یازده و دوازده و سیزده میلادی ( هفتم هجری قمری ) عرصه را بر زبان های آذری و ارانی کاملاً تنگ کرد و سرانجام بر آن زبان ها غلبه کرد. بدین ترتیب بر مردم اران همان رفت که مردم بسیاری از کشورهای دیگر بر آن گرفتار شدند و آن جایگزینی زبان مهاجمان بر زبان اهالی بومی بود.<sup>۱</sup> هنوز هم در نزدیکی های دربند ( باب الحدید ) یعنی دروازه آهنی ، دهاتی وجود دارد که مردم آن جا به زبان تاتی ( پهلوی ) صحبت می کنند و بازماندگان اقوامی هستند که توسط انوشیروان ساسانی از نقاط مختلف ایران به آنجا کوچانده شده اند. مانند دهات : لاهیج - برمک - طبرسران - حمیدی - ییلحدی.

<sup>۱</sup> تاریخ آذربایجان - استیتو تاریخ باکو ۱۹۵۸

### سابقه تاریخی آستارا

آقای سعید علی برادگامی در کتاب خود، جواهر نامه لنکران، درباره آستارای قدیم که در حال حاضر جزو شهرهای جمهوری آذربایجان می باشد می نویسد: از آثار و ابنیه قدیمی، کنار رودخانه در محاذی جنوبی، محلی موسوم به قاپوچی محله، آثار بناهای قلعه ای است. در خود قاپوچی محله هم آثار جلیله ای از شهر قدیمی موجود است و بنیه مسجد جامعی بزرگ و هفت باب حمام از سنگ و آجر پخته بنا شده با گچ و کبوده وجود دارد. از این آثار معلوم می شود که این شهر در قدیم الایام حاکم نشین و دارالاماره ( پایتخت ) توالش بوده است و در این اقرب اوقات، سنگهای مرغوب تراشیده شده قدیم از عمارات منهدمه آن مکان سرکار مایور حاجی عباس بیگ حاکم روسها در آستارا، استخراج نموده به لنکران می برده است. همچنین مباشرین حاکم سرحد قزلباشیه ( آستارای ایران )، میرسلطان احمدخان سیف الملک از آن سنگها به بندر آستارای ایران جهت مصارف ساختمان عمارات خود می برده است. دیگر از آثار قدیمی در آستارا مقبره اسپهبد شاپور در روستای بوته سر می باشد که بنا به نوشته سنگ قبر بنام اسپهبد شاپور مربوط به سال ۸۱۱ هجری قمری است. از کتاب حبیب السیر چنین معلوم است که اسپهبد شاپور از اولاد کیوس ( کاووس ) پسر قبادبن فیروز است. قباد پدر انوشیروان ساسانی، ملک طبرستان را به کاووس سپرد و پسر او جزو اعیان دولت قباد بود. زمانی که انوشیروان به تخت شاهی ایران نشست میان او و برادرش کاووس مخالفت اتفاق افتاد و کاووس اسیر و مقتول گشت. بعد از او انوشیروان ملک طبرستان را به برادرزاده اش شاپور عنایت کرد. از اولاد شاپور بن کاووس پنج نفر به ترتیب در طبرستان ( مازندران ) حکمرانی کردند و یکصد و ده سال مدت دولت

ایشان ادامه یافت تا اینکه حکومت از اولاد او به گیل بن گیلانشاه مشهور به گاوباره منتقل گردید.<sup>۱</sup>

شجره سلاطین متعدد ملقب به اسپهبد از سلسله گاوباره بود و ایام دولت این سلسله هشتصد و چهل و یکسال طول کشیده است. نسب گاوباره به جاماسب ابن فیروز عم انوشیروان عادل می پیوندد. به این ترتیب گیل مشهور به گاوباره پسر بزرگتر گیلانشاه ابن فیروز ابن نرسی ابن جاماسب ابن فیروز است و جاماسب پسر بزرگ فیروز است و قباد پدر انوشیروان بود پایتخت اصلی گاوباره و اکثر اسپهبدان در مملکت گیلان بوده است و مقبره موجود در بوته سر آستارا مربوط به شاپور اسپهبد یکی از اسپهبدان گاوباره می باشد که در ولایت آستارا حاکم بوده است. در آن موقع ولایت آستارا را اسپهبد می نامیدند.

در نزدیکی آن جا هم مکانی است موسوم به شاه آقاجی که جایی بسیار با صفا از قریه بوته سر<sup>۲</sup> در کنار دریای خزر می باشد و از این مکان همیشه سکه های پول مربوط به شاپور و قباد و جمشید ساسانی در خم های سفالین پیدا می شده است.

در زمان نویسنده کتاب جواهر نامه لنگران سعید علی برادگامی ( ۱۲۴۵ خورشیدی) محال آستارا، حد جنوبی اش قریه چلونند و حد شمالش قریه بوته سر و حد شرقش دریای خزر و حد غربش محال ویلکیج بوده است. این ناحیه به جنگلستان فراوان است (جنگل انبوه دارد) و الان پنج قریه و نصف از آن در جنوب رودخانه آستارا در تصرف امنای دولت ایران و باقی آن در شمال رودخانه واقع شده است این ولایت نسبت به سایر محال جایی متمدن ( ثروتمند) و مکانی پر مدخل است. تولیداتش برنج و ابریشم می باشد جمعی از مردمش کوه نشین هستند و

---

<sup>۱</sup> جواهرنامه لنگران - نوشته سعید علی برادگامی سال ۱۲۴۵ خورشیدی - به کوشش علی عبدلی - رشت گیلکان

<sup>۲</sup> بوته سر روستائی در شمال آستارا در ناحیه یک کیلومتری آنجاست

گالشانند. عده ای زنبور عسل پرورش می دهند. پنیری که در این ولایت به عمل می آید بسیار با کیفیت و معروف می باشد.

از مشایخ اعلام ( شیوخ بزرگ ) ، جناب سعادت مآب - تاج الدین ابراهیم معروف به شیخ زاهد پسر شیخ روشن امیر است که مرقم منورش در بورت مألوفش ( زادگاهش ) قریه شیخه کران خانبلی از جمله معاریف و اعیان است. شیخ زاهد مسند ارشاد را از سید جمال الدین روحی یافته و نسبت سید جمال الدین هم به سلطان جنید بغدادی می پیوندد و سلسله مشایخ سلطان جنید هم به سر سلسله سلطان کشور شاه اولیاء ، امیر المومنین علی المرتضی علیه السلام می رسد. ابوالسلاطین الصفویه ( جد شاهان صفوی ) ، شیخ صفی الدین اردبیلی پرورده دست تربیت آن منبع فیض شیخ زاهد گیلانی است. زمانی که شیخ صفی آتش محبت الهی در خاطرش شعله ور و طالب مرشدی کامل بود به شیراز رفت و به خدمت شیخ مصلح الدین سعدی و جمعی از عاکفان سجاده عبادت رسید ولی به هیچ یک دست ارادت نداد چون مرتبه خود را از آنها برتر دید و چندی در خانقاه شیخ ابو عبدالله خفیف به ادای وظایف عبادات مشغول شد و آخر الامر نزد امیر عبدالله فارسی رفت و احوال خود را گفت . امیر عبدالله در جواب گفت : ای عزیز امروز در شرق و غرب عالم غیر از شیخ زاهد گیلانی کسی نیست که ترا به مطلوب تواند رسانید . شیخ صفی هم شیراز را وداع کرد و به قریه کلخوران وطن مألوف خود آمد و مدتی جویای محل و مسکن شیخ زاهد بود تا دریافت که شیخ قدس سره در قریه هلیه کران معروف به شیخه کران<sup>۱</sup> خانبلی<sup>۱</sup> سجاده ارشاد دارد ، بی تأمل در فصل زمستان پیاده و تنها متوجه گیلان شد تا سرانجام در زاویه شیخ فرود آمده مدت‌های مدید در

---

<sup>۱</sup> روستای شیخه کران - بنام هلیه کران معروف بود که بعدها بخاطر مقام و منزلت شیخ زاهد به شیخه کران معروف شد .

<sup>۱</sup> خانبلی : منطقه لنکران امروزی را در آن زمان خانبلی می گفتند.

سایه تربیت او کوشید و از درجه ای به درجه بالاتر ترقی نمود تا این که صاحب مقامات عالی و جامع کمالات شد.

بعد از اتمام درجات کمال، شیخ زاهد یکی از دختران خود را که بی بی فاطمه نام مبارکش بود به حباله نکاحش درآورد و مهم سجاده نشینی و امر هدایت دینی را به او رجوع نمود و سلاطین صفویه تمامی، عدالت شعار از نتایج انفس مقدسات این دو شیخ بزرگوارند. مرقد مطهر شیخ جمال الدین روحی استاد شیخ زاهد گیلانی در قریه بوته سر از توابع آستارا واقع است.

### موضوع زبان قدیم اران و آذربایجان و تغییر آن

در روزگار هخامنشیان، سرزمین های کادوسیه - سکاسنه و موکوی (مغان) همه تابع ساتراپ آتروپات بودند (ماد آتروپاتن). در اوایل سده هفتم میلادی، کسانی که بر اران حکومت می کردند، بنا به نوشته بارتولد (Bartold) افرادی از دودمان اشرافی مهرانی بودند که در تاریخ به ارانشاهان معروفند. در سده هفتم جوانشیر فرمانروای آن سامان ناگزیر از پذیرفتن معاهده و پرداخت خراج به تازیان شد. بعد از او برادرش هم خراجگذار خلفای بنی امیه بود. تا این زمان اقوام بسیاری در این سرزمین می زیستند که تا حمله ترکان، همچنان این وضع برقرار بود. هرودوت ضمن بحث پیرامون زبان مردم اران قفقاز نوشته است: قبایل اران قفقاز به بیست و شش گویش سخن می گویند و این تعدد زبان و گفتار مانع از پیشرفت خط و نوشتار قوم آلبانیا شده است. قدیم ترین سکه های بدست آمده در اراضی آلبانیا، متعلق به اسکندر مقدونی و سکه های سده دوم پ م از آن سلوکیان و پارتیان و بعدها نیز از آن رومی ها بوده است. در اواخر سده چهارم و اوایل سده پنجم میلادی بیشتر آلبانیائی ها به آئین مسیح درآمده بودند و با آرامنه ارتباط برقرار

ساخته بودند که حمله تازیان به این سرزمین شروع شد و مانند نواحی دیگر خط و نوشتار عربی جای خط و کتابت آنها را گرفت.

## زبان آذری

در مورد زبان کهن آذربایجان، برخی معتقدند که زبان کتاب اوستا، زبان آذربایجان کهن است.

ابن ندیم در کتاب «فهرست» زبان مردم ایران را به پنج گروه بخش کرده است با نام های پهلوی - دری - فارسی - خوزی و سریانی. وی با استناد به گفته ابن مقفع، دری را زبان درباریان و از اهل خراسان و مشرق ایران می داند و فارسی را زبان موبدان و دانشمندان و متعلق به فارس و خوزی را زبان خلوت شاهان (و مردم خوزستان) و سریانی را زبان اهل عراق و پهلوی را زبان مردم ماد کوچک (آذربایجان - اسپهان - ری - همدان) دانسته است. نخستین مولفان سده های اول اسلامی زبان مردم آذربایجان را گاه پهلوی آذری و گاه آذری نامیده اند. مارکوارت ایران شناس مشهور می گوید: زبان پهلوی حقیقی همان زبان آذربایجانی است. یعقوبی که در سده سوم هجری می زیست در کتاب «البلدان» زبان مردم آذربایجان را پهلوی آذری نامیده و مردم آذربایجان را ایرانی می خواند. مسعودی هم گویش های پهلوی - دری و آذری را از یک ریشه و ترکیب همه آن ها را از دسته زبان های فارسی نامیده است. از زمان سلجوقیان و از طریق کوچ ایل های ترک زبان و استقرار آنها به تعداد زیاد در آذربایجان، ترکی به آذربایجان راه یافت. در واقع نبرد دندانقان را که در آن سلجوقیان بر سلطان محمود غزنوی پیروز شدند باید یکی از حوادث مهم تاریخی تلقی کرد، زیرا در نتیجه این پیروزی امواج عظیمی از قبایل ترک در ایران و عراق و سوریه و آسیای صغیر (ترکیه فعلی) پراکنده شدند.



چند دفعه ولایت تالش، از اطاعت دولت سرپیچی کرده، تمرّد و طغیان کرد. به دلیل اینکه اولاً گوراب آستارا که در آن وقت به دست موسی خان آستارایی از خاندان مهرانی بوده است، اطاعت پادشاه را قبول نمی نمود. از قرار گفته های پیران سلف، موسی خان یقین داشت که از نسل انوشیروان ساسانی است و در گوراب آستارا حاکم بالاستقلال می باشد. گوراب آستارا هم از سوی قبله (جنوب) از رودخانه دیناچال (رضوانشهر کنونی) شروع می شد و شامل کرگانرود - اسالم - محال ویلکیج - دریغ و محال زووند - لنکران و مغان (لریک) می شد. یک محال تالش هم اولوف بود. اولوف هزار خانوار بود. اولوف دو نصفه بود. یکپارچه میانکوه و یکپارچه مدومیانکوه تا الی برادینگاه و بدلان تا نزدیک لنکران و خرده دهات. هر چند محال اولوف بر حسب وسعت از محال آستارا کم بود اما بر حسب عده در نهایت کثرت بود. بنا بر روایت قدیمی ها در اولوف از قریه سپاره دیه تا قریه گردلی دوازده جا دیوان خانه می بود و صاحبشان هر یک به منزله خانی می بود که با اختیار خود، دیوان و دستگاه اداری داشت و از هیچ پادشاهی خوفی و اندیشه ای نداشت و هر یک خودش را پادشاهی تصور می نمود. در آن وقتها از برادینگاه تا رودخانه گوی تپه محال دشته وند چنین بود که چندده زبان تالشی داشتند و آنها را دشته وندی می گفتند مابقی ترک بودند. در میان دشته وند هم جز هفت برادر که پسران یار محمد کلانتر بودند، غریبه ای نبود. آنها به مصلحت و هوای روزگار رفتار می کردند هر کس ادعای حکومت می کرد، آنها با او سازش می کردند. حال التحریر سنه ۱۲۹۹ هجری قمری آن جا را محال سفید دشت می نامند. اما از آن جهت که محال اولوف بسیار فتنه انگیز بود و آدمهای آن جا نهایت خونریز بودند و از هیچ کس اطاعت نمی کردند، چند دفعه از طرف پادشاهان برای تنبیه آنان مصمم گشته بودند. کلی گوشمالی داده بودند اما دوباره رفتار اولیه شانرا شروع کرده بودند آخر الامر نادر شاه جهت خاموش کردن فتنه آنها، یک نفر خان بنام ابراهیم خان شیرازی را معین فرمودند که همیشه در میان ایشان به امر حکومت اشتغال داشته باشد

تا دیگر فتنه و آشوبی بر پا نکنند. لذا ابراهیم خان شیرازی حسب الحکم نادر شاه و الاجاه به میان جماعت اولوفی وارد شده و کمال اقتدار به هم رسانید. اما خان مزبور مجرد بود و عائله ای نداشت. و به میخوارگی مشهور بود. عاقلان آن جماعت مصلحت چنان دیدند که این خان را صاحب عائله کنند.

لذا ریش سفیدان متفق القول گشته، یکجا رفتند به حضور ابراهیم خان و او را دلالت کردند: حالا که شما خان ما شده اید مجرد ماندن شما موضوعی ندارد. بیاید دختری را از هر خانواده ای که شما مایل باشید برای شما عقد نمائیم. اتفاقاً یک نفر سیدخلخالی که اسمش میرعباس بود و در سن چهارده سالگی ساکن خرختان تالش، بسیار خوش سیما و خوش چهره و یتیم بود. او همشیره دوازده ساله ای داشت. خان گفت اگر این سید عباس، خواهری می داشت من او را به زوجیت خود قبول می کردم. ریش سفیدان گفتند حاضر است، و همان دختر را به زوجیت قبول کرده عقد نمودند. اما ماجرای سید عباس. سید عباس از شدت فقر از خلخال کوچ کرده در حال عبور از تالش به طرف شیروانات بود. یک رأس خر داشت که اثاثیه خود را بار آن نموده حمل می کرد و به همراه خواهرش مسافرت می کرد تا رسید به قریه ای که حالا آن را خرختان می گویند. آن خر در گل و لای فرو رفته و قادر نبود بلند شود مردم ده جمع شده با زحمت زیاد خر را بر پا کردند و چون دیگر دیر وقت بود و هوا تاریک شده بود، شب را در همان روستا توقف نمود. فردایش اهالی ده از سید خواستند که در همان روستا ساکن شود. او هم قبول کرده در همان جا سکونت اختیار نمود. حالا آن قریه را خرختان می گویند که در واقع خرغلطان است. بهر صورت ابراهیم خان شیرازی پیر و میخواره، خواهر جوان سید عباس خلخالی را به زنی گرفت و به تدریج تمام اختیارات خود را به برادر زنش میرعباس واگذار کرد و اختیار حساب و کتاب و دفتر همه با او شد. میرعباس پسری خوب و صاحب کمال و جمال بود و با مردم به خوبی و مودت و یگانگی رفتار می کرد. ابراهیم خان شیرازی هر سال مالیات منطقه اولاف را جمع آوری نموده، خودش می برد به

کارگزاران و تحویلداران شاهی می داد اما بعد از اختیار همسر، دو سال بود که این مالیات ها را توسط سید عباس به درگاه کارگذاران می فرستاد. سال سوم سید عباس وجوه را از طرف خود به وزیران پادشاه اعظم داده حکومت ولایت اولاف را با حکم برای خود گرفت. و ابراهیم خان را از حکومت این ناحیه عزل نمود. در همان موقع شهرت داد که من از طرف دولت نادرشاه مصمم و مقرر به تنبیه گردنکشان تالش هستم. مردم هم به اطاعت او درآمدند. بعد هم به فکر دست درازی به محال ارجوان افتاد هر چند تلاش نمود دستش به جایی بند نگشت. آخر الامر بنای سازش گذاشته با پسران کدخدا یاراحمد بنای وصلت گذاشت و یکنفر دختر از اولاد خود را هم به ایشان داد و با آنها خویشاوند گشت و در میانشان گرمی و روابطی خوب برقرار شد بدین ترتیب این میرعباس بیگ در محال اولاف و دشته وند و اجارود به مدت بیست سال حاکم بود. بعد از فوت او پسر بزرگش قره خان در مسند خانی پدر نشست.

قره خان در ولایت موروثی خود چند سال با اقتدار حکومت کرد و بعد از آن به فکر تصرف محال آستارا افتاد. در آن اوقات که موسی خان مهرانی خان آستارایی فوت کرده بود و پسرش شجاع الدین خان به جای او نشسته بود. شجاع الدین خان معمولاً تابستان ها را در ییلاق نمین از محال ویلکیج اقامت می کرد و زمستان را در قریه لمیر قشلاق می نمود. قره خان قشون خود را تمام و کمال جمع نموده و به رسم شیخون به آستارا حمله ور شد. جنگی شدید در گرفت. در مهلکه جنگ شجاع الدین خان به هلاکت رسید. پس از آن از طرف دربار شاه مقام خانی آن جا به اولاد شجاع الدین مهرانی التفات شد ولی خان جدید آستارا، از ترس قره خان محل اجدادی خود را ترک کرده در کرگانرود اسکان یافتند و از دور به سرحدات ولایت خود که عبارت از قریه بوته سر باشد رسیدگی می کرد و از طرف خود در این دهات نایب قرارداد داده بود. ولی قره خان از روی مصلحت با اهالی محال آستارا، خوش رفتاری می کرد و با کدخدا قدیمی هم بنای وصلت گذاشت و از او دختری

را گرفت و قوم و خویش گشت. قره خان چند پسر داشت از آن جمله پسر ارشد او میرمصطفی خان بود که بعد از او پس از جنگ و ستیز با بیگهای منطقه، سرانجام در تالش بر مسند حاکمیت نشست. بعد از آنکه محمد شاه را در قره باغ کشتند، برادر زاده او فتحعلی خان ادعای پادشاهی کرد. ولایت عراق عجم به او اطاعت نمود ولی برادری داشت بنام رضا قلی خان که از برادرش اطاعت ننموده به تالش آمده به خان تالش پناهنده شد. آنوقت میرمصطفی خان حاکم مقتدر تالش بود. میرمصطفی خان بطرفداری از رضا قلی خان قشون تالش را که در آن زمان عبارت بود از منطقه وسیعی از سالیان در شمال و دیناچال در جنوب، جمع نمود آنوقت چون اول زمستان بود و رضا قلی خان در چمن دشت ارچوان اقامت داشت و میرمصطفی خان در صدد ترتیب قشون بود و به بعضی از خوانین گیلان نامه نوشته بود و موافقتشان را هم جلب کرده بود. از جمله آقا علی شفتی که در آن ایام صاحب شوکت و قدرت بود. بعد از عید نوروز، میرمصطفی خان با سرکردگان و سربازان تالش به طرف ولایت گیلان به راه افتاد. خان کیشی خان مغانی عموزاده مصطفی خان با شش هزار نفر پیاده و سواره پیش قراول جنگ بود، بطوریکه همیشه جلودار قشون بود. رضا قلی خان هم همراه ایشان بود. در این موقع فتحعلی شاه هم حدود بیست و پنج هزار نفر از مازندران و بلوچ و خلیج و عراقی را جمع کرده برای مقابله با میرمصطفی خان روانه گیلان نمود دو فرسخ آن طرف رشت دو لشکر مقابل هم صف آرایی کردند. پس از شروع جنگ چون قشون فتحعلی شاه بیشتر بود عرصه را برای رضا قلی خان تنگ کردند. رضا قلی خان را چنان هول و هراس برداشته بود که فرماندهان را احضار کرده گفتند: بهتر است عقب نشینی کنیم. در این موقع شاه ملک به او قول داد که یک ساعت صبر کند و به او مهلت دهد تا وضع جنگ را تغییر دهد شاه ملک تفنگچیان تنگه رود - ویلکیج و سیاهکوه را به پیش خود طلبید و گفت: تفنگ انداختن را موقوف کنند و مثل دعوی سنتی و همیشگی با قمه و شمیر و یا علی گویان حمله ور شویم. تفنگچیان دلیر هم اطاعت کرده با شمیرها

و نیزه ها بسوی قشون عراقی ( منظور اراک و نواحی تهران است ) حمله ور گشتند و در مدت نیم ساعت جنگ تن به تن از کشته ها پشته ها ساختند و بسیاری را هم زنده دستگیر کردند و شکست در قشون فتحعلیشاه افتاد. وقتی که فتحعلیشاه این خبر را شنید کارگزاران را به مشاوره خواست. آنها مصلحت در آن دیدند، از روی سیاست عمل کنند. دو نفر از خوانین را پیش رضا قلی خان و میرمصطفی خان فرستادند با این پیام که برادرش فتحعلیشاه می گوید : برادر من دست از فتنه انگیزی بکشد و بیاید ولایت آذربایجان را به او می دهم در آنجا حکومت کند و ولایت عراق هم به من تعلق بگیرد. رضا قلی خان هم وعده او را پذیرفته عازم حضور فتحعلیشاه شد. با مصطفی خان هم قرار گذاشتند که جمع کل ولایت تالش از رودخانه دیناچال تا سالیان تحت تصرف او و اولادش بماند و دیناری<sup>۱</sup> مالیات هم به خزانه نخواهد داد بلکه سالی دو هزار اشرفی از وجوهات گیلان بطور مستمری به ایشان داده خواهد شد. مصطفی خان هم به این قرار داد رضایت داده دست از شورش برداشت و عازم لنکران شد. و با کمال اقتدار در آنجا به حکومت پرداخت.

این خان به قرار بیست سال در تالش حاکم خودمختار بود تا اینکه فتحعلی شاه از همه طرف پایه حکومتش را مستحکم نموده به فکر میر مصطفی خان افتاد و از او توقع نمود برای اطمینان از اطاعت او ، یکنفر از اولاد ذکور و یا اناث خود را به تهران بفرستد تا در دربار فتحعلیشاه باشد . میرمصطفی خان هم برادر خود و همشیره او را روانه دربار شاهی نموداما چندی نگذشت که آن پسر و خواهرش را کشتند و چنان وانمود کردند که هوای تهران با مزاج ایشان سازش نکرده آنها بیمار شده وفات کردند. بعد از آن فتحعلیشاه وزیر خود میرزا ابوالقاسم بزرگ وزیر کل ایران را بر سیل خواستگاری نزد میر مصطفی خان فرستاد و پیام داد ، صلاح دیده با مصطفی خان خویشی بکند. میر مصطفی هم دختری داشت که بسیار وجیهه بود، اما هفت

سال بیشتر نداشت او را جهت محمد علیشاه فرزند ارشد فتحعلیشاه نامزد کردند. میرزا ابوالقاسم هم با خوشحالی به تهران برگشت. طولی نکشید که از دربار شاه تکلیف کردند، میرمصطفی خان باید دخترش را روانه تهران کند تا دربار بزرگ شود. اما میرمصطفی خان از اینکار امتناع کرد و راضی به این تکلیف شاق نشد. خان تالش سپس کدخدایان محال تالش را جمع کرده سه ماه در لنکران با آنان به مشورت پرداخت که آیا باید دخترم را به تهران بفرستم یا آماده جنگ و جدال باشم؟

اکثر ریش سفیدان و کدخدایان مطابق میل خان رأی به جنگ دادند، مگر عالیجاه اخلاص بیگ دریغی که گفت: شما به خاطر یک دختر راضی نشوید در ولایت تالش جنگ و خونریزی بیفتد. مصلحت آن است که دختره را بفرستید و اهالی تالش را از آتش مهلکه نجات دهید. میرمصطفی خان بسیار خشمناک گشته گفت: شما می خواهید من ناموس خود را به خاطر شما گروگان بدهم تا شما آسوده باشید. من هرگز این را قبول نمی کنم به دولت روس پناه می برم ولی از قاجار اطاعت نمی کنم. یکنفر از کدخداها گفت: فدایت بشوم نه به اروس و نه به قاجار اطاعت نکنید، بروید بالای کوه و با هر دو بجنگید. آخر الامر بنا را بر جدال گذاشته و به فتحعلیشاه جواب رد دادند. میرمصطفی خان به فتحعلی شاه نوشت: هر چند اسم شما شاه است اما منم در حقیقت خود را از شما کمتر نمی دانم. فتحعلیشاه هم لشکر فراوانی برای تنبیه میرمصطفی روانه تالش کرد. او دستور داده بود تمام تالش را آتش زده بسوزانند و میرمصطفی خان را بگیرند. ارتش شاه به سرکردگی باباخان سردار و همچنین قشون گیلان عبارت از شاندرمن - ماسال - شفت و تالش دولاب و غیره عازم نبرد با میرمصطفی خان شدند. میرمصطفی خان سفیری به دربار شاه روسیه فرستاده از او استمداد نمود. سال ۱۸۸۲ میلادی شاه روسیه که در آن زمان زنی بود بنام فئاتین پورخ، فوراً دویست نفر سالدات (سرباز روسی) با دوازده عراده توپ از طریق دریا به لنکران فرستاد. این نیرو وارد لنکران شده در دیوان خانه

میرمصطفی خان برای دفاع مستقر شدند. در آن وقت خانه و عمارت میرمصطفی خان در نزدیکی ولب دریا بود. روزی میرمصطفی خان بر سر تالار مشغول چاشت خوردن بود که دید تمام چای ایچی (مسیل رودخانه) از قشون سواره و پیاده پر شده و حدود دوازده بیرق دارند. خان به پسران خود فرمود فوراً سوار شوید و به مدافعه پردازید. از پسرانش، میرحسین خان که مادر دهر همچون پسر نژادیده بود همان ساعت با چند نفر از نوکران خود و همچنین میرمحمدخان و میرحسین خان پسران دیگرش با نوکرانشان سوار اسب شده به مدافعه در برابر قشون قاجار پرداختند در آن اثنا خان دید که سالداتهای روس بطرف دریا فرار می کنند. خان همانطور که آنها را نگاه می کرد گفت: ببینید چطور مثل سگ فرار می کنند. ماها چقدر بی عقلم که به امید آنها با شاه ایران دعوا می کنیم. پسران میرمصطفی با افراد کم خود به قشون قاجار تلفاتی وارد کردند که وادار به عقب نشینی شدند.

### درگذشت میرمصطفی خان تالش

لازم به یادآوری است که در آن زمان کشور ایران بصورت فدراتیو (ملوک الطوائفی) اداره می شد و خان و رئیس هر فدراسیون (منطقه خود مختار) خود را شاه آن منطقه می نامید. خان تالش هم خود را شاه آن ولایت می نامید. اما میرمصطفی خان اشتباه بزرگی که کرد این بود که مغرور شده با شاه کشور در افتاد و برای حفظ خود پای روسها را به منطقه تالش باز کرد و از آنها کمک خواست. همانطور که در بالا گفته شد آخر سر به این اشتباه خود پی برد ولی دیگر فایده نداشت. اما بر خلاف میرمصطفی خان، پسر شایسته او میرحسین خان سیاست دیگری در پیش گرفت و با روسهای تزاری به مبارزه پرداخت و تا آخرین نفس در مقابل متجاوزین مقاومت نمود.

## روی کار آمدن میرحسن خان تالش

بعد از درگذشت میر مصطفی خان ، تمام اولاد او گرد آمده موافقت نمودند بنا بر رسوم گذشته و موجود ، پسر ارشد او جانشین پدرش شود . بدین ترتیب پسران خان مرحوم با کدخدایان و سران و ریش سفیدان تالش در مسجد لنکران اجتماع نموده حکم پادشاهی تالش را بنام میر حسن خان پسر بزرگ او صادر و اعلام نمودند. میرمصطفی خان چند پسر از زنان متعدد داشت. پسر ارشد میرحسن خان بود بعد از او به ترتیب سن عبارت بودند از: میرحسین خان ، میرمحمدخان، میرعباس بیگ ، میر اسماعیل بیگ ، میر اکبر خان ، میرهدایت خان ، میر کریم بیگ و طالب بیگ. این برادران با رضایت خود ، برادر بزرگ خود را که میرحسن خان بود بر مسند حکومت تالش نشانندند و همه اعیان و انصار تالش هم به این امر راضی شدند. اما بعد از چند سال از طرف روسها تحریکات برای ایجاد اختلاف بین برادران شروع شد بطوری که میرحسین خان و محمدخان و میر اسماعیل بیگ بنای مخالفت با میرحسن خان را گذاشته با همدیگر بر علیه او متحد شدند. در این میان زوجه خان مرحوم معروف به (خانم) که زنی پرمدها بود با میرحسن خان بنای عداوت را گذاشت. میرحسن خان هر چقدر آنها را نصیحت و دلالت می کرد تأثیری نداشت . در تالش مشهور است که هر کس بخواهد در ولایت تالش حاکم شود باید دو جا را در دست داشته باشد یکی محال دریغ (ارکوان) و یکی هم جای ایچی لنکران . با تمام مخالفت ها و توطئه ها ، میرحسن خان با تهور و بی باکی همه آنها را مطیع و فرمانبردار خود ساخت.

در این موقع خبر رسید یک طغری نامه محرمانه از طرف مجتهد و از سوی پادشاه ایران ، بطور مخفیانه برای میرحسن خان آورده اند . این سر را هیچکس نمی دانست مگر عالیجاهان رضا علی بیگ و میر هاشم بیگ و من میرزا خداویردی وزیر میرحسن خان . میرحسن خان در این مورد فرمود: هرچند می دانم از قاجار جز



رسوایی چیزی حاصل ما نخواهد شد. چونکه خانه های فقیران را خراب می کند اما من که یک مسلمانم به خاطر وظیفه و تکلیف شرعی و منافع ملی ، همچنان طرفدار دولت ایران خواهم بود. در این موقع روسها با تحریک برادران میرحسن خان و بهر ترتیبی می خواستند ، میرحسن خان را دستگیر کنند چون که او فردی وطن پرست بود و درمقابل روسها ایستادگی میکرد . در حالیکه بعضی از برادران او می خواستند تحت لوای روسها باشند. (ناچارنیک ) فرمانده قوای روس ، قشون انبوهی همراه خود برداشته و رفته بود تا میرحسن خان را در ارچوان دستگیر کند. میرحسن خان هم از این امر آگاه شده با زرنگی خود را از راه کناره یعنی برادیکه به طرف زوواندکشانید. از آنطرف روسها با پانصد نفر سوار قزاق و مخالفان میرحسن خان خود را به ارکوان و به خانه میرحسن خان رسانیده بودند. ولی دیده بودند که خان در آن جا نیست. فوراً چند نفر قزاق را مأمور ساخته بودند تا اهل و عیال خان را نگذارند فرار کند. قزاق ها هم به خانه خان هجوم آورده ، زوجه میرحسن خان ، دختر صادق خان کرد و مادر میرکاظم خان و همچنین سکینه خانم خواهر خان را با چند نفر از نوکران و کنیزان دستگیر می کنند. ولی زوجه دیگر میرحسن خان که دختر محمدصالح خان موغانی بود با پسران و دخترانش چابکی کرده، پا برهنه و سربرهنه فرار نموده و خود را به میرحسن خان رسانده بودند. میرحسن خان خود را به محال زوواند که در تصرف قوای قزلباش ( ایران ) بود می رساند و در آنجا تعدادی از جنگجویان زوواندی به او می پیوندند . خلاصه در آن منطقه حدود هفتاد نفر افراد مبارز و شجاع زوواندی به قشون خان پیوستند . خان هم با این سوارهای قلیل خود به طرف ارکوان به راه افتاد وقتی که میرحسن خان از ارکوان بیرون آمده بود و روسها وارد آن شهر شده بودند ، حکومت ارکوان را به چند نفر از جمله قاسم بیگ و کاظم بیگ سپرده بودند. آنها هم با خیال راحت در تالارهای میرحسن خان خوابیده بودند که در این موقع میرحسن خان از بالای کوه ، بسوی قریه سفدشت آمد . همه اهالی این روستا که افرادی رشید و دلیر بودند از جمله میرزا جان بیگ ، مکمل براق

در خدمت خان آماده گشتند. هر چند تعدادشان در مقایسه با قشون روسها، اندک بود ولی هر نفرشان با هزار تفنگچی برابری می کرد. از آنجا تا ارکوان یک فرسخ بیشتر راه نبود. خان با تفنگچیان شجاع همراهش بسرعت عازم ارکوان شد. در نزدیکی های ارکوان یک نفر از اهالی محل به خان خیر داد که در خانه خان در ارکوان سالدات روس نیست ولی آنها در قلعه ارکوان هستند و عائله خان را هم در قلعه نگهداری می نمایند. میرحسین خان به عالیجاه جواد بیگ شهسون مقرر فرمود، سالداتهای قلعه را دست بسته از شما می خواهم. جواد بیگ با دوازده نفر سوار همراه خود، بطرف قلعه هجوم آورد. بقیه تفنگچیان هم درنگ نکرده، بطرف روسها هجوم آور شدند. پدرم می گفت در نزد خان غیر از من و دو نفر پیشخدمت و یکنفر تفنگدار کسی نمانده بود، همگی رفته بودند بسوی قلعه برای جنگ با سالداتهای روس. من هم تاب نیاورده اسب خود را سوار شده رفتم هر چه خان گفت نرو، گوش نکردم بعد خان گفت حالا که می روید بگو، کاظم بیگ را که از قریه ماساللی بود دستگیر کنند. پدرم می گفت وقتی به آنجا رسیدم دیدم قاسم بیگ را گرفته اند ولی کاظم بیگ فرار کرده خود را به مزارع برنج رسانیده بلکه خود را نجات دهد ولی میرنقی بیگ و میرهاشم بیگ شيله واری بر سر او هجوم برده اند تا او را دستگیر کنند. همراه کاظم بیگ یک نفر نوکر بود که تفنگ خود را بسوی میرنقی بیگ نشانه رفته بود. میرهاشم بیگ فوراً گلوله ای به سینه او زد که در میان گل و لای افتاد و دیگران هم کاظم بیگ را گرفتند.

محمد حسین بیگ بدلانی با پاشنه تفنگ بر سر کاظم بیگ زده یک چشم او را زخمی کرده او را به زمین انداخت و با اسب خود روی او رفت در همین موقع دیدم که میرحسن خان هم رسید و با شلاق خود دو سه ضربه به میرکاظم بیگ زد و فرمود: ای سگ شما می خواستید در مغان حکومت کنید؟ بعد فرمود او را ببرند و زندانی کنند. سپس خان با تفنگچیان دریغی به خانه خود رفتند و چند نفری را که در آنجا بودند و دفاع می کردند دستگیر کردند. ساعتی بعد دیدیم جواد بیگ شاهسون

با دستۀ خود دستهای سالداتهای روسی را بسته به حضور خان آورد. خان هم آنچه لازمه نوازش و تقدیر بود درباره جواد بیگ شیرنر به جای آورد.

### نبرد میرحسن خان با قوای روسیه تزاری و تصرف سالیان

بعد از میر مصطفی خان، پسرش میرحسن خان به قرار دو سال در تالش با استقلال حکومت کرد و از سالیان در شمال تا رودخانه دیناچال در کسگر با توابع و لواحق کلاً تحت حکمروایی او بود. در این مدت روسها چند بار برای جنگ و غارت گری به تالش آمدند ولی در مقابل دفاع شجاعانه میرحسن خان شکست خورده مراجعت کردند. از آنجمله یک بار ماه محرم بود و رسم چنان بود که در این ماه از هر محله دسته های عزادار با علم های عزاداری به حضور عالیجاه میرحسن خان می رفتند و دو ساعتی به سینه زنی مشغول شده سپس به مسجد های محله خود برمی گشتند تا در آنجا به عزاداری پردازند. در این موقع خبر آوردند که حالا یکنفر بیگ از مغان آمده و خبر داده که گروه بزرگی از سربازان روسی به رسم چپاول از پل سالیان عبور کرده غفلتاً خود را به دهات محال ارکوان رسانده، به غارت و چپاول مشغولند و قصد آمدن به لنکران را دارند. میرحسن خان بلافاصله سوار اسب خود شده همراه چند نفر از نوکران بسوی مغان حرکت کرد. پدرم نیز اسب خود را سوار شده همراه میرحسن خان براه می افتد. وقتی که میرحسن خان به نزدیکی قزل آغاج می رسد می بیند که حدود پانصد نفر سواره می آیند. وقتی دقت می کنند می بیند که جماعت شاهسون هستند که از آدم های میرحسن خان می باشند و قبل از رسیدن میرحسن خان، به مقابله روسها رفته و با آنها جنگیده اند و تعدادی از قزاق ها را کشته و بیرق آنها را هم گرفته اند. میرحسن خان بعد از ابراز محبت نسبت به این دلاور مردان، همراه آنان بسوی قشون روسها عازم شد. روسها در قریه ای نزدیک قزل آغاج اردو زده بودند. حدود چهار هزار نفر سرباز روس و

قزاق بودند که دو دسته شده بودند. وقتی قوای دو طرف در مقابل هم صف آراستند ابتدا گروه پانصد نفری روس بسوی قشون خان تیراندازی می کردند و بلافاصله گروه دیگر جای آنها را گرفته به تیراندازی می پرداختند و مرتباً شلیک می کردند، بطوریکه به قشون خان مهلت نمی دادند تا تفنگهای خود را پر کنند. میرحسن خان وقتی چنین دید دستور داد تیراندازی را متوقف کنند و با شمشیر آخته به قلب قشون روس حمله کنند. خود خان هم شمشیر خود را از نیام کشیده به سبک و روش جنگی سنتی بتاخت بسوی روسها حمله ور شد. وقتی که به لشگریان روسیه رسیدند، نبرد تن به تن در گرفت. از دسته روسها بسیاری کشته شدند. و بقیه قشون تاب مقاومت نیاورده رو به فرار نهادند و بطرف سالیان عقب نشینی کردند. میرحسن خان به تعقیب آنها پرداخت و بسیاری از روسها را کشته و یا اسیر کردند. بعد از این پیروزی با شادی و خرمی به خانه های خود برگشتند.

بعد هم چند بار روسها به ولایت تالش لشگرکشی کردند ولی هر بار شکست خورده بدون نتیجه و با دادن تلفات زیاد عقب نشینی نمودند در آن موقع که جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه در ولایت اردبیل حاکم بود، جمع کثیری از قشون روسیه در سالیان بود و شهرهای ایروان و نخجوان هم در تصرف روسها بود. نایب السلطنه عباس میرزا با لشگری به قفقاز رفته شهرهای ایروان و نخجوان را دوباره تصرف کرده بود. با این پیروزی ها دولت قزلباشیه تقویت شده بود. جهانگیر میرزا هم برای اینکه خودی نشان داده باشد به میرحسن خان نوشت که من قصد تصرف ولایت سالیان را دارم، شما هم با قوای خود آماده باشید. میرحسن خان هم قشون خود را جمع کرده آماده ساخت تا اینکه جهانگیر میرزا با حدود سه هزار نفر سرباز پیاده و شش هزار سوار شاهسون اردبیل و مشکین از راه مغان آمد و در همه شهره<sup>۱</sup> میرحسن خان هم به اردوی دولتی پیوست و به اتفاق عازم سالیان

<sup>۱</sup> همه شهره، شهری در اران و در کنار دریا و نزدیک به سالیان

شدند. در آن موقع فتحعلی خان نوری وزیر جهانگیر میرزا بود وقتی که سواره تالش را که عبارت از جنگجویان دشته وند و سفید دشت و دریغ بودند با سرکردگان میرحسین خان در دشت مغان دید، گفت: به خدا قسم فتحعلیشاه هم چنین قشونی ندارد و در همه ایران همچون قشون ورزیده وجود ندارد. در دشت مغان وقتی که آهوها و غزال ها با دیدن قشون میرحسن خان فرار می کردند مبارزین خان، چنان با مهارت با اسب آنان را تعقیب می کردند و با کمند زنده می گرفتند و پیش جهانگیر میرزا می آوردند که موجب حیرت و تحسین او قرار می گرفتند. همین طور مرغ ها و خروس ها و پرندگان صحرائی را هم شکار می کردند. قشون میرحسن خان در دشت مغان مثل دریا موج می زدند. جهانگیر میرزا و وزیرش از مشاهده جلادت و مهارت آنها متحیر می شدند. یک فرسخ به سالیان مانده طایفه روس با هزار نفر قزاق و هزار سواره شیروانی آمده سنگر گرفته بودند و با سه عراده توپ در کمین مانده بودند. چهار طرف آنجا صحرای برهنه و یک طرفش مرداب بود که امکان عبور کردن برای پیاده و سواره نداشت و تصرف کردنش سخت و صعب بود.

میرحسن خان پیشرو قشون بود. حدود یک ورس<sup>۱</sup> به میدان نبرد مانده، جهانگیر میرزا با چند هزار سواره و پیاده بتاخت آمده از امیرحسن خان جلو افتاد. معلوم شد که به او گفته بودند اگر میرحسن خان قبل از شما ولایت سالیان را تصرف کند، این پیروزی بنام او تمام می شود پس مصلحت در آن است که شما جلوتر روید و سالیان را به تصرف آورید. او هم به خیال اینکه تصرف سالیان آسان است جلو افتاده بود. میرحسن خان وقتی که حرکت جهانگیر میرزا را دیده بود، با استهزا گفته بود، قاجارها را تماشا کنید حالا همه شان با شروع جنگ فرار خواهند کرد. وقتی که به نزدیکی لشکر روس رسیدند، روسها یک دفعه توپها را شلیک کردند. جهانگیر میرزا به سرعت حدود دو فرسخ عقب نشینی کرد و در آنجا توقف نمود.

<sup>۱</sup> ورس = واحد مسافت در قدیم

روسها دیدند در همان شلیک اول قزلباشها فرار کردند ، روحیه شان تقویت شد. این بار با پنجاه عراده توپ شروع به شلیک بطرف قشون میرحسن خان کردند خان ابدأ ترسی بخود راه نداد و قوای خود را در نه‌های آب فرود آورد و سنگ‌گیری کرد . روسها تا غروب همچنان توپ می انداختند که در قوای خان هیچ اثری نداشت . هنگام شب آرامش برقرار شد. از طرف جهانگیر میرزا پیکی پیش میرحسن خان آمد که جهانگیر میرزا می خواهد به دیدارش برود. خان هم با دو سه نفر به دیدن او می رود. جهانگیر میرزا که فوق العاده ترسیده بود می گوید: خان من اشتباه کردم که برای تصرف سالیان آمدم اینجا را تمام قوای ایران هم بیاید نمی تواند بگیرد . بهتر است شبانه برگردیم. چون ممکن است روسها حمله کرده ما را بکشند. میرحسن خان او را به آرامش دعوت کرده می گوید: شاهزاده نترس و در همین جا بمان . من سالیان را در مدت دو ساعت برای شما می گیرم و او را وادار می کند که در محل اردوی خود بماند. میرحسن خان سپس جواد بیگ شاهسون را که از سرکردگان بزرگ قشون او بود خواسته به او دستور داد فردا صبح زود با دو هزار سوار سفیددشتی شما را در آن طرف مرداب می خواهم که با روسها مشغول نبرد باشید، درست وقتی که هنوز آفتاب طلوع نکرده باشد میدان را گرم نگاه می دارید تا اینکه من نماز صبح را بخوانم و خود را به شما برسانم. جواد بیگ اطاعت کرد و گفت چشم و عرض کرد فدایت شوم از شما توقع دارم که هیچ زحمت نکشید. فقط در این طرف بمانید و تماشا کنید. میرحسن خان گفت به پیروزی شما اطمینان دارم لیکن شوق جنگ کردن را دارم چونکه دو سه ماه است از جنگ و دعوا فارغ هستم، می خواهم من هم در این جنگ با کافران شریک باشم . یکساعت مانده به صبح صدای تیر اندازی و توپ انداختن بلند شد . معلوم شد که جواد بیگ شاهسون ، هنگام شب سوارهای سپید دشتی را به قرار دو هزار نفر از آن مرداب عبور داده و مشغول نبرد با روسها شده است. چنان جنگی که قلم از توصیف آن عاجز است وقتی که صبح شد دیدیم که از آن طرف هزار نفر سوار شیروانی و هزار نفر قزاق

ودو هزار نفر سالدات ( سرباز روس ) در وسط میدان ایستاده مشغول نبرد هستند و از این طرف جواد بیگ و پسرش علی بیگ در جلوی دسته خودشان جولان می دهند و همچنان مشغول نبرد هستند. میرحسن خان حکم کرد یک عدد قایق کوچک (کولاز) برایش آوردند. خان با آن قایق از مرداب گذشت و به آن طرف آب رفت و با چابکی اسبش را زین کرده و سوار گشت و به سرعت بطرف قشون خود تاخت. در آن اثنا قانبای سر کرده گروه شیروان، اسب به میدان تاخت با این نیت که به رزم خان تالش برود. اما جواد بیگ شاهسون به مقابل او شتافت. در وسط میدان به یکدیگر رسیدند. جواد بیگ شیوه رزمی بکار برد و اسب خود را برگردانید. شیروانی دلیر گشته گلوله ای به جواد بیگ انداخت ولی جواد بیگ چابکانه در زیر شکم اسب قرار گرفت و تیر به او نخورد ولی ناگهان برگشت و گفت ای روباه نابکار من با تیر و تفنگ تو را نمی کشم بلکه با دستم تو را اسیر می کنم. پس شمشیر خود را کشید و به او حمله ور شد، می خواست گردن او را بزند که او فریاد زده امان خواست از آن طرف هم میرحسن خان صدا زد که او را نکشید. جواد بیگ آهسته با شمشیر خود لاله گوشش را بریده گفت ترانمی کشم ولی گوشت را بریدم تا بدانی میر حسن خان چگونه سربازانی دارد. در همین اثنا میرحسن خان فرمان داد، همه با شمشیر های آخته به قشون روس حمله کنند. قشون میرحسن خان به سبک جنگ سستی با بلند کردن شمشیرهایشان بتاخت به قلب قشون روس حمله ور شدند. روسها از ترس عقب نشینی کرده بسوی سالیان رو به فرار نهادند. عسگر بیگ پسر جواد بیگ پیشدستی کرده با یک دسته سواره سر راه فرار روسها را مسدود کرد و نگذاشت که آنها داخل شهر سالیان شوند. آنها هم ناچار راه بادکوبه را به پیش گرفته به آن سو فرار کردند.

عسگر بیگ آنها را تعقیب کرده تا دو فرسخی باکو پیش رفت و تعداد زیادی از آنها را کشته و اموال بسیاری بدست آورد. میرحسن خان یک نفر سواره را

روانه کرد تا عسگر بیگ را برگرداند. بعد از آن میرحسن خان فاتحانه وارد شهر سالیان شد.

مردم و ملاهای سالیان همگی از خان و سربازانش استقبال کرده در حالیکه قرآن ها را سر خود گذاشته بودند به او دعا و ثنا می گفتند. آن شب میرحسن خان در سالیان اقامت کرد و فردا صبح زود پیکی را فرستاد تا جهانگیر میرزا را بیاورد. وقتی که جهانگیر میرزا به سالیان آمد خان به او گفت ای شاهزاده این شهر را برای شما گرفتم چون سفر جنگی اول شما است، تصرف آن را بنام شما اعلام می کنم. بعد میرحسن خان با قشون تالش از سالیان بیرون آمد و آنجا را تحویل جهانگیر میرزا داد اما جهانگیر میرزا از ترس قوای روسیه بیش از یک شب در سالیان نماند و فردایش به ولایت تالش آمد و از آنجا هم بسوی اردبیل شتافت. بعد از آن فتح میرحسن خان مدت دو سال با اقتدار و آرامش در تالش حکومت کرد.

### شکست عباس میرزا در قراباغ و پیشروی روسها تا تبریز

بعد از آن یک بار روسها در قراباغ با عباس میرزا جنگ کرده قره باغ را متصرف شدند. یکسال بعد ژنرال روسی پاسکویچ با قشون فراوان به سوی قره داغ و مشکین رفت و سپاهی را هم به ایروان و نخجوان فرستاد. در آن محال دو برادر بنامهای حسن خان و حسین خان سر به اطاعت روسیه فرو نیاورده با روسها مرتباً می جنگیدند. همانطور که میرحسن خان در تالش اطاعت دولت روسیه را قبول نکرده و با جنگ با قوای آنها، محال تالش را به استقلال نگه داشته بود، برادران حسن و حسین خان هم در آن محال جانفشانی کرده شب و روز با روسها مبارزه می کردند.





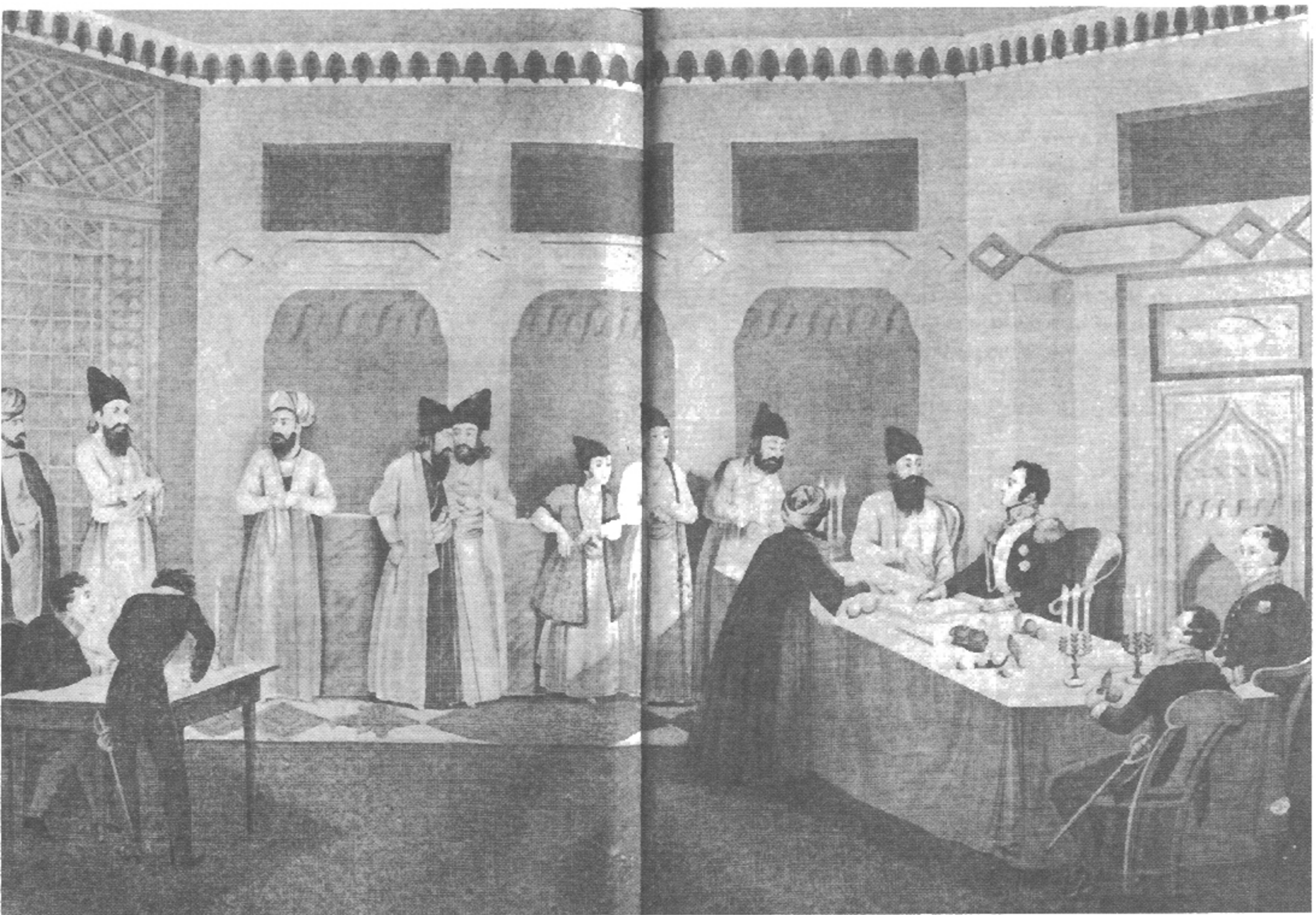
عباس میرزا نایب السلطنه

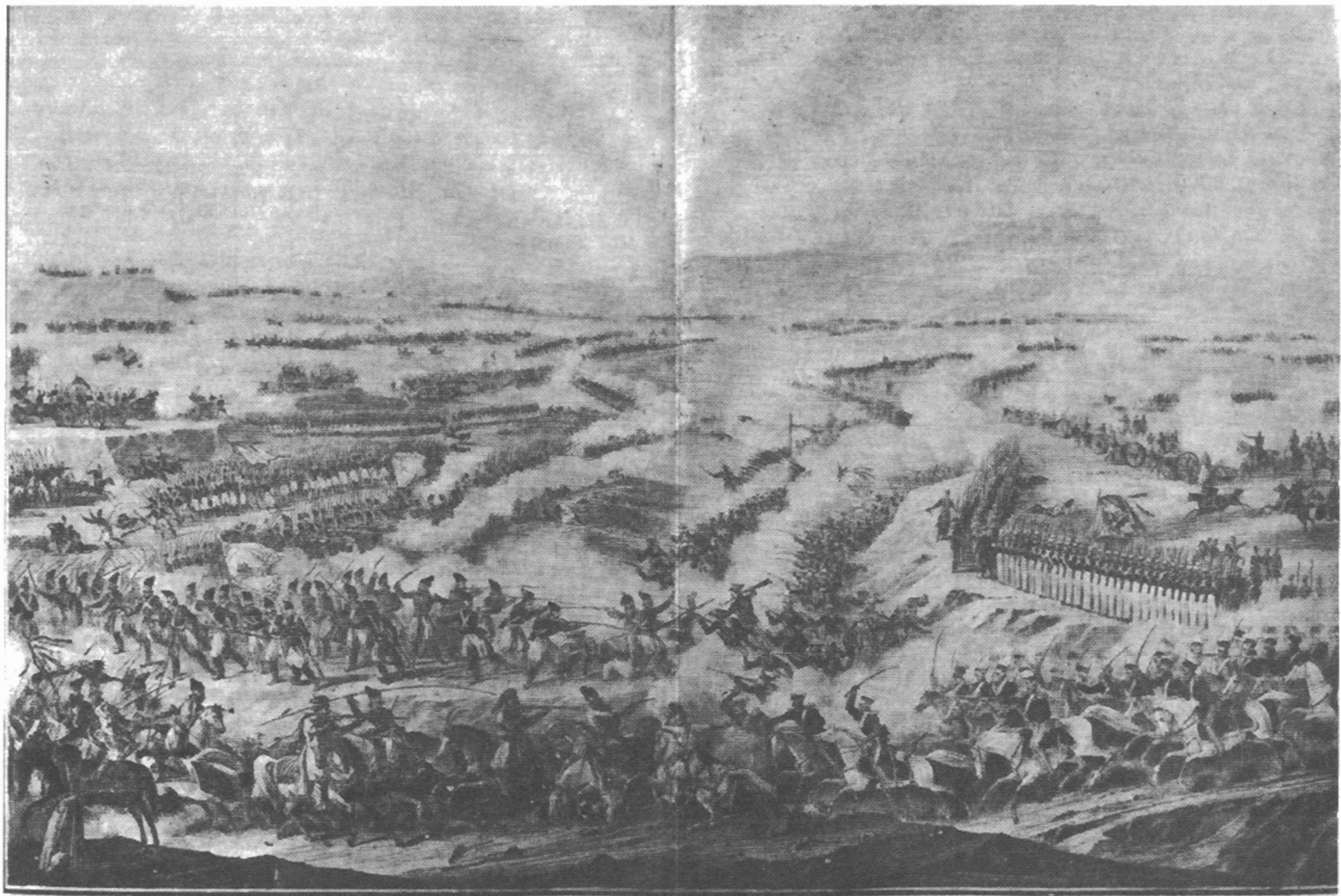
لیکن روسها که از ترس میر حسن خان دیگر به منطقه تالش دست درازی نمی کردند، برعکس با تمام قوای خود به ایروان و نخجوان به حمله پرداختند بطوری که دیگر برادران حسن و حسین خان تاب مقاومت نیاوردند و این شهرها توسط روسها به تصرف درآمد. قشون روسیه بعد از این پیروزیها توقف را جایز ندانسته جلوتر رفتند و تبریز را هم تصرف کردند. روسها سپس شهرهای خوی و سلماس را هم بدون نزاع، متصرف شدند اما کار تالش و اردبیل به حال خودشان مانده بود. در آنموقع جهانگیر میرزا حاکم اردبیل از میرحسن خان کمک خواست. میرحسن خان هم به قرار هزار نفر تفنگدار پیاده از کرگانرود و پانصد نفر از محال ویلکیج را به عنوان کمک به اردبیل فرستاد. جهانگیر میرزا هم مردانه قلعه کوچک اردبیل را مستحکم کرده در میان آن نشست تا اینکه از طرف فتحعلی شاه فرد مصلحی پا به میدان گذاشت و طرفین را به مصالحه ترغیب نمود. و قرار شد که روسها شهرهایی را که تصرف کرده اند تخلیه کنند و در عوض فتحعلیشاه هفت کروور پول از خزانه خود به روسها غنیمت بپردازد و ولایت تالش را هم به روسها بدهد. (عهد نامه ننگین ترکمان چای). در آن اوقات یک واحد از قشون روسیه از راه مشکین آمده می خواستند اردبیل را بدون جنگ تصرف کنند. لیکن جهانگیر میرزا قلعه اردبیل را از دست نداد و درها را بسته مستحکم کرد و اراده جنگ نمود. وقتی این خبر به نایب السلطنه رسید برای پسرش حکمی فرستاد به این مضمون که من کار آذربایجان را با هزار زحمت مثل جامه پاره شده رفو کرده ام، شما می خواهید این جامه را دوباره پاره کنید به محض رسیدن این نامه قلعه اردبیل را خالی کرده تحویل لشگریان روس بدهید. جهانگیر میرزا هم نتوانست از دستور پدرش سرپیچی کند. هر چه تفنگدار تالش و محال ویلکیج در آن جا بودند همه را مرخص کرده خودش به پیشواز فرمانده روسها رفت و قلعه را تحویل آنها داد. در این موقع اهالی تبریز هر روز سربازان روسی را با حيله داخل حصار خانه های خود کرده می کشتند. هر صبح که فرماندهان روسی به حساب قشون می رسیدند،

می دیدند تعدادی از سربازها نایاب هستند لذا پاسکوویچ ماجرا را به دربار تزار نوشت و شاه روسیه به او دستور داد به بهانه ای قشون روسی را از آذربایجان بیرون بیاورند. به این جهت بود که روسها به تخلیه شهرها راضی شدند و با عباس میرزا مصالحه نمودند.

### موضوع قرار داد ننگین ترکمان جای

در این موقع میرحسن خان در ولایت تالش در مسند حکمرانی نشسته و با کمال آسودگی حکومت می کرد. بعد از شش ماه که از عقد پیمان گذشت معلوم شد که دولت ایران، ولایت تالش را هم برابر قرارداد به روسها واگذار نموده است. بر این اساس از طرف عباس میرزا نایب السلطنه حکمی صادر گردید و این موضوع را برای امیر حسن خان آشکار کرد. میرحسن خان وزیرش میرزا خداوردی را روانه تبریز کرد. از قرار یادداشتهای این وزیر، وقتی که او به شهر تبریز و به حضور نایب السلطنه می رسد، آنچه لازمه احترام بود، در حق او بعمل می آورند و از احوال میرحسن خان استفسار می نمایند ولی از طرح موضوع اصلی خود داری می کنند. تا اینکه روز دیگر باز به حضورش می رود و بقول خود، جسارت کرده موضوع تالش را از نایب السلطنه می پرسد. عباس میرزا وقتی پی می برد که او موضوع را می داند، سرش را پائین می اندازد و دستور می دهد هیچ کسی در مجلس نماند. بعد از آن با حالی زار می گوید: دو روز است که شما آمده اید اما من از شرم و خجالت نمی توانستم این موضوع را آشکار نمایم چونکه میرحسن خان به منزله سبقت المجاهدین من است. به خدای لاشریک سوگند، آنچه لازمه کوشش بود نمودیم، تا تالش به روسیه واگذار نشود اما سردار روسیه گفت؛ بلکه ممکن باشد از هفت کرور پول دست بکشیم ولی از تالش دست نخواهیم کشید.





شکست لشکرهای ایران در کنگه در ۱۳ سپتامبر ۱۸۲۶ (دهم سقر ۱۲۴۲)

دیگر چاره ای نبود جز اینکه به این کار راضی شویم حالا به میرحسن خان تکلیف می‌کنم اگر می‌تواند با دولت روسیه سازش نماید، من هیچوقت از او رنجیده خاطر نخواهم شد و گرنه تالش را تخلیه کرده به ایران بیاید و در سرحد این طرف سکونت اختیار نماید. ولایت کرگانرود و اسالم و محال و یلکیج را به او التفات نمودیم، در آنجا حکمرانی داشته باشد و عهد و میثاق با او می‌کنم، تا زمانی که دولت قزلباشیه برقرار است، ولایتهای مذکور در تحت تصرف او و اولاد او بطور خالصه باقی خواهد ماند. وزیر میرحسن خان از تبریز مراجعت کرده جریان را به میرحسن خان گزارش می‌دهد. میرحسن خان تمام بزرگان منطقه تالش را احضار می‌نماید. همگی در حضور خان جمع می‌شوند. خان موضوع را با آنها در میان می‌گذارد و رأی آنها را در این مورد که آیا با دولت روسیه سازش کنیم و در همین جا بمانیم یا به ایران رویم می‌پرسد مصلحت اندیشان دو دسته می‌شوند. یک دسته مصلحت نمی‌بیند که از شهر و کاشانه خود در ولایت تالش بیرون بروند. در رأس این عده طایفه کلانتری‌ها بودند. یک دسته هم مصلحت در آن دانستند که به ایران بروند. آنها کسانی بودند که همراه میرحسن خان با قشون روسیه جنگیده بودند از آن جمله نورالله خان دریفی و دیگران. خلاصه بعد از دو سه ماه در اواسط بهار خبر آوردند که قوای روسیه باکمال آسوده خاطری از رودخانه سالیان گذشته بطرف تالش می‌آیند. میرحسن خان به سرکردگی حمید خان یک دسته سواره مغانی را به قرار پانصد سوار، روانه کردند ولی سفارش کردند وقتی به قشون روسها رسیدند، جنگ نکنید شاید بنا به دستور شاه قزلباش می‌آیند. اگر آنها جنگ نکردند شما هم جنگ نکنید و ببینید برای چه منظوری آمده‌اند؟ وقتی که حمید خان به نزدیک قوای روسیه رسید بنای جنگ را گذاشت و حالت دفاعی گرفت اما فرمانده روس به میان آمده با حمید خان گفتگو نمود که ما حکم نداریم با میرحسن خان جنگ کنیم بلکه طبق قرارداد با دولت ایران، منطقه تالش شمالی به روسیه واگذار شده

است آمده ایم بدون نزاع این قرار داد را اجرا کنیم. حمید خان ماجرا را به میرحسن خان گزارش می دهد .

### تخلیه تالش شمالی در اجرای قرارداد ترکمان جای

میر حسن خان دستور می دهد قوای تالش در جلوی قشون روس با فاصله گرفتن آهسته به سوی لنکران برگردد. سپس میر حسن خان قوای خود را جمع کرده، همگی را در لنکران آماده نمود و با عائله خود با قشون فراوان از شهر لنکران و از خانه و کاشانه خود بیرون آمده بطرف ایران روانه می شود. بعد از آن از سوی دولت ایران به فتحعلی خان نوری مقرر گشت به حضور میرحسن خان برود و با هزار وعده و نوید میر حسن خان را با تابعانش از تالش شمالی بیرون آورد . میرحسن خان هم ناچار از رودخانه آستارا چای گذشته وارد آستارای ایران می شود و در قریه چلونند توقف می نماید و دستور می دهد مابقی افراد و همراهان او در قریه های کانرود و لوندویل و آستارا ساکن شوند . این عده از میهن پرستان دلیر که در تمام جنگها با روسها پیروز شده بودند و در اثر ضعف حکومت قاجار اینک ناچار شده بودند دست از زندگی خود در محال تالش شمالی برداشته و به این سوی مرز مهاجرت کنند و بیشترشان از اهالی بیلاقی و کوهستانی تالش شمالی بودند، و آب و هوای دهات آستارا با مزاج آنها سازگار نبود، اکثراً بیمار شده و تلف شدند. عده ای هم به محل های خود مراجعت کردند اما گروهی با تمام مشکلاتی که داشتند در خاک ایران و همراه میرحسن خان ماندند. یکماه به عید نوروز مانده ، میرحسن خان همراهان پراکنده خود را در روستاهای آستارا ، کانرود ، چله وند ، لوندویل جای داده موافق و فراخور احوالشان زمین زراعتی و خانه و امکانات زندگی دادند. چون این محال در اختیار میرحسن خان بود . اما میر حسن خان به اینگونه زندگی راضی نبود و تمام فکرش این بود که به هر وسیله ای شده خود را به تالش شمالی برساند.

اتفاقاً درحادثه ای وزیر مختار روسیه را در تهران مردم کشته بودند . ماجرا از این قرار بود که یحیی خان تهرانی یک دختر گرجی بسیار زیبایی را به همسری خود درآورده بود و این زن مدتی بود که همسر عقدی او بود و فرزندان هم از او داشت. روزی یحیی خان در حال عصبانیت همسر گرجی اش را تنیبه می کند و آن زن از این کار همسرش سخت رنجیده به منزل وزیر مختار روسیه رفته در آنجا پناهنده می شود. یحیی خان هر قدر از وزیر مختار روسیه تقاضا می کند که همسر شرعی او را که از او چند اولاد داشت به او تحویل بدهد ، وزیرمختار قبول نمی کند. آخرالامر یحیی خان با روحانیون و مسلمانان قرار می گذارند بدون اجازه شاه به خانه وزیر مختار حمله کرده زن او را با زور از آنجا خارج کنند. در این حمله و شورش مردم ، وزیر مختار با چند نفر از کارکنانش کشته می شوند . وقتی که این خبر به میرحسن خان می رسد. خان قشون خود را گرد می آورد . از کرگانرود و اسالم هم حدودهزار تفتنگچی پیاده به دستور او به حضور خان می آیند . در آن موقع حاجی میر عباس بیگ در تالش بود خانواده اش را در خانه ای که در آستارا در رودکنار داشت سکنی داده و خود در لنکران در خدمت فرمانده روس بود . وقتی که خبر حرکت میرحسن خان بسوی لنکران به گوش آنها رسید فرمانده قوای روسیه حدود پانصد سالدات را بنا به درخواست میر عباس بیگ در اختیار او گذاشت تا به مقابله میرحسن خان بشتابد و در آستارا با او بجنگد وقتی که میرعباس بیگ با کشتی به نزدیک آستارا رسید، در کله دهنه توقف نمود و سربازان روس در ساحل آستارا پیاده شدند و ناگهان وقت ناهار غفلتاً میرحسن خان و تفتنگچیانش را به محاصره درآوردند و چند نفر از آنان را هم به قتل رساندند. میرحسن خان هم شروع به جنگ با آنان نمود. نبردی سخت شروع شد. میرعباس بیگ با سربازان روسی به میان حصار خانه های خود رفتند و بنای تیر اندازی گذاشتند . چند روز از صبح تا شام جنگ بین میرحسن خان و تفتنگدارانش با سربازان روس ادامه داشت تا اینکه کنسول روسیه جریان نبرد را به نایب السلطنه عباس میرزا در تبریز اظهار می کند . عباس میرزا ،



رحمت الله خان خلیج را بانامه ای شماتت آمیز، نزد میر حسن خان می فرستد و تأکید می کند که حرکت شما خلاف مفاد پیمان بین دولتین است از جنگ و نبرد فوراً دست بردارید و در خانه های خود مثل سابق با آرامش زندگی کنید. در آن موقع میر حسن خان پسر بزرگ خود میر کاظم خان را که در زمین مستقر بود و حکمرانی محال ویلکیج را داشت مأمور کرده بود با لشگری روانه مغان در آنسوی مرز بشود. با دریافت نامه عباس میرزا کسی را فرستاد و از میر کاظم خان خواست که از مغان مراجعت بکند و به حضور میر حسن خان بیاید. امنای دولت روسیه از این حرکت میر حسن خان خشمناک شده از دولت ایران جداً خواسته بودند که میر حسن خان را از نزدیکی سرحد دور سازد. لذا احضاریه ای از سوی عباس میرزا برای میر حسن خان رسید. اما خان از رفتن به حضور او خودداری کرد. تا اینکه شاهزاده جهانگیر میرزا حاکم اردبیل خودش پیش میر حسن خان که در روستای کانرود بود رفت و با او ملاقات نمود و با هزار وعده و نوید او را همراه خود برداشت و به اردبیل برد و چند ماه در حضور خود از او نگهداری کرد. اما عائله میر حسن خان و تفنگدارانش همه در روستاهای چله وند و غیره مشغول گذران بودند. باینکه مابین نایب السلطنه و میر حسن خان قبلاً بنای وصلت و خویشی بوجود آمده بود باز هم برای تحکیم این خویشاوندی دختر نایب السلطنه عباس میرزا را به همسری میر کاظم خان فرزند میر حسن خان انتخاب کرده مراسم عروسی برپا کردند. میر حسن خان هم به خانه اش مراجعت کرد. مدت دو سال میر کاظم خان در محال ویلکیج و میر حسن خان هم در روستاهای چلونند و کانرود آستارا و محال کرگانرود و اسالم (تالش جنوبی) حاکم بودند و در صلح و صفا و آرامش زندگی می کردند لیکن چند نفر از همراهان او اغلب اوقات از سرحد عبور کرده در جنگلهای تالش شمالی در طرف روسیه مخفی شده هر کجا سالدات یا قزاقی را می دیدند آنها را می کشتند. هر قدر میر حسن خان آنها را نصیحت و دلالت می کرد نتیجه ای نمی گرفت. چون سالدات های روس زندگی آنها را برهم زده بودند و آنها بدینوسیله از آنها انتقام

می گرفتند. آخر الامر مقامات روسیه به ستوه آمده به دولت ایران اعتراض کرده درخواست نمودند برای ایجاد امنیت در سرحد، دولت ایران باید میرحسن خان را از حدود سرحد کوچانده در رشت یا اطراف آن ساکن نماید. از سوی نایب السلطنه هم به میرحسن خان تکلیف شد که با تفنگدارانش از سرحد خارج بشود. اما خان دستور را اطاعت ننمود تا اینکه عباس میرزا شخصاً به اردبیل آمده او را به حضورش خواست و آنچه لازمه نوید بود به او داد و از او خواست اگر از چلونند خارج نمی شود یکی از افراد خانواده اش را بطور گروگان به اردبیل بفرستد تا او بتواند مقامات روسیه را مطمئن سازد و دیگر از سوی میرحسن خان کار خلافی صورت نخواهد گرفت ولی میرحسن خان این پیشنهاد را هم قبول نکرد و با همراهان عازم آستارا شده به خانه اش در روستای چلونند برگشت. نایب السلطنه از این سرپیچی میرحسن خان سخت ناراحت شد لذا به فرخ خان شاهسون و بالاخان تالش و مصطفی خان اسالمی حکم داد که بروند میرحسن خان را به زور از چلونند خارج سازند تا بطرف رشت برود. و اگر اظهار سرکشی کرد، مال و اموال او را غارت کرده خودش را هم به هلاکت برسانند.

### جنگ نیروهای دولتی با میرحسن خان

در اجرای دستور او بالاخان کرگانرودی و مصطفی خان اسالمی قشون خود را بقرار دو هزار تفنگدار جمع نموده، مخفیانه آمده در قریه ی لمیر یک فرسخی چلونند مستقر شدند. بالاخان هر روز نامه ای به میرحسن خان می نوشت با مضمون اینکه من نمک پرورده قدیمی شما هستم تمنا دارم با حرمت و احترام از قریه چلونند بیرون بیایید. من هم در پیش اسب شما پیاده خواهم رفت. چون حکم پادشاه است نمی توانم از آن تخلف کنم بهتر است به همراهی من بسوی رشت حرکت کنیم اما میرحسن خان به او جواب می داد، قشون خود را برداشته به

کرگانرود برگردید من هم بعد از مراجعت شما از چلونند خارج خواهم شد. خلاصه به قرار دو ماه همین طور مکاتبه بین اینها برقرار بود تا اینکه روزی در نزدیکی های صبح صدای تیراندازی برخاست وقتی دقت کردیم دیدیم که در تپه مقابل ما چند صد نفر تفنگدار جمع شده اند و بر سر خانه های ما و خانه خان تیراندازی می کنند. در این وقت پدرم پیش خان رفته با گریه و زاری می گوید: خان کاش هزار نفر سالدات می آمد و ما با آنها می جنگیدیم اما اینها که ما را محاصره کرده اند آباء و اجدادشان رعیت خانواده شما بوده اند و اینها با حکم پادشاه آمده اند و چاره ای ندارند باید حکم را اجرا نمایند بهتر است تسلیم شویم. خان در پاسخ او را مأمور می سازد که پیش بالاخان برود و بگوید قشون خود را به قریه لمیر برگردانید من هم بعد از یک هفته از اینجا بیرون خواهم رفت. وقتی با پدرم نزد بالاخان رفتیم، بالاخان ما را با گرمی پذیرفت و پدرم هم پیام میرحسن خان را به او رسانید. بالاخان در جواب گفت: ما با هزار زحمت این همه قشون را در اینجا مهیا کرده ایم دیگر اینها را از اینجا برگرداندن برای ما مقدور نیست. در همین اثنا گفتند که میرحسن خان با عائله اش به طرف کوه می رود. بالاخان به قشون خود دستور داد که تیراندازی کنید ولی او را نزنید. فردای آن روز خبر آوردند که میرحسن خان از مرز گذشته و به طرف روسیه رفته است. بالاخان از شنیدن این خبر خوشحال شد. وقتی بالاخان میدان را خالی دید، با افراد مسلح خود به چلونند حمله ور شده خانه های میرحسن خان را آتش زده اموال او را به غارت بردند. اما میرحسن خان وقتی از چلونند بیرون می آید به همراه عائله خود شب را در سیره لیوه (محلّه ای در لوندویل) می خوابد و فردایش از رودخانه مرزی آستارا گذشته و به قریه رود کنار (محلّه ای مقابل روستای باغچه سرا در آستارای شمالی) می رود. این خبر را به فرمانده روسی می رسانند. میرحسن خان و همراهانش تصمیم می گیرند که از قریه شاه آقاجی خود را به جنگل برسانند و ولایت تالش شمالی را مغشوش نمایند. میرعباس بیگ و میراسماعیل بیگ برادران میرحسن خان که در خدمت روسها بودند، با آگاهی از

نیت میرحسن خان پیش او می روند و به او التماس می کنند که از این کار دست بردارد. میرحسن خان به برادران خود پیشنهاد می کند شما با من متحد باشید تا روس را از لنکران و تالش بیرون کنیم. آنها جواب می دهند اگر ما همراه شما به پیشه بیائیم روسها اهل و عیال ما را گرفته و به سبیری تبعید می کنند. سرانجام برادران میرحسن خان او را به لنکران برده به فرمانده روسها تحویل می دهند. فرمانده هم بنا به دستور رسیده از پایتخت روسیه باستناد مفاد قرار داد ترکمان جای او را تحویل دولت ایران می دهند. فرمانده روسی او را با کشتی آورده در نزدیکی خواجه کری به بالاخان تحویل دادند.

### زندانی شدن میرحسن خان و فرار او از زندان

در آن وقت میرعباس بیگ و میراسماعیل بیگ و سایر مقامات تالش شمالی در آنجا حاضر بودند. بالاخان هم میرحسن خان را همراه خود به اردبیل برد و از آنجا او را به زندان قلعه خلخال تحویل دادند. میرحسن خان چند ماه در قلعه خلخال زندانی بود. حدود بیست نفر از افراد وفادار خان در اطراف قلعه به طور پنهانی و پراکنده اقامت یافته و مخفیانه با خان در تماس بودند تا اینکه موجبات فرار او را فراهم ساختند.

میرزا احمد می نویسد: در آن موقع من در چله وند بودم. از طرف نایب السلطنه، صفرعلی خان خلیج به حکومت قراء چله وند - لوندویل و آستارا و محال کرگانرود و اسالم مأمور شده بود. عائله اش در چلونند ساکن بود. او یک دختر و یک پسر داشت که مرا برای مدرسی آنها انتخاب کرده بود. منم مکتبخانه ام را در سرای میرهاشم بیگ تشکیل داده مشغول درس دادن به آنها بودم که دیدم چند نفر سوار آمدند، یکی از آنها از من پرسید که میرزا خداویردی کجاست؟ گفتم در خانه است. گفت برو به او خبر بده که خان آمده و در آن طرف رودخانه چلونند در خانه

کدخدا اروج منزل کرده است. بگو پدرت فوراً برود خدمت خان. من هم دویدم و پدرم را از این خبر آگاه ساختم. او هم کلی شکر خدا را کرد و مرا همراه خود برداشت و به خدمت میرحسن خان رفتیم به دنبال ما محمدحسن نوکر پدرم هم خود را به آنجا رسانید. میرحسن خان یک قبضه تفنگ خوب به محمدحسن داد. میرحسن خان فردا صبح عازم قریه ی آستارا گردید. سپس خان دستور داد هر چه خانواده غریبه تالش ( منظور مهاجرین تالش شمالی است ) و نوکرها در روستاهای اطراف بودند همگی عازم قریه آستارا بشوند. از آن جمله پدرم میرزا خداویردی هم که در خدمت خان والا تبار بود با عنایت الهی عائله خود را برداشت و رفتیم در ثغور قزلباشیه ( سرحد ایران ) در خانه کربلانی قربانعلی بیگ در آستارا ساکن شدیم.

### نبرد میرحسن خان با قوای اعزامی دولت

میرحسن خان هم رفت در آن سوی مرز در قریه کوسه لر و سفیدار ( از توابع لنکران ) رحل اقامت افکند و تعداد زیادی از تالش ها دور او جمع شدند. میرعبدالله بیگ پسر خود را به همراه میرهاشم بیگ به طرف مغان یعنی محال دشته وند روانه فرمود.

کلبعلی بیگ دریغی پسر فتی بیگ با چند نفر از تفنگداران جنگجوی دریغی که در رشادت مشهور بودند پیش خان آمدند. هر روز آدم های گوناگونی می آمدند و ما خیلی خوشحال بودیم. روزی خبر رسید که میرحسن خان خالویم محمدعلی بیگ را با چهل نفر تفنگدار آستارایی تعیین فرموده و مأمور کرده است تا در قریه آلاشا یعنی در چمن زنگوله کش به رسم ساخلوگری بماند و مستحفظ راه باشد. تا اینکه خبر رسید نجفقلی آدمخوار با تفنگچیان و یلکج حسب الحکم پادشاه قزلباشیه ( فتحعلیشاه ) برای کمک به قوای روسیه مستقر در لنکران ، عازم قریه آستارای ایران می باشد. در حالی که محمدعلی بیگ سر راه ایشان را گرفته بود. وقتی از خانه

بیرون رفته طرف رودخانه را ملاحظه نمودیم دیدیم تفنگچیان زیادی می آمدند که حد و وصف ندارند. ما از ترس عائله خود را برداشته از آن معرکه دور شدیم. خلاصه معلوم شد که میرحسن خان آمدن نجفقلی آدم خوار را شنیده کلبعلی بیگ را با میرنقی بیگ و دو بیست نفر سواره و پیاده به رسم شیخون فرستاده است. این عده پس از برخورد با نجفقلی و افرادش به آنها حمله ور شده نجفقلی را دستگیر کرده دست بسته آورده اند و اسب های آنها را هم تصرف کرده اند از جمله پدرم یک رأس اسب قزل بز ترکمان با زین آلات و اشیاء خورجینش را تصرف کرده بود در حالی که تفنگ هم همراه نداشت.

نجفقلی مردی پرهیت بود که ریش بلندی داشت. نصف ریش او سفید و نصف دیگر سرخ بود. بدستور خان او را به قریه بی بی یانلی برده محبوس کردند.

### جنگ مجدد میرحسن خان با روس ها

فرمانده قوای روسیه در لنکران پیش میرحسن خان پیکی فرستاده و نوشته بود: همان طور که آمده اید در سفیدار منزل کرده اید با آرامش در همانجا اقامت کنید تا من گزارشی به مافوق خود بنویسم که پادشاه روسیه عادل است بلکه از تفصیلات تو بگذرد. ولی فتنه انگیزان و آشوب طلبان همراه خان نگذاشتند خان در آنجا آرامشی داشته باشد. هر روز در حوالی شهر هر کس از آدم های روس را می دیدند لخت می کردند و سالداتها را می کشتند. آخر الامر فرمانده روسی جریان را به سردار خود گزارش داد. سردار هم چند هزار نفر قشون از شیروانات و شکمی و دربند مأمور کرد تا فتنه تالش را خاموش سازند. حدود ده هزار سواره وارد لنکران شدند. هنگامی که میرحسن خان در قریه سفیدار منزل داشت فرمانده روسی با سرکردگی قانبای بیگ شیروانی صبح زود به آنجا حمله ور شدند چون راه عبور لشگریان از پائین قلعه بلبله بور بود میرحسن خان، افراد مسلح بوته سری و تنگه

رودی و سیاه کوهی را روانه کرد تا در پائین قلعه مزبور، تنها راه باریک را بگیرند و با آمدن روسها با آنان بجنگید و نگذارند پیش برود. تعداد تفنگداران سیصد نفر بود که رفتند آن راه را بستند و سنگر گرفتند. وقتی صبح شد قوای روسیه مرکب از سالدات ها و قزاق ها نمایان شدند که در میان آنها و راهنمایان برادران میرحسن خان، یعنی میرعباس بیگ و میراسماعیل بیگ به همراه قانبای شیروانی بودند که شمشیرهای خود را برهنه بر دوش خود گذاشته بودند. حدود هفت هزار سرباز در آنجا جمع گشته بنای عبور از نهر را نمودند که ناگهان تفنگداران بوته سری و تنگه رودی و سیاه کوهی به طرف آنها شلیک کردند. در همان شلیک اول حدود دویست نفر از سالداتها کشته شدند. بوته سری ها در آن روز مثل رستم دستان جنگیدند و نگذاشتند روسها از آن جا جلوتر بروند. روسها ناچار خود را به میان رودخانه انداختند ولی از طرف خان، کلبعلی بیگ با دسته خود در آنجا مأمور بود که نگذارد روسها از آن جا عبور نمایند. کلبعلی بیگ دریغی چند درخت را که از هم فاصله داشتند سنگر گرفته جنگ سختی را با روسها آغاز نمود. کلبعلی بیگ دلاور با دسته سی نفری خود جلوی قوای روسیه را سد کرده بود. آخر سر روسها چند گلوله توپ به سوی کلبعلی بیگ شلیک کردند به طوری که درختها به کلی متلاشی شدند. میرحسن خان که در آن نزدیکی سنگر گرفته بود و جنگ کلبعلی بیگ را می دید صدها آفرین به او می گفت. آخر سر میرحسن خان اعلام کرد که کلبعلی بیگ با نفرات خود عقب رفته نزد میرحسن خان بروند. میرحسن خان، میرنقی بیگ شيله واری را با نفراتش مقرر فرمود قدری بالاتر از آن راه رفته، راه گذر روسها را سد نمایند و نگذارند آنها به قریه سیاله له بروند. میرحسن خان به نحوی خود را به بند تا که سنگ کشید و دسته کلبعلی بیگ و بوته سری ها و سیاه کوهی ها و تنگه رودی ها هم در آنجا به او پیوستند. قوای روسیه خود را به قریه سیاله له رسانده آنجا را تاراج کردند و فردایش به لنکران مراجعت نمودند.

## آخرین نبرد میرحسن خان با روس ها

فردای آن روز باز هم روسها تجدید قوا کرده ، برای دستگیری میرحسن خان آمدند. میرحسن خان خود را به طرف میانکوه کشیده بود در این موقع پانصد نفر سالدات از راه دیگری به طرف میرحسن خان می رفتند. خان با قوای خود که صد نفر بیشتر نبودند از جمله کلبعلی بیگ دریغی دلیر در گوشه ای از جنگل مخفی گشته و نشسته بودند. ناگاه خبر دادند که قشون روس نزدیک آمده است. میرحسن خان نفرات خود را سه دسته کرد یک دسته را به طرف قبله کنار رودخانه گذاشت که دسته کلبعلی بیگ بود. خودش در وسط نشست که دوازده نفری همراهش بود. یک دسته را از جمله رضا علی بیگ و نقی بیگ را در طرف شمال جای داده منتظر آمدن قوای روس شد و دستور داد بدون اجازه و اشاره او حق تیراندازی ندارند. میرحسن خان پشت خود را به درخت بلوط بزرگی تکیه داده ، قوای روس را می نگریست در آن لحظه دیدیم که روسها مثل مور و ملخ می آیند و از وجود میرحسن خان و آدمهایش هیچ اطلاعی ندارند. وقتی که قوای روسیه کاملاً به نزدیک ما رسیدند میرحسن خان گفت یا علی ، بزنید. یک دفعه همین دوازده نفر شلیک کردند. سالداتها مثل برگ درخت به زمین افتادند. قوای روسها بعد از دادن تلفات زیاد رو به فرار نهادند. آنها به طرفی رفتند که دسته رضا علی بیگ در آنجا مستقر بود از آنجا هم شکست خورده با دادن تلفات به طرف دیگر یعنی سمتی که کلبعلی بیگ نگهبانی می کرد رفتند. در آنجا دسته کلبعلی بیگ حماسه آفریدند. آنها هر وقت شلیک می کردند صد نفر سالدات را می کشتند چون اینها پشت درختها پنهان بودند و قوای روسیه را آشکارا می دیدند ولی روسها آنها را نمی دیدند و تیرهای بی هدف می انداختند. روسها با دادن تلفات زیاد شروع به عقب نشینی کردند. هر قدر کلبعلی بیگ اصرار کردند که به تعقیب آنها برویم میرحسن خان مخالفت نمود. بعد از این نبرد دیگر قوای روس به جنگ میرحسن



خان نیامد. اما دشمن دیگری پیدا شد و آن بیماری واگیر و با بود که در میان نفرات میرحسن خان شایع شد و هر شبانه روز تعدادی از افراد از این بیماری می مردند. میرحسن خان ناچار شد از جنگل بیرون بیاید و افرادش را مرخص کند. خان گفت هر کس جان خود را برداشته به طرفی برود. خودش هم به همراه تعداد قلیلی از وابستگان به طرف مازندران پیش پسر بزرگ فتحعلیشاه که در آنجا حاکم بود رفت. خان مازندران به او پناه داد و ماجرا را به تهران گزارش داد. فتحعلیشاه دستور داده بود که او را به تهران اعزام دارند. در تهران خان شجاع بعد از مدت کمی به طور مرموزی وفات یافت.

### تحلیلی از نبردهای حماسه آمیز میرحسن خان تالش

از اوایل قرن نوزدهم، دولت روسیه تزاری، بنا به وصیت و توصیه پطر کبیر، برای رسیدن به آبهای گرم و آزاد خلیج فارس، پس از تجهیز خود به آخرین تسلیحات جنگی روز، با بهانه های مختلف، جنگی طولانی و خونین را به ایران تحمیل کرده، شروع به تجاوز به ایالات مهم ایران در قفقاز نمود. ایرانیان چون ارتش منظم و مدرنی نداشتند و تنها متکی به شهامت و شجاعت جنگاوران ایلات و عشایر بودند، در مقابل تسلیحات نوین از جمله توپخانه های سنگین ارتش منظم و آموزش دیده روسها، تاب مقاومت نیاورده، سرانجام به اجبار تن به مصالحه و امضای قرارداد ننگین ترکمان چای دادند. اما در خلال این جنگهای بیست و پنج ساله، ایرانیان اکثراً در این نبردها با فداکاری و ابراز شجاعت پیروزیهائی به دست می آوردند و از سرزمین و میهن خود دفاع می کردند به ویژه در جبهه شمال غرب در منطقه تالش شمالی، قشون تالش ها با از خود گذشتگی و جانبازی های خود بارها قوای روسیه را به سختی شکست داده، تلفات زیادی بر آنها وارد آورده بودند. بخصوص در زمان حکمرانی میرحسن خان تالش، به استناد مدارک مستند، این

خان دلاور در تمام نبردهای خود، روسها را شکست داده و مانع پیشروی ارتش روسیه و تصرف تالش شمالی شده بود. بعد از انعقاد عهدنامه ترکمان چای هم، این خان شجاع و میهن پرست با تعدادی از همراهان وفادار مبارز خود، نبردی چریکی را بر علیه سربازان متجاوز روسیه ادامه می دهد و در حالی که هم از طرف دولت ایران سخت تحت فشار بوده و هم دائماً با قشون روسها در حال جنگ بوده، ضمن نبردهای چریکی، تلفات زیادی به روسها وارد می سازد به طوری که آخر سر روسها از تعقیب او دست بر می دارند. برای این خان قهرمان و دلاور مرد زمان بعنوان یک مسلمان متعهد قابل قبول نبود با وجود بارها پیروزی بر قوای روسها، سرزمین آباء و اجداد خود را به آسانی به دشمنانش تحویل بدهد. این بود که بعد از تخلیه تالش شمالی و استقرار در آستارای ایران، تا آخرین نفس با دشمن متجاوز می جنگد. هر چند پایان زندگی این قهرمان بزرگ مرگی تراژیک بود و در پایتخت ایران، در حالی که مهمان قوم و خویش های درباری بود، به جای تجلیل و تکریم از جان بازی هایش در راه میهن، با توطئه و تزویر روبرو شده سرانجام به طور مرموزی دار فانی را وداع می کند.

### تشکیل آستارای ایران

به طوری که شرح داده شد، شهر باستانی آستارا، که سالها مرکز ولایت بزرگ تالش بود و خاندان قدیمی مهرانی از اعقاب انوشیروان ساسانی، در آنجا حکومت می کردند، زادگاه شیخ زاهد گیلانی، قطب و مراد معروف صوفیان و مرتبی و مراد و پدر زن شیخ صفی الدین اردبیلی نیای سلسله صفویه و پناهگاه و پشتیبان شاه اسماعیل صفوی، به موجب قرار داد ننگین ترکمان چای در سال ۱۲۴۳ هـ. ق ۱۲۰۵ شمسی علیرغم مبارزات قهرمانانه میرحسن خان تالش، سرانجام به دولت روسیه تزاری واگذار گردید. و اینک شهری از کشور جمهوری

آذربایجان می باشد. در آن زمان بندر فعلی آستارای ایران، قصبه کوچکی در جنوب رودخانه مرزی آستارا جای بود تا اینکه میرحسن خان تالش که با واگذاری بخش شمالی تالش از جمله لنکران و آستارا به روسها سخت مخالف بود بعد از بارها نبرد با روسها و پیروزی در این جنگها ناچار شد تالش شمالی را تخلیه نموده با تعدادی از افراد رزمنده و وفادار خود به این سوی رودخانه مرزی یعنی قصبه آستارا که جزو خاک ایران بود و بنام آستارای قزلباشیه خوانده می شد، مهاجرت نماید و چون دهات آستارا - کاترود - چلونند - لوندویل و کرگانرود و محال ویلکیج از طرف دولت ایران، منطقه تحت حاکمیت او تعیین شده بود لذا خانواده های مبارزین همراه خود را در قصبه آستارا ساکن نموده، برای هر خانواده وسایل معیشتی مانند زمین برای مسکن و دام اهلی و زمین زراعتی دادند.<sup>۱</sup> بدین ترتیب اولین مهاجرین به شهر کنونی آستارا، مبارزین شجاع و میهن پرست از جمله نوادگان رستم کلاه چرمینه قهرمان جنگ چالدارن، همراه خان دلاور و حماسه آفرین (میرحسن خان) بودند. بعد از آن هم گروههای زیادی از بزرگان و متدینین و فرماندهان جنگی و روحانیون، از شهرهای مختلف اران که به روسیه تزاری واگذار شده بودند، به خاطر اعتقادات دینی و علایق میهنی حاضر نشدند تحت سلطه حکومت روسها زندگی کنند از خانه و کاشانه و املاک و امکانات بسیار خود، دست کشیده، به منطقه تحت سلطه ایران مهاجرت نمودند. و بیشتر آنها در قصبه مرزی آستارا ساکن شدند. این عده مهاجرین از شهرهای باکو - شیروان - لنکران - سالیان - ارچوان - و آستارای قدیم و منطقه غرب کوهستانی لنکران و آستارا یعنی مغان (دشته وند - لریک - زوواند) مهاجرت کرده در اولین نقطه مرزی در جنوب رودخانه آستارا جای، در ساحل شنی در محلی که امروزه بندر آستارای ایران نامیده می شود و سابقاً محله ای در حاشیه جنوبی آستارای قدیم بود

اقامت گزیدند. به این امید که در اولین فرصت و اعلام جهادی دیگر، به شهرهای زادگاه خود باز خواهند گردید. این عده که تعداد آنان حدود شصت خانوار از نخبگان منطقه اران بودند با همراه آوردن مقداری از وسایل زندگیشان در محله های مختلف قصبه آن روز آستارا مسکن گزیدند. هنوز هم بازماندگان این مهاجرین به نام خانواده های: مغانی ها - سالیانی ها - بادکوبه ای ها - شیروانی ها - لنگرانی ها - ارچوانی ها - و آستارایی های قدیم شهرت دارند این نخبگان میهن پرست ازانی پس از استقرار در محل جدیدشان اولین کاری که کردند احداث مسجدی بزرگ بنام مسجد جامع بود. که با استفاده از چوبهای درختان جنگلی منطقه و آجر و ملات آهک و ماسه و با نقشه و طرح معمار شیروانی ( که در کتیبه ای اسم معمار و تاریخ ساخت آن در دیوار جنوبی مسجد حک شده بود ) و با کمک کلیه اهالی، این مسجد را که تمام ریزه کاری های هنری و اصول معماری محلی تالش شمالی در آن بکار گرفته شده بود. بنا نهادند این امر ایمان و اعتقاد قلبی آنان را به دین مبین اسلام نشان می دهد. بعلاوه در شرحی که وزیر میرحسن خان از جنگهای او با روسها در کتابش اخبارنامه آورده است معلوم می شود که این مبارزین در بحرانی ترین شرایط جنگی هم از انجام تکالیف شرعی شان کوتاهی نمی کرده اند. این مهاجرین با تعدادی از سکنه قبلی قصبه آستارا، هسته اولیه ساکنین آستارای ایران را تشکیل داده اند و بعدها با خریدن اراضی مزروعی، شالیزار و گندمزار از روستائیان، دهات باغچه سرا، ویرمونی و آباد کردن نیزارها و جنگلهای غرب و جنوب این منطقه، ضمن دامداری به کشت برنج و گندم و صیفی جات پرداختند. وجود رودخانه های: آستارا چای، خواجه کری، ملاهادی و جنگل و دریا که منابع فراوان طبیعی برای تهیه محصولات غذایی و سوخت بودند، بخصوص وجود مرتع وسیع جنگلی مناسب برای دامداری و با صید ماهی و شکار پرندگان مهاجر، این ساکنین فعال توانستند آبادی جدید خود را روز به روز توسعه دهند. از آنجا که این آبادی با ساخت پل ارتباطی بر روی رودخانه مرزی به تدریج به مرز زمینی و آبی تبدیل و



عکس از: علی صنوبری

لوح سر درب مسجد جامع آستارا



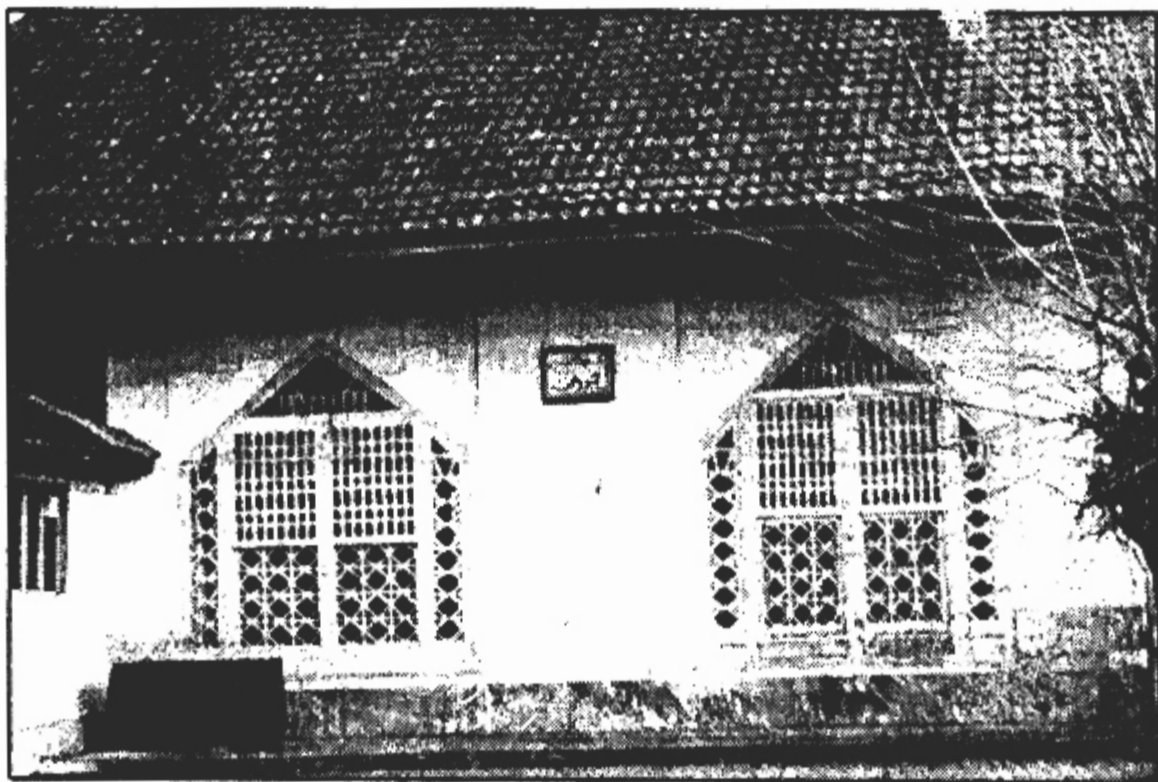
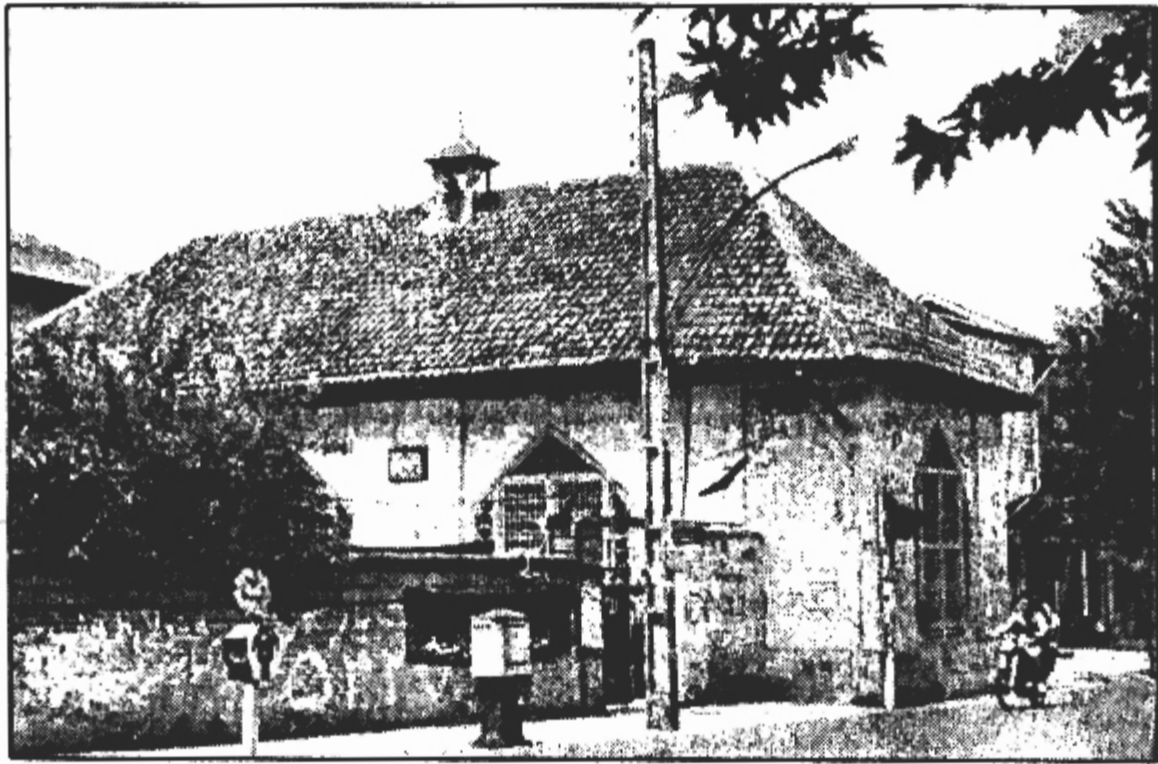
### توضیحات تصاویر دو صفحه قبل :

تصاویر دو سند صفحات ۲۳۵ و ۲۳۶، اسنادی هستند مبین اینکه، مهاجرین اولیه آستارای ایران، عده ای از روحانیون و اعیان و اشراف و بزرگان شهرهای مختلف ازان بوده اند که بعد از معاهده ترکمان چای (۱۲۴۳ ه. ق) خانه و کاشانه و محل سکونت و زندگی آباء و اجدادی خود را، که مناطقی آباد با آب و هوایی سالم بود، به خاطر اعتقادات دینی و علائق میهنی، ترک نموده و در اولین نقطه مرزی در داخل خاک ایران، در فصبه آستارا، ساکن می شوند. سند اول تصویر سنگ نوشته ای است که تا قبل از انقلاب اسلامی (بهمن ۱۳۵۷ شمسی) در دیوار جنوبی مسجد جامع اولیه (که متأسفانه، اوایل انقلاب اسلامی، توسط عده ای ناآگاه تخریب شد) نصب شده بود و اینک در قسمت بالای کفش کن (ورودی) مسجد جدید الاحداث، نصب می باشد. مفاد این کتیبه حاکی است که یکی از مهاجرین اولیه آستارا، شیروانی الاصل، که شخصی ثروتمند بوده، در احداث این مسجد کمک مالی بیشتری نموده و آن را وقف عبادات مردم کرده است. به طوری که جد پدری نگارنده، میرزا حسن فرزند میرزا آقا امین دیوان املاک<sup>۱</sup>، به اینجانب اظهار داشته است، در بنای مسجد جامع اصلی که در ضمن اولین بنای مهم و بزرگ این شهر بود، تمام ساکنین آن روز آستارا، شرکت داشته اند و با جان و دل برای سهم شدن در صواب دینی، در تهیه مصالح ساختمان مسجد، همیاری کرده اند. اما آقای صفرعلی شیروانی الاصل ساکن آستارا، با سرمایه گذاری و آوردن معمار از شیروان، در احداث آن نقش بیشتری داشته است. چون تاریخ بنای این مسجد، باستناد کتیبه موجود، سال ۱۲۸۲ هجری قمری است یعنی ۳۹ سال بعد از عهدنامه ترکمان چای بنا شده است نشان دهنده این است که مهاجرین اولیه آستارا، بلافاصله بعد از استقرار در آستارای ایران، به احداث مسجد جامع بزرگی همانند مساجدی که در شهرهای قفقاز، محل سکونت قبلی شان دیده بودند، اقدام نموده اند. سند دوم تصویر قبالة خرید شالیزاری است که خریدارش میرزا آقای امین دیوان املاک فرزند ملا جعفر از مهاجرین اولیه از منطقه مغان می باشد. این قبالة در سال ۱۳۰۸ قمری یعنی ۲۶ سال بعد از احداث مسجد جامع نوشته شده است و میرزا آقا نسل دوم از مهاجرین اولیه، به خرید شالیزار اقدام کرده است. از نکات مهم این قبالة، اسامی ذکر شده در آن سند می باشد که به عنوان شهود معامله نام برده شده اند و مبین این است که در آن زمان تعدادی روحانی جزو مهاجرین اولیه در آستارا بوده اند مانند: ملا جعفر پدر

<sup>۱</sup> امین دیوان املاک = رئیس اداره املاک دولتی - در آن زمان به مسئولین سازمان های دولتی، امین می گفتند و دیوان هم به معنای اداره بود.

خریدار و نیای خانواده های حریری - نوعی - اسدیان و ملا کاظم و ملا عبدالرزاق الراجی و ملا ابوالقاسم نویسنده قباله وعده ای تجار و بزرگان مانند کربلایی عباسقلی تاجر معروف آستارایی ( حبیب اللهی بعد ) و کربلایی شاه ولی نیای خانواده ولی پور ( رضا ولی پور - جعفر ولی پور - جلیل ولی پور ) که در آن زمان به عتبات عالیات مشرف شده بودند و دارای امکانات مالی و حرمت اجتماعی بودند. این اسناد ثابت می کنند که مهاجرین اولیه آستارا، بعد از همراهان میرحسن خان تالش ، گروهی از روحانیون طراز اول و عده ای از ثروتمندان و بزرگان شهرهای قفقاز بودند که حاضر نشده اند زیر پرچم روسیه تزاری متجاوز ، زندگی کنند لذا اقدام به مهاجرت نموده و در آستارای ایران ساکن شده اند.





نمای از مسجد قدیم آبرو، عکس از روزی نادر

بعد از احداث مسجد جامع در سال ۱۲۸۲ هجری قمری در آستارا، مسجد قدیمی آبروان (عکس فوق) توسط خاندان ملا جعفر و ملا مسیح مغانی از اولین مهاجرین به آستارا نیای خانواده های حریری - رحمانی رضاپور - نوعی و اسدیان حدود سال ۱۳۰۰ هجری قمری در محله آبروان محل سکونتشان ساخته شده بود.

وسيله ارتباطی آسان بين شهرهای ایران بخصوص گیلان و آذربایجان با شهرهای قفقازیه و روسیه درآمد سرعت توسعه یافته به بندر آستارا تبدیل شد. و با تأسیس گمرک و تأسیسات اداری و آموزشی در این شهر آباد و مدرن ، تعداد زیادی از اهالی روستاهای نزدیک مانند باغچه سرا ، ویرمونی ، بیجاربین ، خشکه دهنه ، قلعه ، لوندویل، دربند ، چلونند ، کانرود ، و دهات کرگانرود و تالش جنوبی و محال ویلکیج و ارشک و شهرهای رشت و انزلی و اردبیل و سراب و خلخال و تبریز ، هم خانواده هایی به این شهر مهاجرت نموده در آنجا ساکن شدند. عده ای از تاتهای کلور انزلی هم بصورت گروهی به این شهر مهاجرت کرده در بخش شمالغرب آن در قنبر محله ساکن شدند که به گیلکها معروف شدند . هر گروه از این مهاجرین برای خود مسجدی احداث کردند . مغانی های کوی رحمانی در محله خود مسجد آبروان را بنا کردند .

مهاجرین ویرمونی مسجد تله سیفی ( جعفر صادق امروزی ) را ساختند . تات های کلور مسجد گیلکها را درست کردند. مهاجرین ننه کران به اتفاق مهاجرین ویرمونی مسجد عباسیه را احداث نمودند. اردبیلی های ساکن آستارا مسجد اردبیلی ها را که بعدها به مسجد غربا تغییر نام یافت بنا کردند به این ترتیب در سال ۱۳۲۰ شمسی در شهر آستارا با جمعیتی حدود ده هزار نفر ، هفت مسجد دایر بود. در آن سالها شهر آستارا پر جمعیت ترین و توسعه یافته ترین شهرها در بین شهرهای تالش بود. محله جنوب رودخانه مرداب را تله سیفی می نامند که در اصل تله سیبی بود . یعنی سیب تلخ یا سیب جنگلی چون بخش جنوبی شهر بیشه ای بود مرکب از درختان سیب و گلابی و انار و از گیل با بوته های تمشک .

## انقلاب مشروطیت

ایران پیش از انقلاب مشروطه : احمد کسروی در کتاب تاریخ مشروطه ایران به حق می نویسد : چون نادرشاه افشار کشته شد ، آن بزرگی که با کوشش های خود برای ایران پدید آورده بود ، از میان رفت ولی ایران با وجود این باز هم یکی از کشورهای بنام آسیا شمرده می شد. کریم خان زند و جانشینان او اگر چیزی به کشور نیفزودند، چیزی هم از آن نکاستند. لیکن در زمان حکومت قاجاریه، ایران بسیار ناتوان گردید و از بزرگی و جایگاه و آوازه آن بسیار کاسته شد. علت این امر بیش از همه یک چیز بود و آن این که ، جهان تغییر یافته بود و کشورها به تکان آمده بودند اما ایران به همان حال پیشین مانده بود. از سال ۱۱۹۳ شمسی که کریم خان زند حکومت داشت تا سال ۱۲۴۹ شمسی که فتحعلی شاه قاجار بدرود زندگی گفت پنجاه و شش سال بود و در این زمان کم ، در اروپا دگرگونی های بسیار شده بود مانند انقلاب فرانسه و روی کار آمدن ناپلئون بناپارت و جنگهای او و جنبش های توده ها و پیشرفت فن جنگ و پدید آمدن افزارهای نوین جنگی و مانند اینها روی داده بود. در نتیجه دولتهای نیرومندی با سلاح های نوین پیدا شده بودند. کشور ایران از آن دگرگونیها ناآگاه مانده بود. راستی آنست که نه پادشاهان قاجار و نه توده مردم از آن دگرگونیها سر در نمی آوردند و ناآگاهانه با همان شیوه قدیمی خود بسر می بردند. نتیجه آن بود که دو دولت نیرومند و بزرگ و بیدار ، یکی در شمال ایران و دیگری در جنوب آن پیدا شده بود و ایران ناتوان در میان آن دو دولت بزرگ و توسعه طلب مانده بود. شکست های پیاپی فتحعلیشاه در برابر روسهای تزاری و شکست های محمدشاه و ناصرالدین شاه در برابر انگلیسی ها به ایران زیان بسیار رسانید و از بزرگی آن بسیار کاست. تنها در سالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدین شاه بود که اندک تکان و بیداری در توده مردم ایران پدیدار گردید. در زمان محمد شاه ، میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیرکاردانی بود و به

نمایندگی کارها را پیش می برد ولی محمد شاه او را کشت و جایش را به حاجی میرزا آقاسی داد . در زمان ناصر الدین شاه هم میرزاتقی خان امیر کبیر به پیراستن و آراستن ایران می کوشید و چه در سیاست و چه در کشورداری کاردانی از خود نشان می داد اما ناصر الدین شاه او را کشت و به جایش میرزا آقاخان نوری را نشانند . سپس حاجی میرزا حسین خان سپهسالار به کارهایی برخاست و آگاهی و کاردانی از خود نشان داد ولی ناصر الدین شاه او را نگه نداشت مردم هم ارج او و کارهایش را ندانستند میرزا حسین خان سپهسالار را، ناصر الدین شاه در سال ۱۲۸۸ ش از استامبول خواسته، ابتدا وزیر عدلیه و سپس صدر اعظم گردانید . سپهسالار چون مرد نیک و کاردانی بود و دیرزمانی در استامبول و دیگر جاها مانده و از چگونگی کشورهای اروپایی آگاهی داشت ، خواست در ایران نیز تکانی پدید آورد و بکارهای دولت سر و سامانی بدهد . از لگام گسیختگی حکمرانان شهرها جلو گرفت و رشوه را از میان برداشت . یکی از کارهای نیک او این بود که به سبک و آئین اروپا در ایران هم وزارتخانه ها و درباری پدید آورد . پیش از او بعضی از وزارتخانه ها وجود داشتند ولی سامانی نداشتند . شاه و صدراعظم به همه کارها می رسید و فرمان می داد . سپهسالار ۹ وزارتخانه برپا کرد و یک صدر اعظم ( پارتیس الوزراء ) به این ترتیب :

- ۱- وزارت داخله ۲- وزارت خارجه ۳- وزارت جنگ ۴- وزارت مالیه ۵- وزارت عدلیه ۶- وزارت علوم ۷- وزارت فواید ۸- وزارت تجارت و کشاورزی ۹- وزارت دربار، کارهای کشور در میان این وزارتخانه ها تقسیم شد و هر وزارتخانه به کارهای مربوط به خود پرداخت . متنها همه وزارتخانه ها نزد صدر اعظم پاسخگو بودند .

کارهای مهم کشور در جلسه ای با حضور صدر اعظم و وزراء به گفتگو در می آمد و هفته ای دو بار این جلسات هیأت دولت برپا می شد .

## جنبش مشروطه خواهی

در زمان های سابق ، تا قبل از قرن هیجدهم میلادی ، تقریباً در سراسر دنیا ، حکومت های دیکتاتوری برقرار بود و ساختار دولتها بر اساس قدرت طلبی و زورگویی نهاد شده بود. تا اینکه با وقوع انقلاب کبیر فرانسه و سپس انقلاب مشروطیت در انگلستان ، برای محدود کردن قدرت دولتها در اروپا ، ساختاری بنام حکومت مشروطه طراحی شد که پس از سالها مبارزه به مورد اجرا گذاشته شد . مشروطیت در واقع یک سیستم حکومتی بود که در آن مجمعی از نمایندگان مردم بنام پارلمان برای حفظ حقوق مردم در مقابل زیاده خواهی های قوه مجریه بوجود آمد. در این سیستم حکومتی ، نمایندگان منتخب مردم ، در مجلس قانونگذاری ، از حقوق مردم در مقابل قوه مجریه که بنا به طبیعت قدرت ، همواره مستعد زورگویی و اجحاف است ، دفاع می کنند و با وضع قوانینی ، دولت را محدود می سازند . در واقع به جای قدرت مطلق پادشاهی ، نظام مشروطه سلطنتی مستقر شد و سه قوه برای اداره کشورها تعیین گردید . ۱- قوه مقننه که قانون وضع می کند ۲- قوه قضائیه که به امور قضائی می پردازد ۳- قوه مجریه که برابر قوانین وضع شده در پارلمان ، وزارتخانه ها را اداره می کند .

نهضت مشروطه خواهی در ایران هم ، نقطه پایانی بود بر شیوه حکومت پادشاهی مطلقه که بر مبنای آن شاه سایه خدا بر زمین فرض شده و بدون هیچ مسئولیت و محدودیت قانونی ، بر ملت ( رعایایش ) فرمان می راند. ملت ایران که نسبت به پیشرفت کشورهای غربی ، احساس حقارت می کرد ، برای جبران عقب ماندگی خود از قافله تمدن ، دست به انقلاب مشروطیت زد. حاصل و نتیجه انقلاب مردم پذیرش آن از سوی مظفرالدین شاه قاجار بود. نخستین مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ هجری قمری به ریاست صنیع الدوله افتتاح گردید. مجلس اول در حقیقت ، مجلسی طبقاتی و صنفی بود که در آن نمایندگان مردم به شش گروه

تقسیم شده بودند. ۱- شاهزادگان قاجار ۲- اعیان و اشراف ۳- علمای دینی و طلاب ۴- ملاکین ۵- کشاورزان ۶- تجار و اصناف، مهمترین اقدام مجلس اول تدوین نخستین قانون اساسی ایران در ۵۱ اصل (در ۸ دیماه ۱۲۸۵ شمسی) بود و در پی آن تصویب متمم قانون اساسی در ۱۰۷ اصل بتاريخ ۱۵ مهرماه ۱۲۸۶ شمسی بود نمایندگان این دوره مجلس، سرسختانه با قرارداد ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان مبنی بر تقسیم ایران به مناطق نفوذ خود به مخالفت برخاستند. پس از مرگ مظفرالدین شاه، در زمان سلطنت فرزندش محمد علی شاه در مقابل استبداد وی هم ایستادگی کردند. این مجلس دوره اول را محمد علیشاه با حمایت آشکار روسیه تزاری که سخت با انقلاب مشروطه ایران مخالف بود، در تیرماه ۱۲۸۷ منحل کرده توسط قزاق های روسی به توپ بست. با انحلال مجلس اول، دوره استبداد صغیر محمد علیشاهی آغاز شد ولی این دوران بیش از یکسال بطول نینجامید و با فتح تهران به وسیله مجاهدین آذربایجانی، گیلانی و بختیاری ها، محمد علیشاه از سلطنت خلع و به سفارت روسیه پناهنده شد. و فرزند خردسالش احمد میرزا بنام احمدشاه به سلطنت گزیده شد.

### نهضت مشروطه خواهی در ایران

مجلس دوم بعد از یکسال و چهار ماه و بیست و یک روز فترت (دوره تعطیلی) در تاریخ ۲۴ آبان ۱۲۸۸ شمسی به ریاست ناصرالملک قراگوزلو آغاز بکار کرد. این مجلس متشکل از دو فراکسیون<sup>۱</sup> بود، یکی فراکسیون اجتماعیون و عامیون با مرام سوسیال دموکراسی و دیگری فراکسیون اعتدالیون متشکل از اشراف و روحانیون و سیاستمداران محافظه کار. اختلاف شدید بین این

<sup>۱</sup> فراکسیون = تشکل پارلمانی - گروه هم مرام در پارلمان

دو فراکسیون منجر به ملتهب شدن فضای سیاسی کشور و در نتیجه موجبات ایجاد موجی از ترورها شد. در این شرایط مبارزه بین این دو جناح، دو نفر از فراکسیون اجتماعیون و عامیون (از نمایندگان گیلان) و یک نفر از فراکسیون اعتدالیون (آیت الله بهبهانی) به قتل رسیدند. در چنین اوضاع خطرناکی که بوجود آمده بود، دولت روسیه تزاری که از روند حوادث ایران و استقرار نهادهای قانونی در کشور ایران، ناخشنود بود، به مجلس التیماتوم داد و چون مجلس شورای ملی با قاطعیت التیماتوم روسیه را رد کرد، ناصر الملک قراگوزلو که نیابت سلطنت را از جانب احمد شاه خردسال بر عهده داشت، مجلس را منحل ساخت. بدنبال آن روسها قوای نظامی خود را وارد شمال کشور کردند و در آذربایجان تا تبریز پیش آمدند و در گیلان به کشتار مجاهدین مشروطیت پرداختند، تا اینکه در ۱۴ آذرماه ۱۲۹۴ شمسی مجلس سوم گشایش یافت. افتتاح این مجلس مقارن با شدت گرفتن جنگ جهانی اول بود. اگر چه شاه ایران در نطق افتتاحیه مجلس، بی طرفی ایران را در جنگ اعلام کرد اما سیاست مداخله جویانه طرفین درگیر در جنگ جهانی، سرانجام منجر به حرکت قوای روسیه تزاری به طرف تهران و مهاجرت نمایندگان مجلس به سوی قم و اصفهان و کرمانشاه شد. مجلس چهارم هم پس از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان میرپنج گشایش یافت. در این دوره مجلس شورای ملی امتیاز استخراج نفت شمال را به کمپانی آمریکایی استاندارد ایل واگذار کرد. در مجلس پنجم (۱۳۰۴ - ۱۳۰۲) استقرار جمهوری توسط رضا خان فرمانده کل قوا در مجلس مطرح شد ولی با مخالفت فراکسیون اقلیت مجلس بخصوص مدرس و مصدق و روحانیون مواجه شده، ناکام ماند. رضا خان سردار سپه مدت دو سال با روحانیون طراز اول مملکت مشغول مذاکره بود تا موافقت آنان را با انقراض سلسله قاجاریه و اعلام استقرار حکومت جمهوری در ایران جلب نماید.

اما مجتهدین و روحانیون طراز اول مملکت با انقراض سلسله قاجاریه موافقت کردند ولی با استقرار نظام جمهوری سخت مخالفت نمودند. در نتیجه، مجلس رأی به

انقراض سلسله قاجاریه داد. بعد هم رضا خان سردار سپه را به سلطنت رساندند و سلسله پادشاهی پهلوی روی کار آمد.<sup>۱</sup>

### قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس

قبل از انقلاب مشروطه ، دولتهای روسیه تزاری و انگلستان امپراتوری، در ایران همیشه با یکدیگر رقابت داشتند و هر کدام می کوشید بیشتر از دیگری امتیاز بدست آورد. روسها سالیان دراز آرزوی وارد کردن سپاهیان را به داخل ایران داشتند ولی هر زمان که می خواستند به اینکار اقدام کنند دولت انگلستان جلوگیری می کرد. این بود که رقابت این دو دولت توسعه طلب به نفع کشور تمام می شد. دولتهای ایران هم سعی می کردند از رقابت بین این دو دولت برای جلوگیری از تسلط یکی از آن ها بر کشور بهره گیرند. برای همین دو گروه در حکومت ایران وجود داشت. یک گروه را انگلوفیل یعنی طرفدار انگلیسی ها می نامیدند و گروه دیگر را روسوفیل یعنی طرفدار روسها می نامیدند. اغلب سیاستمداران ایران موقعی که روسها به ایران فشار می آوردند گروه انگلوفیل را تقویت می کردند و برعکس هر وقت که انگلیسی ها به ایران فشار می آوردند گروه روسوفیل را تقویت می کردند تا توازی برقرار کرده و مانع تسلط این دولتهای استعماری بر کشور شوند و استقلال ایران را با همین شیوه حفظ تعادل حفظ می کردند. تا اینکه در این هنگام چون دولت آلمان در اروپا نیرومند گردیده بود و دولتهای روس و انگلیس احساس خطر می کردند از این رو صلاح در آن دانستند که هر گونه اختلافشان را با یکدیگر کنار بگذارند و در مقابل آلمان نیرومند با هم متحد شوند. این بود که پیمان ۱۹۰۷

<sup>۱</sup> کتاب تاریخی وزارت خارجه ایران ص ۱۵۳



میلادی را با هم منعقد ساختند تا در ایران مرزی بین مناطق نفوذشان تعیین شود و هر کدام در آن منطقه آزادی عمل داشته باشد.

در واقع انگلستان که نیازمند کمک سپاه بیشمار روسیه بود به خاطر سیاست اروپائی اش از سیاست آسیائی خود چشم پوشید و برای دلجوئی از روسیه ، دست آنان را از هر گونه دخالت در امور بخش شمالی ایران باز گذاشت. در نتیجه این پیمان بسیار به ضرر ایران تمام شد . چون که روسیه متعاقب آن تعداد زیادی از سربازان خود را وارد بخش هایی از شمال ایران کرده عملاً بر ضد مشروطه خواهان و به نفع مستبدین شروع به اقدام نمود . علت اقدامات ستمگرانه محمد علیشاه بر علیه مشروطه خواهان و مجلس قانونگذاری بعلت حمایت علنی دولت روسیه تزاری بود . التیماتوم روسیه و ورود سپاه روس به استان های آذربایجان و گیلان و مبارزه با مجاهدین مشروطه همه نتیجه آن پیمان شوم ۱۹۰۷ میلادی بود . خوشبختانه در چنین اوضاع و احوال نامساعدی بود که در سال ۱۹۱۷ میلادی در روسیه انقلاب به وقوع پیوست و روسها به ناچار قوای خود را از ایران خارج ساختند. خدا می داند که اگر این انقلاب در سال پایانی جنگ بین المللی اول در روسیه رخ نمی داد ، وضع ایران با آن قرارداد چگونه می شد . در واقع جنوب ایران به انگلیسی ها و شمال ایران هم به روسها واگذار شده بود و استقلال ایران سخت مورد مخاطره قرار گرفته بود که انقلاب کمونیستی روسیه ، ایران را از مخمصه ای بزرگ نجات داد .

### مشروطه و مشروعه

از همان آغاز انقلاب مشروطه ، عده ای از روحانیون معتقد بودند که به جای لفظ مشروطه باید واژه مشروعه جانشین شود . در رأس آنها مرحوم آیت ... شیخ فضل الله نوری بود که بعد از پیروزی مشروطه خواهان بعنوان مخالف سرسخت مشروطه به دار آویخته شد. در بعضی از شهرستان ها هم علمائی بودند که با انقلاب

مشروطه مخالف بودند و طرفدار مشروعه بودند. از جمله در اردبیل هم مجتهد معروف آن جا میرزا علی اکبر آقا سخت با انقلاب مشروطیت مخالف بود این بود که بر علیه مجاهدین مشروطه فتوا داده بود. و بنابه فتوای او خوانین و مالکین عمده منطقه اردبیل و نمین و ایل شاهسون ، که انقلاب مشروطه را با منافع خود در تضاد می دیدند، علیه آزادیخواهان و مجاهدین مشروطه می جنگیدند. مرحوم شیخ فضل الله نوری و علمای هم رأی او می گفتند : دولت هایی که نظام مشروطه را پذیرفته اند به این علت بوده که احکام الهی کافی و وافی به وقایع جزئی و سیاست مدنیه ( کشورداری ) در میان خود نداشتند. از این رو ناچار بوده اند مجالس قانونگذاری ترتیب دهند. اما ما اهل اسلام و ایمان ، چون احکام شرعیه وافی و کافی داریم، لذا احتیاج به چنین مجلسی نداریم زیرا که شاه و رعیت هم خود را تابع قوانین شرع می دانند .... بعلاوه اگر هم مجلسی تشکیل شود و نمایندگان مردم گرد هم آیند باید ناظر باشند به افعال اهل مملکت ، اعم از اولیای دولت یا امنای ملت و قاطبه رعیت. هر کجا دیدند کاری مخالف شریعت و عدالت از کسی سر می زند مانع شوند و برای چنین کاری نمایندگان این مجلس نمی تواند از هر طبقه ای باشد بلکه باید از خانواده های بزرگ و اشراف و متدینین و علمای متبحر و سیاستمداران بی غرض باشند برای نظارت بر اجرای صحیح قوانین شرع . روی این اصل هم در قانون اساسی ، تشکیل شورایی مرکب از علمای طراز اول برای نظارت بر قوانین مجلس به تصویب رسید.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> از کتاب : اعلامیه ها و مکتوبات شیخ فضل الله نوری - محمد ترکمان

## انقلاب مشروطه خواهی - عصر روشنگری

از جمله عوامل موثر در آغاز انقلاب مشروطه ، وجود روزنامه هایی بود که در خارج از ایران منتشر و در سراسر ایران توزیع می شدند. این روزنامه ها در روشن کردن افکار عمومی در ایران بسیار موثر بودند. مهمترین آنها روزنامه قانون بود که میرزا ملکم خان در لندن منتشر می کرد . روزنامه های : پرورش - ثریا- حکمت در قاهره و اختر در استانبول و جبل المتین در کلکته منتشر می شدند. این روزنامه ها در روشنگری مردم ایران در آن زمان نقش مهمی داشتند . توزیع روزنامه قانون در ایران ممنوع بود ولی بطور مخفیانه بین مردم منتشر می شد . جبل المتین خوانندگان زیادی در ایران داشت. مقالات این روزنامه ها زمینه را برای شروع نهضت مشروطیت آماده کرده بودند. به علاوه، جنگ روسیه و ژاپن هم از عوامل دیگر تأثیرگذار بود . در آن موقع نفت و قند از روسیه وارد ایران می شد و با صرفه تر هم بود اما به علت جنگ روسیه با ژاپن این مواد که در خود روسیه هم کم تولید می شد در نتیجه وارداتش قطع و یا بسیار کم شده بود و قیمت این کالاهای ضروری هم در اثر کمبود بسیار افزایش یافته بود . ملت ایران در نتیجه روشنگری مطبوعات، به استبداد شاهان قاجار و شرایط فشار و عدم وجود آزادی در ایران آگاهی یافته بود . آنها می دیدند که در ترکیه - مصر - کشورهای اروپایی استبداد به آن صورت که در ایران بود وجود ندارد ، پس خواستار تغییراتی در کشور و استقرار عدالت اجتماعی شدند. انقلاب مشروطه در ایران یکسال زود تر از انقلاب مشروطه در روسیه تزاری روی داد. ۱۲۸۴ش برابر با ۱۹۰۵ میلادی . این بود که روسها در آن موقع با انقلاب مشروطه و انقلابیون ایران بشدت مخالفت و مبارزه می کردند و محمدعلی شاه را که مخالف سیستم حکومتی مشروطه بود علناً مورد حمایت قرار داده بودند. شکست روسها از ژاپن عامل مهمی در تقویت روحی مجاهدین مشروطه خواه ایران بود. آنها به این نتیجه رسیده بودند که : می توان با اتحاد و اتفاق و مقاومت دولت امپراطوری روسیه

را مانند ژاپنی ها شکست داد. تأسیس مدارس جدید به سبک اروپا و تحولات اجتماعی دیگر همه از موجبات انقلاب مشروطیت در ایران بود.

### اوضاع ایران همزمان با نهضت جنگل

ملت ایران که ، پس از استقرار مشروطیت ، انتظار رفاه ، آزادی و استقلال را داشت با مصائب و مشکلات زیادی مواجه گردید ، که ناشی از حوادث و جریانات داخلی و خارجی بود. در سال های پایانی قرن نوزدهم میلادی ، رقابت میان قدرت های بزرگ به اوج خود رسیده و مداخلات آنان در کشورهای مستعمره و تحت سلطه افزایش یافت. در اوایل قرن بیستم میلادی با وساطت فرانسه ( که هدف اصلی توسعه طلبی های آلمان قرار داشت ) در سال ۱۹۰۷ میلادی - ۱۲۸۶ شمسی میان روسیه و انگلستان قراردادی برای حل اختلافات خود به امضاء رسید. این قرار داد ، در مورد ایران ، موجب تقسیم کشور ایران بین دولتهای روسیه و انگلستان شد.

مدت زمان کوتاهی بعد ، با بالا گرفتن اختلافات بین المللی ، جنگ جهانی اول ۱۹۱۸-۱۹۱۴ ، آغاز شد. در اوایل جنگ در حالی که ایران بی طرفی خود را اعلام کرده بود ، بخش هایی از خاک این سرزمین اشغال و کشور ما هم عملاً صحنه کشمکش های دول متخاصم شد. در چنین وضعیتی که حکومت در ایران فقط جنبه تشریفاتی داشت و ملت به ستوه آمده بود ، افرادی در گوشه و کنار مملکت پیدا شدند تا با مقابله با نفوذ بیگانگان و استبداد داخلی ، آزادی و استقلال کشور را تأمین نمایند. قیام میرزا کوچکخان در گیلان - قیام خیابانی در تبریز - جنبش کلنل

محمدتقی خان پسیان در خراسان - جنبش دشتستانی و تنگستانی ها در جنوب ، از آن جمله اند.<sup>۱</sup>

### جنبش جنگل ۱۳۰۰ - ۱۲۹۳ هـ. ش

سردار جنگل ، میرزا کوچک خان و یارانش می گفتند : ایران مال ایرانی است و دست بیگانگان از استیلای بر مملکت باید قطع شود. در واقع آنها خواهان تحقق حاکمیت ملی و تامین استقلال و اعمال منافع ملی بودند. نهضت جنگل زائیده شرایط خاص سیاسی - اجتماعی حاکم بر ایران در نخستین سالهای جنگ جهانی اول بود. این نهضت با هدف مبارزه با حضور بیگانگان و دفاع از دستاوردهای انقلاب مشروطیت ، در استان گیلان به وجود آمد و مورد استقبال آزادیخواهان و وطن پرستان و توده های شهری و روستائی خطه شمال ایران قرار گرفت. سران این نهضت بخصوص میرزا کوچکخان تحت تأثیر اندیشه های اتحاد اسلام که از سوی دولت عثمانی تبلیغ می شد ، قرار داشتند و با حضور نیروهای دولتهای روسیه و انگلستان در ایران سخت مخالف بودند. این بود که در مبارزه خود با روسها و انگلیسیها مورد حمایت دولتهای عثمانی و آلمان قرار داشتند و از آن دولتها اسلحه و مهمات دریافت می کردند. در آن موقع نهضت جنگل مورد استقبال بسیاری از مردم قرار گرفته بود. هر کس در هر کجا تحت ستم و فشار حکومت و یا روسهای تزاری و انگلیسی ها قرار می گرفت به جنگل می آمد. بعضی از بزرگزادگان تالش و خلخال که از دست سردار مقتدر تالش و بعضی از خوانین در فشار بودند به کسما آمدند. میرزا کوچک خان آنها را در خارج از آبادی ، در کنار رودخانه کسما ، جمع نمود و طی نطقی پس از شرحی راجع به اهداف اتحاد اسلام و فواید آن و

<sup>۱</sup> تاریخ سیاسی معاصر ایران - سید جلال الدین مدنی ص ۵۲

دربارهٔ مضر بودن جدال سنی و شیعه و ترک و فارس داد سخن داد، به طوری که جوانان به گریه افتادند و با قید سوگند آمادگی خود را برای هر گونه فداکاری اعلام کردند. بدینوسیله ساده، قلب و روح سکنهٔ تالش - آستارا - اردبیل و طارم به سوی نهضت جنگل جلب شد. نفی فرقه گرائی و قوم گرائی به عنوان جزئی از ایدئولوژی جنگلی ها، این امکان را به آنان داد که بر سر منافع عالیه ملی بتوانند با دیگر نیروها وارد اتحاد شوند. نهضت جنگل در کنار اعتقادات استقلال طلبانه و ملی گرایانه و آزادیخواهانه به عنوان یک جریان سیاسی ملی - مذهبی بود. رهبر این نهضت یک مرد به تمام معنی مسلمان و دیندار بود و برای اجرای قوانین اسلامی می کوشید و در این راستا می گفت: « ما تا آخرین نفرات برای حفظ دین و وطن فداکاری می کنیم و پشتگرمی ما فقط به تأییدات باطنی اسلام است. »<sup>۱</sup>

### سردار جنگل

میرزا یونس معروف به میرزا کوچک پسر میرزا بزرگ متولد ۱۲۹۸ هجری قمری در رشت بود. میرزا در انقلاب مشروطه به مجاهدین مشروطیت می پیوندد. در دورهٔ استبداد صغیر و هنگام به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمدعلیشاه، میرزا کوچک خان در قفقاز بود و مدتی در آنجا زندگی کرد. این اقامت او را با ترقیات جهان آشنا ساخت. میرزا در جنگ سه روزه فتح تهران با مجاهدین مشارکت داشت. در شورش شاهسون ها به تحریک روسهای تزاری، میرزا همراه با یفرم و سردار اسعد به کمک ستارخان می شتابد اما بیمار شده به تهران باز می گردد. به هنگام طفیان ترکمان ها به تحریک محمدعلیشاه، میرزا در جنگ گوموش تپه،

<sup>۱</sup> بیابنه سران جنگل، نقل از گیلک صفحات ۱۶۰-۱۵۹

شرکت می کند و زخمی می شود و برای مداوا به باکو و تفلیس می رود. پس از بهبودی به ایران بر می گردد.

\*\*\*

در سالهای پایانی جنگ جهانی اول، نهضت جنگل با وضعیت پیچیده ای روبرو می شود. بروز تحولات مهم جهانی، بخصوص وقوع انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۱۷ میلادی در روسیه و بعد از آن شکست دولتهای آلمان و عثمانی (حامی نهضت جنگل) و پیروزی متفقین به رهبری انگلستان در سال ۱۹۱۸ میلادی اوضاع جهان از جمله ایران را دیگرگونه کرد. جنبش جنگل هم تحت تأثیر این تحولات دچار نوعی سردرگمی و رکود شد. دولت مرکزی ایران با حمایت انگلستان قدرت یافته و شروع به سرکوبی جنبش های انقلابی کرد. از طرفی تعداد زیادی از یاران سردار جنگل، تحت تأثیر افکار مارکسیستی قرار گرفته و نجات خود و مملکت را در پیوستن به انقلاب سوسیالیستی و حمایت از دولت جدید بلشویکی روسیه دانستند به طوری که میرزا در تیرماه ۱۲۹۹ شمسی معترضانه رشت را ترک کرده اعلام داشت تا زمانی که حزب عدالت، از کارهای خلاف خود از جمله حمله به اسلام و تبلیغ مرام کمونیسم دست بردارد به رشت باز نخواهد گشت. در این مورد نامه ای هم به لنین رهبر انقلاب کمونیستی روسیه نوشت (که در پی خواهد آمد) اما نتیجه ای نگرفت. احسان الله خان دوستدار و خالو قربان دست به کودتا زدند و به همراه عده ای از اعضای حزب عدالت که از قفقاز آمده بودند، دولت انقلابی در رشت تشکیل دادند. اعضای این دولت انقلابی عبارت بودند از: ۱- رفیق احسان اله خان سر کمیسر<sup>۱</sup> و کمیسر امور خارجه ۲- خالو قربان کمیسر جنگ ۳- سید جعفر جوادزاده (پیشه وری بعد) کمیسر داخله (وزیر کشور) در همین زمان حمله عمومی قزاق ها (قوای نظامی حکومت مرکزی) به رشت آغاز شد. پس از زد و خوردی پراکنده رشت به تصرف قزاق ها درآمد. با ورود قزاق ها، احسان اله خان و

<sup>۱</sup> کمیسر در اینجا به معنای وزیر و سر کمیسر به معنای نخست وزیر می باشد

خالو قربان با دیگر یارانشان به بندر انزلی عقب نشینی کردند. در آنجا با عده ای از مهاجرین قفقاز با قوای میرزا کوچکخان به جنگ پرداختند ولی شکست خوردند. آنگاه طی نامه ای از میرزا کوچکخان عذرخواهی کرده ، درخواست نمودند بار دیگر آنها را در صفوف قوای جنگل بپذیرد. این جنگ و اختلاف عقیده موجبات تضعیف هر دو جناح را فراهم ساخت.

### تأثیر انقلاب سرخ روسیه در جنبش جنگل

در نتیجه وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میلادی در روسیه ، سربازان تزاری مستقر در ایران ، به روسیه فراخوانده می شوند. این سربازان به فرماندهی سرهنگ بیچراخف می خواستند که از جاده قزوین - رشت به انزلی بروند. انگلیسی ها هم که خواهان دستیابی به چاههای نفت باکو بودند ، برای مقابله با ارتش انقلابی سرخ و ممانعت از تسلط بلشویکها بر قفقاز ، همکاری با سرهنگ بیچراخف را لازم می بینند و برای عبور بدون درگیری این سربازان از منجیل با او همراهی می کنند. به طوری که ژنرال انگلیسی دنسترویل به دنبال نیروهای بیچراخف ، حرکت را آغاز می کند، اما میرزا کوچکخان مانع از عبور نیروهای انگلیسی می شود . میرزا مایل بود به روسها اجازه دهد تا به وطنشان باز گردند ، به شرطی که در منجیل اسلحه هایشان را تحویل بدهند و در بندر انزلی تحویل بگیرند. ولی بیچراخف به تحریک انگلیسی ها حاضر به قبول این شرط نمی شود.

### خلاصه ای از مذاکرات انگلیسی ها و روسها با میرزا کوچک خان

یکی از افسران محافظ میرزا تعریف کرده است : در نزدیکی های رشت ، نمایندگان از انگلیسی ها و روسها با میرزا کوچک خان ملاقات می کنند. در اتاقی



روی میز گردی ، میوه و شیرینی و دسته گلی گذاشته بودند. چند صندلی هم در اطراف میز قرار داشت. پس از تعارفات ، استوکس انگلیسی به میرزا گفت : آقای میرزا کوچک خان ، ما به وطن دوستی شما اعتقاد داریم و قیام جنگلی ها را در اوضاع و احوال فعلی به حق می دانیم. ما نیامده ایم اینجا با شما جنگ کنیم و یا در امور کشور ایران دخالت کنیم ، مابی طرفیم. میرزا در جواب گفت : اگر شما بی طرف هستید پس اینجا در این کشور ، چکار می کنید ؟

استوکس جواب داد : مصالح عالیه دولت انگلستان ایجاب می کند با جاسوسان و عوامل دشمن در هر کجا باشند مبارزه کنیم . ما از شما تقاضای ساده ای داریم. و آن این است که اجازه دهید به همراه قوای روس از بندر انزلی خارج شویم. میرزا گفت : قول ما برای خارج شدن نیروهای روس با شرایط تعیین شده به قوت خود باقی است. اما من شخصاً نمی توانم به قوای انگلستان اجازه بدهم. استوکس گفت : جای بسی تعجب است شما مردی با خدا و مذهبی هستید بنابراین همکاری شما با روسهای سرخ قابل توجیه نیست. من مأمورم که به شما پیشنهاد کنم ، اگر با قوای انگلیسی همکاری کنید می توانید شاه این مملکت باشید. میرزا اخم هایش را در هم کشیده گفت : ما برای آزادی و مبارزه با بیگانگان و ایادی آنها قیام کرده ایم نه برای تکیه زدن بر تخت استبداد . ما خواهان اجرای قانون اساسی هستیم و حکومت مردمی می خواهیم.

بعد ، نماینده روسها گفت : آقای میرزا ، ایده شما با روس های سرخ از زمین تا آسمان تفاوت دارد. نظر آنها کمک به شما نیست ( در آن موقع حزب عدالت باکو به ستاد جنگلی ها پیشنهاد داده بود ، به محض خواستن کمک به یاری جنگلی ها خواهند شتافت . )

آنها می خواهند از وجهه ملی شما استفاده کرده ، رژیم بلشویکی را در ایران هم مستقر سازند. مثلی است معروف : وقتی بنا ساخته شد چوب بست های ساختمان را بر می دارند. این مذاکرات بی نتیجه پایان یافت. وقتی که میرزا پیشنهاد انگلیسی ها

رارد کرد، طولی نکشید که هواپیماهای انگلیسی به پرواز درآمده و مواضع نیروهای جنگل را بمباران کردند. سپس توپ های روسی به غرش درآمدند. جنگ سختی در منجیل در گرفت. جنگلی ها ناچار عقب نشینی کردند اما در طول راه با نیروهای انگلیسی به جنگ و گریز پرداختند و در چند جا اتوموبیل ها و زره پوش های آنها را به آتش کشیدند. سرانجام نیروهای انگلیسی و روسیه تزاری به بندر انزلی رسیدند. اما بزودی نیروهای دریائی دولت جدید شوروی به بندر انزلی رسیده، نیروهای انگلیسی را به زیر آتش توپخانه گرفتند. انگلیسی ها بدون عکس العمل، انزلی را تخلیه کرده به طرف قزوین عقب نشینی کردند و تفنگداران دریائی شوروی در بندر انزلی پیاده شدند. چون انقلابیون شوروی قبلاً وعده کمک به انقلاب جنگل داده بودند، میرزا کوچک خان سردار جنگل در بندر انزلی با فرمانده قوای شوروی ملاقات کرد. فرمانده روسی به میرزا گفت: اکنون فرصت مناسبی است که انقلاب سرخ در ایران جامعه عمل بپوشد و این تنها چاره دردهای مردم شماس است. ولی میرزا جواب داد: که ملت ایران مسلمان هستند و مرام بلشویکی با معتقدات دینی ملت ایران سازگار نیست. ادامه مذاکرات میرزا با راسکولنیکف فرمانده روسی سرانجام منجر به عقد موافقتنامه ای در نه ماده گردید. متعاقب آن کمیته انقلاب سرخ در گیلان تشکیل شد. سپس اولین جمهوری شورایی در گیلان موجودیت خود را اعلام کرد که نتیجه اتحاد میرزا کوچکخان و یاران او با کمونیست های حزب عدالت بود. ۱۸ خرداد ۱۲۹۹<sup>۱</sup> رشت به تصرف انقلابیون درآمد. میرزا فاتحانه وارد شهر شد. اعضای هیأت دولت معرفی شدند. برنامه ها و هدف ها طی سخنانی ها بیان شد. اما بزودی اختلاف میان این هیأت آشکار شد. میرزا در این دوره که یکماه و نیم بیشتر طول نکشید، یک سلسله درگیریها با کمونیست ها پیدا کرد. میرزا سعی کرد از رهبران شوروی برای حل این اختلاف

کمک بگیرد و نامه ای هم به لنین نوشت، اما سودی نبخشید. به نظر می رسد شوروی ها از اهداف انقلاب جنگل سر در نمی آوردند. در این میان حیدر خان عموغلی تنها کسی بود از جناح میانه رو حزب عدالت که تلاش می کرد بین گروههای مختلف نهضت تفاهم ایجاد کند و در همین راستا قرار شده بود در ملا سرا جلسه ای از سران گروههای مختلف نهضت با حضور او تشکیل شود اما توسط یاران میرزا، این جلسه مورد حمله مسلحانه قرار گرفت. در این ماجرا حیدر خان عموغلی به سختی مجروح و سپس کشته شد و عده ای هم گریختند با این حادثه تشکیلات انقلاب جنگل از درون متلاشی شد.

در شرایطی که حکومت کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تصمیم به نابودی نهضت جنگل گرفته بود، و پشتیبانی انگلیسی ها از سردار سپه و خروج نیروهایشان از ایران و انعقاد قرارداد مودت ۱۳۰۰ شمسی بین ایران و شوروی تکلیف نهضت جنگل را به طور غیر مستقیم روشن کرد. بر اساس نوشته اسماعیل جنگلی، میرزا که از هر جهت راهها را برای ادامه نهضت بسته می دید برای جلوگیری از خونریزی بیشتر به همراهان خود توصیه کرد از جنگل بیرون رفته و هر کسی به هر کجا که می خواهد برود. آنها هر کدام به گوشه ای رفتند و میرزا با هوشنگ « گائوک آلمانی » تنها ماند. آنها می خواستند از راه بلندیهای گدوک کوههای تالش به سوی خلخال بروند ولی در اثر سرما و بوران شدید برف و خشم طبیعت در میان برف و بوران گدوک جان به جان آفرین سپردند. چنانچه میرزا با انگلیسی ها و یا با روسهای بلشویک سازش می کرد می توانست در شرایطی که سلسله فاسد قاجار در حال فروپاشی بود دولتی ملی تشکیل دهد. اما چون از لحاظ اصول عقایدش هم با انگلیسی های اشغالگر و استعمارگر مخالف بود و هم عقاید مذهبی اش با ایدئولوژی کمونیسم در تضاد بود و عثمانی ها و آلمانی ها هم که در جنگ شکست خورده بودند و دیگر

نمی توانستند کمکی به او برسانند ، ناچار شکست را پذیرفته و انقلابش به پایان خود رسید ۱۳۰۰ شمسی<sup>۱</sup>.

## نامه میرزا کوچک خان جنگلی به لنین صدر شورای کمیسرهای ملی

بعد العنوان :

هنگامی که قشون فاتح کارگران و دهاقین روسیه ، دشمنانشان را شکست داده ، مظفرانه به قلب لهستان پیش می روند و نیروی سرمایه داری انگلیس در برابر دستجات متحد ایران و روس عقب می نشینند ، بسیار متأسفم که از کار کناره گیری کرده ، مطلبی را متذکر می شوم که ملال آور است؛ لیکن از ذکرش خودداری نمی توان نمود، چرا که همه در ایران واقع شده اند : پیش از ورود ارتش سرخ به انزلی ، من و همکارانم در جنگل های گیلان بر ضد مظالم انگلیس و دولت سرمایه داری ایران، می جنگیدیم و تنها قدرت واقعی و ذی صلاح ما بودیم که توانستیم ما فوق تصور بنام آزادی ایران، پرچم سرخ را بر افرازیم و به تمام جهان آرزوی آزاد شدنمان را از قیود سرمایه داری اعلان کنیم...

پروپاگاندهای<sup>۱</sup> اشتراکی در ایران ، عملاً تأثیرات سوء می بخشد : زیرا پروپاگاندهای ما از شناسائی تمایلات ملت ایران عاجزند. من به نمایندگان شما در موقعش گفتم که ملت ایران حاضر نیست، برنامه و روش بالشویزم را قبول کند ، زیرا این کار عملی نیست و ملت را به طرف دشمن سوق می دهد. نمایندگان شما با من هم عقیده شده ، از سیاست من پیروی کردند ، زیرا تشخیص دادند که فقط با اتخاذ

<sup>۱</sup> میرزا اسماعیل جنگلی - قیام جنگل تهران ۱۳۵۷ - ص ۵۲

<sup>۱</sup> پروپاگاندا = تبلیغات

این سیاست است که می تواند ما را به وصول به مقاصدمان در شرق کامیاب سازد و نیز با تعقیب همین سیاست است که تسلط انگلستان از شرق دور و نفوذ شاه محو می شود...

قراردادمان با نمایندگان روسیه این بود که مسلک اشتراکی بین اهالی پروپاگاندا نشود ولی رفیق «ابوکف» که خود را گاهی نماینده روسیه و زمانی نماینده کمیته عدالت معرفی می کند، با چند تن از اشتراکیون ایرانی که از روسیه آمده اند و از اخلاق و عادات ملت ایران بی اطلاعند، به وسیله میتینگ و نشر اعلامیه در کارهای داخلی حکومت<sup>۱</sup> مداخله و آن را از اعتبار ساقط کرده و زیر پایش را خالی می کنند و بدین طریق عملاً قوای نظامی انگلیس را تقویت می نمایند. حتی من و رفقایم را آلت دست سرمایه داران معرفی و کار انقلاب را به تخریب کشانده اند. از تمام نقاط ایران علیه تبلیغات اشتراکی اعتراض شده و اظهار داشته اند که هیچ گونه مساعدتی به انقلاب<sup>۲</sup> نخواهند نمود، مخصوصاً اهالی گیلان که تا چندی پیش حاضر بودند خود را به آب و آتش بزنند از عملیات اشخاص مزبور اظهار تنفر نموده و حتی حاضر شده اند به ضدانقلاب اقدام کنند.

من می دانم که در تمام ممالک آزاد، برنامه هر فرقه سیاسی، آزادانه نشر و تبلیغ می شود ولی برنامه ای که در ایران پروپاگاندا می کنند علیرغم تمایلات مردم است و تنها تأثیرش جلوگیری از پیشرفت انقلاب و تقویت شدن افکار ضد انقلابی است... مداخلات نامشروع در کارهای داخلی سبب شده که انقلابیون ایران از خود سلب مسئولیت کنند و صریحاً اعلام دارند که کار کردن با این وضع به هیچ وجه امکان ندارد. ما معتقدیم که قدم اول را برای آزادی ایران برداشته ایم، لکن خطر، از جانب دیگر به ما روی آورده است. یعنی اگر از مداخله خارجی در امور داخلی

<sup>۱</sup> منظور حکومت جمهوری گیلانست

<sup>۲</sup> منظور انقلاب جمهوری خواهی میرزا کوچک است

جلوگیری نشود، معنیش این است که هیچوقت به مقصود نخواهیم رسید، زیرا به جای مداخله یک دولت خارجی<sup>۱</sup> که تاکنون وجود داشت، مداخله دولت خارجی دیگر شروع شده است. ما نمی توانیم افتخارات انقلابی خود را که طی ۱۴ سال کوشش و فداکاری بدست آورده ایم به یکباره محو کنیم و به حقوق ملت ایران خیانت ورزیم. من اکنون رشت را ترک کرده و به پناهگاه سابقم (جنگل) رفته ام و در آنجا به انتظار جواب موافق نسبت به نظریات خود خواهم نشست...

بالاخره دقت شما را در یک مسئله دیگر جلب و می گویم که ملت ایران از مأمورین دولت، تعدیات فراوان دیده و از آنها بیزارند، ممکن است تسلط شاه محو شود، ولی غیر ممکن است بتوان احساسات ایرانی را خفه کرد. تاریخ نشان می دهد چند بار سیاست دول بیگانه در کشورمان نفوذ کرد، اما همین که خواستند، احساسات ملی و آزادمندی ایرانی را منکوب کنند مساعی شان عقیم ماند. اکنون که ملت ایران بخوبی لذت آزادی را درک کرده، دور ساختنش از این نعمت غیر قابل تصور است.

من به وسیله این نامه، روسا و ملت آزاد روسیه را مخاطب قرار داده، از آنها می خواهم که به آثار مظالم و تعدیات دولت جبار تزاری که هر وقت به نحوی به وسیله عمالش جلوه گر شده، خط بطلان بکشند و قراردادهای منحوسه را لغو و لغوشان را یکباره اعلام کنند. من و رفقایم اطمینان کامل داریم که ملت آزاد روسیه، آزادی خویش را به نحو شایسته حفظ خواهد کرد و به تمام ملت های خواهان آزادی کمک لازم خواهد نمود تا به ضد دشمن مشترکشان قیام کنند و انتظار آن را داریم که افراد ناسالمی را که با تاکتیک های ناصواب از آزادی ملت ایران جلوگیری می کنند، از صحنه انقلاب دور سازند.

<sup>۱</sup> منظور دولت انگلیس است.

من تا رسیدن جواب مساعد به این نامه - به رشت بر نخواهم گشت و به منظور حفظ ارتباط حتمی و لازم دو تن از رفقا میرصالح مظفرزاده و هوشنگ را خدمت شما فرستادم.<sup>۱</sup>

## کوچک

### اعلامیه سردار جنگل پس از تشکیل حکومت جمهوری در گیلان

... مطابق این بیاتیه ، عموم رنجبران و زحمتکشان ایرانی را متوجه می سازد که « جمعیت انقلاب سرخ ایران » نظریاتش را تحت مواد زیر که در تبعیت از آن ، بوجه ملزومی وفادار خواهد بود ، به اطلاع عموم می رساند :

۱- جمعیت انقلاب سرخ ایران ، اصول سلطنت را ملغی کرده ، جمهوری را رسماً اعلان می نماید.

۲- حکومت موقت جمهوری ، حفاظت جان و مال عموم اهالی را به عهده می گیرد.

۳- هر نوع معاهده و قرار دادی که به ضرر ایران ، قدیماً و جدیداً ، با هر دولتی شده ، لغو و باطل می باشد.

۴- حکومت موقت جمهوری ، همه اقوام بشر را یکی دانسته ، تساوی حقوق درباره آن قائل و حفظ شعائر اسلامی را از فرایض می دانند. ۱۸ رمضان ۱۳۳۸ هجری

قمری

## کوچک

<sup>۱</sup> از کتاب : گزیده ای از ادب فارسی ص ۲۱۰ گردآوری علی اصغر خیره زاده ، کتاب زمان ۱۳۵۲ تهران چاپ

## مراومه نهضت جنگل

در کنگره منعقدۀ در کسما به سال ۱۲۹۹ خورشیدی مشی آینده نهضت جنگل بر اساس مراومه ای مبتنی بر اصول سوسیالیزم تعیین گردید ، مراومه نهضت جنگل در ۹ ماده و ۳۴ بند و یک تبصره ، اصول اعتقادات فرهنگی و اجتماعی و نیز منظر سیاسی جنگلیان را مشخص و مدون ساخت . بطور خلاصه بر اساس مراومه ی جنگل ، حکومت و قوای عالیۀ در اختیار نمایندگان ملت قرار داده شده است . کلیه افراد جامعه دارای حقوق مساویند . اشخاص از هر گونه تعرض مصونند .

زن و مرد در حقوق اجتماعی و مدنی مساویند . آزادی فکر و مطبوعات و تشکیل اجتماعات و اظهار عقیده تضمین می گردد . منابع طبیعی و ثروت عمومی مملکت در تملک و اختیار عموم قرار داده شده است . مالکیت اراضی در محدوده مشخص تصدیق می شود . افراد بالای شصت سال می بایستی حقوق تقاعد ( بازنشستگی ) دریافت کنند . تعلیمات ابتدایی برای عموم رایگان و اجباری است . تعلیمات متوسطه و عالی برای افراد مستعد مجانی و حتمی می باشد . جدایی دین و روحانیت از امور سیاسی الزامی است . دیانت محترم و مصون از هر گونه تعرض است . دفاع عمومی از مملکت اجباری است و از وظایف هر ایرانی شمرده شده است . پیشگیری از بیماریهای مسری و اعتیاد به مسکرات از برنامه های عمومی تلقی می گردد . نهضت جنگل ( ۱۳۰۰-۱۲۹۳ شمسی ) با مرگ میرزا کوچک سردار جنگل در سال ۱۳۰۰ شمسی خاتمه یافت .



## فتح آستارای شمالی ( تزاری ) توسط قوای نهضت جنگلی در سالهای ۹۷-۱۲۹۶ شمسی - ۱۸-۱۹۱۷ میلادی

### نهضت جنگل و آستارا

در سال ۱۳۵۵ شمسی که نمایندگان گیلان در مجالس قانونگذاری ، برای تأسیس دانشگاه دولتی در مرکز گیلان سخت در تلاش بودند و برای نیل به این مقصود به هر وسیله ای متوسل می شدند ، به اتفاق تیمسار سناتور دیلمی و جمع نمایندگان منتخب گیلان در مجلس شورای ملی ، برای ملاقات و مذاکره با تیمسار سناتور محمدعلی صفاری که با خانم دیبا مادر شهبانو فرح خویشاوندی داشت و می توانست نقش مهمی در رفع موانع و مخالفتهایی که با ایجاد دانشگاه گیلان به عمل می آمد ، داشته باشد با تعیین وقت قبلی به منزل ایشان رفتیم . پس از مدتی مذاکره در باره مسایل مربوط به دانشگاه گیلان ، تیمسار صفاری گفتند : با دیدن نماینده آستارا ، خاطره ای از گذشته درباره آستارا و نهضت جنگل برای من تداعی شد. آنگاه این خاطره جالب تاریخی را چنین تعریف کردند . در سال ۱۲۹۷ شمسی و ۱۹۱۸ میلادی پس از پایان جنگ اول جهانی در دانشکده افسری پترزبورگ پایتخت تزاری ، مشغول تحصیل بودم. در آن موقع بعضی از شاهزادگان و خانواده های اشرافی ایران تحصیلات نظامی خود را در روسیه می گذراندند . چون شاهزاده نبودم به واسطه علاقه ای که به تحصیلات عالی نظامی داشتم ، با معرفی تیمسار امان الله خان جهانبانی که از شاهزادگان قاجار بود و دوره آموزش افسری خود را در روسیه گذرانده بود ، در آن دانشکده ثبت نام کرده بودم تیمسار جهانبانی با یکی از دختران اشراف روسیه ازدواج کرده بود و لذا در محافل دربار روسیه در آن زمان کاملاً شناخته شده بود. در حال ادامه تحصیل بودم که در پترزبورگ انقلاب بلشویکی شروع شد. ناچار برای بازگشت به ایران به باکو آمدم. وقتی در این

شهر برای مسافرت به ایران از طریق دریا اقدام کردم معلوم شد ، در اثر اعتصاب نیروی دریایی کلیه عملیات کشتیرانی باکو ، تعطیل شده است . ناگزیر مسافرت زمینی را انتخاب کرده با قطار راه آهن از باکو به آستارای تزاری رفتم .

در آن موقع به علت نداشتن لباس شخصی به لباس رسمی دانشجوی افسری ملبس بودم به محض اینکه از قطار پیاده شدم چند نفر مسلح مرا توقیف کرده با خود به زندان بردند. هر چقدر به آنها گفتم: من ایرانی هستم و دانشجوی دانشکده افسری پترزبورگ می باشم و حال می خواهم به کشور خود برگردم ؛ جواب می دادند که در کشور ما انقلاب شده است و پادگان مستقر در این شهر هم به انقلابیون پیوسته است . و چون تو افسر تزاری هستی باید زندانی و محاکمه شوی . چند روزی بلا تکلیف در زندان بودم در بی خبری و نا امیدي به سر می بردم و کاملاً از نجات یافتن از این محمصه مأیوس شده بودم تا اینکه روزی ناگهان سر و صدای سوارکاران و تیر اندازی هایی راشیندم شیشه پنجره کوچک زندان را شکسته گوش فرا دادم ، صحبت های عده ای را به زبان فارسی و گیلکی شنیدم . با تمام قوایم فریاد زده کمک خواستم بعد از چند دقیقه افرادی در اتاقی را که در آن زندانی بودم باز کردند و وارد اتاق شدند عده ای افراد مسلح را دیدم که به زبان فارسی از من پرسیدند تو کیستی و اینجا چه کار می کنی؟ ماجرا را برای ایشان تعریف کردم وقتی از آنها پرسیدم که شما کیستید و چطور شده به این طرف مرز که جزو خاک روسیه است آمده اید؟ با جوابی که دادند معلوم شد، فرمانده پادگان مستقر در آستارای شمالی به طرفداری از انقلاب بلشویکی . شهر را در اختیار می گیرد و مخالفین کمونیسم را دستگیر و زندانی می نماید. اهالی آستارای ایران که نگران وضع اقوام خود در آستارای روس بودند به میرزا کوچک خان متوسل شده استمداد می طلبند ، که اهالی مسلمان آن سوی مرز ، گرفتار یک عده کافر بی دین شده اند، در حالی که در سایر شهرهای قفقازیه وضع چنین نیست فقط یک افسر بلشویک با عده ای از افرادش این شهر را در اختیار گرفته است. چنانچه نهضت جنگل قوای

کمکی بفرستد، مبارزین آستارایی با کمک آنها می‌توانند آستارای شمالی (تزاری) را از دست بلشویکها نجات دهند. میرزا کوچک خان هم که در آن موقع در سرتاسر گیلان و بخشی از مازندران حکمرانی و اقتدار زیادی داشت تعدادی از قوای مسلح نهضت را برای سرکوبی شورشیان در آن سوی مرز به آستارای ایران اعزام می‌دارد. این عده به همراه مجاهدان آستارای ایران به آستارای تزاری یورش می‌برند و طی یک درگیری بلشویکها را شکست و فراری می‌دهند و در این میان محمدعلی صفاری دانشجوی افسری ایران راهم از زندان آنها نجات می‌دهند. تیمسار سناتور صفاری تعریف می‌کرد، بعد از نجات از زندان و ورود به خاک ایران، در آستارای ایران مسئولین از من پذیرائی نموده و یک دست لباس شخصی هم به من دادند و مرا با احترام با کشتی بادبانی (لنج ترکمن) به بندر انزلی روانه ساختند. البته باید توجه داشت که در آغاز انقلاب کمونیستی در روسیه، در کشور فعلی جمهوری آذربایجان که در آن زمان جزو روسیه تزاری محسوب می‌شد، با استفاده از موقعیت به دست آمده از انقلاب و جنگ داخلی بین بلشویکها (اکثریت) و منشویکها (اقلیت) و ضعف حکومت مرکزی، یک دولت مستقل سوسیال دموکراتیک به کمک عثمانی‌ها به ریاست محمدامین رسول زاده تشکیل شده بود. ۱۹۱۸، از این جهت سرکوب بلشویکهای آستارای شمالی و تصرف موقتی این شهر توسط قوای نهضت جنگل، چون موافق نظر دولت موقت آذربایجان بوده، لذا عکس العمل نداشت. اما بهر حال تصرف شهری از خاک دولت دیگری توسط نیروی نظامی نهضت جنگل اهمیت و قدرت نظامی این نهضت و همچنین موضع رهبری نهضت را که مبتنی بر اعتقاد عمیق به دین مبین اسلام و میهن پرستی بود، نشان می‌دهد و حاکی از شهامت و شجاعت قابل تحسین میرزای جنگلی است، دلاور مردی که برای مبارزه با استعمار

و حفظ استقلال کشور، از دیار جنگلهای سرسبز، به پا خاست و برگ زرینی بر افتخارات این سرزمین افزود. یادش گرامی و روانش شاد باد<sup>۱</sup>.

از اشرف آقا حریری

### جنگ در ویرمونی با روسها

در سال ۱۲۸۷ که روسیه تزاری، برای دفاع از حکومت استبدادی محمدعلی شاه و سرکوب انقلاب مشروطه، قوای نظامی خود را به شمال ایران وارد کرده و در آذربایجان و گیلان به کشتار مجاهدین مشروطه مشغول بود، در آستارا هم روسها برای فشار به مشروطه خواهان، یک فروند کشتی جنگی را نزدیک به ساحل مستقر کرده و گاه مراکز و محل های تجمع مجاهدین را گلوله باران می کرد. بطوری که ساختمان مدرسه قدیمی حکیم نظامی را که ستاد مجاهدین هم بود، چند بار به توپ بسته و خساراتی به آنجا وارد کرده بودند. روسها به آنها قانع نشده، تعدادی از تفنگداران دریائی خود را در ساحل آستارا پیاده می کنند. این واحدهای مسلح پس از آنکه محل های تجمع مشروطه خواهان را که توسط عواملشان شناسایی کرده بودند، از جمله مدرسه حکیم نظامی را به تصرف خود در می آورند و سپس برای دستگیری حسینعلی خان، جنگ سالار و خان ساکن در ویرمونی که گروه مسلحی تشکیل داده و چندین بار با روسها جنگ کرده و تلفاتی بر آنها وارد کرده بود، بسوی روستای ویرمونی مقرر حسینعلی خان حرکت می کنند. با نزدیک شدن سربازان روسی به نزدیکی های ویرمونی حسینعلی خان با افراد مسلح همراهش بسوی جنگل کوهستانی غرب ویرمونی رفته، در آنجا موضع می گیرند. اما تعدادی از اهالی که بیشترشان زنان و کودکان و سالمندان بودند، از ترس جنگ و کشتار، در مسجد

<sup>۱</sup> از: مقاله ای که به همایش بازشناسی نهضت جنگل ۲۰-۱۹ مهر ۱۳۸۱ - رشت ارائه شده است

ویرمونی جمع می شوند با این تصور که روسها به مسجد که عبادتگاه است حمله نمی کنند. با ورود سربازان روسی به روستا و شروع تیراندازی ، افراد جمع شده در مسجد از ترس فریاد یاحسین ، یاحسین بلند می کنند. روسها به تصور اینکه اینها از طرفداران حسینعلی خان هستند او را به کمک می طلبند شروع به تیراندازی بسوی افراد داخل مسجد می کنند و تعدادی از زنان و بچه های بیگناه را زخمی می کنند. اما از آن طرف عده ای از مجاهدین واهالی ویرمونی و تفنگداران حسینعلی خان که در گوشه و کنار خود را از دید سربازان روسی پنهان ساخته و سنگر گرفته بودند و با مشاهده کشتار بیرحمانه مردم بیگناه توسط روسها ، بشدت ناراحت شده بودند ، سربازان روسی را غافلگیر کرده هدف تیر قرار می دهند و تلفات زیادی به آنان وارد می سازند. بطوری که بیشتر سربازان روس تفنگهایشان را به گوشه ای پرت کرده بطرف آستارا فرار می کنند. در آستارا هم مردم با مشاهده فرار آنها ، اغلب با بلند کردن تبر و یا چوبدستی آنها را دستگیر کرده و خلع سلاح می نمایند. این سربازان چنان وحشت زده بودند که کاملاً قدرت مقاومت از آنها سلب شده بود. این حرکت روسهای تزاری آخرین حرکت مذبحخانه آنها بر علیه مشروطه خواهان بود. چون با شکست محمد علیشاه و مستبدین ، و پیروزی مشروطه خواهان دیگر اقدامی بر علیه مجاهدین نکردند.

### جنگ بین مستبدین و مجاهدین مشروطه در تالش

از آنجا که ملت ایران یکسال زودتر از ملت روسیه دست به انقلاب مشروطه زده بود ( ۱۹۰۵ ) برابر ۱۲۸۴ شمسی ، لذا دولت استبدادی تزاری روسیه شدیداً با نهضت مشروطیت ایران مخالفت می کرد. ترور ناموفق محمد علیشاه در سال ۱۲۸۴ شمسی ، اوضاع مملکت را بحرانی تر می کند این واقعه بهانه مناسبی هم برای دولت روسیه تزاری می شود، تا دخالتهای خود را بیشتر و علنی تر کند. زیرا که

آن دولت خیلی پیشتر و دقیقاً در روز ترور اتابک ( امین سلطان ) پیمان تجزیه ایران را با انگلستان امضاء کرده بود، در این موقع بخش شمالی ایران را جزو مستعمرات خود می دانست از این رو نهضت مشروطیت و خیزش های انقلابی پرتوانی که در گوشه و کنار ایران جریان داشت، برای دولت روسیه تزاری که با شروع جنبش مشابهی در داخل کشور خود مواجه شده بود، قابل تحمل نبود و پیوسته در صدد آن بود که به بهانه ای حرکت های مغایر با منافع استعماری دولت خود را در ایران، خصوصاً در گیلان و آذربایجان، سرکوب نماید. لذا برای دستیابی به چنین اهدافی، محمد علی میرزا را تحت تعلیمات مربی کارآزموده ای مثل شاپشال پرورش داده تحت حمایت خود گرفته بود. محمد علی میرزا بعد از درگذشت مظفرالدین شاه بر تخت سلطنت نشست. تا اینکه ترور ناموفق وی مزید بر عوامل دیگر فرصتی را برای روسیه تزاری فراهم کرد تا برای برچیدن بساط مشروطیت مانور تازه ای را آغاز کند محمد علی شاه که بر اثر کودتا از بابت تهران آسوده خاطر شده بود، تمام توان خود را برای سرکوبی دو کانون مهم انقلاب یعنی تبریز و گیلان متمرکز ساخت. عین الدوله و سپهدار را به آذربایجان فرستاد و سردار افخم و سردار امجد را به گیلان اعزام داشت. روسها هم رحیم خان شاهسون را در اردبیل و صمد خان را در ماکو مجهز کرده بطرف تبریز فرستادند تا همراه سایر نیروها تبریز را به محاصره درآوردند. اوایل آبان ۱۲۸۶ شمسی سردار افخم به اتفاق سردار امجد با حدود یکهزار سواره و پیاده و توپخانه کوهستانی برای سرکوب مشروطه خواهان تالش عازم آن دیار می شوند. نیروهای مسلح سرداران، بازار آلان را در کرگانرود غارت کرده سوزاندند. اما مجاهدین تالش ناگهان قوای سرداران را مورد تهاجم قرار داده تلفات زیادی به آنها وارد کردند. و یک عراده توپ آنها را هم گرفتند. سربازها فوراً عقب نشینی نموده تا کپورچال فرار کردند و از آنجا هم به انزلی رفتند. چون اهالی ترک و فارس از برای جنگ در پیشه گیلان آزموده نیستند لذا به سختی شکست خوردند. بطوری که یکی از سربازان فراری گفته بود: ما کسی را نمی دیدیم، ولی

یکصد گلوله به سر ما ریخته می شد. (تاریخ مشروطه گیلان). این پیروزی مجاهدین تالش بر قوای دولتی از وقایع شور انگیز و تکان دهنده ای بود که آوازه اش در همه جا پیچیده و مایه امیدواری مشروطه خواهان شد. تا اینکه در همان سال ۱۲۸۶ در واقعه باغ مدیریه رشت، سردار افخم به دست آزادیخواهان کشته شد و مقر حکومتی اش در رشت سقوط کرد. آقابالاخان سردار افخم حاکم گیلان، در آنموقع دستور دستگیری میرزا کوچک خان و یارانش را صادر می کند. اما میرزا با عده ای از مجاهدین مسلح گرجی و ارمنی به دارالحکومه رشت حمله کرده، سردار افخم را می کشند و رشت را به تصرف خود در می آورند.<sup>۱</sup>

### جنگ آریا تپه

در سال ۱۲۸۸ شمسی در حالی که تالش ها خصوصاً کرگانرودی ها و لیساری ها حاکم بر سر نوشت خود بودند و کشاورزان بی دلهره و دغدغه خاطر از بابت خان و مباشر و عمال روسیه، به شالیزاران آب می بستند و شخم می زدند و نشاء می کردند و عشایر کوچ موسمی خود را از قشلاق به ییلاق آغاز کرده بودند. در این نخستین بهار آزادی که در همه جای گیلان و تالش وزیدن داشت، مجاهدان ایالت گیلان به قصد سرنگون ساختن دولت مستبد محمد علی شاه عازم پایتخت شدند و پس از سقوط حکومت محمدعلیشاه و تشکیل دولت مشروطه - مجاهدین بار دیگر به گیلان بازگشتند. بازگشت مجاهدین به گیلان، مصادف می شود با طغیان رحیم خان شاهسون در اردبیل و اعلام التیماتوم روسیه به ایران. با درنده خویی ها و تاخت و تازهای تازه ای که نگراسف کنسول روس در گیلان می نمود و تحریکاتی که ارفع السلطنه و همرزمش حسینقلی خان در بین شاهسونها و سردار

<sup>۱</sup> تاریخ مشروطه گیلان: ابراهیم فخرانی

امجد و یارانش در تالش می نمودند، اوضاع این دیار هر روز بحرانی تر می شد و مسئولیت مجاهدین حساس تر. به عبارتی انقلاب گیلان از ناحیه شمال ( اردبیل ) در معرض تهدیدی جدی قرار می گیرد که لازم بود فوراً نسبت به آن اقدام می شد. در این هنگام اکبر میرزا اصارم الدوله پسر سلطان مسعود میرزای ظل السلطان ، نایب الحکومه آستارا بود. او با کسب اطلاع از اینکه مجاهدین گیلان قصد عزیمت به اردبیل و رویارویی با عوامل استبداد از جمله رحیم خان شاهسون را دارند ، پست خود را ترک کرده نزد برادرش به نمین می رود. تا اینکه مجاهدین گیلان به فرماندهی سردار محیی جهت ایجاد ارتباط با مجاهدین تبریز و بوجود آوردن مرزی امن بین گیلان و آذربایجان از راه آستارا عازم اردبیل می شوند، این نیرو به همراه مجاهدین تالش و آستارا ، پس از تصرف گردنه حیران به پیشروی خود ادامه می دهند. مبارزین گیلانی در واقع برای کمک به انقلابیون محاصره شده تبریز که سخت در تنگنا قرار داشتند و برای فشار به قوای رحیم خان شاهسون، از گردنه حیران هم گذشته بسوی اردبیل به حرکت درمی آیند در چند فرسنگی اردبیل در محلی موسوم به آرپا تپه جنگ سختی میان مجاهدین مشروطه خواه و قوای مستبدین فرماندهی رحیم خان شاهسون درمی گیرد. سرانجام با حمله دلاورانه و رزم شجاعانه ، مجاهدین قوای رحیم خان را شکست می دهند رحیم خان ناچار به عقب نشینی می شود . مجاهدین در پیشروی خود به روستای نمین وارد می شوند و این خان نشین را که مرکز توطئه علیه مشروطه خواهان بود به تصرف خود درمی آورند. و از آنجا به پیشروی خود ادامه داده به اردبیل می روند. رحیم خان بناچار اردبیل را هم تخلیه کرده بسوی کلخوران عقب می نشیند مجاهدین گیلان و تالش با پیروزی وارد شهر اردبیل می شوند . با آنکه روسها در این شهر متجاوز از پانصد نفر افراد مسلح ظاهراً بعنوان حفظ کنسولگری و در حقیقت برای حمایت از رحیم خان شاهسون و مستبدین آورده بودند ، معهذا عکس العمل نشان نمی دهند و مجاهدین بی باکانه به همه محلات شهر نفوذ می کنند. ظاهراً پس از این واقعه ،



صارم السلطنه داماد ثقه الاسلام را که نزد انقلابیون دارای احترام بود و زمانی به نمایندگی از سوی عین الدوله جهت میانجی‌گری نزد ستارخان رفته بود، از طرف حکومت مشروطه به حکومت آستارا - تالش و نوار مرزی تا بیله سوار مغان منصوب می‌کنند. هنگامی که مدت التیماتوم روسیه هنوز به پایان نرسیده بود، قوای آن کشور از آذربایجان بسوی تبریز و از گیلان بسوی قزوین به حرکت در می‌آید. نگراسف کنسول روسیه در رشت و انزلی دست به کودتا می‌زند ۱۲۸۸ شمسی<sup>۱</sup>.

### جنگ در کرگانرود

در نخستین یورش غافلگیرانه خود، قوای روسی هسته‌های مقاومت در رشت و انزلی را در هم می‌کوبند، عده‌ای را مقتول و عده زیادی را دستگیر و روانه زندان می‌کنند. از آن جمله ملاعزیز شریعتمدار را به شهادت می‌رسانند. در این موقع سید اشرف کرگانرودی در تالش مشغول جمع‌آوری قوا بود و به تشویق ستارخان در صدد دفاع از آزادی‌های بدست آمده بود. در این مورد حکومت گیلان گزارشی به وزارت کشور می‌فرستد مبنی بر اینکه: شاهسونها تا قره سوی چلونند در آستارا پیش آمده‌اند قصدشان معلوم نیست، مجاهدین کرگانرودی در مقابلشان سنگر بسته‌اند و آماده دفاعند. شاهسونها می‌خواستند در چلونند دو نفر تالش را که به نظرشان مقصر بوده‌اند دستگیر کنند ولی کرگانرودی‌ها جلوگیری می‌کنند. در نتیجه زد و خورد روی می‌دهد. چهار نفر از شاهسونها کشته شده و یک نفرشان دستگیر می‌شود. در گزارش دیگری حکمران گیلان می‌نویسد: رشید السلطان با اخذ مبلغی وجه از روسها مصمم است از راه کرگانرود به انزلی و از آنجا به رشت حمله ور شود و اقبال الممالک را که از اقوام سردار امجد است در کرگانرود مستقر

<sup>۱</sup> کتاب سبز وزارت خارجه

سازد اما پایداری و شجاعت کرگانرودی ها پیشروی رشید السلطان را سد نموده او را مجبور می کند با دادن تلفاتی سنگین به آنسوی کوههای تالش عقب نشینی نماید. از آن لحظه به بعد از سوی مستبدین تهاجم مهمی صورت نگرفته و روسها هم متوجه شده اند بعلت پشتیبانی مردم، از جنگ با تالش ها سودی عایدشان نمی شود و نتیجه ای نمی گیرند لذا درصدد سازش با آنها بر آمده اند<sup>۱</sup>.

### لغو قراردادهای استعماری روسیه تزاری توسط دولت جدید اتحاد شوروی

بعد از وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه ، عهد نامه ای جدید بین اتحاد جماهیر شوروی و دولت ایران منعقد شد. که به موجب مفاد این پیمان، دولت شوروی روسیه از سیاست استعماری و ظالمانه دولت تزاری روسیه ابراز انزجار نموده و کلیه قراردادهائی را که به ضرر ملت ایران منعقد شده بود ملغی نمود. در اینجا فصولی از این عهد نامه عیناً آورده می شود.

عهد نامه دوستی مورخ هشتم حوت ( اسفند ) سال ۱۲۹۹ هجری  
شمسی مطابق ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ میلادی بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی

**فصل اول -** دولت شوروی روسیه مطابق بیانیه های خود راجع به مبانی سیاست روسیه نسبت به ملت ایران مندرجه در مراسلات ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ ضمیمه ۱ و ۲۶ ایون ۱۹۱۹ ضمیمه ۲، یک مرتبه دیگر رسماً اعلام می نماید که: از سیاست جابرانه ای که دولتهای مستعمراتی روسیه ( که به اراده کارگران و کشاورزان این مملکت سرنگون شدند ) نسبت به ایران تعقیب می نمودند ، قطعاً صرفنظر می نماید.

<sup>۱</sup> گیلان در جنبش مشروطیت ص ۱۸۶ - ابراهیم فخرانی

نظر به آنچه گفته شد و با اشتیاق به اینکه ملت ایران مستقل و سعادتمند شده و بتواند آزادانه در دارائی خود تصرفات لازمه را بنماید ، دولت شوروی روسیه تمام معاهدات و مقاولات و قراردادهایی را که دولت تزاری روسیه با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران را تزییع می نمود ملغی و از درجه اعتبار ساقط شده اعلان می نماید .

**فصل دوم -** دولت شوروی روسیه ، از سیاست دولتهای روسیه تزاری که بدون نظارت ملل آسیا به بهانه تأمین استقلال ملل مزبور با سایر ممالک اروپا در باب مشرق معاهداتی منعقد می نمودند که بالنتیجه منجر به استملاک آن می گردید ، اظهار تنفر می نماید. این سیاست جنایتکارانه را که نه تنها استقلال ممالک آسیا را منهدم می نمود بلکه ملل زنده مشرق را طعمه حرص غارتگران اروپائی و تعدیات مرتب آنها قرار می داد ، دولت شوروی روسیه بدون هیچ شرطی نفی می نماید . نظر به آنچه که گفته شد و مطابق اصول مذکوره در فصل اول و چهارم این معاهده دولت شوروی روسیه ، استنکاف خود را از مشارکت در هر نوع اقدامی که منجر به تضعیف و محفوظ نماندن سیادت ایران بشود اعلان نموده و کلیه معاهدات و قراردادهایی را که دولت سابق روسیه ، با ممالک ثالثی به ضرر ایران و راجع به آن منعقد نموده است ملغی و از درجه اعتبار ساقط می داند .

**فصل سوم -** دولتین معظمین ، متعاهدتین ، رضایت می دهند که سرحد مابین ایران و روسیه را مطابق تعیین کمیسیون سرحدی ۱۸۸۱ میلادی تصدیق و رعایت می نماید. ضمناً بواسطه عدم میلی که دولت شوروی از استفاده از ثمره سیاست غاصبانة دولت تزاری سابق روسیه دارد از انتفاع از جزایر عاشوراده و جزایر دیگری که در سواحل ولایت استراباد در ایران واقع می باشند صرفنظر کرد . همچنین قریه فیروزه را با اراضی مجاوره آن که مطابق قرار داد ۲۸ مای ۱۸۹۳ از طرف ایران به روسیه انتقال داده شده است به ایران مسترد می دارد .

در فصل یازدهم این معاهده آمده است: نظر به اینکه مطابق اصول بیان شده در فصل اول این عهدنامه، عهدنامه منعقد شده در دهم فورال ۱۸۲۸ مابین ایران و روسیه در ترکمان چای نیز که فصل هشتم آن حق داشتن بحریه (نیروی دریائی) را در بحر خزر از ایران سلب نموده بود از درجه اعتبار ساقط است. لذا طرفین معظمتین متعاهدتین رضایت می دهند که از زمان امضای این معاهده هر دو دولت بالتویه حق کشتی رانی آزاد را در زیر بیرقهای خود در بحر خزر داشته باشند. طرفین موافقت نمودند که در تمام دریاچه کشتی هایی به جز کشتی های متعلق به ایران و اتحاد شوروی و یا متعلق به اتباع و دستگاههای بازرگانی و حمل و نقل کشوری یکی از طرفین متعاهدین که زیر پرچم ایران یا پرچم اتحاد جماهیر شوروی سیر می نمایند، نمی توانند وجود داشته باشند. از لحاظ ماهیگیری هم صرفنظر از یک نوار ده مایلی ساحلی که به طور انحصاری از لحاظ ماهیگیری بر کشور ساحلی تعلق دارد، صید ماهی در سرتاسر دریاچه برای هر دو کشور آزاد است.

بدین ترتیب، روح کلی حاکم بر عهدنامه ۱۹۲۱، مشاع و مشترک بودن دریای خزر را با حقوق مساوی مشخص می نماید ...

### موضوع صید و صیادی در رودخانه های گیلان

در سال ۱۲۷۲ شمسی (۱۸۹۳ میلادی) در زمان سلطنت ناصرالدینشاه قاجار، طی قراردادی که بین صدر اعظم ایران و کارشناس بازرگانی استپان لیانازوف از سرمایه داران آستارا خان به امضاء رسید تمام آبهای قابل صیادی ایران از آستارا تا اترک به مدت ۲۷ سال (تا اکتبر ۱۹۲۰) در اجاره لیانازوف ها قرار گرفت. که بعداً مدت این اجاره تا سال ۱۹۲۶ معین شد. کمپانی مذکور این رودخانه ها را به خوانین و متفدین محلی اجاره می داد. سردار منصور دریابگی در گیلان صید ماهی های حلال را به مبلغ ۲۲ هزار تومان از لیانازوف ها اجاره کرده و به مبلغ هشتاد هزار

تومان به صیادان محلی اجاره داده بود و آنها را متعهد ساخته بود تا ماهی های سوف را به طور رایگان تحویل شیلات بدهند. این امر برای صیادان محلی گران آمده غالباً از تحویل ماهی سوف خودداری می کردند که موجب برخوردهایی بین مأمورین و مردم می شد. نظیر چنین وضعی در آستارا هم وجود داشت. در آستارا به علت عدم پرداخت اجاره به لیانازوفها ، روسها با بستن دهانه ورودی رودخانه به دریا ( دهنه ) راه ورود ماهی ها را به رودخانه مسدود کرده بودند که با اعتراض شدید مردم و سپس یک رشته رویدادهای سیاسی ، آنها را ناگزیر ساخت تا ماهیگیری در رودخانه های آستارا را برای صیادان این ناحیه مجاز بشناسند.<sup>۱</sup>

### وقایع آستارا در سال های ۱۳۰۱-۱۳۰۰ شمسی

اشغال موقت آستارا توسط بلشویکها - در سال ۱۳۰۰ شمسی پس از استقرار حکومت کمونیستی شوروی در روسیه ، در حالی که مرز بین ایران و روسیه در آستارا هنوز باز بود ( بعد از قدرت یافتن استالین در روسیه و رضا شاه در ایران از سال ۱۳۰۹ این مرز بسته شد ) و رفت و آمد مرزنشینان به آسانی صورت می گرفت و سلسله قاجاریه در حال فروپاشی و حکومت مرکزی ضعیف و نهضت جنگل هم رو به خاموشی بود در مقابل ، در همسایگی شمالی ایران ، سیستم حکومتی جدیدی مستقر شده بود و شور انقلابی زیادی حکمفرما بود. از این رو در این اوضاع و احوال آشفته و خلاء قدرت در ایران ، تعدادی از نیروهای انقلاب کمونیستی قفقازیه از مرز عبور کرده وارد آستارای ایران می شوند.

این عده پس از اشغال شهر به سبک شوروی ها ، کمیته انقلاب بلشویکی تشکیل داده ، دست به تبلیغات وسیعی می زنند. در نتیجه عده ای از اهالی مرزنشین را اعم از

---

<sup>۱</sup> مهندس عبدالله ملت پرست . نقش قراردادهای در فعالیتهای صید و صیادی در شیلات انزلی و آستارا

آستارا - نمین - یله سوار و اردبیل به مکتب کمونیسم جلب می نمایند. در آن زمان به خاطر موقعیت خاص جغرافیائی آستارا مدتی کوتاه مرکز فعالیت کادرهای آموزش دیده حزب کمونیست قفقازیه می شود. از آن جمله حیدرخان عمواغلی از رهبران حزب عدالت باکو، اغلب اوقات در رفت و آمدش به تبریز و تهران و رشت، مدتی در آستارا اقامت می کرد حتی به تعدادی از افراد کمیته انقلابی آستارا، ساختن بمب دست ساز<sup>۱</sup> را آموزش داده بود. میرزا محمد آخوندزاده یکی دیگر از رهبران چپگرا و عضو کمیته انقلاب آستارا مدتی معلم و مدیر مدرسه حکیم نظامی در آستارا بود. بدین ترتیب در این سال ها (۱۳۰۱ - ۱۳۰۰ شمسی) شهر مرزی آستارا مرکز فعالیت های شدید انقلابی بوده است. طبیعی است که در این شرایط خاص عده ای از اهالی مرزی بخصوص آستارا، تحت تأثیر تبلیغات شدید بلشویکها، هواخواه مرام اشتراکی می شوند در ضمن عده ای از ملی گرایان آستارا هم در مقابل آنها جبهه می گیرند، حتی کارشان به درگیری مسلحانه هم می کشد. اینک سابقه سازمان های چپگرای ایران و نتایج فعالیت های آنان و گزارشات مأمورین تامینات (اطلاعات) آستارا، پس از قدرت یافتن رضا شاه در سال ۱۳۰۹ شمسی، و بازگشت بلشویکهای قفقازی و بسته شدن مرز ایران و شوروی به طور مستند تشریح می شود.

نورالدین کیانوری، آخرین دبیر کل حزب توده ایران، در کتاب خاطرات خود می نویسد: حزب عدالت باکو شاخه ای از حزب سوسیال دموکرات روسیه (جناح بلشویک) بود که پس از انقلاب اکتبر فعالیت خود را متوجه جلب و آموزش کارگران ایرانی مقیم قفقاز کرد. آنها قبلاً هم متوجه ایران بودند و افرادی را برای فعالیت به ایران فرستادند و گروهک هایی داشتند، حزب عدالت در سال ۱۲۹۹ شمسی به حزب کمونیست ایران تبدیل شد. بنا به نوشته کیانوری، سران این

حزب عبارت بودند از: نصرالله اصلانی ( کامران قزوینی ) - آوانس میکائیلیان ( سلطان زاده ) - حیدرخان عمواغلی ( تاری وردی اف ) و سید جعفر جوادزاده ( پیشه وری ) که در مدرسه حزبی کوتو تحصیل کرده بودند.

حیدرخان عمواغلی ، در نهضت جنگل توسط عوامل میرزا کوچک خان سردار جنگل کشته شد. سایر رهبران حزب به شوروی فرار کردند و در آنجا دچار تصفیه استالین شدند - مدرسه کوتو مدرسه ای حزبی برای تربیت افراد کمونیست از کشورهای جهان سوم بود و نقش مهمی در تربیت کادرهای حزب کمونیست در ایران داشت. تعدادی از آنها را در میان پنجاه و سه نفر کمونیست های دستگیر شده در زمان رضا شاه پهلوی در سال ۱۳۱۶ شمسی و همچنین رهبران حزب توده هم می بینیم . احسان طبری تئورسین حزب توده در کژراجه درباره حزب کمونیست ایران می نویسد : این حزب در سال ۱۲۹۵ شمسی برابر با ۱۹۱۷ میلادی، در محله صابونچی باکو بوجود آمد و رهبر آن اسدالله غفارزاده اردبیلی بود.

اولین کنگره آن در سال ۱۲۹۹ شمسی در انزلی تشکیل شد که در آن ، آوانس میکائیلیان ( با نام مستعار احمد سلطانزاده ) ، از نزدیکان بوخارین و سید جعفر پیشه وری و حیدرخان عمواغلی شرکت داشتند. بنا به گفته پروفیسور سپهر ذبیح ، کمونیست ها حتی در گیلان حکومت شورایی مستقل تشکیل دادند که احسان الله خان دوستدار و سلطان زاده در رأس آن قرار داشتند و روزنامه های انقلاب سرخ و کمونیست را منتشر می کردند. اما حزب کمونیست ، برای نفوذ در نهضت جنگل و تبدیل آن نهضت ملی مذهبی به سازمان کمونیستی ناکام ماند. تا اینکه در زمان حکومت رضا شاه پهلوی ، قادر به ادامه حیات نشد و کادرهای آن که به روسیه رفته بودند توسط استالین تصفیه شدند.

## موضوع پنجاه و سه نفر کمونیست های ایران

در سال ۱۳۱۶ شمسی پلیس ایران پنجاه و سه نفر را به اتهام تشکیل سازمان مخفی اشتراکی و انتشار بیانیۀ ماه مه (روز کارگر) و سازماندهی اعتصابات در دانشکده فنی و کارخانه های پارچه بافی اصفهان و ترجمۀ کتابهای الحادی مانند کاپیتال مارکس و مانیفست کمونیسم، دستگیر کرد.

اگرچه پنج تن از دستگیر شدگان بلافاصله آزاد شدند ولی این گروه به پنجاه و سه نفر معروف شد. عدۀ ای از همین افراد، چند سال بعد در سال ۱۳۲۰ شمسی بعد از ورود قوای متفقین به ایران و تبعید رضاشاه، هستۀ اولیه حزب توده ایران را تشکیل دادند. اکثر ۴۸ نفری که در آبان ماه سال ۱۳۱۷ محاکمه شدند، به نسل جوان روشنفکر فارسی زبان ساکن تهران تعلق داشتند. جدول زیر رهبران اصلی نخستین جنبش کمونیستی ایران را نشان می دهد.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> ایران بین دو انقلاب: پروانده ابراهامیان - ترجمه احمد گل محمدی - محمد ابراهیم فتاحی نشر نی ص ۱۹۳



ردیف	نام و نام خانوادگی	شغل	میزان تحصیلات	زادگاه	تاریخ تولد	خاستگاه طبقاتی	خاستگاه قومی	فعالیت‌های بعدی
۱	اسدالله غفارزاده	روزنامه نگار	فارغ التحصیل دارالفنون	اردبیل	۱۲۵۵	طبقه متوسط شهری	آذری	در گیلان کشته شد
۲	احمد سلطان زاده	روزنامه نگار	دبیرستان	تبریز	۱۲۶۷	//	ارمنی	در روسیه در دوره تصفیه های استالین کشته شد
۳	حیدر خان عمواغلی	مهندس برق	مدرسه مهندسی گرجستان	سلماس	۱۲۵۹	//	آذری	در گیلان توسط افراد میرزا کوچکخان کشته شد
۴	سیدجعفر پیشه وری	آموزگار	دبیرستان	خلخال	۱۲۷۲	//	آذری	رهبر فرقه دموکرات آذربایجان در قفقاز در حادثه تصادف کشته شد
۵	کریم نیک بین	روزنامه نگار	دانشگاه مسکو	آذربایجان	۱۲۷۲	//	آذری	در دوره تصفیه های استالین کشته شد
۶	حسین شرقی	روزنامه نگار	دانشگاه مسکو	میانه	۱۲۸۲	//	-	در دوره تصفیه های استالین در روسیه کشته شد
۷	محمد آخوندزاده	آموزگار و مدیر مدرسه	دبیرستان باکو	آذربایجان	۱۲۶۳	//	آذری	در تاجیکستان فوت شد

جدول صفحه قبل و لیست پنجاه و سه نفر دستگیر شدگان سال ۱۳۱۶، نشان می دهد که هیچکس از اهالی مرزنشین آستارا جزو این گروه نمی باشند. بنابراین کسانی که در سال ۱۳۰۹ به اتهام داشتن افکار کمونیستی در آستارا دستگیر و زندانی و تبعید شدند، هیچکدام عضو حزب کمونیست ایران نبوده اند بلکه روشنفکرانی ضد فتووالیسم و طرفدار جدی مدرنیسم بوده اند. به طوری که مستندات مأمورین اطلاعات آن روز هم درباره این افراد مبین این امر می باشد.

مانند عضو احزاب دموکرات یا اجتماعیون و عامیون بودن - عضو هیأت تآترال بودن و یا عضو هیأت ورزشی بودن و یا وکیل مدافع کشاورزان صاحب زمین شدن که همه اینکارها از نظر مأموران در آن زمان جرم تلقی و یا دلیل کمونیست بودن گزارش شده است و با کمال تأسف مورد قبول مقامات بالا هم قرار گرفته است مطالعه گزارشات محرمانه مأمورین که به علت مرور زمان توسط سازمان اسناد ملی ایران منتشر شده است صحت این ادعا را ثابت می کند. که آنان اصلاح طلبان و طرفداران تمدن جدید بودند. اینک بخشی از گزارش مأمورین از مضمونین نقاط سرحدی از جمله شهرستان آستارا در پی می آید.

### اشاعه سوسیالیسم بعد از جنگ جهانی دوم

در پایان جنگ جهانی دوم، در بخش اعظم جهان، نظام سرمایه داری بسیار بی اعتبار شد به طوری که امروز تصور آن برای نسلهای جدید ممکن نیست. مورخ انگلیسی ای. جی. پی تیلور در آن زمان نوشت: هیچکس در اروپا به شیوه زندگی آمریکایی یعنی به تهور و جرأت بخش خصوصی اعتقاد ندارد. سرمایه داری از نظر اخلاقی قابل ایراد دیده می شد و به جای آرمانگرایی، نابرابریها را زیاد کرده و بسیاری از مردم را مایوس ساخته بود و در نظر بسیاری مسئول جنگ جهانی دوم هم شناخته می شد. از طرفی دولت اتحاد شوروی هم در آن هنگام از اعتبار بیشتری

برخوردار بود. ادعای اشتغال کامل و اجرای برنامه های پنج ساله در شوروی و ناتوانی سرمایه داری در دهه ۱۹۳۰ باعث شده بود که هم الگوی اقتصاد شوروی و هم مقاومت و موفقیت شوروی در برابر ماشین جنگی عظیم نازی ها، اعتبار بیشتری کسب کند. این احترام و تحسین به خاطر این بود که ماهیت و بی رحمی نظام استالینیستی هنوز کاملاً مشهود نشده بود. این بود که سوسیالیزم در بیشتر کشورها از جمله در اروپا نیز رواج یافت.

### جاذبه کمونیسم در چه بود

بنا به نوشته آقای مصطفی رحیمی در کتاب «مارکس و سایه هایش» کمونیسم یک مذهب است که در آن تاریخ به جای خدا نشسته است، و قوانین تاریخی چون اوامر الهی لازم الاجرا و بی چون و چرا هستند. رهبران کمونیسم، به جای پیامبرانند و گفته هایشان آیات مقدس. حزب هم معبدی است مقدس و تصمیم هایش مصون از خطا.

کمونیسم به ادعای خود، چون قهرمان اساطیری، در جبهه اهورایی برای به کرسی نشاندن حق می جنگد. همین کافی است تا او خود را رستمی در جنگ با دیو بیندارد. این بزرگترین جاذبه هاست.

هیچ چیز بیش از رویای جامعه ای که در آن همه تضادها و اختلافها از بین رفته باشد، فریبنده نیست.

این بذر در سرزمین فقر بهتر و بیشتر می روید. چون خود نمی توانم برای مشکلاتم پاسخی بیابم، بهتر آن است که در وجود بزرگتری مستحیل شوم. قطره سرگردان، در دریا به آرامش می رسد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> مارکس و سایه هایش - مصطفی رحیمی با مقدمه احسان نراقی - انتشارات هرمس - تهران ۱۳۸۳

کج روی های متعدد حزب توده ایران ، که به شکست آن و رویگردانی مردم از آن منجر شد عبارت بودند از : افتادن کامل در دامان شوروی - موافقت با تجزیه ایران - دشمنی با دکتر مصدق و نهضت ملی شدن نفت و ... نرودا ( Nerveda ) می گوید: من از گذشته استالینی خود شرم دارم. مسلماً عوامل شوروی در ایران هم به این نتیجه رسیدند.

کانوتسکی نظریه پرداز آلمانی ، دو چیز را برای طبقه کارگر ضروری می شمارد : ۱- دموکراسی ۲- سوسیالیزم. به اعتقاد او دموکراسی و آزادی های سیاسی و اجتماعی مقدمات ضروری مدرن کردن نظام تولیدند. در برابر اقدامات بلشویک ها پس از قیام اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه نوشت : تولید سوسیالیستی بدون دموکراسی ممکن است به صورت بدترین نوع بردگی درآید. آزادی های مدنی و سیاسی برای مجموعه جامعه ، پیروزی مهمی به شمار می رود. بلشویسم دشمن وحشی آزادی ها است. بلشویزم دیکتاتوری بی رحمانه ای مستقر کرده است یک دیکتاتوری بوروکراتیک ، پلیسی و میلیتاریستی.<sup>۱</sup>

### تحلیلی از موضوع دستگیری و تبعید عده ای از روشنفکران آستارایی

حادثه سال های ۱۳۰۱-۱۳۰۰ شمسی و جاذبه کمونیسم در آغاز تشکیل دولت شوروی موجب شد که عده ای از اهالی مرزنشین از جمله مردم شهر مرزی آستارا هواخواه شعارهای بلشویزم بشوند نه عضو رسمی آن. چون که درد و رنج و مشکلاتی که دیکتاتوری وحشتناک کمونیستی برای مردم اتحاد شوروی فراهم آورد ، هنوز آشکار نشده بود و مردم دنیا از آن اطلاع نداشتند. این امر در آغاز

---

<sup>۱</sup> کارل کانوتسکی ( ۱۸۵۴-۱۹۳۸ ) مدنی در لندن منشی انگلس بود. صاحب آثار متعدد در زمینه های مختلف سوسیالیزم است. او در سقوط حتمی سرمایه داری شک کرد و تکامل اجتناب ناپذیر را جانشین انقلاب اجتناب ناپذیر کرد.

قدرت گرفتن حکومت پهلوی اول، موجب دستگیری و زندانی و تبعید شدن عده ای از اهالی آستارا شد. بعضی از مأمورین امنیتی و انتظامی در آن زمان با استناداتی غیرمنطقی و ناموجه، این افراد را متهم به کمونیست بودن کردند. حتی شخصیتی ملی و مورد احترام مردم را که بنا به گزارشات مأموران امنیتی، کارمند گمرک بوده و مدتی هم با روسیه تجارت داشته است، به اتهام تشکیل گروه فرهنگی تأثرال و یا کاندیدای مجلس شورای ملی شدن مجرم و متهم شناختند. در حالی که این شخص بنام میرزا پاشا بهزادی در سالهای بحران اشغال ایران، از طرف اهالی آستارا به سمت شهردار انتخاب شده و در آن سالهای قحطی و کمبود کالاهای ضروری، خدمات مهمی به مردم آستارا نمودند و هرگز عضو احزاب چپگرا هم نشدند. لذا سوء ظن مأمورین درباره ایشان و یا شخصیت های دیگر کاملاً بی مورد و نادرست بوده است. این موضوع به علت آن بود که هنوز در آن زمان مأمورین دولتی هم مانند فنودال ها و بنیادگرایان، مظاهر تمدن جدید را قبول نداشتند. روی این اصل از نظر آنان میبایستی روشنفکران اصلاح طلب و تجدّد خواه آستارا، به خاطر فعالیت های فرهنگی و اجتماعی به سختی تنبیه و تبعید می شدند. و این هزینه پیشگام بودن آستارایی ها در پذیرش تمدن جدید و مدرنیسم بود که به این طریق می پرداختند. متأسفانه این گزارشات نادرست و ناموجه و دستگیری و تبعید عده ای از روشنفکران آستارایی در اوایل حکومت رضا شاه پهلوی (۱۳۰۹) موجب شده بود که موضوع روشنفکری آستارایی ها تا اواخر سلطنت پهلوی ها، همواره به صورت شمشیر داموکلسی در دست مأمورین اطلاعات باشد که در مواجهه با هر آستارایی آن را عنوان می کردند و تمام آستارایی ها را با سوء ظن می نگریستند و آزادیخواهی و آزاده بودن اهالی مرزنشین آستارا را با داشتن افکار اشتراکی مترادف می دانستند، به طوری که همین امر در دوره محمدرضا شاه پهلوی هم موجب گرفتاری عده ای از آستارایی ها گردید. در حالی که بعداً ثابت شد که دستگیری این عده در نتیجه یک پرونده سازی صورت گرفته و به ناحق عده ای از

هموطنان بیگناه را تنها به خاطر سوء ظن ، دستگیر و زندانی و به سختی مورد شکنجه قرار داده بودند.

## گزارش مأمورین اطلاعات از افراد مظنون در نقاط سرحدی ایران و شوروی<sup>۱</sup>

تاریخ ۱۷ آذرماه سال ۱۳۰۹ - شماره ۲۷۶۸/۸۶۱ محرمانه

گزارش به : وزارت داخله - تشکیلات کلّ نظامیّه مملکتی - اداره تأمینات

مورخه ۱۲ شهریور ، نظامیّه اطلاع حاصل نموده ، عده ای در حدود آذربایجان از قیل : اردبیل ونمین و آستارا ، تشکیلات کمونیستی دارند و جلساتی در قریه یورتچی ، به ریاست بهمن بیگ تشکیل و برای توسعه و بسط مرام بلشویکی محرمانه اقداماتی می کنند. فوراً دستور لازم موکدی به نظامیه تبریز صادر گردید تا مأمور مخصوص با کفایتی به نقاط مرز اعزام داشته تا در اطراف قضیه ، هویت و سوابق اشخاص تحقیقات عمیقّه جامع الاطرافی به عمل آورده ، موضوع را کشف نموده ، نتیجه را راپرت<sup>۲</sup> دهد. اینک سواد<sup>۳</sup> راپرت جوایه نظامیه ی مذکور و ضمائم آنرا لفا<sup>۴</sup> ایفاد می دارد. به طوری که اشعار داشته اند ، اقامت میرزا غلام جودت و میرزا پاشا تحویلدار گمرگ و میرزا محمد حسین مستخدم بلدیّه<sup>۵</sup> آستارا و صادق خان پسر حاجی خان و فرضی دهقان و عزت خیاط و غلام حسین پسر کربلایی رحمان و

<sup>۱</sup> کتاب اسناد روابط ایران و شوروی در دوره رضا شاه - سازمان اسناد ملی ایران - پژوهشکده اسناد - به کوشش

محمود طاهر احمدی ۱۳۷۴ چاپ سهند

<sup>۲</sup> راپرت = گزارش

<sup>۳</sup> سواد = رونوشت

<sup>۴</sup> لفا = پیوست

<sup>۵</sup> بلدیّه = شهرداری

میرزا رحمان داداش اف ، در حدود سرحدی مقتضی نبوده و تقاضا کرده به نقاط داخلی دور از سرحد تبعید شوند . لذا ابتدا به استحضار آن وزارت جلیله می رساند تا هر طور مقتضی است مقرر فرمایند و مرقوم دارند ، تا اقدام شود . رئیس کل تشکیلات نظمیه مملکتی - سرتیپ کوپال

وزارت داخله - اداره ی اول ۲۳ آذر ۱۳۰۹ نمره ۳۰۵

اداره ی محترم کل تشکیلات نظمیه : وصول راپرت نمره ۲۷۶۸/۸۶۱ را به استحضار آن اداره می رساند . ورقه ای مطابق تعلیماتی که از وزارت جلیله دربار پهلوی صادر شده است اقدام خواهید فرمود .

### گزارش:

۳ آذر ۱۳۰۹ نمره ۲۶۶۲ / ۳۸۴۶ - وزارت داخله - تشکیلات کل نظمیه ی مملکتی - سواد راپرت نظمیه شمال غرب

مقام عالی ریاست محترم کل تشکیلات نظمیه مملکتی دامت شوکته

در تعقیب معروضه نمره ۱۸۱۵ - ۱۳۰۹/۷/۳ و نمره ۱۹۵۳ / ۲۵۹ - ۱۳۰۹/۷/۳ مربوط به تعقیب و تحقیق از عملیات پاره ای اشخاص مظنون ، خاطر مبارک را مستحضر می دارد : سلطان (سروان) نصرالله خان رئیس تأمینات این اداره با تعلیمات لازم به حدود اردبیل و نمین و پيله سوارو آستارا عزیمت اینک راپرتی به نمره ۳ راجع به تحقیقات و مطالعاتی که به عمل آورده ، می دهد که سواد آن به استحضار خاطر مبارک لفا تقدیم ، ضمنا به عرض عالی می رساند که این اداره مطابق شرحی که مامور مذکور با تغییر پست<sup>۱</sup> میرزا غلام جودت و میرزا پاشا تحویلدار گمرک آستارا و میرزا محمدحسین مستخدم بلدیة آستارا به نقاط دور از سرحد و تبعید صادق خان پسر حاجی خان و فرضی دهگان و عزت خیاط و غلام حسین پسر کربلایی رحمان و میرزا رحمان داداش زاده مستخدم یرس آذ نفت (شرکت نفت ایران و آذر بایجان)

<sup>۱</sup> در اینجا بمعنای شغل و سمت دولتی است

به نقاط داخلی و تحت نظر گرفتن اعمال سایر اشخاص مشروحه در راپرت سابق ، مراتب اطلاعاً به عرض می رسد که در صورت تصویب ، امر به اقدام لازم صادر گردد. ضمناً معروض می دارد که سوابق امر به ایالت جلیله و فرمانده محترم لشکر شمالغرب نیز راپرت شده است.

رئیس نظمیة شمالغرب

### گزارش سوم :

وزارت داخله - تشکیلات کلّ نظمیة مملکتی - سواد راپرت رئیس تأمینات ۲۱ آبان ۱۳۰۹ نمره ۳ بعدالعنوان - امر و مقررّ شده بود که راجع به سابقه اشخاص مشروحه ، در مرقومه نمره ۱۶۱۳/۴۴۵ صادره از اداره کلّ تشکیلات نظمیة مملکتی تحقیقات کامل به عمل بیاورد. حسب الامر مبارک از اردبیل - نمین - پيله سوار - آستارا بازدید ، اطلاعاتی که از سابقه اشخاص بدست آورده ذیلاً به عرض می رساند: در مورد نمین ، احمد نام که قابل توجه باشد در نمین وجود ندارد. فقط یکنفر احمد نام که برادرزاده عبدالله بیگ و در کمیته بالشویکی رئیس بوده و پس از انحلال تشکیلات به روسیه مسافرت و از قرار ، چندی قبل در بادکوبه فوت کرده است.

میرزا ایوب خان ، برادرزاده مصباح الملک : مشارالیه در سال های ۱۳۰۱-۱۳۰۰ در هیات رئیسه کمیته بالشویکی رئیس بوده و در سال های مزبور دو سه نفر نماینده ، از طرف روسیه به نمین وارد و مستقیماً به خانه او وارد شده مهر مخصوص برای کمیته و در حدود ۲۰۰ تومان وجه نقد برای پیشرفت مقاصد کمیته آورده بودند. مبلغ مزبور حیف و میل و مهرها را به میرعبدالله بیگ صدر کمیته ( که ۴ یا ۵ سال پیش فوت کرده ) تحویل می دهد.

پس از انحلال تشکیلات کمونیستی ، اگرچه از مشارالیه حرکات ظن آوری مشاهده نشده ولی از آن جایی که در نمین مأمور دولتی وجود نداشته ممکن است دارای عملیاتی نیز بوده باشد. بنابراین نمی توان به کلی رفع سوء ظن نمود ، مقتضی است به مأمورین محل دستور لازم دایر به تعقیب اعمال و افعال مشارالیه صادر گردد. فعلاً



که در آستارا اقامت داشته ، به نظمیة محلّ دستور لازم داده شد که عملیات او را تحت نظر قرار دهد.

### میرزا پاشا تحویلدار گمرک آستارا :

مشارالیه اصلاً آستارایی و مدتهاست که در اداره گمرک آستارا مشغول به خدمت می باشد. سابق داخل حزب دموکرات شده و با کمیته مرکزی تبریز مربوط بوده و در سال ۱۳۰۰ شمسی موقع ورود قوای بالشویکی به آستارا ، از شهر فرار و مدتی در اردبیل بوده و بعداً به آستارا مراجعت و از خدمت گمرک مستعفی شده مشغول تجارت می شود. پس از تخلیه قوای بالشویکی از آستارا، به عنوان تجارت به روسیه مسافرت و مدتی در بادکوبه و مسکو مشغول تجارت بوده ، از آن جا به بندر پهلوی ( انزلی ) مراجعت و تقریباً به مدت دو سال مشغول فعالیت های کمیسیونری (بازرگانی ) شده بعداً به آستارا آمده مجدداً به خدمت گمرک داخل می شود. ضمناً در آستارا عده ای از جوانان را به دور خود جمع و جمعیتی به نام هیأت تآترال تشکیل می دهد. خود میرزا پاشا رئیس هیأت منتخب و جلسات عدیده ای تشکیل می دهند . اگرچه ظاهراً راجع به تآتر و تهذیب اخلاق مذاکره می نمودند ولی از عملیاتشان معلوم بوده که در امور سیاسی نیز دخالت داشته اند.

در دوره ششم انتخابات دارالشورای ملی<sup>۱</sup> ، میرزا پاشا از طرف هیأت کاندید و کالت می شود و برای پیشرفت مقصود ، جلسات متعددی در منزل جلیل ستارزاده که از کارکنان مهم دولت شوروی بوده و فعلاً در لنکران و باکو دارای شغل های مهم است ، تشکیل و مخارج گزافی متحمل گردیده اند.

چون ستارزاده و میرزا پاشا قادر به تأدیه<sup>۲</sup> مخارج مکفی بوده اند ظنّ قوی می رود که این مخارج از طرف عمال دولت شوروی تأدیه می شده است. بعلاوه جمعیت مزبور

<sup>۱</sup> مجلس شورای ملی

<sup>۲</sup> تأدیه = پرداخت کردن

مرگب از اشخاصی بوده اند که در انقلاب بلشویکی اشتراک داشته اند. اگرچه مدت دو سال است که عملیات ظن آوری از او مشاهده نشده است ولی عقیده عدّه ای از اهالی محل بر این است که به واسطه مراقبت مامورین دولت ظاهراً دخالتی ندارد به عقیده اینجانب، بودن اشخاص بدسابقه و مظنون در ادارات دولتی مخصوصاً نقاط سرحدی مقتضی نمی باشد. با مراتب معروضه تغییر پست مشارالیه به محل دیگر ایجاب می کند.

### میر ایوب شکیبا :

میرایوب معلّم . مشارالیه اصلاً آستارایی و جزو معلّمین مدرسه حکیم نظامی آستارا بوده، علاوه بر این که در انقلاب شرکت داشته نهایت جدّیت و مساعدت در ورود انقلابیون به خاک ایران نموده و در موقع خروج بلشویکها از سرحد، با آنها فرار نموده به روسیه می رود. پس از چند سال که امنیت سرتاسر مملکت را فرا می گیرد، مجدداً به آستارا مراجعت و با سمت معلّمی داخل خدمت مدرسه می شود. به هیأت تاترال و فوتبالیست آستارا که میرزا پاشا تشکیل داده بود، داخل و از جوانان فارغ التحصیل با خود همراه نموده داخل جمعیت مزبور می نماید در سال ۱۳۰۵ وزارت معارف از عملیات او مستحضر، تلگرافاً او و میرزا صفر آقازاده شهرت نوعی را از خدمت منفصل می نمایند.

هر دو نفر به تهران مسافرت، از قرار مسموع بوسیله سلیمان میرزا حکم ابقای خود را صادر و به آستارا بر می گردند. پس از مراجعت دوباره عملیات سابق خود را شروع و ادامه می دهند تا در زمستان ۱۳۰۶ که آقای امیر لشگر خزاعی به آستارا آمده و تحقیقاتی از وضعیت سرحد می کند.

از عملیات آنها مستحضر، گویا انفصال آنها را از مرکز تقاضا و بعد از چند روز حکم انفصال آنها از خدمت معارف صادر می شود.

میرایوب پس از چند روز توقف در آستارا، برای تعقیب خدمت خود به تهران عزیمت، با وسایل مقتضی برای خود سند خدمت صادر و تقاضای شغل می کند. وزارتخانه با مراجعت مشارالیه به آستارا موافقت نکرده با سمت معلمی به آبادان اعزام می دارند. با مراجعه به راپرتهای نظمی آستارا که به مرکز ناحیه تقدیم داشته است، میرایوب شبها از طریق غیرمجاز به آستارای روس رفته و با مأمورین آنها ملاقات می نموده است. طبق اطلاعاتی که اخیراً رسیده است دو ماه قبل در تعطیلات تابستانی مدارس، میرایوب از آبادان به کرگانرود و آستارا آمده در ضمن مسافرت تبلیغاتی در حدود طوالش نموده گویا مبلغی وجه از اداره شیلات دریافت و در حدود کرگانرود در قصبات چوبار - حویق و خطبه سرابین چند نفر از اهالی که طرف سوء ظن مطلعین محل بوده اند، تقسیم نموده است. این موضوع فوق العاده قابل توجه و حایز اهمیت است. در صورت تصویب رأی مبارک شرحی به نظمی آبادان و رشت صادر شود که افعال و اعمال مدت اقامت او در محل مأموریت خود و مسافرتی که فوقاً عرض شد کاملاً تحقیق و تحت تعقیب قرار دهند.

### میرزا صفر آقا زاده شهرت نوعی :

شخص مذکور در سالهای ۱۳۰۱-۱۳۰۰ که قوای بالشویکی به خاک ایران تجاوز و در آستارا کمیته انقلاب تشکیل داده بودند، مشارالیه در انقلاب اشتراک نموده، مطابق مدارکی که فعلاً در نظمی آستارا موجود است منشی کمیته بوده و از قرار اطلاع حاصله اهالی را تهدید و تطمیع نموده و به مساعدت کمیته دعوت می نمود. پس از رفع غائله که قوای بالشویک آستارا را تخلیه نموده، در معیت آنها، از آستارا خارج شده به رشت و پهلوی رفته، در انقلاب آن جا شرکت می نماید. مدتی از طرف آنها در ادارات حکومتی و گمرکات مصدر کار بوده، پس از رفع غائله که نمایندگان دولت شوروی، جمعیت اتحاد کارگران را تشکیل دادند، داخل جمعیت مزبور شد تقریباً ریاست فعلیه و کارگران را داشته، از قرار مسموع

مبلغی پول کارگران را حیف و میل نموده مورد تهدید آنها واقع می شود. از آنجا به آستارا می آید و با سمت معلمی داخل خدمت مدرسه می شود. در ضمن داخل هیأت تأترال شده از اعضای رئیسه محسوب چنانچه در ماده ۱۰ شرح داده شد، در عملیات آنها شرکت می کرده است و بطوری که در ماده ۱۱ این راپرت معروض شده در سال ۱۳۰۵ از خدمت در وزارت معارف به اتفاق میر ایوب شکیبا منفصل می شود. پس از انفصال از خدمت معارف، فرقه اجتماعيون عاميون را در آستارا تشکیل و از افراد جمعی تئاترال خارج و داخل فرقه می کند. بعد از چندی که در آستارا بیکار میماند، رعایای دهات ملکی محمد باقرخان مصباح الملک نمینی را تحریک و تلقین میکند که اراضی قراء را، اراضی جنگلی قلمداد و به عنوان اینکه خودشان آباد کرده اند ادعای خرده مالکی بکنند. پس از آن که این فکر را در کله بعضی از متنفذین قراء (دهات) جای می دهد، بوسیله علی خان تالشی که از متنفذین و با او منسوب است، از رعایا و کالت می گیرد که رفته در عدلیه تهران حکم خرده مالکی آنها را صادر کند. مبلغ صد تومان حق الوکاله پیشکی گرفته، قرار می گذارد، ماهیانه ۴۰ الی ۵۰ تومان در تهران به او برسانند. به تهران رفته مدت ۱۴ الی ۱۵ ماه اقامت کرده، سند خدمت برای خود تهیه کرده و وزارتخانه با استخدام او در سرحد موافقت نکرده به مشهد یا اطراف آن با ماهی ۳۲ تومان خدمت رجوع می کنند. مشارالیه قبول نکرده به آستارا مراجعت نموده به رعایا می گوید، عمل در عدلیه اردبیل حل خواهد شد. چند ماهی در آستارا مانده و مدتها به اطراف مسافرت می نمود. املاک مصباح الملک که مدتی بود از طرف شعبه ۴ عدلیه تهران در مقابل ۲ هزار تومان توقیف شده بود، سه ماه قبل رفع توقیف می شود. خیلی از رعایا اطاعت کرده و خیلی دیگر به تحریک میرزا صفر تمکین کرده نمرود می کنند طبق امریه اداره حرب لشگر شمال غرب خانه میرزا صفر تفتیش، مقداری اوراق که شامل بر عملیات سوء او بوده کشف و با خود مشارالیه به تبریز می فرستد. فعلاً در اداره لشگر توقیف و تحت محاکمه می باشد. آنچه از عملیات او به نظر

می آید، آدم ناراحتی است و تصور می رود اگر مستخلص و به آستارا مراجعت کند عملیات سابق خود را ادامه خواهد داد. به عقیده این بنده هر گاه بخواهند او را مرخص نمایند باید از مراجعت به آستارا ممانعت نموده به محل خدمت جدید خود که از طرف وزارت مربوطه اش تعیین شده برود و همیشه مأمورین محل مراقبت اعمال او باشد.

### صادق خان پسر حاجی خان :

مشارالیه در میان عموم جماعت آستارا، حتی مأمورین دولت، معروف به بالشویک است. با کارکنان سرحد دولت شوروی مربوط و در تشکیلات هیأت تآترال که میرزا پاشا، تحویلدار گمرک تشکیل داده بود و در فرقه اجتماعیون که میرزا صفر آقا زاده (نوعی) رئیس آن بوده عضویت داشته است. مطابق اطلاعاتی که نظمیة محل می دهد، با جلیل ستارزاده که از مقلدین و جاسوسان زبردست دولت شوروی و در اثر تعقیب مأمورین نظمیة به روسیه فرار کرده و فعلاً از مستخدمین رسمی روسها محسوب می باشد، کاملاً دوست بوده حتی در زمان تصدی محمودخان نقاش زاده که رضا قلی خان وکیل فراری اردبیل در آن موقع در آستارا بوده، جلیل ستارزاده با دو نفر از مأمورین شوروی به خاک ایران عودت و از این طرف صادق خان و رضا قلی خان با آنها ملاقات های محرمانه نموده اند. همچنین در انتشار (توزیع) پاره ای مجلات مضره (بیرق انقلاب) تحت تعقیب واقع شده که در نتیجه اظهار داشته است. غلام نام جوهرچی که فعلاً فراری و در روسیه است می گوید: جلیل ستارزاده با دو نفر دیگر مسلحانه به ایران آمده و مجلات را با خود آورده بودند. بنا به تقریر رئیس نظمیة محل، مشارالیه کاملاً با غلام مربوط بوده و غلام اوراق منتشره را شبانه جمع آوری کرده است و هیچ کس از مضمون آنها اطلاع نداشته تا اینکه صادق خان در حالت مستی مندرجات مجله را گفته است. بنا به مراتب فوق، بطور حتم صادق خان و رفقاییش از کارکنان و مأمورین شوروی

بوده و به واسطه وضعیات جنگی سرحد و نبودن گشتی های منظم ، جلوگیری از عملیات آنها خیلی مشکل است. چنانچه نظیمة محل ضمن را پرت نموده ۲۱۱ معروض داشته تبعید بعضی از آنها مخصوصاً صادق خان نهایت ضرورت را دارد .

### خداداد خان برادر صادق خان :

مشارالیه سابقه سوء ندارد، سهل است که در زمان ورود قوای بالشویکی به آستارا ، خداداد خان تا آخر با آنها جنگیده و دو نفر از آستارایی ها را که بیشتر به پیشرفت مرام کمونیستی خدمت می نمود یکی را در جنگ کشته و دیگری را مجروح کرده است که فعلاً نیز در حال حیات و چلاق است و به جهت اینکه برادرش صادق خان با اجنبی ها کار می کند با او شدیداً ضدیت نموده ولی فعلاً دو سال است که در اثر مجالست با برادر خود و رفقاییش مختصر تغییر اخلاق داده و با مضمونین این حدود معاشرت پیدا کرده تصور می رود به خاطر برادرش باشد . چنانچه این معاشرت را متروک دارد به هیچ وجه نظر سوء به او متوجه نیست.

### مشهدی غنی پسر حاجی آقا بالا :

مشارالیه از هیأت رئیسه جمعیت تئاترال و در فرقه اجتماعیون عضویت داشته و در قضیه قتل احمد بیگ مهاجر مضموناً دستگیر ، طبق اظهارات رئیس نظمیة محل ، شفاهاً پاره ای مطالب، از قبیل تشکیل فرقه اجتماعیون و مقدمه چینی بعضی ها برای قتل احمد بیگ از قبیل صادق خان و عزت خیاط و آقا فرضی ننه کرانی و غلام جوهرچی ( غلام فراری و فعلاً در روسیه است ) با اطلاع جلیل ستارزاده می بوده ضمناً استمهال نموده که فردای همان روز اطلاعات خود را بگوید تا در روی کاغذ نوشته شود. در همان شب خود را آتش زده که قریب به موت بوده برای معالجه به رشت عزیمت پس از بهبودی مراجعت نموده به کلی اظهارات شفاهی خود را تکذیب نمود. قریب یکسال است که معاشرت خود را با سایرین متروک داشته ،

غیر از صادق خان که با او منسوب است ، آنچه به تحقیق پیوسته در عقیده خود باقی ولی ظاهراً بی طرف و حرکات خود را متروک کرده است .

### میرزا ابراهیم باغچه سرایی :

ده باغچه سرا در ربیع فرسخی آستارا واقع است. در ایام ورود قوای بالشویکی به آستارا، جزو مجاهدین بوده و با بالشویکها جنگ می کرد. از اهالی مخارج تفنگ و فشنگ را با زور می گرفته است. پس از رفع انقلاب و حصول امنیت به آستارا آمده فعلاً نیز در آن جا سکونت دارد . موقعی که میرزا پاشا جمعیت هیأت تاترال را تشکیل داده ، جزو هیئت رئیسه و عامل محسوب می شد و در تمام عملیات با میرزا پاشا و میر ایوب و سایرین کار می کرد. در اواخر ۱۳۰۵ شمسی برای رفع حجاب در باغ ملی نطق مفصلی نموده و اهالی را مثل همسایه شمالی به رفع حجاب ترغیب و تحریص می نموده در سال ۱۳۰۷ میرزا پاشا به عنوان اینکه مستخدم گمرک است از ریاست جمعیت استعفا داده، میرزا ابراهیم مذکور به ریاست هیأت انتخاب می شود. تا اوایل ۱۳۰۸ اغلب معاشرتش با او و اشخاص مظنون بوده است. فعلاً قریب دو سال است که به کلی مراوده خود را با اشخاص متروک و در آستارا و اطراف آن علاقه ملکی دارند و مشغول زراعت است. در پیشرفت مرام کمونیستی اقدامی نکرده است آنچه شنیده می شود آدم مفسد و دو به هم زنی است .

### موضوع نفت شمال و امتیاز آن

در سال ۱۳۱۳ هجری قمری ( ۱۲۷۳ هجری شمسی )، ناصر الدین شاه قاجار با صدور فرمانی امتیاز نفت تنکابن ، کلارستاق و کجور از نواحی مازندران را به محمدولی خان خلعتبری سپرد. سرمایه داری بنام خوشتاریا از اهالی گرجستان

تصمیم گرفت تا این امتیاز را بدست آورد. او که با سپهسالار و بسیاری دیگر از رجال دربار ایران رابطه داشت، با تطمیع و دسیسه بازی توانست حق استفاده از این امتیاز را برای مدت ۹۹ سال از صدر اعظم ایران بدست آورد. خوشتاریا بعداً با بهره گیری از حمایت کامل دولت روسیه تزاری توانست امتیاز استخراج نفت شمال ایران را نیز بگیرد. در ماده اول این امتیاز نامه تصریح شده بود که: حق انحصار کشف و استخراج نفت و گاز و قیر و موم طبیعی در ایالات ساحل جنوبی دریای خزر، یعنی اراضی گیلان - مازندران و آستارا آباد (گرگان) را برای مدت هشتاد سال می تواند در اختیار خود داشته باشد. خوشتاریا در مقابل متعهد شده بود هر سال شانزده درصد از سودی را که بدست می آورد به دولت ایران بدهد. ضمناً از کارگران خود غیر از کسانی را که باید به کارهای فنی پردازند، بقیه را از اتباع ایران انتخاب کند. بعد خوشتاریا امتیاز خود را به مبلغ یکصد هزار لیره نقد به شرکت نفت بریتانیا واگذار کرد. انتشار این خبر دولت ایران را وادار کرد تا یادداشتی مبنی بر بی اعتبار بودن امتیاز نامه خوشتاریا به سفارت انگلستان در تهران تسلیم نماید. بعد هم وزیرمختار ایران در واشنگتن اعلامیه ای صادر کرد مبنی بر اینکه علیرغم کوشش انگلستان برای بدست آوردن امتیاز غیرقانونی خوشتاریا، دولت ایران ترجیح می دهد، امتیاز مزبور را در اختیار دولت امریکا قرار دهد. در سال ۱۹۲۰ میلادی دولت انگلستان به وسیله نمایندگان که به ایران فرستاده بود، تقاضا کرد تا امتیاز نفت خراسان و آذربایجان به آنها داده شود. امریکائیان که با این امر موافق نبودند نگرانی خود را از عقد چنین قرار دادی ابراز کردند. دولت ایران با اعلام نیاز شدید این کشور به ده میلیون دلار وام اطلاع داد چنانچه دولت امریکا چنین مبلغی را بصورت وام در اختیار دولت ایران قرار دهد راه برای گرفتن امتیاز استخراج نفت و سایر معادن ایران برای امریکائیان باز خواهد شد. اوضاع همین طور بود که در ایران در سوم اسفند ۱۲۹۹، رضاخان کودتا کرد. بار دیگر دولت جدید ایران با توجه به اینکه بر خلاف دولتهای استعماری روس و انگلیس که طمع استعماری و ارضی در



ایران دارند، چون امریکائی ها مطامع استعماری ندارند و با در نظر گرفتن نیاز شدید دولت جدید به پول، ایران بار دیگر فعالیت خود را برای واگذاری امتیاز نفت شمال به امریکائی ها شروع کرد . تا اینکه در آبانماه سال ۱۳۰۰ شمسی امتیاز استخراج نفت شمال ایران به کمپانی امریکایی استاندارد ایل داده شد. این کار که بر خلاف میل دولتهای روس و انگلیس بود آنان را وادار کرد تا یادداشت اعتراض آمیزی به دولت ایران تسلیم نمایند. اما دولت ایران یادداشت های هر دو دولت را مردود دانست. سرانجام دولت انگلیس به دسیسه بازی پرداخت و در این مورد به دولت امریکا نزدیک شد و مذاکراتی را با آن دولت شروع کرد و به آنها خاطر نشان کرد در صورت استخراج نفت شمال ایران آنها ناچار خواهند بود برای حمل آن از خط لوله ای که انگلستان طبق قرارداد داری در اختیار دارد استفاده کنند .

بدین طریق، امریکائی ها را راضی ساخت قراردادی با انگلستان منعقد کنند و طرفین متعهد شدند که هر گونه اقدامی در مورد نفت شمال را با نظر یکدیگر به انجام برسانند. با فاش شدن متن قرار داد، دولت ایران ضمن اعلام عدم رضایت خود ، اطلاع داد که مایل نیست دولت انگلستان در کارهای مربوط به نفت شمال ایران دخالتی داشته باشد و مجلس شورای ملی در سال ۱۳۰۱ شمسی با اصلاح مواد اول و پنجم قانون ، اعطای امتیاز نفت شمال را بصورت زیر تصویب نمود . مجلس شورای ملی ایران ، واگذاری امتیاز استخراج نفت در ایالت ، آذربایجان - خراسان - گیلان و مازندران و استرآباد را به کمپانی استاندارد ایل یا کمپانی معتبر مستقل امریکایی دیگر با شرایط ذیل تصویب می نماید. کمپانی استاندارد ایل یا هر کمپانی معتبر امریکائی دیگر که مورد قبول دولت ایران واقع شود نمی توانند به هیچوجه، امتیاز را به دولت یا کمپانی شخصی دیگری انتقال دهند و شرکت این کمپانی با سرمایه داران دیگر هم منوط به تصویب مجلس شورای ملی ایران است . در خرداد ماه سال ۱۳۰۲ مجلس شورای ملی، برای اعطای امتیاز به یک شرکت معتبر خارجی، قانونی را به تصویب رسانید که طی ماده چهارم آن استفاده از امتیاز را منحصر به

کمپانی های امریکایی می کرد و امتیاز گیرنده را موظف می ساخت تا لااقل ده میلیون دلار به وسیله بانکهای معروف امریکا به دولت ایران وام بدهد، و حوزه امتیاز را هم محدود به خراسان - آذربایجان و گیلان و مازندران و استارآباد کرد. در آذرماه ۱۳۰۲ (دسامبر ۱۹۲۲ میلادی) دولت امتیاز استخراج نفت در مراکز یاد شده به استثنای گیلان را به شرکت سینکرا امریکایی واگذار کرد، که با اعتراض سخت دولت انگلستان مواجه شد. در تیرماه ۱۳۰۳ با توطئه انگلستان حادثه قتل ایمری یکی از اتباع امریکایی در تهران، اتفاق افتاد و شرکت سینکرا هم که دریافته بود برای حمل نفت شمال ایران از راه قفقاز هم دچار مشکل است، عدم امنیت در ایران را بهانه قرار داده نمایندگان خود را از ایران خارج کرد. موضوع امتیاز نفت شمال ایران به این ترتیب باقی بود. یعنی قانوناً در اختیار کمپانی های امریکایی<sup>۱</sup> بود. بعد از اشغال ایران توسط قوای متفقین در سال ۱۳۲۰ شمسی، روسها که نگران بودند، امریکایی ها از امتیاز قبلی خود استفاده کرده نفت شمال را استخراج نمایند، چون روسها حضور امریکایی ها را در شمال ایران خلاف مصالح خود می دیدند، دولت ایران را سخت تحت فشار گذاشتند تا امتیاز نفت شمال را به آنها واگذار کنند. در آنموقع حزب توده که عامل دولت شوروی در ایران بود، با تشکیل دموستراسیون های<sup>۲</sup> خواهان واگذاری امتیاز نفت شمال به روسها بود تا اینکه احمد قوام السلطنه، با گرفتن اختیارات کامل با روسها مذاکراتی را شروع کرد و با هیأتی به مسکو عزیمت نمود و دنباله مذاکرات را در تهران ادامه داد و سرانجام با روسها به توافق رسید. اینک ماجرای عزیمت هیأت ایرانی به مسکو و انجام مذاکرات.

---

<sup>۱</sup> نگاهی گذرا به تاریخچه نفت شمال - پیک نفت، نشریه داخلی وزارت نفت شماره ۲۴۵ - ۲۵ تیر ۱۳۶۸

<sup>۲</sup> دموستراسیون = واژه ای فرانسوی به معنای تظاهرات خیابانی است.

## موضوع تشکیل فرقه دموکرات و اعلام خود مختاری در استان آذربایجان در سال ۱۳۲۴ شمسی

مارس ۱۹۴۶ میلادی ( ۱۳۲۳ شمسی ) یعنی شش ماه پس از ترک مخاصمه متفقین با ژاپن، قرار شد که دولتهای متفق ( امریکا - انگلیس - روسیه ) نیروهای نظامی خود را از خاک ایران خارج سازند. وزارت امور خارجه ایران، در این موقع طی بیانیه ای تقاضا کرد که نیروهای متفقین به موجب پیمان سه گانه، خاک ایران را تخلیه نمایند. در این موقع ارتش های انگلستان و امریکا تخلیه ایران را آغاز کردند. دولت ایران به دولت شوروی پیشنهاد کرد که همزمان با تخلیه نیروهای نظامی سایر دولتهای متفق، آنها هم نیروهای نظامی خود را از ایران خارج کنند. در آن زمان مشکلات ناشی از حضور و دخالت نیروهای مسلح متفقین در ایران، زندگی مردم ایران را به شدت فلج کرده بود. از یکطرف به خاطر تورم پولی که بعلت خریدهای گزاف قوای متفقین از بازار ایران پدید آمده بود و ارزش پول ایران به شدت کاسته شده بود و بسیاری از کالاهای ضروری مردم نایاب بود، در حالیکه قسمت عمده خواروبار مورد نیاز مردم را نیروهای اشغالگر می خریدند و مصرف می کردند. در نتیجه خیلی از کالاهای مورد نیاز مردم کمیاب و بسیار گران شده بود. اجناس ضروری زندگی روزمره مردم مانند: نان - قند و شکر - منسوجات کمیاب بود. دولت ناچار شده بود بر توزیع نان - قند و شکر و پارچه نظارت بکند و این کالاها را با کوپن در اختیار مردم بگذارد. در واقع دولت ایران بناچار تمام امکانات خود را، در اختیار قوای متفقین گذاشته بود، در حالیکه اشغالگران ایران در صدد غارت و چپاول دارایی این مردم بودند. با وجود تخلیه قوای انگلیس و امریکا از ایران، روسها از تخلیه قوای نظامی خود طفره می رفتند. آنها در تهران فرودگاه قلعه مرغی را تخلیه کردند ولی به جای افراد نظامی اداره امور را بدست مأمورین خود با لباس شخصی سپردند.

اداره راه آهن شمال را در دست خود گرفتند و با گذاشتن مأمورین شخصی خود ، در راه آهن ، همچنان به کنترل آن ادامه می دادند. در این موقع احزاب دست چپی بخصوص حزب توده و فرقه دموکرات و مطبوعات وابسته شان مخالف تخلیه قوای نظامی شوروی از ایران بودند. در مقابل مطبوعات دست راستی علیه دخالت‌های علنی روسها در ایالات شمالی مقالاتی می نوشتند و افکار عمومی ایران و جهان را بر علیه روسها برمی انگیزتند. موقعی که آقای احمد قوام السلطنه در بهمن ماه سال ۱۳۲۴ به ریاست دولت رسید، روابط ایران با شوروی بسیار تیره بود . شهرهای شمالی کشور تحت اشغال سربازان شوروی بود. شوروی ها می خواستند قبل از تخلیه ایران- شمال کشور را تجزیه نموده جزو کشورهای کمونیستی در آورند. در اجرای این منظور تحریکاتی را شروع کرده و در استانهای آذربایجان و کردستان احزابی را تشکیل دادند که خواهان خودمختاری بودند. در چنین موقعیتی آقای قوام السلطنه در پی چاره جویی افتاد و سپس هیأتی را تحت ریاست خود برگزید ، تا برای مذاکرات مستقیم با مقامات دولت شوروی به مسکو بروند . ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ این هیئت به مسکو عزیمت نمود. مذاکرات این هیأت در مسکو با استالین دبیرکل حزب و رهبر شوروی و مولوتوف وزیر خارجه و میکویان وزیر اقتصاد به مدت بیست روز ادامه پیدا کرد. دکتر رضا زاده شفق یکی از اعضای آن هیأت در یادداشتهای خود می نویسد : وقتی که با مولوتوف مشغول مذاکره بودم به ایشان گفتم ، کاش یکی از واژه های لاتین داخل زبان روسی نشده بود، چون در این مذاکرات اسباب زحمت ما شده است . ایشان پرسید : این کدام واژه است من گفتم: واژه « دیسکری میناتسیا» این کلمه در زبان فرانسه Discrimination ( دیسکری میناسیون ) تلفظ می شود که اصلاً واژه ای لاتینی است و به معنای تبعیض می باشد. در مذاکراتی که با روسها داشتیم آنها غالباً به ما می گفتند شما در قبال دولتهای مغرب زمین ، همیشه نسبت به روسیه تبعیض روا داشته و می دارید. مثلاً به آنها امتیازاتی مانند امتیاز نفت را داده اید ولی به ما که می رسید اعتراض می کنید و دیسکری میناتسیا بکار می برید.

هرچه کوشیدم تا آنها را قانع کنم به اینکه، امتیازات داده شده در گذشته، به خصوص امتیاز نفت را، ملت و دولت ایران با میل و رضای خود نداده است بلکه دول مغرب زمین که روسیه تزاری هم جزو آنها بود با اعمال نفوذ و به زور آنها را گرفته اند و حالا ملت ایران تصمیم دارد تا اشتباهات گذشته را ترمیم کند. اما این توضیحات در نزد حضرات روسی اهمیتی نداشت. در گفتگویی هم که با میکویان بر سر سفره شامی که استالین به افتخار هیئت داده بود کردم در میان صحبت و مختصر شوخی صحبت را به تنگی معیشت در ایران کشاندم و گفتم: آقای میکویان این همراهان من همه دیپلمات هستند ولی من معلم ساده ای هستم (ایشان استاد ممتاز دانشگاه بود) و حرفم را آشکارا می گویم، شما چرا طلب ما را نمی دهید؟ شما وزیر اقتصاد هستید. پول ما را بدهید. در ایران هزاران نفر از مردم مانند من با حقوق ماهانه جزئی زندگی می کنند. شما در سالهای جنگ، نیروهای نظامی تان را به کشور ما وارد کرده و اندوخته های کشور ما را گرفتید و خرج جنگ کردید. حالا که جنگ تمام شده است خواهشمندم آنها را به ما پس دهید و ادامه دادم، برای دولت بزرگ شوروی که میلیاردها خرج می کند، این چند میلیون پولی نیست. ولی برای ما جنبه حیاتی دارد. شما که می گویند طرفدار آزادی ملت های کوچک ضعیف هستید چرا ما را در تنگنای اقتصادی گذاشته اید؟ در پاسخ میکویان لقمه ای به دهانش گذاشت و جامی تازه پر کرد و به یاد دوستی ایران و شوروی نوشید و موضوع را مسکوت گذاشت.<sup>۱</sup>

در این مسافرت بعد از چند روز مذاکره سرانجام قرار شد که سفیر کبیر جدید شوروی به نام رفیق سادچیکف به تهران آمده دنباله مذاکرات را در آن جا از سر بگیرند. مجلس دوره چهاردهم روز ۲۱ اسفند ۱۳۲۴ شمسی پایان یافت و دوره فترت قوه مقننه آغاز گردید، که تا ۲۵ تیرماه ۱۳۲۶ ادامه یافت. در این موقع قوام السلطنه از

<sup>۱</sup> از کتاب غانله آذربایجان - تألیف دکتر خان بابایی چاپ ۱۳۷۵، انتشارات زریاب

شاه خواست که در غیاب قوه مقننه او را در اداره امور کشور کاملاً آزاد بگذارند . شاه هم به نخست وزیر خود آزادی عمل داد . محمد رضا شاه خود در این باره چنین می گوید: قوام پس از بازگشت از مسکو اصرار ورزید که باید به او اختیارات کافی داده شود تا تصمیمات را خودش بگیرد. برای پرهیز از اصطکاک و هرج و مرج بیهوده ، من به او آزادی عمل دادم. احمد قوام که در حل و فصل امور داخلی و خارجی کشور خود را آزاد دید در تعقیب مذاکراتی که در مسکو با استالین و اولیای دولت شوروی آغاز کرده بود، پس از ورود سفیر کبیر جدید شوروی به تهران، با او وارد مذاکره شد و سرانجام موافقت نامه ای به شرح زیر به امضای طرفین رسید. مذاکراتی که از طرف نخست وزیر ایران در مسکو با اولیای دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آغاز و در تهران پس از ورود سفیر کبیر شوروی ادامه یافت در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ شمسی مطابق با آوریل ۱۹۴۶ میلادی به نتیجه ذیل رسید و در کلیه مسائل موافقت حاصل گردید .

### موافقت نامه قوام - سادچیکف

- ۱- واحدهای ارتش سرخ از ۲۴ مارس ۱۹۴۶ ( برابر با چهارم فروردین ماه ۱۳۲۵ ) در ظرف یک ماه و نیم خاک ایران را تخلیه نمایند.
  - ۲- قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضای هفت ماه برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد خواهد شد .
  - ۳- راجع به آذربایجان چون یک امر داخلی ایران است ترتیب مسالمت آمیزی را برای اجرای اصلاحات طبق قوانین موجود و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان ، بین دولت و آذربایجان داده خواهد شد .
- پس از اعلام موافقتنامه فوق ، نخست وزیر ایران نامه ای به سفیر کبیر شوروی به این مضمون نوشت :

آقای سفیر کبیر ، پیرو مذاکرات شفاهی که بین ما به عمل آمده است، احتراماً به استحضار آن جناب می رساند : دولت ایران موافقت می نماید که دولتین ایران و شوروی شرکت مختلط ایران و شوروی را برای بهره برداری از اراضی نفت خیز در شمال ایران با شرایط اساسی ذیل ایجاد می نماید :

۱- در مدت ۲۵ سال اول عملیات شرکت ۴۹ درصد سهام بطرف ایران و ۵۱ درصد سهام به طرف دولت شوروی تعلق خواهد داشت و در مدت ۲۵ سال دوم پنجاه درصد سهام به طرف ایران و پنجاه درصد هم به طرف شوروی خواهد بود .

۲- منافی که به شرکت عاید می گردد به تناسب مقدار سهام هر یک از طرفین تقسیم خواهد شد .

۳- حدود اراضی اولی که برابر تجسسات اختصاص داده می شود ، همان است که در نقشه ای که جنابعالی ضمن مذاکرات در روز ۲۴ مارس به اینجانب واگذار فرموده اید به استثنای قسمت خاک آذربایجان غربی که در باختر خطی که از نقطه تقاطع حدود اتحاد جماهیر شوروی و ترکیه و ایران آغاز و بعد از سواحل شرقی دریاچه رضائیه گذشته تا شهر میاندوآب می رسد ، واقع است . همانطور که در نقشه مزبور روز چهارم آوریل ۱۹۴۶ اضافه تعیین گردیده است. ضمناً دولت ایران متعهد می گردد خاکی را که طرف غرب خط سابق الذکر واقع است به امتیاز کمپانی خارجی یا شرکتهای ایرانی با اشتراک خارجی ها با استفاده از سرمایه خارجی ها واگذار ننماید .

۴- سرمایه طرف ایران عبارت خواهد بود : از اراضی نفتخیز مذکوره در ماده ۳ که پس از عملیات فنی دارای چاههای نفت و محصول آن قابل استفاده شرکت خواهد گردید و سرمایه طرف شوروی عبارت خواهد بود از هر قبیل مخارج و آلات و ادوات و حقوق متخصصین و کارگران که برای استخراج نفت و تصفیه آن مورد احتیاج خواهد بود .

۵- مدت عملیات شرکت پنجاه سال است .

۶- پس از انقضای مدت عملیات، دولت ایران حق خواهد داشت، سهم شرکت متعلق به طرف شوروی را خریداری نماید و یا مدت عملیات را تمدید نماید.

۷- حفاظت اراضی مورد تجسسات و چاههای نفت منحصرأ به وسیله قوای تأمینیه ایران خواهد بود.

بعد از انعقاد این قرارداد روسها بر اساس مفاد آن، شروع به تخلیه قوای نظامی خود از آذربایجان نمودند.

پس از آن دولت ایران با هیئت اعزامی از سوی فرقه دموکرات، شروع به مذاکره نمود و قرار شد: ارتش ایران به آذربایجان اعزام شود و در آنجا انتخابات انجام گیرد. ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ بود که ارتش ایران پس از تخلیه آذربایجان از قوای نظامی شوروی به سوی آذربایجان به حرکت درآمد. ستونی از این ارتش از رشت بفرماندهی سرتیب مقبلی همراه واحدی از ژاندارمری به فرماندهی سرهنگ دیلمی از راه تالش به سوی آستارا به حرکت درآمد.

### وقایع مهم سال ۱۳۲۵ شمسی

سال ۱۳۲۵ شمسی سال پیروزی بزرگ و درخشان تاریخی ایران یعنی نجات آذربایجان از تسلط یکساله فرقه دموکرات و شکست قطعی بیگانه پرستان و در عین حال یکی از بحرانی ترین دوران تاریخی ایران است. در این سال به استناد مفاد موافقتنامه قوام-سادچیکف تخلیه ایران از نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی عملی شد. بعد هیأتی از سوی فرقه دموکرات به تهران آمده مشغول مذاکره با دولت ایران شد. هیأتی نیز از تهران به تبریز رفتند که منجر به امضای موافقت نامه هائی میان مظفر فیروز معاون نخست وزیر ایران و سیدجعفر پیشه وری رهبر فرقه شد. که طبق آن مجلس محلی فرقه دموکرات به عنوان انجمن ایالتی به رسمیت شناخته شد و به احزاب دست چپی ایران حق داده شد در انتخاب استانداران شرکت کنند و هفتاد



و پنج درصد از درآمد استان آذربایجان در خود آذربایجان هزینه شود. در مدارس متوسطه و عالی به دو زبان فارسی و ترکی تدریس شود. فدائیان فرقه نقش ژاندارم را بر عهده بگیرند.

بعد از این موافقتنامه، حزب توده و طرفداران فرقه دموکرات، در تهران جشن گرفتند و کوشیدند در سراسر ایران با ایجاد آشوب و بلوا و راه انداختن اعتصاب ها و تظاهرات، مردم را مرعوب و تحت سلطه خویش در آورند. در این موقع قوام کابینه ائتلافی تشکیل داد که حزب دست چپی توده پنج وزیر در کابینه داشت اما وزارتخانه های حساس در دست قوام باقی ماند. در این زمان قوام حزب دموکرات ایران را تشکیل داد که مخالفان فرقه و حزب توده در آن حزب گرد آمدند و خود را برای مبارزه ایدئولوژیک آماده نمودند.

### تخلیه ایران از قوای نظامی اتحاد جماهیر شوروی

بطوریکه دولت شوروی وعده کرده بود، در روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۵ ( ششم مه ۱۹۴۶ میلادی) قوای نظامی خود را از خاک ایران فراخواند. متن نامه سفیر کبیر شوروی در ایران به آقای قوام السلطنه نخست وزیر ایران.

۱۳۲۵/۳/۴ جناب آقای قوام السلطنه نخست وزیر ایران

در تکمیل اظهارات شفاهی اینجانب که در تاریخ بیست و دوم مه سال جاری، طبق دستور دولت شوروی نموده ام، با کمال احترام به این وسیله تأیید می نمایم که تخلیه کامل ایران از نیروی شوروی بر طبق تعلیمات و نقشه ای که از طرف ستاد نیروی نواحی ماوراء قفقاز در اواخر مارس سال جاری اعلام شده در تاریخ ۹ ماه می خاتمه یافته است. جناب آقای نخست وزیر خواهشمندم احترامات فائمه مرا قبول فرمائید.

ای - سادچیکف سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی در ایران

### تحلیلی از موافقتنامه قوام - سادچیکف

این موافقتنامه ، یک موفقیت سیاسی بی نظیری، برای قوام السلطنه این سیاستمدار کهنه کار و با تجربه ایرانی بود. او با زیرکی و کاردانی به اهداف اصلی خود، در این موافقتنامه دست یافت. زیرا اهداف اصلی او از مذاکرات با شوروی ها این بود که روسها نیروهای مسلح خود را از ایران خارج سازند که برابر بند ۱ این موافقتنامه به این هدف خود نایل شد. ضمناً جهت جلب موافقت شوروی ها و برآوردن آرزوی دیرینه آنها یعنی گرفتن امتیاز نفت شمال را ، در بند ۲ قرار داد ، بدون اینکه تعهدی بعهده گیرد ، اجرای قرار داد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را به تصویب مجلس پانزدهم موکول ساخت. بطوری که می دانیم مجلس پانزدهم نیز بعد از تشکیل و طرح موضوع ، آن لایحه را رد کرده تصویب نمود. در بند ۳ نیز مسأله آذربایجان را امری داخلی قلمداد نموده فقط توصیه شده بود که با روح خیرخواهی و بطور مسالمت آمیز حل و فصل شود. از این رو بسیاری از سیاستمداران حل مسأله آذربایجان و خروج قوای نظامی شوروی از ایران را مادیون اعمال سیاست و هوشمندی و زیرکی و کاردانی قوام السلطنه دانسته اند که با اخذ اختیارات کامل از شاه و با جلب اعتماد شوروی ها، توانست به اهداف اصلی خود دست یابد. هر چند بعضی از پژوهشگران و مورخین، علت پذیرفتن این شرایط را از سوی شوروی ها تهدید اتمی ترومن رئیس جمهوری وقت امریکا می دانند که پس از طرح موضوع عدم تخلیه قوای مسلح شوروی ، در شورای امنیت با شکایت ایران ، امریکائی ها این بار در مقابل روسها ایستادند به حدی که ، روسیه را به بمباران اتمی تهدید نمودند. با تهدید بمباران اتمی ، استالین رهبر شوروی که تازه از جنگی مهیب و در نهایت با کمک مالی و تسلیحاتی امریکا جان به در برده بود و سخت ناتوان و آسیب پذیر بود و هنوز بر بمب اتمی دست نیافته بود ، لذا دچار وحشت شده به امضای موافقتنامه با ایران تن داد و به عوامل و سرسپردگان خود در آذربایجان هم

دستور داد که بساطشان را هر چه زودتر برچینند. این بود که سران فرقه دموکرات به سرعت فرار را بر قرار ترجیح دادند. حتی گفته شد که استالین دستور داده بود پیشه‌وری را در حادثه‌ای ساختگی کشتند چون که برای او دردسر بزرگی درست کرده بود. اما در عمل، سران فرقه علیرغم امضای موافقتنامه و قبول حرکت ارتش ایران به آذربایجان، با تمام امکانات خود در قافلاتکوه سنگر گرفته، جهت مقابله و جلوگیری از حرکت ارتش ایران تلاش نمودند. منتهی چون نیروی نظامی شان آموزش لازم ندیده بودند به محض بمباران مواضعشان فدائیان فرقه سراسیمه سنگرها را ترک گفته فرار کردند آنگاه برای جلوگیری از پیشروی ارتش به تخریب و انهدام پل‌های اصلی ارتباطی مثل پل دختر اقدام نمودند و در این مورد نیز تلاش خود را کردند اما در نتیجه روحیه خوب سربازان اعزامی و آموزش دیده ارتش ایران و فرماندهی و هدایت خوب آنان، درمقابل نداشتن آموزش کافی فدائیان فرقه شکست قطعی یافتند. بعلاوه مردم متدین آذربایجان هم که از تسلط یکساله فرقه سخت ناراضی و نگران تجزیه این استان و کمونیستی شدن آن بودند، قبل از رسیدن سربازان به شهرها، پیا خاسته متجاسرین فرقه را کیفر داده و وادار به فرار نمودند. آنگاه برای استقبال از قوای اعزامی تهران به پیشوازشان رفتند. تنها در آستارا وضعی خاص بوجود آمده به حادثه‌ای زیانبار منجر شد. که شرح آن خواهد آمد.

### نظریه محمدرضا شاه درباره قضیه آذربایجان

قضیه آذربایجان، واقعاً یکی از سوانح و اتفاقات تاریخی خاورمیانه دوران معاصر است، زیرا مقاصد روسیه استالینی بعد از جنگ جهانی دوم، اولین بار در ایران و آذربایجان ظاهر و برملا شد. آنچه روسیه شوروی در آذربایجان کرد و جزئیات آن در جلسه شورای امنیت سازمان ملل مورد بحث قرار گرفت، دنیای آزاد

را تکان داد و نخستین بار مردم کشورهای مختلف جهان را از مقاصد توسعه طلبانه و امپریالیستی کمونیستها بیدار و هوشیار ساخت .

از کتاب : مأموریت برای وطنم از زبان محمدرضا شاه پهلوی .

### آستارا - در غائله یکساله فرقه دموکرات ۱۳۲۵ آذر - ۱۳۲۴ آذر ماه

در سال های بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ شمسی که کشور ایران توسط قوای متفقین ( امریکا - انگلیس - روسیه ) اشغال شده بود ، آستارا از لحاظ موقعیت جغرافیایی اش ، مورد توجه خاص بود . بدین ترتیب که امریکائی ها برای رساندن کمک تسلیحاتی و غذایی به روسها ، ایران را به عنوان پل ارتباطی قرار داده بودند . این کمکها ، از طریق خلیج فارس و خط آهن سراسری ایران ، ابتدا به تهران حمل و از آنجا هم به قزوین فرستاده می شد . در قزوین توسط امریکائی ها کمپی ( اردوگاهی ) ساخته شده بود که این کالاها را در آنجا تحویل روسها می دادند . روسها هم توسط کامیون هایی که رانندگانش اکثراً ایرانی بودند ، کالاها را از راه جاده رشت - انزلی - تالش - آستارا به روسیه می بردند . در آستارا تأسیسات قدیمی شیلات و ساختمان های گمرک ، در اختیار روسها بود . همیشه تعداد زیادی سربازان روسی به خصوص سربازان زن ، در این اقامتگاهها ، در آستارا حضور داشتند . در واقع شهر کوچک آستارا ، در انتهای مسیر پل پیروزی قرار گرفته و محل مبادلات شده بود . از این جهت همیشه در خیابان های شهر تعداد زیادی از سربازان روسی تردد داشته و موقع برگشتن به روسیه بعضی از کالاها را ضروری خود را از بازار می خریدند و این امر موجب رونق داد و ستد در این شهر شده بود . در خیابان ها و میادین و بازار شهر همیشه دزبانهای روسی نگرهبانی می دادند تا تخلفی از سوی سربازان بوقوع نپیوندد . بی طرفانه باید قضاوت نمود که رفتار سربازان روسی ( شوروی ) از ملیتهای مختلف در مدت اقامتشان در ایران ، خوب بود و نگارنده در

آن موقع چه در تهران و رشت و چه در آستارا و سایر شهرهای شمال، هیچ وقت کار خلافی از این سربازان ندیدم. همچنانکه رفتار افسران و سربازان انگلیسی هم در تهران خوب بود ولی رفتار سربازان امریکائی با آداب و رسوم و اعتقادات دینی ایرانیان کاملاً مغایرت داشت و موجبات انزجار و نفرت مردم از آنان را فراهم کرده بود. در آن سالها حزب دست چپی توده مثل سایر شهرهای شمال در آستارا هم بسیار فعال بود و اعضای زیادی را جلب کرده بود و هر چند روز با گردآوری هواخواهانش، دمونستراسیون<sup>۱</sup> و میتینگ<sup>۲</sup> ترتیب می دادند. اصولاً شعارها و اصول عقاید احزاب چپ بعد از پایان جنگ جهانی دوم، بعکس خرابیهای حاصله از جنگ و اوضاع بسیار بد اقتصادی و فقر عمومی در اکثر کشورهای اروپائی و آسیائی موجب شده بود، تعداد زیادی از افراد جوامع بخصوص طبقات پائین اجتماع (کارگران - کشاورزان - حقوق بگیران) به احزاب چپ گرای سوسیالیستی گرایش پیدا کنند. در ایران هم افراد زیادی به این احزاب بخصوص حزب توده جذب شده بودند. در آستارا هم وضع همین طور بود.

### اشغال آستارا در غائله فرقه دموکرات

تا اینکه در سال ۱۳۲۴ شمسی، چون اعتبارنامه سید جعفر پیشه وری مدیر روزنامه آذیر، در مجلس شورای ملی رد شد، او که از کمونیست های قدیمی و از فعالان دست چپی در تهران بود، پس از اعتراض به این امر، به تبریز رفته و به تأسیس حزب جدیدی به نام «دموکرات فرقه سی» اقدام نمود. یقیناً به دستور روسها و موافق نقشه امپریالیستی دولت شوروی برای تجزیه ایران و به دست آوردن امتیاز نفت شمال، در این استان به سرعت سازمانی مرکب از عوامل وابسته به شوروی ها

<sup>۱</sup> دمونستراسیون: کلمه ای فرانسوی به معنای تظاهرات خیابانی

<sup>۲</sup> میتینگ: واژه ای انگلیسی به معنای - گردهم آیی و ایراد سخنرانی

را به وجود آوردند. تابلوهای حزب توده را از سر در مراکز حزبی برداشته و به جای آن تابلوی «دموکرات فرقه سی» را گذاشتند. عوامل شوروی با تبلیغات وسیع و تحریکات قوم گرایانه، مردم این استان را به پیوستن به فرقه فراخواندند. روس ها که می دانستند بایستی به زودی قوای نظامی خود را از ایران خارج سازند، در صدد ایجاد یک حکومت پوشالی وابسته به خود در آذربایجان برآمدند و برای کسب امتیاز نفت شمال دولت ایران را سخت تحت فشار گذاشتند. در منطقه آستارا، اوایل پاییز سال ۱۳۲۴، سربازان روسی علناً در دهات کوهستانی غرب آستارا (حیران - ونه بین - حاجی امیر و محال ویلکیج) شروع به توزیع اسلحه و مهمات بین اعضای فرقه دموکرات نمودند.

شب ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۴ بود که این افراد مسلح با حمایت ارتش شوروی از روستاهای کوهستانی منطقه حیران وارد آستارا شده، ادارات دولتی و سازمان های انتظامی و نظامی را اشغال نمودند. از آنجا که تحرکات فرقه جدید التاسیس از چند روز پیش از آن شدت یافته بود و احتمال حمله به آستارا و اشغال ادارات توسط آنها وجود داشت، مرزبان آستارا، سرهنگ ظهیرنیا برای مقابله با این امر، مأموری را به تهران فرستاده تقاضای اسلحه و مهمات می نماید تا با تجهیز عشایر وطن پرست مرزی، بتواند از شهر دفاع نماید. چونکه نیروی نظامی در اختیار نداشت و فقط تعداد معدودی پاسبان در شهر نگهداری می دادند. روی این اصل روسای میهن پرست عشایر آستارا از جمله رشید خان و ضرغام و محمدخان ساسانیان و بیگلر اشجعی را که ساکن روستای حیران بودند، به آستارا دعوت نموده بود تا به محض وصول اسلحه درخواستی اش از تهران با توزیع آن بین این مرزداران وطن پرست بتواند از شهر دفاع نماید. اما متأسفانه قوای روسیه در قزوین مانع ارسال تجهیزات هر چند اندک به آستارا شدند. در نتیجه شب ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴ که افراد مسلح فرقه به آستارا حمله ور شدند، تعداد معدود مأمورین شهربانی موجود در حال نگهداری بودند که در مقابل متجاوزین دلیرانه و با شهامت دفاع نمودند ولی در برابر عده زیاد افراد

مسلح فرقه ، سرانجام با تمام شدن فشنگهایشان به درجه شهادت نایل آمدند. از جمله شهدای این حادثه : ۱- اسماعیل خان هاشمی درجه دار شهربانی ۲- توکل دلخواه درجه دار شهربانی ۳- اسرافیل مرادی مأمور مرزبانی بودند. عوامل فرقه پس از تصرف شهربانی به اداره مرزبانی که در آن موقع کلانتر مرز نامیده می شد و در محل دبستان فعلی داریوش در قنبر محله قرار داشت حمله کرده ، سرهنگ ظهیرنیا مرزبان را هم به شهادت رساندند. در این موقع سران عشایر وطن پرست: رشید خان- ضرغام و محمدخان و بیگلر اشجعی در آستارا مهمان خویشان خود بودند و فرصت نکرده بودند تا به محل های خود برگردند ، در نتیجه توسط عوامل فرقه دستگیر شدند. در حالی که اگر در محل خود در روستای حیران مانده بودند ، عوامل فرقه هرگز نمی توانستند آنها را دستگیر کنند. چونکه بعلت آشنائی شان به محل و کوهستانی بودن منطقه ، دسترسی به آنها آسان نبود.

به هر حال پس از تصرف شهر آستارا و سایر شهرهای استان آذربایجان ، توسط افراد فرقه دموکرات، سید جعفر پیشه وری ، رهبر فرقه در تبریز اعلام خودمختاری نمود و در آستارا هم در محل رودخانه قره سوی چلونند که بعنوان نقطه مرزی تعیین شده بود ، نگهبانان مسلح گذاشتند و عبور و مرور مردم را از آذربایجان به سایر شهرهای ایران کنترل می کردند. فرقه دموکرات در آستارا پس از استقرار، شروع به اقداماتی برای مرعوب ساختن مردم نمودند. از جمله سران عشایر وطن پرست را که زندانی کرده بودند، از زندان شهربانی خارج نموده در حالی که دستهایشان را محکم بسته بودند سوار کامیونت روسی ( وانت بار ) نموده ، برای اعدام کردن ، بدون محاکمه ، به روستای کشفی بردند و در آنجا هر چهار نفر ( رشیدخان - ضرغام - محمدخان و بیگلر ) را تیرباران نمودند. نگارنده خود شاهد عینی این ماجرا بودم. چونکه اداره شهربانی در آن وقت در وسط بازار و نزدیک به مغازه ما قرار داشت. متعاقب آن ، آقای فرض الله ابراهیم نیا برادر کربلانی آقاده ابراهیم نیا ، از محترمین و معتمدین شهر را ، در حالی که در خانه اش در قنبر محله با خانواده اش مشغول صرف شام

بود، شبانه از پنجره باز اتاق، با شلیک تیری کشتند و فردایش هم عوامل فرقه خودشان با غرور و خودخواهی شایع کردند، چون فرض الله در قهوه خانه قنبر محله مطالبی خلاف مرام فرقه اظهار کرده بود، این طور مجازات شد تا دیگران حواسشان جمع باشد که در سیستم کمونیستی فرقه هر کس کوچکترین انتقادی بکند، بدون محاکمه نابود خواهد شد. بعد از گذشت حدود یک ماه خبر وحشت انگیز دیگری در شهر پیچید و معلوم شد شبانه عده ای افراد مسلح به خانه قلیچ خان ساسانیان فرزند رشید خان واقع در روستای کشفی رفته و قلنج و زن و فرزندانش را به طرز بسیار فجیعی کشته اند. فقط یک نفر از بچه هایش بنام ایرج ساسانیان که در گوشه ای پنهان شده بود و قاتل یا قاتلین متوجه او نشده بودند، از این قتل عام نجات یافته بود. این خبر چنان رعب و وحشتی در میان مردم آستارا به وجود آورد که در همه جا صحبت این جنایات بود. در آن موقع نگارنده به علت درگذشت ناگهانی پدرم، بناچار تحصیلات خود را در تهران نیمه تمام گذاشته برای اداره امور خانواده در مغازه پارچه فروشی پدرم مشغول به کار شده بودم. طبق معمول هر روز افرادی از طبقات مختلف مردم به مغازه مان می آمدند و در حالی که وحشت زده بودند، درباره این حوادث تروریستی اظهار نظر می کردند. اکثراً می گفتند که در این شهر کوچک که همه همدیگر را می شناسند و با هم یا فامیلند یا آشنا، چنین اتفاقاتی دیده نشده بود و با وجودی که قوای نظامی روسها هم در شهر بودند، امنیت کامل در شهر حکمفرما بود، حال چه شده است که در اندک مدت حاکمیت فرقه چنین جنایات فجیعی رخ می دهد. مردم می گفتند اگر کسی گناهی دارد باید برابر قانون محاکمه و مجازات شود تا اهالی از علت تنبیه خلافکار آگاه شوند نه اینکه شبانه به خانه اش ریخته و مرتکب قتل عده ای بیگناه بشوند. اگر قبلاً فرض الله را مخالف فرقه قلمداد می کردند حالا در مورد زن و بچه های قلنج خان چه می گویند، آنها چه گناهی داشتند. چند روزی گذشت بعد گفتند که دو نفر از کدخدایان خوش نام و وطن پرست منطقه غرب کوهستانی را به اتهام دست داشتن در این جنایت کشفی



دستگیر کرده و برای محاکمه به تبریز فرستاده اند. اما مردم اظهار نظر می کردند هر دو نفر کدخدای یکی بنام کدخدای فالو کدخدای شاغوله و دیگری کدخدای سوغات طرفدار کدخدای مشند افرادی وطن پرست و درستکار هستند ، دستگاه حاکمه با این اتهام دروغ خواسته اند دو نفر دیگر از مخالفین خود را با این وسیله و بهانه از بین ببرند.

طولی نکشید که در شهر شایع شد ، خدادادخان زمانی ، برادر صادق خان زمانی رئیس کمیته فرقه، که فرمانده گردان فدائیان در آستارا بود در مظان اتهام کشتار کشفی قرار گرفته است و روس ها او را مسئول این جنایات دانسته اند و از این جهت جداً از مسئولین فرقه خواسته اند تا او را از آستارا به جای دوری منتقل کنند. لازم به یادآوری است که خدادادخان زمانی بر خلاف برادرش صادقخان زمانی ، در مجادلات گروههای چپ و راست در سال ۱۳۰۰ شمسی در آستارا، به طوری که قبلاً گفته شده ، جزو مخالفین بلشویکها بوده و با روس ها و طرفدارانش مسلحانه جنگیده بود و تلفاتی به آنان وارد کرده بود و در اسناد رسمی مأمورین اطلاعات هم او را جزو طرفداران دولت ایران گزارش کرده اند ، این بود که چنین شایع شد، که از این واقعه روسها هم می خواهند. به نفع خود بهره برداری کنند و خدادادخان را که سابقه دشمنی با کمونیست ها داشته و روسها از حضور او در آستارا و داشتن سمت فرماندهی فدائیان ناراضی بودند ، با این اتهام از آستارا دور کنند. در حالی که متهمین قبلی در زندان بودند. آن طور که خدادادخان بعدها به افرادی از خویشانش تعریف کرده است ، او هیچ گونه دخالتی در جنایت روستای کشفی نداشته ولی می دانسته که یکنفر از فدائیان که از اهالی همان منطقه کشفی و از رعایای سابق خانواده ساسانیان بوده ، به این جنایت هولناک انتقامجویانه دست زده است و علتش هم مسأله ناموسی بوده است. بهر حال خدادادخان را از آستارا به زنجان منتقل می کنند. او هم از آنجا فرار کرده به تهران می رود و در یکی از شهرهای اطراف اصفهان مدتها با تغییر قیافه زندگی می کرده است. وقوع این جنایتهای بی سابقه در

آستارا، موجبات انزجار شدید مردم آستارا از دست نشانندگان شورویها را فراهم ساخت. بخصوص پیشه وران و بازاریان در وحشت به سر می بردند و نگران مصادره اموالشان بودند چونکه در روسیه شوروی هم بعد از استقرار حکومت کمونیستی همه سرمایه داران و دارندگان مشاغل آزاد و مالکین را به عنوان طبقه انگل اجتماعی و بورژوا قلمداد و تمام دارائی شان را مصادره کرده بودند. با این سابقه ذهنی دارندگان مشاغل خصوصی همه نگران بودند.

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اعلام استقلال جمهوری آذربایجان در سال ۱۳۶۹ شمسی، در برنامه های تلویزیون باکو مدتی با نهایت آزادی و بدون کنترل، افرادی صحبت می کردند. از جمله دکتر جهانشاهی که در زمان تسلط یکساله فرقه دموکرات در تبریز رئیس دانشگاه بود، و بعد از فروپاشی فرقه به باکو رفته بود، در یکی از این برنامه های تلویزیونی از او درباره علت عدم رضایت مردم از عمال حکومت فرقه و قیام مردم قبل از رسیدن نیروی اعزامی از تهران، سوال کردند. در پاسخ گفت: چند عامل موجبات این نارضایتی را فراهم کرد. یکی اقدامات تندروهای سران فرقه در آستارا بود که اقدام به ترور و کشتارهای فجیع کردند و باعث بدنامی فرقه شدند. در تبریز و سایر شهرها هم افرادی را بی جهت و بدون دلیل و علت موجهی اعدام کردند. بعلاوه هر روز شایع می کردند که اموال کلیه کسبه و تجار و صاحبان مشاغل آزاد را حکومت مصادره خواهد کرد چون در نظام کمونیستی شغل آزاد وجود ندارد. این بود که مردم نگران آینده شان بودند. منظور از بیان این مطلب این است که فجایع آستارا حتی برای سران فرقه هم قابل توجیه نبود و آن را دلیل عدم رضایت مردم اعلام می کردند.

## ماجرای ورود قوای اعزامی ارتش به آستارا ۲۱ آذر ماه سال ۱۳۲۵ شمسی و جنگ سه روزه با فدائیان فرقه

در این موقع که قوای اعزامی ارتش به فرماندهی سرتیپ مقبلی ، به سوی آستارا به حرکت در آمدند ، تعداد زیادی از واحدهای مسلح فرقه دموکرات از شهرهای اردبیل - مشگین - سراب و محال ویلکیج ، برای فرار به خاک روسیه شوروی ، با تجهیزات کامل خود وارد آستارا شده بودند. چون هنوز پل مرزی برای عبور آنها به آن سوی مرز باز نشده بود. این افراد مسلح در قسمت جنوب شهر آستارا، در محلی که در آن زمان بیشه و بوته زار انار بود و امروزه در محدوده غرب ترمینال واقع است ، روبروی ساختمان قدیم شیلات ( که امروزه کاملاً تخریب شده است ) سنگر گرفته و آماده دفاع شده بودند. واحدی از آن ها در ساختمان شیلات در سمت شرقی جاده ، با آتشبارهای سنگین (مسلح سنگین ) موضع گرفته بودند. قوای اعزامی که اوایل شب به محل امامزاده در ده کیلومتری آن روز آستارا می رسد، شب را در آنجا و آن حدود توقف کرده صبح روز ۲۱ آذر به سوی آستارا پیش می روند. واحدهای ژاندارمری پیشگام به فرماندهی سرهنگ دیلمی ( سرلشگر بعدی ) سوار کامیون های نفربر، از جاده امامزاده - آستارا حرکت می کنند. این واحدها به محض رسیدن به تیررس فدائیان ، با آتش زیاد و شدید آنان، از دو طرف، هم از سوی شیلات در مشرق و هم از سوی آستارا در شمال روبرو می شوند. که در همان لحظات نخستین غافلگیری تعدادی از درجه داران ژاندارمری که جلو دار بودند به درجه شهادت نایل می شوند. تا اینکه نیرو به سرعت حالت رزمی بخود می گیرد و با سنگر گرفتن به آتش فدائیان پاسخ می دهد. نبرد بین نیروهای اعزامی و فدائیان فرقه به مدت سه روز ادامه می یابد چون فدائیان قبلاً موضع دفاعی به خود گرفته بودند و نیروهای ارتش در حال حمله بودند و می بایستی خط دفاعی را در هم شکسته جلو می رفتند. تا اینکه گروهی از سربازان با

راهنمایی و به همراه چریکهای آستارائی، از سمت غرب، جلو رفته ، فدائیان را به طور گاز انبری محاصره می کنند. بعد از نبردی سخت ، سرانجام فدائیان فرقه با دادن تلفاتی ، شکست خورده ، عقب نشینی می کنند. در این موقع روسها هم پل مرزی را برای عبور عوامل فرقه به آن سوی مرز می گشایند و تعدادی قایق موتوری هم برای نجات فدائیان مستقر در شیلات می فرستند و آنان را با خود به روسیه می برند.

قبل از ورود نیروهای اعزامی به شهر ، در طول این نبرد سه روزه فدائیان و عوامل فرقه قبل از فرار به آن سوی مرز شروع به غارت اموال مغازه ها و منازل مردم می کنند. در مدت جنگ سه روزه ، عوامل فرقه که شکست قطعی شان را نزدیک می بینند، دیوانه وار به دکان ها و خانه های مردم حمله کرده ، دست به غارت اموال مردم بیگناه می زنند و با شلیک گلوله و ایجاد وحشت و ترس مردم را وادار به فرار به آن سوی مرز می کنند. بدین ترتیب، همان طور که شهر مرزی آستارا ، هنگام اشغال شهر توسط عوامل فرقه، و در طول تسلط یکساله آنان ، خساراتی سنگین دیده و شهدایی تقدیم داشته بود ، هنگام ورود نیروی اعزامی مرکز و فرار متجاسرین هم ، دچار خسارات بسیار و جبران ناپذیر شد. ضمن دادن شهدایی از قوای اعزامی ، اموال اهالی شهر بکلی به غارت رفت. به طوری که پس از ورود سربازان به شهر، مردم هیچ چیز برای گذران زندگی شان نداشتند. زیرا، این به ظاهر طرفداران مردم ، هیچ خانه و مغازه ای را بدون چپاول نگذاشته بودند در نتیجه جنسی در مغازه ها و خانه ها وجود نداشت تا مورد استفاده مردم قرار گیرد. بسیاری از مغازه ها را پس از چپاول آتش زده بودند. و تنها پل ارتباطی شهر ( پل مرداب ) را هم با دینامیت منفجر ساخته بودند. به طوری که وقتی خبرنگاران مطبوعات وارد شهر شدند، به قول خودشان با شهر ارواح روبرو گردیدند.

بیشتر مردم شهر را با تهدید و اجبار به آن سوی مرز برده بودند. فقط عده معدودی ، در حالی که مدت سه روز بدون غذا در گوشه های انبارها گرسنه و درمانده پنهان شده بودند و چیزی برای معیشت خود نداشتند ، با حالی زار و نزار به استقبال قوای

اعزامی آمده بودند. تا اینکه در اثر گزارش مأمورین و خبرنگاران و روزنامه ها ، سیل کمکهای مردمی از تهران و سایر شهرهای ایران، به سوی شهر جنگزده و غارت شده و آتش گرفته آستارا سرازیر شد. پتو- چراغ خوراک پزی- مواد غذایی ضروری ، عمده نیاز مردم بود ، زیرا که مردم در این فصل سرما ، برای خواب شب لحاف و پتویی نداشتند. این نیازهای فوری مردم با مدیریت فرمانداری نظامی و مسئولین با کمک مردمی به تدریج تأمین شد. و در حالی که از شهر بیست هزار نفری آستارا در آن روز فقط حدود دو هزار نفر با تحمل مصائب فراوان در شهر باقی مانده بودند. لازم به یادآوری است ، اوایل غائله فرقه دموکرات ، پس از آنکه تعدادی از میهن پرستان آستارا، توسط عوامل فرقه به شهادت رسیدند عده ای از این وطن پرستان ، پنهانی خانه و زندگی شان را ترک کرده ، به تهران رفتند. این عده توسط ارتش سازمان دهی شده بعد از دیدن آموزش های چریکی و رزمی و دریافت سلاح انفرادی ، به تالش آمده و در جنگلهای تالش به نبردی چریکی با فدائیان مسلح فرقه پرداختند. و در چند مرحله در کوههای بغرو با آنان درگیر شده تلفاتی به آنها وارد ساختند. این عده هنگام حرکت نیروی اعزامی به آستارا همراه آنان به آستارا آمدند. این افراد که در جنگ سه روزه راهنمای نیروی اعزامی بودند و در مدت یکسال زندگی چریکی در جنگل سختی های زیادی را متحمل شده بودند و شهدایی در راه وطن داده بودند ، پس از ورود به شهر ، با مردم و بازماندگان متجاسرین با کمال انسانیت و مدارا رفتار کردند. این عده عبارت بودند از : ۱- علی بیگ حسینی فرزند حسینعلی خان فرمانده گروه ۲- عزیز آقا حسینی فرزند علی بیگ ۴- خانلار اشجعی برادر علی بیگ ۵- مظفر هدائی پور از بستگان علی بیگ ۶- عزیز حیا دخت از بستگان علی بیگ ۷- نوروزعلی مرادعلی پور جنگسالار وطن پرست ۸- حسام الدین مجیدی خان ویزنه . در وقایع ورود این نیروها به آستارا، تنها یک نفر به نام محمد آقا چاردولی، دزد مسلحی که بایک قبضه تفنگ در

جنگل تالش به مدت یکسال متواری شده و شبها خانه های مردم را غارت می کرده، توسط حسام الدین خان مجیدی به سزای عملش رسید. پس از استقرار ارتش هم بعد از تحقیقات گفته شد که قاتل سرهنگ شهید ظهیرنیا شخصی از اهالی خشه حیران می باشد که پس از دستگیری و محاکمه در دادگاه نظامی به اعدام محکوم و مجازات شد. و با اعلام عفو عمومی همه مردم در سایه امنیت به زندگی و کار خود ادامه دادند.

### وضع فراریان فرقه در شوروی

**گزارش:** از کنسول ایران<sup>۱</sup> در باکو به سفارت کبرای ایران در مسکو:

بنا به اظهارت محصلین ایرانی اعزامی به باکو، از سران فراری فرقه: پیشه وری - کاویان - غلام یحیی - الهامی - پناهیان - آذر - حاتمی - بیات - جدی - پناهی - سلیمی - اسحق، در باکو دیده شده اند. سران و ژنرال های فراری متجاسرین به شوروی مورد حمایت مقامات شوروی بوده، وسایل زندگی آنان را از هر حیث فراهم کرده اند و آنچه را که این عده از ایران غارت کرده و به همراه آورده اند در تحویلشان بوده و مورد استفاده قرار می دهند. بنا به گفته محصلین فوق، سران فراری متجاسرین در حوالی باکو در محلی به نام مردکان شمالی در چهار کیلومتری باکو مستقر هستند و رادیوی سری متجاسرین هم در همین محل قرار دارد.

---

<sup>۱</sup> از: کتاب غانله آذربایجان ص ۷۱۷ تألیف دکترخان بابا بیانی - انتشارات زریاب ۱۳۷۵

### گزارش از کنسولگری باکو به سفارت کبرای ایران :

نمره ۲۸۹-۱۰/۲-۱۳۲۵

تلگرافی که به وزارت امور خارجه مخابره شده ذیلاً به عرض می رساند. در این موقع که مهاجرین و غارتگران از ایران به این طرفها روانه می شوند ، جزئیات به عرض می رسد ... دو روز قبل اطلاع به دست آورد ، کامیون هائی که مملو از اثاثیه و اشیاء بودند از راه آستارا به باکو وارد شده پس از توقف در خارج شهر به جانب ایستگاه بالاجاری روانه فوراً یکنفر را به آنجا اعزام و معلوم شد که جمعاً هشت هزار نفر وارد و بقیه بین راه هستند. بیشتر آنها قفقازی بقیه مهاجرین ایرانی از اهالی آستارا- اردبیل و سراب می باشند که سال های گذشته به ایران روانه شده اند. بقرار اظهار یکی دو نفر از آنها قرار است عدّه ای را به شهرهای شماخی - شیروان و بقیه را به روسیه بفرستند. اسلحه آنها در مرز تحویل مأمورین شوروی گردیده است اول دی - ۲۱۹ مجدی

### گزارش : نمره ۳۵-۱۰/۱۶-۱۳۲۵ از باکو به سفارت کبرای ایران

به قرار تحقیقات مقامات مربوطه ، در آستارا ، اسلحه و مهماتی که فراریان در مرز شوروی تحویل داده اند ، در حدود پانصد تفنگ برنوشش مسلسل سنگین - چهار مسلسل سبک - پنجاه قبضه تپانچه مسلسل ( کلاشینکف ) - پانصد بمب دستی ( نارنجک ) بوده است. بعلاوه حدود پانصد تفنگ و تعدادی اسلحه کمتری و اسب در آستارای شوروی تحویل مأمورین شوروی شده است. با مقامات مربوطه برای تحویل کلیه اسلحه و مهمات و اموال دولت و مردم به مأمورین مرزی ایران مذاکره و نتیجه را تلگراف فرمائید.

### تلگراف وزیر جنگ به نخست وزیر درباره وضعیت آستارا

از وزارت جنگ - شماره ۲۰۳۲۸-۱۳۲۵/۹/۳ - جناب اشرف آقای نخست وزیر

محترماً بعرض می رساند: طبق گزارشات واصله، کلیه خطوط مرز ایران از ماکو تا آستارا توسط قوای نظامی ایران اشغال گردید. ولی برای آنکه مراقبت و دقت این خط مرز و حفظ استقلال مرزی ایران کاملاً مراعات گردد، توجه به نکات زیر بسیار ضروری و لازم است:

۱- اعزام افراد نگهبانی - چه تاکنون فقط ۷۰ نفر در آستارا و ۱۵۰ نفر در اردبیل و ۳۰۰ نفر در تبریز بیش نیستند که با این عده به هیچ وجه برقراری پاسگاههای مرزی مقدور نبوده، اقلابایستی یک هنگ کامل نگهبانی برای این منظور اعزام گردد تا افراد نظامی را که در پاسگاههای مرزی هستند تعویض و پاسگاههای نگهبان برقرار شود. راجع به مسایل مرزی نکته بسیار حساس وضعیّت ماجراجویان است که آزاد از مرز ایران عبور و به خاک شوروی رفته و حتی تمام اموال و هستی مردم را غارت کرده با خود برده اند. مثلاً در آستارا پس از غارت کامل همه اهالی به خاک شوروی رفته در آنجا می باشند. با بودن این اشخاص در مجاورت مرز همیشه تهدید مرز ایران باقی و بایستی فوری معمول شود که کلیه این اشخاص را از مجاورت مرز دور و طبق مقررات بین المللی با آنها معامله گردد. چه در غیر این صورت همه این نقاط مرزی یک کانون تحریک و تجّمع اشرار بر ضد دولت و حکومت ایران بوده ممکن است پیشامدهای سوء و اقدامات ناگواری روی دهد. وزیر جنگ سپهبد امیر احمدی امضاء اداره دفتر محرمانه - دایره دوم سیاسی - در این مسایل اقدام شده - پرونده را ملاحظه اگر نقصی داشته باشد تکمیل و از جریان اقدام در پاسخ این نامه وزارت جنگ را مستحضر دارید. در اداره دوم سیاسی دیده شد. راجع به فراریان و اموال منهبه<sup>۱</sup> اقدام شده است. اداره امور مرزی ملاحظه و به وزارت کشور مرقوم خواهند فرمود. <sup>۲</sup> ۱۳۲۵/۱۰/۵

<sup>۱</sup> منهبه = غارت شده

<sup>۲</sup> از کتاب غانله آذربایجان



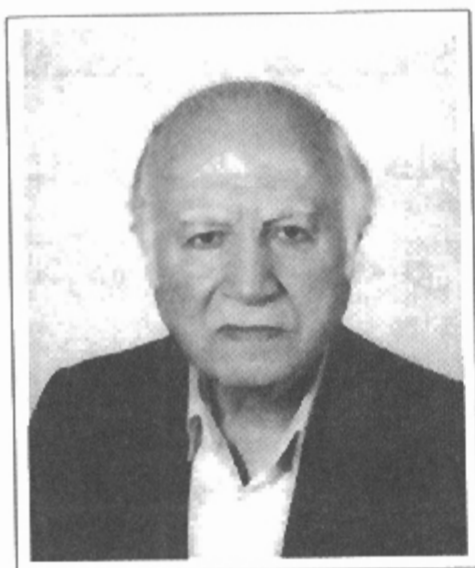
## ترکیب جمعیتی آستارا

اکثریت قریب به اتفاق ، ساکنین آستارای ایران و روستاهای آن را تا اوایل انقلاب مشروطیت ، تالش ها تشکیل می دادند زبان مردم این شهر هم تا آن زمان تالشی بود : تا اینکه با توسعه شهر، تعداد زیادی از اهالی روستاهای اطراف اردبیل و محال ویلکیج و ارشک و سراب به این شهر مهاجرت کرده و در آنجا اقامت گزیدند. از آن تاریخ با اکثریت یافتن ترکها زبان ترکی به تدریج جانشین زبان تالشی شد. عمده ساکنان اولیه این شهر جدید را مهاجرین تالش شمالی و شهرهای اران و مغان تشکیل می دادند. نام شهر و تمام آبادی های اطراف آن نیز واژه های تالشی هستند ، مانند خشکه دهنه - باغچه سرا - عنبران - بهارستان - کشفی - گیله ده - مشند - شاغوله - سیج - ونه بین - حیران - دربند - کانرود - لوندویل - چلونند - سیره لیوه - کوه کومه - لاتون - راهدار - بیجارین - ویرمونی و...

سالهای متمادی این منطقه مرزی به علت وجود سیستم حکومتی رژیم کمونیستی در روسیه ، مرزی مسدود و بسیار حساس بود که اصطلاحاً دیوار آهنین نامیده می شد. منطقه ای محصور و محدود که فقط مبادلات کالاهای ترانزیتی اندکی با رعایت مقررات سخت انجام می گرفت. پس از فروپاشی رژیم اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوری آذربایجان در سال ۱۳۶۹ شمسی این محدودیت مرزی بر طرف شد و امکان برقراری ارتباط مستقیم بین اهالی مرزنشین تا چهل و پنج کیلومتری، فراهم گردید. مبادلات اقتصادی و ترانزیت کالا گسترش یافت. امروزه آستارا با مردمی برخوردار از سطح فرهنگی بسیار بالا و با پویایی اقتصادی وسیعی که در آن جریان دارد ، پیوند دهنده ارتباط فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی تالش جنوبی و کل استان گیلان با استان های اردبیل و آذربایجان می باشد و در عین حال ارتباط با تالش شمالی و شهرهای جمهوری آذربایجان هم توسط این شهر مرزی انجام می گیرد. به طوری که گمرک این شهر بسیار توسعه یافته و تا سطح اداره کل ارتقاء

یافته است در سالهای اخیر تجارت چمدانی و صادرات و واردات موجب توسعه قابل توجه بندر آستارا شده است. تاریخ آستارا - تاریخ اختلاط و آمیختگی اقوام و فرهنگهاست. آستارای ایران از ابتدای شکل گیری، مهاجر نشین بوده است. مهاجرین اولیه ابتدا از شهرهای اران مانند: باکو - شیروان - گنجه - سالیان - لنکران - آستارای شمالی - محال دشته وند ( جلیل آباد امروزی ) و مغان در این شهر سکنی گزیدند. سپس از کلورانزلی - تالش جنوبی و محال ویلکیج - محال ارشک - دهات اردبیل - گرمی - سراب - تبریز و تهران و رشت و انزلی و سایر شهرها افرادی به این شهر آمده ساکن شدند. بدین ترتیب جمعیت این شهر ترکیبی از اقوام مختلف ایرانی مانند تالش ها - مغانی ها - ترک ها - کردها - گیلک ها و فارس ها هستند که بیش از یک قرن است در کنار هم به طور مسالمت آمیز زندگی می کنند. این اقوام در طی این یک قرن با همدیگر اختلاط و امتزاج یافته و نسل کنونی را به وجود آورده اند. نسلی که فرهنگ خاص خود را دارد.

خدای بزرگ را سپاس می گویم که این نگارنده را مشمول توجهات و عنایات بیکران خود قرار داد تا در سن هشتاد سالگی، به تدوین و چاپ و انتشار این اثر پژوهشی و مستند، برای روشن ساختن زوایای تاریک تاریخ آستارا توفیق یابم. برای دوری از پر حجم شدن بیش از پیش کتاب و رعایت حوصله خوانندگان محترم مطلب را در همین جا به پایان می رساند و نوشتن وقایع مهم تاریخی دیگر آستارا مانند: آستارا در نهضت ملی شدن نفت - کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و آغاز دوره اقتدار سلطنت پهلوی دوم و افزایش درآمد نفت و موضوع پیمان سنتو و انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ و جنگ هشت ساله تحمیلی با عراق را که خود کتابی مستقل و جداگانه می خواهد به فرصتی دیگر موکول می نماید. شاد کام باشید.



### زندگی نامه مؤلف

آقای اشرف آقا حریری در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی در شهر مرزی آستارا و در یک خانواده قدیمی دنیا آمد. تحصیلات دوره ابتدائی و اول متوسطه ( راهنمایی تحصیلی ) را در همان زادگاه خود ، در مدرسه قدیمی حکیم نظامی گذراند.

سپس دوره دوم دبیرستان را تا اخذ دیپلم طبیعی در شهرهای تهران و تبریز ادامه داد . آنگاه به تحصیلات عالی پرداخت و در رشته زبان و ادبیات فرانسه از دانشگاه تبریز به دریافت دانشنامه لیسانس ، نایل آمد . پس از انجام خدمت نظام وظیفه با درجه افسری در سال ۱۳۳۴ هجری شمسی با سمت دبیری در وزارت آموزش و پرورش استخدام و مأمور خدمت در شهر آستارا شد. بعد از بیست سال خدمت آموزشی در سمت های دبیری و ریاست دبیرستان و شرکت فعال در خدمات اجتماعی نظیر عضویت در شورای آموزش و پرورش منطقه ای و کمیته ملی پیکار با بیسوادی و هیئت مدیره جمعیت شیر و خورشید سرخ ( هلال احمر فعلی ) و امور جوانان ( پیشاهنگی و ورزشی ) ، در سال ۱۳۵۴ هجری شمسی از طرف مردم آستارا به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد بعد از یک دوره نمایندگی مجلس ، با بیست و پنج سال و اندی سابقه خدمت رسمی ، اوایل سال ۱۳۵۸ به افتخار بازنشستگی نایل آمد . نامبرده از آن تاریخ تاکنون به شغل آزاد مشغول است . آقای حریری در طول خدمات آموزشی خود به مناسبت فعالیت های ثمر بخش و صادقانه خود و ابراز شایستگی در مدیریت دبیرستان و پیکار با بیسوادی ، به اخذ یک قطعه نشان فرهنگ و یک قطعه نشان پیکار جهانی با بیسوادی توفیق

آموزشی خود به مناسبت فعالیتهای ثمر بخش و صادقانه خود و ابراز شایستگی در مدیریت دبیرستان و پیکار با بیسوادی ، به اخذ یک قطعه نشان فرهنگ و یک قطعه نشان پیکار جهانی با بیسوادی توفیق یافته است . نامبرده به علت علاقه ای که به زادگاه خود دارد، بیشتر اوقات فراغتش را به پژوهش درباره تاریخ آستارا مصروف می دارد. از این پژوهشگر تا کنون کتابهای : تاریخ آموزش و پرورش آستارا و آستارا دروازه مدرنیسم چاپ و منتشر شده است. کتاب حاضر ( آستارا - در گذرگاه تاریخ ) هم نتیجه پژوهش های ایشان است که اینک در دسترس علاقمندان قرار می گیرد. نوشتن تعداد زیادی مقالات تحقیقی درباره منطقه آستارا و تالش و مغان، چاپ شده در مجله گیله وای رشت و سایر نشریات گیلان و ارائه مقالات تحقیقی به همایش ها در سطح استان از جمله فعالیتهای فرهنگی او می باشند که به این مناسبت به دریافت لوح تقدیر نایل آمده است .

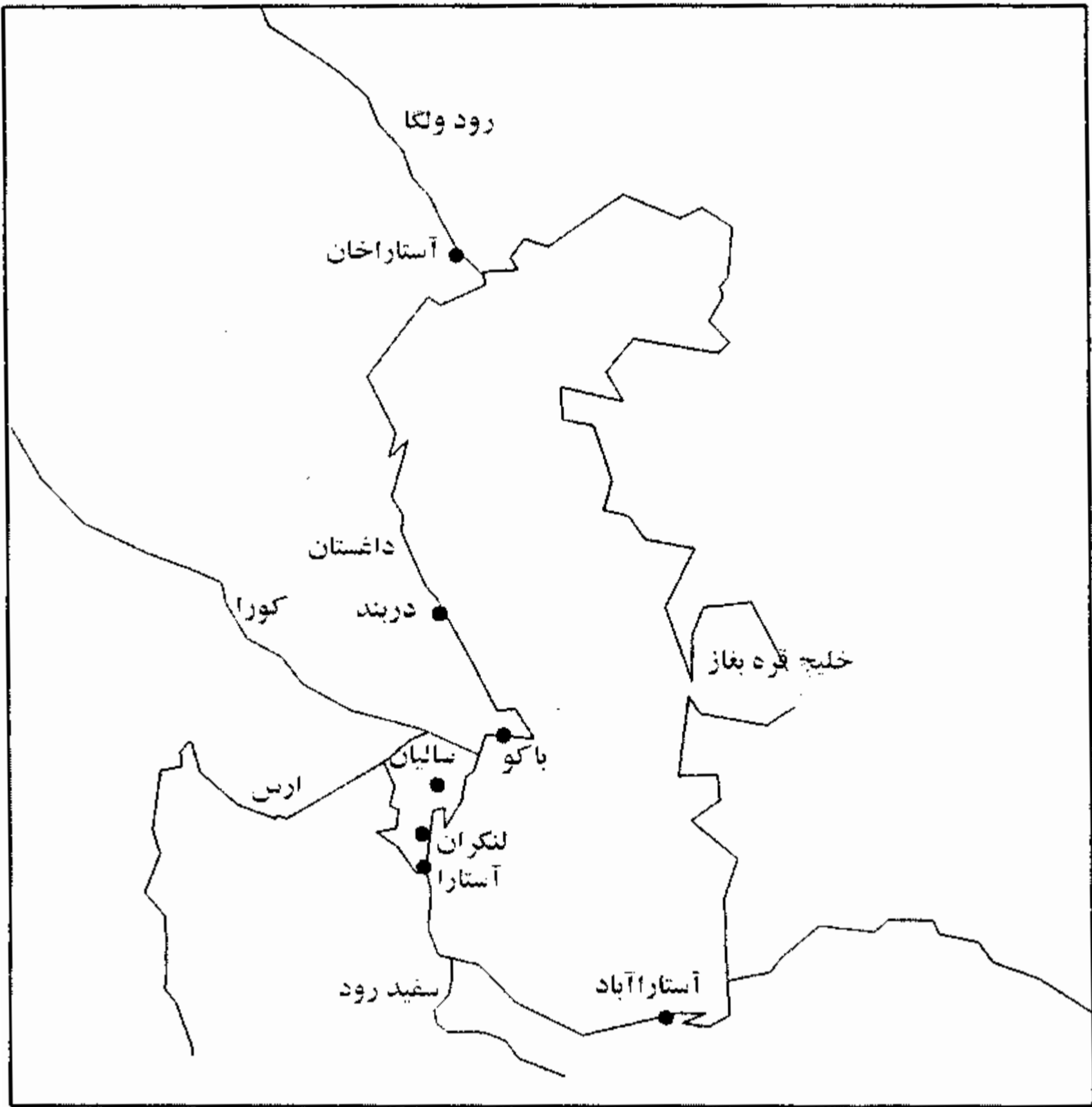
## قصه سنجان

ایرانیانی که پس از فتح اسلام، از کشورشان خارج شدند، مدت یکصد سال در نواحی کوهستانی بسر بردند. پس از آن به هرمز نقل مکان نمودند. از آنجا هم به شبه جزیره گجرات در هندوستان رفتند. سرانجام، بعد از مذاکرات با فرمانروایان محلی، در سنجان ساکن شدند. بعداً مهاجرین جدیدی از خراسان آمدند و به آنها ملحق گردیدند. در تمام آثار پارسی فقط یک تالیف تاریخی داریم که از این مهاجرت حکایت می کند. نام این کتاب «قصه سنجان» است که درست در آخر قرن شانزدهم نوشته شده است.<sup>۱</sup>

بنابراین سنجان ناحیه ای از ایالت گجرات هندوستان است که مسکن پارسیان مهاجر بوده است. از این مهاجرین تعدادی بعدها به ایران بازگشتند، که بمناسبت سالها زندگی در سنجان به سنجانی معروف شدند. این سنجانی ها ایرانیانی اصیل هستند که از بسیاری جهات یگانه محافظ سنت های باستانی ایران می باشند.

از آنجا که نیای شیخ زاهد گیلانی سنجانی است و داماد او شیخ صفی الدین اردبیلی هم تبار سنجانی دارد، لذا اولاد و احفاد آنها یعنی سلسله صفوی همه از ایرانیانی اصیل می باشند.

۱ - تحقیقاتی درباره ساسانیان نوشته کنستانتین اینوستراتسوف، مورخ و خاورشناس روسی - ترجمه کاظم کاظم زاده - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران - ۱۳۵۱. صفحه ۱۳



## منابع و مأخذ کتاب

- ۱- از اسطوره تا تاریخ ، مهرداد بهار، نشر چشمه ۱۳۷۹ تهران .
- ۲- ابوریحان بیرونی ، التفهیم - تصحیح جلال الدین همایی ، ۱۳۶۷ نشر هما تهران .
- ۳- مجله نگاه نو ، شماره ۱۵ دوره جدید ، آبان ۱۳۸۲ ، مقاله کهن ترین شعر دنیا ترجمه سعید هنرمند .
- ۴- اسطوره از جان هینلر ، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی ، نشر چشمه تهران .
- ۵- دیوان حافظ ، دیوان خواجه حافظ شیرازی ، تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ، نشر جهان دانش ۱۳۷۹ تهران .
- ۶- سالنامه کشور ایران ، سال ۱۳۵۶ ، مقاله ای از دانشمند ایرانی حبیب اله نوبخت رئیس کتابخانه سلطنتی ایران .
- ۷- پروفسور اقرار علی اف ، مورخ معاصر جمهوری آذربایجان ، تاریخ آذربایجان ، دوره قبل از هخامنشیان .
- ۸- دریای خزر ، اثر دکتر لطف اله مفخم پایان ( به زبان فرانسه ) ، ترجمه و تحقیق جعفر خمami زاده ، انتشارات هدایت .
- ۹- هروزنی ، تاریخ آسیای باستانی ، پاریس ۱۹۵۷ .
- ۱۰- استرابون ، جغرافیادان یونان باستان .
- ۱۱- هرودوت مورخ یونان باستان ، لندن ۱۹۴۸ جلد هفتم .
- ۱۲- تاریخ زاخاریوس رتور ، کتاب ۶ پاریس ۱۹۲۱ .

- ۱۳- تاریخ پلوتا پدک ، ترجمه ی احمد کسروی ص ۲۲۳ .
- ۱۴- تمدن تالش - مغان ، ژاک دو مورگان مستشرق فرانسوی ، ترجمه دکتر ودیعی .
- ۱۵- شیرین اکینر: اقوام ایرانی اتحاد جماهیر شوروی سابق ، ترجمه محمد حسین آریا ، انتشارات علمی و فرهنگی تهران ۱۳۶۷ .
- ۱۶- ابن بطوطه ، شرف الدین ابو عبدالله ، تحفه النظائر فی غرایب الامصار و عجایب الاسفار .
- ۱۷- ایرانشهر، برمبنای جغرافیای موسی خورنی، پروفیسوریوزف مارکوارت، ترجمه دکتر مریم میراحمدی .
- ۱۸- مقدسی، ابو عبدالله محمد ، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم ، ترجمه علینقی منزوج جلد ۲ .
- ۱۹- کتاب پهلوی بند هشن ، ایران و نجه .
- ۲۰- جلد دوم زنداوستا اثر دارمستر .
- ۲۱- ابوریحان بیرونی: ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران نشر امیرکبیر ۱۳۶۳ .
- ۲۲- تاریخ مردم ایران - ایران قبل از اسلام تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب ، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۷ ( چاپ پنجم ) .
- ۲۳- داستان جم ، محمد مقدم ، صادق کیا ، انتشارات ایرانکده ، تهران شماره ۶ .
- ۲۴- یاقوت حموی ، ابو عبدالله ، معجم البلدان ، جلد ۱ ص ۷۹۷ ، تهران ۱۹۶۵ .



- ۲۵- تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك چاپ لیدن. از محمدبن جریر طبری.
- ۲۶- تاریخ اورارتو ، دکتر محمد جواد مشکور ص ۷۴-۷۹.
- ۲۷- حمدالله مستوفی : نزهة القلوب ، انتشارات دنیای کتاب ۱۳۶۳ تهران .
- ۲۸- شعوبیه : دکتر حسینعلی ممتحن ص ۲۲۵
- ۲۹- تاریخ ایران اسلامی تا ظهور صفویه : دکتر علی شریعتی
- ۳۰- مجمع التواریخ والقصص ، تصحیح ملک الشعراى بهار، ابن اثیر .
- ۳۱- تاریخ سیستان تصحیح ملک الشعراى بهار .
- ۳۲- تاریخ بخارا ، نرشخی ابوبکر محمدبن جعفر، ترجمه ابونصر قبادی تصحیح مدرس رضوی ، تهران .
- ۳۳- طرائق الحقایق ، معصوم علیشاه ، تصحیح محمد جعفر محبوب، تهران .
- ۳۴- تشیع ، خواندمیر ، حبیب السیر .
- ۳۵- تاریخ الزیدیه ، بغداد ، ۱۳۵۳ تشیع .
- ۳۶- سیری در فرهنگ و تاریخ تشیع .
- ۳۷- ابن بزاز اردبیلی ، صفوه الصفا تصحیح غلام رضا طباطبائی مجد ۱۳۷۳ تهران .
- ۳۸- تاریخ آذربایجان ، انستیتو تاریخ باکو ، ۱۹۵۸ .
- ۳۹- اران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول ، دکتر عنایت الله رضا .
- ۴۰- ایران در قرون وسطی ، دیوید مورگان .

- ۴۱- اشرف احمد ، موانع رشد سرمایه داری در ایران ، تهران ، انتشارات پیام خرداد ، ۱۳۵۹ .
- ۴۲- جهانگشای خاقان ( تاریخ شاه اسماعیل ) ، دکتر الله دتا مضطر ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ۹۴۸- ۹۵۵ هـ . ق .
- ۴۳- مجله گیله وا - شماره ۷۴ - صفحه ۱۶ - ذبیح الله شبان ، رستم تالش در جنگ چالدران .
- ۴۴- شاه جنگ ایرانیان نوشته اشتین متر آلمانی و جون بارک امریکایی - ترجمه ذبیح الله منصوری .
- ۴۵- آزاده رستم اوا - سیرغزل در ادبیات آذربایجان - غزلیات شاه اسماعیل .
- ۴۶- حافظ ابرو- چاپ دانشگاه تهران - ص ۱۱ .
- ۴۷- تاریخ عالم آرای عباسی - تألیف اسکندر بیگ منشی - تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی . نشر دنیای کتاب تهران ۱۳۷۷ .
- ۴۸- سفرنامه آدام الثاریوس . اصفهان خونین شاه صفی - ترجمه دکتر کردبچه- جلد دوم انتشارات کتاب برای همه ۱۳۶۹ .
- ۴۹- دیوان حزین لاهیجی با مقدمه و تصحیح بیژن ترقی - انتشارات خیام- تهران .
- ۵۰- دائره المعارف اسلام ص ۱۹۷ ، ماده آذربایجان .
- ۵۱- جواهرنامه لنکران - سعید علی برادگاهی ۱۲۴۵ - خورشیدی به کوشش علی عبدلی . رشت گیلکان ۱۳۷۸ .

- ۵۲- اخبارنامه - تاریخ خانات تالش - میرزا احمد لنکرانی - مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی - تهران . ۱۳۸۰ . به کوشش علی عبدلی .
- ۵۳- تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - چاپ امیرکبیر - تهران .
- ۵۴- کتاب نارنجی وزارت خارجه ص ۱۵۳ .
- ۵۵- اعلامیه ها و مکتوبات شیخ فضل الله نوری - محمد ترکمان .
- ۵۶- تاریخ سیاسی معاصر ایران - سید جلال الدین مدنی ص ۵۲ .
- ۵۷- سردار جنگل . ابراهیم فخرائی - تهران . نشر جاویدان ۱۳۶۲ .
- ۵۸- روزنامه جنگل شماره ۱۳ .
- ۵۹- میرزا اسماعیل جنگلی - قیام جنگل .
- ۶۰- ادب فارسی جلد دوم - علی اصغر خیره زاده . کتاب زمان ۱۳۵۲ - تهران .
- ۶۱- مجموعه مقاله های نهضت جنگل . همایش بازشناسی ۱۳۸۱ - شورای اسلامی شهر رشت چاپ ۱۳۸۲ .
- ۶۲- یشت ها - پورداود ج ۱ .
- ۶۳- مرآت البلدان - اعتماد السلطنه .
- ۶۴- اصطخری ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی متوفی ۳۴۰ هـ . بنگاه ترجمه و نشر کتاب شماره ۹- مسالك و الممالک .
- ۶۵- کتاب سبز وزارت خارجه ایران .
- ۶۶- مهندس عبدالله ملت پرست . نقش قراردادها در فعالیتهای صید و صیادی شیلات انزلی و آستارا .

- ۶۷- ایران بین دو انقلاب از پروفیسور پرواندا ابراہامیان. ترجمہ احمد گل محمدی، محمد ابراہیم فتاحی نشرنی - چاپ ششم ۱۳۸۰ شمسی .
- ۶۸- مارکس و سایہ ہائش. دکتر مصطفی رحیمی با مقدمہ احسان نراقی - انتشارات ہرمس ۱۳۸۳ .
- ۶۹- اسناد روابط ایران و شوروی . دورہ رضا شاہ پهلوی . سازمان اسناد ملی ایران. پژوهشکدہ اسناد بہ کوشش محمود طاہر احمدی ۱۳۷۴ . تہران .
- ۷۰- نگاہی گذرا بہ تاریخچہ نفت شمال - پیک نفت نشریہ داخلی وزارت نفت شمارہ ۲۴۵-۱۳۶۸ .
- ۷۱- غائلہ آذربایجان - تألیف دکتر خان بابا بیانی - انتشارات زریاب ۱۳۷۵ .
- ۷۲- مجلہ بخارا - شمارہ ۶ - خرداد و تیر ۱۳۷۸ . مقالہ ای از دکتر مصطفی رحیمی .
- ۷۳- مأموریت برای وطنم. محمد رضا شاہ پهلوی .
- ۷۴- تاریخ ادبیات ایران . دکتر ذبیح اللہ صفا - انتشارات فروزش چاپ ششم - تہران .
- ۷۵- تاریخ تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان . محمد رضا ناجی .
- ۷۶- ابن خرداد بہ فارسی . مسالک و الممالک .
- ۷۷- پیوتروفسکی - اورارتو - ۱۳۸۱ .
- ۷۸- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی - مروج الذهب ، ترجمہ ابوالقاسم پایندہ .

۷۹- خاطرات نورالدین کیانوری از انتشارات موسسه اطلاعات تهران  
۱۳۷۱.

۸۰- اوستا - پژوهش جلیل دوستخواه . انتشارات مروارید . تهران .

۸۱- شاهنامه فردوسی . انتشارات علمی و فرهنگی - تهران ۱۳۷۴ .

۸۲- کاوش های باستان شناسی در محوطه های باستانی گیلان - تالش -

اداره کل میراث فرهنگی گیلان- ۱۳۸۳ . محمد رضا خلعتبری .

۸۳- روضه الصفای ناصری . تألیف رضا قلیخان هدایت . تهران ۱۲۷۰  
هجری قمری .

۸۴- گیلان در جنبش مشروطیت نوشته ابراهیم فخرانی .

۸۵- اسناد و تاریخ دیپلماسی ایران . ۱۳۸۰ .

۸۶- فهلویات ماماعصمت کشفی - رساله مولانا روحی انارجانی .

۸۷- تشیع و تصوف - دکتر کامل مصطفی الشیبی - ترجمه علیرضا ذکاوتی  
قراگوزلو .

۸۸- ایران در زمان ساسانیان از پروفیسور آرتور کریستین سن - ترجمه  
رشید یاسمی - از انتشارات دنیای کتاب .

۸۹- ذبیح الله صفا - تاریخ ادبیات ایران - جلد دوم دانشگاه تهران ۱۳۳۶ .

۹۰- ابن حوقل : احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم .